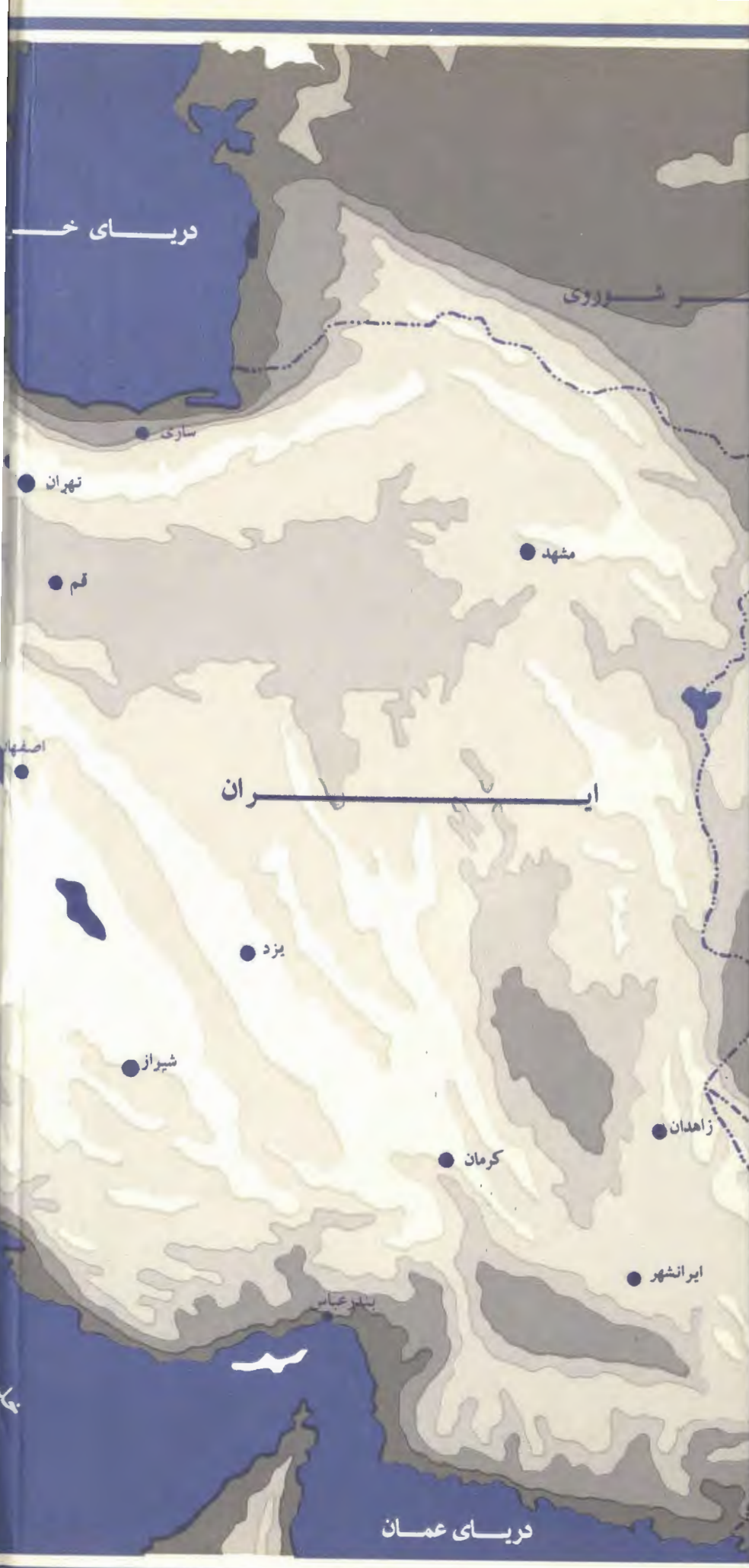




پنجاهمین سال شاهنشاهی پهلوی
۲۵۳۵

کتابخانه
شاهنشاهی
پهلوی
تاسیس
۱۳۰۲
شماره
۱۲۸۲



«... نقشه من آن بود طوری تجهیزات خود را از اطراف تکمیل کنم و قسمی اردوهای خود را در حدود خوزستان متمرکز سازم، که خوزستان به حالت محاصره بیفتد و در یک روز و با یک نقشه ثابت کار آنجا ختم شود.»

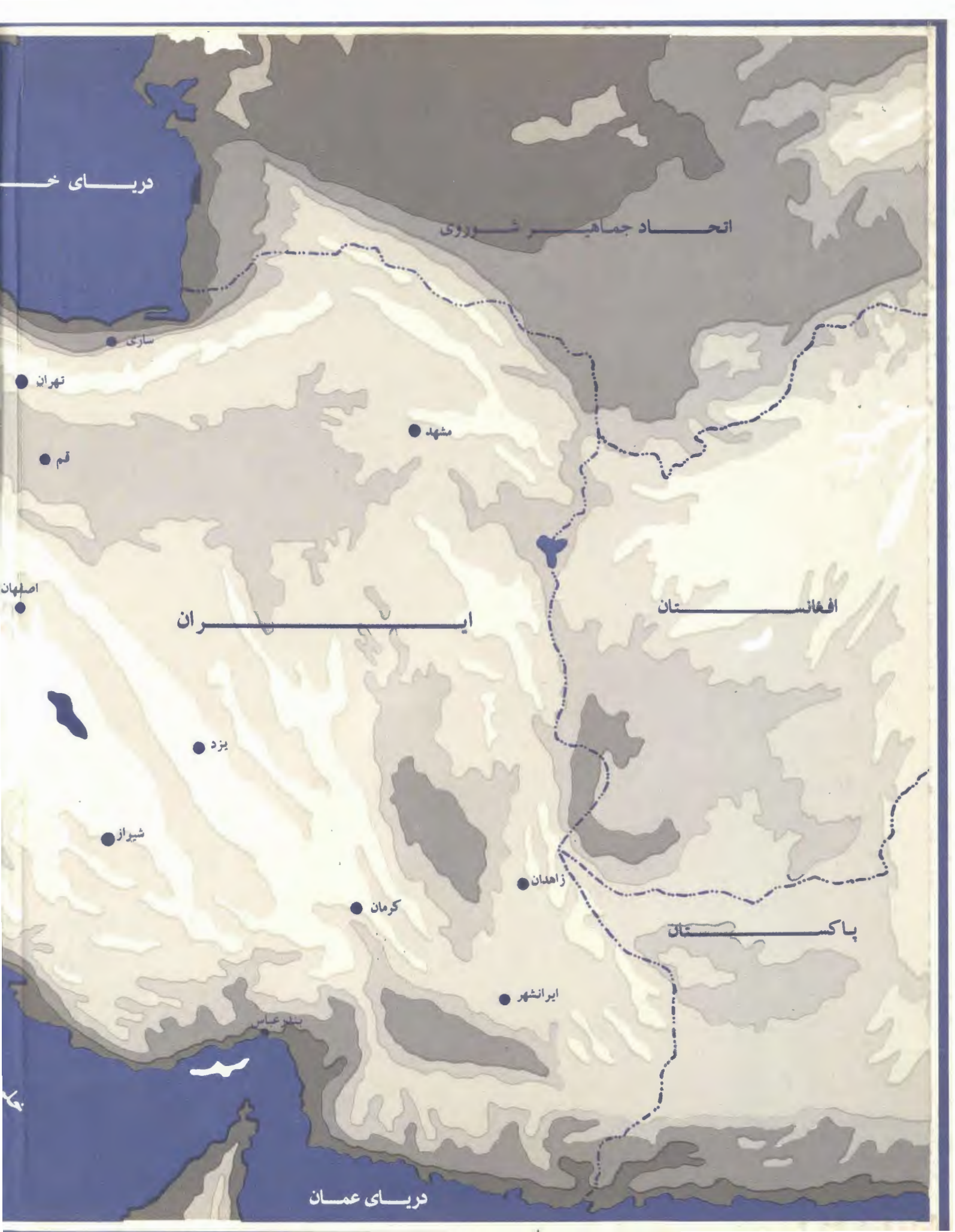
اول کمکهای لازم برای تقویت لشکر جنوب فرستادم و متعاقب آن، راجع به تکمیل قوای لشکر غرب، نیز تجهیزاتی گسیل داشتم. ضمناً مهمترین مطلبی که توجه مرا جلب می کرد، موضوع والی پشتکوه بود، که تقریباً در سر راه یا پشت سر خزعل با قوای مجهز نشسته و بدون تهدید و سرکوبی او ممکن نمی شد که محاصره خوزستان صورت عملی به خود بگیرد. من مقدم بر هر امری مجبور بودم که از پشت سر او را تهدید نمایم و مجال ندهم که قوای خود را به کمک خزعل بفرستد. به این لحاظ با وجود زحمت فوق العاده به فکر افتادم، که طولینترین راه را اختیار کرده، از شمال غربی ایران (آذربایجان) اردویی تجهیز کرده و به جنوب غربی مملکت سوق دهم. به این معنی که از حدود ساوجبلاغ مکرزی عبور کرده از کردستان و کرمانشاهان گذشته و از نواحی قصرشیرین بروند به ابتدای خاک پشتکوه، و در همانجا محجز و مجتمع و منتظر امر و دستور من باشند.

این قسمت، مهمترین اردوگشی و این راه، طولینترین راهی است که در تجهیزات قشونیه قرون اخیر ایران نظیر آن رومی توان نشان داد.

اعزام دو اردوی دیگر نیز در خاطر من مسجل بود. یکی عده ای که اقصر طرق را عبور کرده، موانع طبیعی و غیره را شکافته، از خط خرم آباد بروند به دزفول، و دیگر، سپاهی که علاوه بر قشون فارس، در اصفهان، مجهز شده و صعبتترین راه را از وسط بختیاری پیموده و به استقامت بهبهان و رامهرمز حرکت نمایند، و خود من هم بالمآل به صوب بوشهر حرکت کرده، از طرف دریا به میدان کارزار بروم، و فرماندهی قشون را در میدان جنگ شخصاً در دست بگیرم.

این بود نقشه من برای محاصره خوزستان و حمله به آنجا...»

صفحة ۱۱ کتاب «سفرنامه خوزستان»



دریای خزر

اتحاد جماهیر شوروی

ساری

تهران

مشهد

قم

اصفهان

ایران

افغانستان

یزد

شیراز

زاهدان

کرمان

پاکستان

ایرانشهر

بندرعباس

دریای عمان



ترکیه

رضایه

شیراز

ویر

قزوین

سندج

اردن

راق

کرمانشاه

خرم آباد

دزفول

رامهرمز

بهبهان

کویت

عربستان سعودی

چ و ارس

این نقشه حرکت نیروهای اعزامی را از اصفهان، آذربایجان و خرم آباد به خوزستان نشان می دهد. اعلیحضرت رضاشاه کبیر نیز از بوشهر به طرف میدان کارزار حرکت فرمودند.



نستعلیق
مجموعہ



کتابخانه تخصصی
تاریخ اسلام و ولایت



چاپ پنجمین سال شایسته پهلوی
۲۵۳۵

کتابخانه تاریخ اسلام و ولایت

۱۳۰۳

شماره ۲۴۸۳

مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی

۱

نقل از مطالب این کتاب بعضاً یا کلاً و نیز تقلید
از تصاویر این کتاب بدون اخذ اجازه کتبی ممنوع است

توضیحی درباره چاپ جدید «سفرنامه خوزستان»

کتاب «سفرنامه خوزستان» نخستین بار در سال ۱۳۰۳ در تهران در «مطبعه کل قشون» به چاپ رسید، و چون فقط به تعداد محدودی انتشار یافت کلیه نسخه‌های آن در مدتی کوتاه توزیع و نایاب گردید، به طوری که در سالهای بعد تنها چند نسخه از این کتاب در بایگانی ستاد ارتش باقی ماند. این کتاب شرح سفر جنگی اعلیحضرت رضاشاه کبیر (که در آن هنگام سمت رئیس‌الوزراء و وزیر جنگ و فرمانده کل قوا را داشتند) به خوزستان برای سرکوبی غائله شیخ خزعل است که با پشتیبانی وسیع بیگانگان عملاً حکومت مستقلی برای خود تشکیل داده بود و دولت مرکزی ایران نفوذی در کار او نداشت.

مطالب «سفرنامه خوزستان» طی این سفر تاریخی، تدریجاً توسط سردار نامی ایران به «فرج‌اله‌خان بهرامی» رئیس کابینه وزارت جنگ که در التزام رکاب بود دیکته شد و در بازگشت پیروزمندانه فرمانده کل قوا، به صورت کتاب قطوری در ۴۱۸ صفحه به چاپ رسید.

با توجه به اهمیت خاص این سفرنامه به عنوان یک مدرک درجه اول مستند، بسیاری از محققان و علاقه‌مندان آنی که از وجود این کتاب اطلاع داشتند، پس از اعلام برگزاری «آیین ملی بزرگداشت پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی» از شورای عالی برگزارکننده این آیین خواستار تجدید چاپ آن شدند تا در این هنگام که خاطره بنیانگذار بزرگ شاهنشاهی پهلوی مورد تجلیل ملی قرار می‌گیرد، این سفرنامه به صورت یکی از تجلیات اصیل

اندیشه‌ها و روحیات آن شاهنشاه و بیان‌کننده اصولی که شاهنشاهی پهلوی بر آنها بنیاد نهاده شده است، در دسترس عموم قرار گیرد.

در انجام این درخواست، اینک شورای عالی برگزارکننده آیین ملی بزرگداشت پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی باکسب اجازه از پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر چاپ تازه‌ای از این کتاب را باکمال خوشوقتی منتشر و به مناسبت سال فرخنده برگزاری این بزرگداشت در اختیار عموم علاقه‌مندان قرار می‌دهد. توضیحاً متذکر می‌شود چون چاپ اصلی کتاب حاوی مطالب مفصلی در شرح تاریخی و جغرافیایی روستاها و شهرهای طول راه بود که با مطالب اصل سفرنامه ارتباط مستقیمی نداشت و توسط رئیس کابینه وزارت جنگ بدان افزوده شده بود؛ در چاپ کنونی از نقل این قسمت از مطالب صرف‌نظر و فقط اصل سفرنامه که دیکته اعلیحضرت رضاشاه کبیر است تجدید طبع شده است.

رئیس شورای عالی برگزارکننده آیین ملی بزرگداشت پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی

اسدالله علم

مطالعه تاریخ پویا و تحولات سیاسی دوران پهلوی

مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی به فرمان مبارک شاهنشاه آریامهر، و به میمنت آئین ملی بزرگداشت پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی، بنیادگذارده شده است.

ایجاد این مرکز بر این اصل استوار است که تاریخ پویا و تحولات سیاسی این دوران پر فرو شکوه را بطور مداوم و دقیق مورد مطالعه و تحقیق علمی قرار دهد، و اینکار را در سالهایی که خواهد آمد، و طی آن دست سرنوشت‌ساز و توانای رهبر بزرگ ایران، شاهنشاه آریامهر، هر روز را مبدایی تازه در تاریخ حیات ملی ایران قرار خواهد داد، دنبال کند.

مطالعات و تحقیقات مرکز، که صرفاً از یک دیدگاه علمی، و با توجه به روند متحول تاریخ معاصر ایران صورت می‌گیرد، مستلزم تدوین برنامه خاصی است، که انجام دادن آن موجودیت علمی مرکز را توجیه می‌کند. رئوس این برنامه از اینقرار است:

– گردآوری و طبقه‌بندی و مدون ساختن اسناد و مدارک فرهنگ سیاسی دوران پهلوی به منظور ایجاد یک مرکز اسناد علمی و تحقیقی و تاریخی که بکار تحقیق پژوهشگران ایرانی و خارجی در این زمینه، کمک کند.

برای گردآوری این اسناد و مدارک، مرکز از کلیه امکانات پژوهشی، از قبیل تهیه کتب و رسالات، عکسبرداری از نسخ خطی و اسناد منحصر بفرد، مصاحبه با افراد آگاه و مطلع در تاریخ معاصر، گردآوری مطبوعات و نشریات، مکاتبات خصوصی، و تنظیم و تدوین اطلاعات پراکنده استفاده خواهد کرد.

- با توجه به اسناد و مدارک گردآوری شده، رویدادهای سیاسی دوران پرافتخار شاهنشاهی پهلوی بصورتی علمی، واقع‌بینانه و هوشیارانه مورد مطالعه قرار گیرد و حاصل این مطالعات بصورت مدارک و اسناد تازه‌ای، که از هر جهت روشنگر حقایق تاریخی، سیاسی و فرهنگی این دوران باشد، منتشر گردد.

- به کلیه پژوهشگران ایرانی و خارجی امکان دهد که با بهره‌وری از کمک‌های مادی و معنوی این مرکز، در موضوع مورد علاقه خود، که با محدوده مطالعات علمی این مرکز ارتباط داشته باشد، به تحقیق بپردازند و در صورت تمایل، حاصل مطالعات و تحقیقات خود را در اختیار مرکز قرار دهند تا با نشر و اشاعه آن، دستداران آگاهیهای تازه از تاریخ نوین ایران را، بهره‌مند سازند.

- از طریق ساده کردن موضوعات سیاسی و تدوین نشریات در خور فهم مردم، به آموزش سیاسی و رشد فرهنگی ایرانی امروز کمک کند، و با چاپ کتب توجیهی در زمینه‌هایی چون تجزیه و تحلیل مکاتب سیاسی، فلسفه‌های سیاسی، و تاریخ سیاسی معاصر، جوانان و مردان فردای ایران را آگاه، مسؤول و آماده انجام وظایفی نماید که حزب بزرگ رستاخیز ملت ایران از آنان انتظار دارد.

مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی مفتخر است که بفرمان مبارک شاهنشاه آریامهر کتاب «سفرنامه خوزستان»، تقریر اعلیحضرت رضاشاه کبیر را به عنوان اولین سند معتبر و مهم تاریخ معاصر ایران در دوران پهلوی منتشر می‌سازد.

این سفرنامه، که بهنگام ختم غائله خوزستان و قلع و قمع تجزیه طلبان دست‌نشانده استعمار، توسط سرسلسله دودمان پهلوی تقریر شده است و در هنگام تدوین آن، رضاشاه کبیر عهده‌دار ریاست وزراء و وزارت جنگ بوده‌اند، یک سند گویا و غیر قابل انکار از وطن پرستی، ایران دوستی و شرافت سپاهیگری رادمرد بزرگ تاریخ ایران است.

در این کتاب، که هر سطر آن گویای واقعیت آن روز جامعه ایرانی است، سردار بزرگ تاریخ معاصر از چگونگی تهدیدها و توقعات بیگانگان پرده

برمیدارند و خطرات و دشواری‌هایی را که بخاطر نجات وطن و آزادی ایران
متحمل شده‌اند بازگو می‌کنند.

بر اساس رویه مرکز، و برای حفظ اصالت‌های تاریخی و سیاسی این کتاب،
کوشش شده است که در انتشار مجدد آن صرفاً به مسایل سیاسی و رویدادهای
سرنوشت‌ساز این سفر اشاره شود و پاره‌ای از قسمتهای کتاب، که به توضیحات
تاریخی و جغرافیایی و اقلیمی بسیار کهن مناطق مورد بازدید اختصاص داده
شده بود، حذف گردد.

یقین است این سند معتبر سیاسی، که بعنوان نخستین نشریه مرکز در
اختیار همگان قرار می‌گیرد، و روشنگریهایی را در زمینه تاریخ معاصر ایران
در بردارد، می‌تواند پایه تحقیقات دقیق دیگری در آینده باشد، و نیز بار
دیگر این واقعیت را که سردودمان پهلوی، بانی حیات نوین ملت کهنسال
ایران بوده‌اند، به ثبوت می‌رساند.

رئیس مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی

هوشنگ انصاری

فهرست

مقدمه

صفحه ۳

قسمت اول

از طهران به پایتخت صفویه و مرکز زندیه
(خاطره‌ای در حسن آباد ۲۵، حرکت از قسم ۲۵، حرکت از مسورچه خوار ۲۹، ورود به اصفهان ۲۹، اخبار طهران ۳۰، ملاقات با قونسول انگلیس ۳۱، احساسات اهالی اصفهان ۳۲، تجهیز قشون ۳۳، یک تلگراف مسرت بخش ۳۴، شایعه کناره‌گیری ۳۵، حرکت از اصفهان ۳۶، بطرف آباد ۳۷، تلگراف خزعل ۴۰، تلگرافات طهران ۴۲، ملاقات با قونسول انگلیس ۴۴، حرکت از شیراز ۴۸، ورود به بوشهر ۵۱، ملاقات با نایب شرقی سفارت ۵۱، راجع به مجلس ۵۵، در کشتی مظفری ۶۳، جزیره خارک ۷۰، عهد قاجاریه ۷۱، فوت فرصت ۷۲، خطر ۷۳)

صفحه ۱۹

قسمت دوم

در سرزمین الام
(نشان دولت ۷۸، نتهای سفیر انگلیس ۷۹، روابط با انگلیس ۸۳، تسلیم خزعل ۸۵، در زیلون ۸۷، احوال اردوی بهمان ۸۸، حرکت به لنگیر ۹۳، تشویش اردوی غرب ۹۳، ورود به لنگیر ۹۴، مواقع اشرا ۹۵، ده ملا ۱۰۲، از ده ملا به اهواز ۱۰۶، خوزیان ۱۰۸، جنایات ۱۰۹، ترجمه مکتوب شیخ خزعل ۱۱۴)

صفحه ۷۵

تهدید دلسوزانه ۱۱۸، ورود به اهواز ۱۱۹، روز اول توقف در اهواز ۱۲۸، خزعزل
 ۱۴۰، مواجهه با خزعزل ۱۴۶، نمایندگان خارجه ۱۴۹، سرپرسی لرن ۱۵۰، اقبال
 و اراده ۱۵۱، جنگ رامهرمز ۱۵۳، حرکت به شوشتر ۱۵۶، نظامیان محصور ۱۵۷،
 نفت ۱۶۵، عزیمت به دزفول ۱۶۷، اسناد مهم ۱۷۲، انتظام امور ۲۰۴، از
 اهواز به محمره ۲۰۸، فلیه ۲۰۸، خنجر مرصع (۲۱۱)

قسمت سوم

پس از غائله خوزستان
 (بصره ۲۱۵، حرکت به کربلا ۲۱۸، کربلا ۲۱۸، مراجعت از نجف ۲۲۶،
 سامره ۲۲۸، کاظمین ۲۲۹، خاک ایران ۲۳۱، کرمانشاه ۲۳۳، قزوین ۲۳۵،
 عزیمت به طهران ۲۳۶)
 خاتمه
 در باره تصاویر
 فهرست (کسان، جایها)
 اسناد پیوست

صفحه ۲۱۳
 صفحه ۲۳۹
 صفحه ۲۵۱
 صفحه ۲۵۹
 صفحه ۲۷۱

مست



مقدمه

ایران از لحاظ تاریخ، مملکتی است که حوادث آن با سایر ممالک عالم تقریباً قابل مشابَهت نیست. انقلابات بزرگ و حوادث عظیمه که در این سرزمین به وقوع پیوسته نظیرش را در کمتر از ممالک می توان استقصا کرد. با ذکر این مقدمه مختصر فراموش نباید کرد که از حیث مدارج اخلاق و روحيات، اوضاعی که در دوران یکصدوپنجاه ساله سلطه آل قاجار برای مملکت تمهیدگشته، فساد اخلاقی و تبدلات روحی آن هیچ کم از نائره های اسکندر و مغول نبوده و اگر اخلاقیات کنونی ایران را با احوال دوره استیلای اسکندر و مغول مطابقه نماییم، شاید قابل تطبیق و مقایسه باشد.

چنانکه تمام ایرانیان عقیده دارند فقط باید متذکر شد که مزاج ایرانی یکصدوپنجاه سال است که با تمام معنی و مفهوم مسموم گشته و باید فکر کرد که چه تزریقات سریع الاثری باید پیدا کرد که این مریض مسموم یکصدوپنجاه ساله را بهبودی بدهد.

یکی از آن سموم مهلک، رخصتی است که لاابالیانه، از دربار قاجار در مداخله مستقیم اجانب به امور داخلی این مملکت داده شده و تقریباً ظهور این خانواده مصادف می شود با مداخلات اجانب در کار این مملکت که شرح این قضیه مبسوط و تفسیر آن به عهده مورخین آتیه موکول خواهد بود. من فقط به ذکر این جمله مبادرت می کنم که در تمام ایام زمامداری خود به هر موضوعی که خواسته ام وارد شوم و به اصلاحی دست بزنم، فوراً مداخله اجنبیان و اعتراضات آنان موجب تعویق امر و وقفه کار شده است.

به این لحاظ، فقط من می دانم که از موفقیت های خود در ضمن اصلاحات قشونی و سرکوبی متمردين و خاتمه دادن به ملوک الطوائفی و راه انداختن

چرخهای مقدماتی این مملکت چه خون دلی خورده و چه مصائب و متاعب فوق انتظاری را تحمل کرده‌ام.

سالیان دراز قوای مرکزی دولت قادر بر عبور از خط لرستان و ورود در آن سامان نبود. جنگهایی که بین نظامیان من و رؤسای عشایر متمرذر در آن صفحه به وقوع پیوست، تاریخی جداگانه دارد که حقیقهٔ قابل تدوین است.

من سرکوبی اشرار لرستان و تخته قاپو کردن آنها را از آن جهت وجههٔ همت خویش قرار دادم که بتوانم خط فاصل بین خوزستان و عراق را مفتوح نمایم، و خوزستان را که در تمام ادوار سلطنت قاجار لانهٔ ناامنی و قتل و غارت و یاغیگری و عدم اطاعت بوده است، امن و آرام سازم و به خودسریهای یک خائن وطن فروش که خود را امیر مستقل این خطه خوانده است خاتمه دهم. به مجرد اینکه حقیقت این نیت بر دشمنان سعادت ایران روشن شد فوراً افق سیاست خارجی رنگهای تیره‌تری به خود گرفت.

همهٔ منافقان گرد هم آمدند و شالودهٔ اجتماع مشؤوم و منحوسی را به نام کمیته «قیام سعادت» در خوزستان طرح کردند.

اعضای کمیته مزبور که در رأس آنها شیخ خزعل واقع است قسم‌نامه‌ای تهیه و با مأمور مخصوص پیش شاه به پاریس فرستادند و او نیز بدون آنکه متفرس به دنبالهٔ اعمال آنها شود، حکم انعقاد کمیته مزبور را تجویز کرد. قبل از عزیمت شاه به فرنگ با وجود اصراری که من در توقف او داشتم و ضمانت بقای سلطنت او را می‌کردم، او به ایادی خارجی توسل می‌جست و بالاخره برای اعمال نظر شخصی و آزادبودن در توسلات خارجی عزیمت پاریس کرد.

هنگام عزیمت به کرمانشاه در حوالی خرابه‌های سیاه‌دهن قزوین بعضی از ملتزمین رکاب او را از مسافرت‌های متواتر به فرنگ تقبیح کرده بودند. اما شاه به رئیس کابینه من و چند نفر دیگر صریحاً گفته بود که او برای تماشای خرابه‌های سیاه‌دهن و غیره خلق نشده، هر روزی که در ایران باشد، یک روز از تماشای مناظر دلگشای نیس و پاریس عقب خواهد ماند!

با این حال من قبول نمی‌کردم که کسی به سلطنت یک مملکتی تا این

درجه مجنونانه نگاه کند و چنانکه گفتم تصوّر من آن بود که چون در نتیجه ملاحظات دقیقه در شهرهای فرنگ تهران را نظیر پاریس نمی‌بیند و وسایل پاریس کردن تهران هم برای او فراهم نیست عصبانی شده و مبادرت به ذکر این جملات کرده است.

نظیر این فکرها برای من که چهارسال تمام عملاً سلطنت ایران را حراست کرده‌ام حقیقهٔ امیدبخش بود و به خود تسلی می‌دادم که در پرتو این احساسات رقیقه شاید بتوانم کشتی شکستهٔ این مملکت را از چهار موجّهٔ اقیانوس طوفانی سیاست رهایی بخشم.

اما در موقعی که تصمیم شاه را در انعقاد کمیته «قیام» و برانگیختن چهار نفر خائن و هزاران دزد بر ضد مرکزیت مملکت فهمیدم به علم‌الیقین دانستم که تصوراتم دربارهٔ این شخص تخیلات بی‌موضوعی بوده و عقاید قلبی و قطعی او همان است که در سیاه‌دهن قزوین صریحاً به رئیس کابینه و سایر همراهان گفته است. فهمیدم که حقیقهٔ نه‌تنها به سلطنت خود و حیثیت ایران لایبالی و بی‌اعتناست، بلکه عداوت و دشمنی نسبت به این مردم بیچاره را هم در فکر خود خطور داده و از روی عناد و لجاج و خصومت با نوع است که ده‌ها هزار نفر دزد غیرمطیع را بر ضد مرکز مملکت برانگیخته است. آیا او نمی‌فهمد که امیر مجاهد لر و خزعل بادیه‌گرد و والی صحرائین نمی‌توانند در راه سعادت یک مملکتی کمیته بسازند؟

آیا او نمی‌داند که ورود متمرّدین و جمعیتی که در هر صد هزار آن، دو نفر، سواد خواندن و نوشتن ندارند، تاکجا و تاچه مرحله‌ای اعراض و نوامیس و حقوق مردم بیچاره را تهدید می‌نماید؟

آیا حقیقهٔ ایران در قرن بیستم سعادت خود را از قیام امثال یوسف خان بختیاری و غلامرضاخان پشتکوهی انتظار باید بکشد؟

علی‌ایّ حال طمع شاه و پول خزعل و سیاست ماهرانه خارجی بر وفق این مملکت سیاست تازه‌ای را نقش کرده و زوال آن را با بهترین نقشه که ممکن بود ترسیم نموده است.

حقیقهٔ هم، نقشه را ماهرانه کشیده‌اند زیرا به خیال خود راه ورود مرا به خوزستان از هر طرف مسدود کرده‌اند و غیر ممکن به نظر می‌آید که قوای

نظامی قادر باشد با وجود رؤسای متمرّد عشایر لر و بختیاری و پشتکوهی با آنهمه طغیان و گردنکشی و ضمناً با وجود تمایل صریح شاه، خود را به مرکز ایالت خوزستان برساند.

مقصود از این نقشه چیست؟

خیلی مختصر و مفید: استقلال معادن نفت جنوب و کوتاه کردن دست ایرانی از منافع آتیه آن.

* * *

خلاصه بعد از آنکه کار لرستان را پرداختم و ساخلو آن حدود را مرتب کردم و تشویقی که لازم بود از عملیات قشون به عمل آوردم، بلافاصله عازم تهران شدم. پس از ورود معلوم گردید، نقشه محاصره خوزستان یا نقشه حفظ استقلال آن از مدتی قبل پیش‌بینی شده و همچنانکه من استنباط کرده‌ام، قرار راجع به این امر، از مدتی قبل طرح‌ریزی گشته است.

همه با هم متحد و هم‌قسم و همه متحد‌الکلام و همه در تحت عنوان شاهپرستی و اعاده شاه، مبادرت به زشتترین اعمال می‌کنند.

اطرافیان شاه در مرکز، شروع به جوش و خروش کرده‌اند و فراکسیون اقلیت مجلس شورای ملی به اعتبار خزعل شروع کرده‌اند به تطمیع اهالی و خرج پول، و جراید منتسب به اقلیت نیز هتاکیهایی را آغاز نموده‌اند که به کلی بی‌سابقه است.

در اولین دقیقه ورود به تهران و دخول در عمارت شخصی که برای صرف چای و احوالپرسی از نزدیکان خود در حیاط روی نیمکت چوبی نشسته بودم و می‌خواستم برای رفع خستگی راه و شستن گردوغبار به حمام بروم، وزیر پست و تلگراف، تلگراف ذیل را که از طرف خزعل به مجلس شورای ملی مخابره شده به دست من داد.

از اهواز به تهران

توسط سفارت معظم دولت علیه اسلامیه ترکیه مقیم تهران دامت شوکته
ساحت مقدس مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه

«بالاخره مظالم و تعدیات اسلام کش آقای رضاخان سردار سپه و تجاوزات آزادی شکنانه چهل ماهه مسبب حقیقی کودتا، ما را وادار نمود که پس از آنهمه مسالمت و خونسردی و تحمل و بردباری و مقاومت در مقابل تخطیّات، نظر به اختلافاتی که در نتیجه غرض ورزیهای بیموقع مشارالیه و آرزو و طمع نامحدود و جاه طلبی و حس سلطنت جویی و اقدامات و جسارت‌های مملکت خراب کن او به عالم اسلامیت و قانون مقدس اساسی روی داده است، به نوبه خود قیام کرده و قدم به عرصه نهضت گذارده، تکلیف حتمیه اسلامی و احساسات بی آرایش اسلامی خود را نسبت به جامعه ایرانیان آزادی طلب انجام نماییم و مخصوصاً برای رفع هرگونه سوء تفاهمی که مبادا این قیام که به نام «قیام سعادت» خوانده می شود و این نهضت و جنبش اسلام پرستانه ما را که صرفاً برای حفظ استقلال و مذهب مقدس اسلام و تأمین آزادی ملت و مملکت و استقرار قانون محترم اساسی و مشروطیت است، تمرّد از اطاعت دولت جلوه دهند این تذکرنامه را به وسیله آن سفارت دولت علیه اسلامی، به ساحت مقدس مجلس شورای ملی تقدیم می نماییم، که هیچگاه سوابق خدمتگزاری و امتحاناتی را که در هر موقع نسبت به انقیاد و اطاعت دولت داده ایم فراموش شدنی نخواهد بود، و بهترین دلیل صدق دعوی و اثبات بیغرضی اطاعت و تمکین دوساله اولیه کودتاست، که چون در بدو امر پرده غفلت روی کار افتاده و مقالات و تردستی مبنای اقدامات اولیه مشارالیه، حسب الظاهر ملت ایران را به اصلاحات اساسی و آتیه درخشانی تطمیع و امیدوار کرده بود، لذا ما هم به نوبه خود برای پیشرفت سعادت ایرانیان و ترقی و تعالی مملکت در مقابل احساسات مصنوعی مشارالیه تسلیم شده، و از قبول هر تحمیل استنکاف نکرده، و نسبت به او امر مرکزی از بذل مال و جان و هرگونه فداکاری و جدیتی، مضایقه و خودداری نمی نمودیم. ولی اینک که خوشبختانه یا بدبختانه از یک سال به این طرف، حقایق امر مکشوف و معلوم شد که نیت سوء این شخص و همراهانش، و مبنای عقیده مشارالیه صرفاً روی اصول ثروت پرستی و سلطنت طلبی و دیکتاتوری و بالاخره اضمحلال لوای مقدس اسلام و پایمال کردن قانون محترم اساسی و مشروطیت است، و ما هم در مقابل این منظره های وحشتناک و مخاطرات قطعی که مذهب و مملکت و ملت را تهدید می نمود، به حکم حفظ حدود اسلامیت و بقای حقوق ملت و مملکت مقدم به این نهضت شده و شخص سردار سپه را یک نفر دشمن اسلام و غاصب زمامداری ایران

و متجاوز به حقوق ملت شناخته و حاضر شدیم تا آخرین نقطه توانایی و امکان به دفع این سم مهلک کوشیده، موجبات حفظ قانون اساسی مملکت و عظمت اسلام و آزادی هموطنان را فراهم سازیم، و در راه حصول نتیجه و پیشرفت مرام خود هم پس از فضل خداوندی و توجه ائمه اطهار علیه السلام و معاودت دادن ذات اقدس اعلی حضرت شاهنشاهی ارواحنا فدا، که استقرار قانون اساسی و استحکام مبانی مجلس شورای ملی مربوط به سایه شاهانه او است، از بذل جان و مال مضایقه و خودداری نخواهیم داشت»

خزعل

تلگراف را خواندم. مضامین آن هر چند به کلی غیر مترقبه بود، تغییر چهره در من نداد. من از قتل عام نظامیان در بختیاری و قرائنی که از لرستان در دست داشتم، و همینطور از طرز حرف زدن و طرز تلقینات ایادی خارجی که کاملاً به بطون آن آگاهم، استنباط وقوع قیام و وصول این قبیل تلگرافات را نموده بودم.

چنانکه همان روز ورود به تهران، قبل از دخول به عمارت شخصی، دوسه مرتبه بیصبرانه از سفارت انگلیس با تلفن سوال کرده بودند که آیا من وارد شده‌ام یا خیر؟ بدیهی است این سوال مکرر آن هم با عجله، طبیعتاً یک مقصود مهمی را خاطر نشان می کرد.

اشخاصی را که به استقبال من آمده بودند مرخص کردم و با وزراء مشاوره نمودم. هیچ کدام نتوانستند فکر تازه‌ای به من بدهند.

بلافاصله نماینده انگلیس به دیدن من آمد و بدون مذاکرات مقدماتی، فوق العاده اظهار تاسف از وصول تلگراف خزعل نمود و ضمناً اظهار داشت که حقایق امر را بر خلاف آنچه که مکنون است، مستور نگاهداشته و اظهار عقیده می کرد که با یک طرز خوشی این کار باید ترمیم شود که منجر به جنگ وجدال نگردد. می گفت: «اینها دارای جمعیت خیلی زیاد هستند و مقاومت با آنها مشکل است و چون وحشت داریم که نسبت به لوله‌های نفت نیز خساراتی وارد آید به این لحاظ مصلحت نخواهد بود که با قیامیون آغاز ستیزه بشود، بلکه از روی مسالمت باید رفع حوائج آنها را نمود.»

من که هم بطون سیاستهای خارجی را عملاً سنجیده‌ام، و هم از مدلول

این تاسفات معکوس، حقایق اولیه امر را درک کرده‌ام، و هم معتاد به قبول اینگونه تاسفات نیستم، باکمال قدرت به مخاطب متاسف خود خاطر نشان کردم که چاره‌ای نیست جز آنکه خزعل رسماً تلگراف خود را تکذیب نماید، و از شرارت خود معذرت بجوید، و الا شخصاً به خوزستان عزیمت کرده و گردن او و همراهانش را خواهم کوبید.

او تمام را در جواب، از پیشرفت من اظهار یاس کرد و باز عدم صلاح دولت ایران و کمپانی نفت جنوب را در مبادرت به جنگ خاطر نشان می نمود و ضمناً گوشزد می کرد که وقوع جنگ در محل نفت طبعاً مستلزم خسارت کمپانی است و خسارت کمپانی و لوله‌ها نیز مستلزم وساطت و مداخله مستقیم آنها خواهد بود و فوق العاده اصرار کرد که از تجهیز اردو و اعزام قشون به آن صفحه خودداری شود.

مخصوصاً چون استنباط کرده بود که علت غائی عزیمت من به لرستان، باز کردن خط خرم آباد و سوق قشون به دزفول و خوزستان بوده، بی اندازه اظهار وحشت و اضطراب کرده و قطعاً در صدد اعمال نظر بر آمده، که مبادا قشون و اسلحه و غیره به ساحت خوزستان اعزام شود. نظایر همین اظهار وحشت و تهدیدات را هنگامی که در لرستان اقامت داشتم از طرف آنها مشاهده کرده بودم. البته من توجهی به این مطالب نکرده، نمی توانستم از تصمیم خود صرف نظر نمایم. برای من غیر مقدور بود که مانند دیگران بنشینم و تماشاچی قضایا باشم و بیهامثال خزعل اجازه بدهم به این صراحت در مقام خودسری و شرارت بر آیند.

من نمی توانستم در مرکز مملکت بنشینم و ببینم که جراید بین النهرین و شامات، خزعل را امیر بالاستقلال خوزستان معرفی نمایند.

قشون من نمی توانست اجازه دهد که امیر مصنوعی جدیدالولاده، با تقدیم مختصرپولی به شاه و اعطای مبلغی به خائنین مجلس و مرکز، و اخذ دستور صریح از مقامات خارجی، اعلان تحت الحمایگی خارجی را رسماً بدهد، و یکسره، ایران و ایرانیت را از مد نظر دور و فراموش نماید.

در این صورت بدون آنکه توجه عمیقی به کلمات مخاطب خود نمایم، برخاستم و عین عقایدی را که او خیال کرده بود در وجود من موثر سازد به مزاج

او تحمیل کردم.

از ذکر این حقیقت نیز صرفنظر نمی‌کنم که باوجود این خودسری و شرارت خزعل و باوجود تلگرافی که به مخالفت من به مجلس شورای ملی مخابره کرده بود، و باوجود آنکه در ضمن کلمات و نگارشات، عقاید وطن‌پرستانه مرا مجروح ساخته بود، معه‌ذا بی‌میل نبودم که این موضوع طوری خاتمه پذیرد که منجر به اردو کشی و خونریزی نشود. به دو دلیل: اول آنکه خزانه دولت تهی است و توانایی آن را ندارد که از عهده مخارج اردوی کاملی که من مجبور به تجهیز آن هستم برآید و چون در بودجه وزارت جنگ هم این وجوه پیش‌بینی نشده، تدارک آن مورث اشکال عمده خواهد بود.

دویم با وجود آنکه قسمت عمده عمر خود را در جنگ گذرانده‌ام، معه‌ذا در این موقع راضی نبودم که نطع خونریزی در صفحه خوزستان گسترده شود، زیرا بالاخره غالب و مغلوب ایرانی هستند و هر نفری که کشته شود، عاقبت از نفوس این مملکت کسر شده است و قلباً مایل نبودم، در ایران دو صف ایرانی تشکیل و جنگ داخلی شروع شود و خارجیان دامن‌زن آتش این معرکه باشند و تماشا کنند.

پس متظاهر به این عقیده گشتم که اگر خزعل مدلول تلگراف و شرارت خود را تکذیب کند و معذرت جوید، از تقصیر او صرفنظر خواهم کرد. این جلسه همین‌جا خاتمه یافت و قرار شد، با اندرز و نصیحت و وسائل تقدیم معذرت خزعل را فراهم آورند.

بر من چیزی پوشیده نبود و می‌دانستم که تمام این مذاکرات، در ضمن یک سیاست معینی، مشغول جریان است. می‌دانستم که تمام این صحبتها برای اغفال دولت من است. معه‌ذا مجبور به قدری تأمل بودم، زیرا اگرچه می‌دانستم این وقت گذرانی ممکن است فرصتی به دشمن بدهد، که نواقص خود را در خوزستان ترمیم و تصحیح نماید، با این حال خود من هم ناچار بودم با متانت فکر، موجبات حمله به خوزستان را تهیه نمایم و این کار طبعاً مدت می‌گرفت.

چون یقین داشتم که مذاکرات فوق برای اغفال من و تجهیزات دشمن

انجام شده، من هم وقت را از دست نداده و بلافاصله، ولی غیرمستقیم و بی صدا، عملی کردن نقشه خود را امر دادم و در صدد تشکیل قوای لازمه برآمدم. نقشه من آن بود، طوری تجهیزات خود را از اطراف تکمیل کنم و قسمی اردوهای خود را در حدود خوزستان متمرکز سازم، که خوزستان به حالت محاصره بیفتد و در یک روز و بایک نقشه ثابت کار آنجا ختم شود.

اول کمکهای لازم برای تقویت لشکر جنوب فرستادم و متعاقب آن، راجع به تکمیل قوای لشکر غرب، نیز تجهیزاتی گسیل داشتم. ضمناً مهمترین مطلبی که توجه مرا جلب می کرد، موضوع والی پشتکوه بود، که تقریباً در سر راه یا پشت سر خزعل با قوای مجهز نشسته و بدون تهدید و سرکوبی او ممکن نمی شد که محاصره خوزستان صورت عملی به خود بگیرد. من مقدم بر هر امری مجبور بودم که از پشت سر او را تهدید نمایم و مجال ندهم که قوای خود را به کمک خزعل بفرستد، به این لحاظ با وجود زحمت فوق العاده به فکر افتادم، که طولیترین راه را اختیار کرده، از شمال غربی ایران (آذربایجان) اردویی تجهیز کرده و به جنوب غربی مملکت سوق دهم. به این معنی که از حدود ساوجبلاغ مگری عبور کرده از کردستان و کرمانشاهان گذشته، و از نواحی قصرشیرین بروند به ابتدای خاک پشتکوه، و در همانجا مجهز و مجتمع و منتظر امر و دستور من باشند.

این قسمت، مهمترین اردو کشی و این راه، طولیترین راهی است که در تجهیزات قشونیه قرون اخیر ایران نظیر آن را می توان نشان داد.

اعزام دو اردوی دیگر نیز در خاطر من مسجل بود: یکی عده ای که اقصی طرق را عبور کرده، موانع طبیعی و غیره را شکافته، از خط خرم آباد بروند به دزفول، و دیگر، سپاهی که علاوه بر قشون فارس، در اصفهان، مجهز شده و صعبتترین راه را از وسط بختیاری پیموده و به استقامت بهبهان و رامهرمز حرکت نمایند. و خود من هم بالمآل به صوب بوشهر حرکت کرده، از طرف دریا به میدان کارزار بروم، و فرماندهی قشون را در میدان جنگ شخصاً در دست بگیرم. این بود نقشه من برای محاصره خوزستان و حمله به آنجا.

اما انجام این اراده آیا یک کار ساده و سهلی بود؟ این همان بختیاری نیست که پارسال نظامیان مرا قطعه قطعه کرده و راه عبور قشون را مسدود

ساخت؟ این همان لرستان نیست که تسخیر خرم آباد آن با هزاران فدیة و قربانی و تلفات میسرگشت؟ آیا ممکن نیست که عبور از قلب ده‌ها هزار متمرّد، و آن موانع کذائی طبیعی اصلاً برای این عده غیرمقدور گردد و همانطور که شاه و خزعلیان هم پیش‌بینی کرده‌اند، وصول این اردوها از هر دو راه به خوزستان ممتنع باشد؟

چرا! همه اینها پیش‌بینی می‌شد، اما من مجبور بودم که بالاخره یا جان خود را در سر این کار بگذارم و یا مملکت را از شر این شالوده‌های ملوک‌الطوایفی خلاص نمایم.

باوجود وقوف به همه این عقاید، معهداً ساکت بودم و انتظار داشتم مواعیدی که به من در تقدیم معذرت خزعل داده شده است شاید عملی گردد. نمایندگان انگلیس در این ضمن کمافی‌السابق به دیدن من می‌آمدند و از خوزستان هم غالباً مذاکره در میان بود و همان عقاید اولیه تجدید و تکرار می‌گردید و تمام به وعدو وعید امروز و فردا می‌گنشت ولی عملی شدن امر همان بود که من روز اول فکر کرده بودم و اشتباه هم نمی‌رفتم.

قریب چهار ماه بر این مقدمه گنشت و من ظاهراً ساکت بودم. پیداست که سکوت من در این موقع، با وجود آن تلگراف خزعل، چه تأثیرات عمیقی در محیط تهران و تمام مملکت بخشیده، چه رلهای متواتری درباریان و اقلیت مجلس در صحنه تهران بازی می‌کردند! چه پولهای سرشاری از طرف اقلیت مجلس به عناصر شرور داده می‌شد، و چه کلماتی در جراید منسوب به اقلیت نگاشته می‌گشت!

در این ضمن تلگرافی از یک نفر عرب مجهول‌الهویه که بالاخره نتوانستم هویت او را کشف نمایم به مجلس شورای ملی رسید و در ضمن آن معاودت شاه را از اروپا تقاضا نموده و ضمناً از سعایت از من هم خودداری نکرده بود.

میرزا حسین‌خان پیرنیا (مؤتمن‌الملک)، رئیس مجلس که اصلاً معتاد به طرح اظهارات مردم در مجلس نیست، این تلگراف مجهول را قاب کرده به دیوار مجلس آویخته بود، که تمام و کلاه از قرائت آن بی‌نصیب نمانند. او نیز به نوبه خود خواسته بود، که با این ترتیب اظهار لحنیه کرده

باشد و به این اکتفا نکرده، جلسه خصوصی نیز در مجلس تشکیل داد و کلاً را دعوت به قرائت تلگراف کرد که در اطراف آن مذاکرات بنمایند.
(مؤتمن الملک پیرنیا چون مرد تحصیل کرده ایست و طبعاً باید شرافت دوست باشد، من امیدوارم که این تظاهرات را در مجلس بر حسب تلقین خارجیان نکرده باشد).

خلاصه نمایش این تلگراف مجهول، اکثریت مجلس را متزلزل کرد و من دیدم دیگر نمی توانم بنشینم و تماشاچی معرکه ها و تلقینات خارجی و داخلی باشم.

رفتم به مجلس، تقاضای جلسه خصوصی کردم و با حضور تمام نمایندگان تا درجه ای که سیاست اجازه می داد، مختصر اشاراتی به موضوع کرده، به همه تذکر دادم که بعد از این عملاً به رفع شر خزعل و خزعلیان اقدام خواهم نمود. مذاکرات من اکثریت مجلس و طرفداران مرا متأثر ساخت ولی از سیمای نمایندگان اقلیت و بعضی از مذبذبین پیدا بود که کار را گذشته پنداشته و با اطمینانی که از منابع معلومه گرفته اند مذاکرات مرا فرع رسوم جاریه می شمارند.

در این مدت اخبار بی شمار از بین النهرین و خوزستان می رسید. جراید بغداد و سوریه و مصر التهابی داشتند و بعد از گرفتن وجوه گزاف از عمال شیخ «افق سیادت خزعلیان را از طلوع آفتاب شیخ خزعل خان روشن دیده بر امارت مستقل او سلام می دادند و از تجزیه خوزستان از ایران و الحاق آن به امارات عربی اظهار شادمانی می کردند.»

از جمله ترجمه چند فقره اخبار را عیناً در این مقدمه درج می کنم:

ترجمه از روزنامه العراق بغداد

شماره ۱۳۲۴ مورخه ۱۴ صفر ۱۳۴۳

شاه و شیخ خزعل خان

«شنیدیم که در این اواخر شیخ خزعل با شاه طرف مذاکره شده به قصد اینکه او را مراجعت بدهد و بالاخره مبلغ گزافی برای او فرستاده

که بتواند از برای پیشرفت مقاصد خود دسایس لازمه را به عمل آورد.
ضمیمه ۴۸۶ بصره (مخبر شما)

ترجمه از رستا منطبه تهران

مورخه ۲۲ سپتامبر ۱۹۲۴

وساطت قونسول انگلیس

« به موجب اخبار واصله (پرید کس) قونسول انگلیس در بوشهر
که گویا مأمور وساطت بین شیخ خزعل و دولت ایران میباشد به مقرر
شیخ خزعل وارد شد، معهدا در محافل سیاسی اعزام قوای نظامی حکومت
مرکزی به خوزستان را مسلم و ضروری می دانند. می گویند که از سرحد
جنوب برای شیخ خزعل متصل بارهای اسلحه وارد می شود.»

ترجمه از بی سیم مسکو

۲۸ سپتامبر

تقاضای فتوی

« از اهواز خبر می دهند که شیخ خزعل، ملا عبداللطیف را نزد
علمای کربلا اعزام، و فتوای قیام بر علیه حکومت سردار سپه را تقاضا
نموده، ضمناً خان بهادر را با تحف گرانبها نزد شاه، به اروپا گسیل
داشته است.»

ترجمه از جریده بغداد

مورخه ۳ عقرب نمرة ۱۲۳۹۲

سیاست عمومی آتیه محمّره

« شیخ منتهای سعی و کوشش خود را در تهیه قشون معتنا بهی صرف
و آنها را به اسلوب جدید، مسلح نموده، همانطوریکه در نظام دول متمدنه

امروز معمول و متداول است، و بنابراین اشخاص عارف تصور نمی‌کنند که اگر خدای نخواسته بین او و حکومت ایران یک خصومت جدی پیدا شود، مقام امارت او متزلزل شود، زیرا ما معتقدیم که معظم له از چندی به این طرف پایه امارت خود را بلند گرفته و به امور راجعه به آن، رونقی داده وسایل امنیت و آسایش را در داخله منطقه خود کاملاً برقرار نموده است و به این جهت کارهای آنجا همه مرتب و حالت اقتصادی آنجا رو به ترقی گذارده است.»

گزارشانی از مأموران ایرانی

راپرت ذیل نیز یکی از صدها اخباری است که از مأمورین ایران در بین النهرین واصل می‌گردید:

۱- اسلحه و مهمات از فیلیه و محمره به اهواز پی در پی حمل می‌شود.

۲- تمام اتومبیل‌های محمره و اهواز را برای حمل و نقل قشون متوقف نموده‌اند.

۳- قریب سیصد نفر سوار در اهواز به حکم شیخ خزعل حاضر شده و تقریباً شهر به حالت نظامی است.

۴- یک نفر از مأمورین مالیه و یک نفر از اجزای گمرک اهواز را شیخ خزعل تبعید کرده.

۵- اداره پست و تلگراف را از اول سنبله تحت سانسور قرار داده.

۶- اهالی دهات بصره را هم تجهیز کرده و می‌برند.

۷- تجار و اشخاص وطنخواه را آزار و شکنجه می‌دهند. دزدان را که از تجار اهواز است و برای مخبره به تلگرافخانه آمده، چنان زده‌اند که مجروح و خون‌آلود شده است.

۸- حسین آقای سلطان و مأمورین نظمیه و نظامیان مقیم خوزستان را توقیف و در قصر فیلیه حبس کرده است.

۹- ویلسن که سابقاً کمیسر عالی انگلیس در بین‌النهرین بوده و منفصل شده مدتی است که از طرف کمپانی نفت ریاست نفت ایران را دارا شده و به جای تجارت، سیاست‌بازی می‌کند خزعل را او دل می‌دهد و برایش نقشه می‌کشد، اخیراً به لندن رفته که از مجرای ادارات مربوطه، تجزیه خوزستان و امارت شیخ را تأمین کند.

۱۰- شیخ خزعل، ویلسن مشارالیه را وکیل و وصی املاک و دارایی خود قرار داده و بی امر او، قدمی بر نمی‌دارد.

نقل از جریده تایمس بصره

نمره ۲۳۵ مورخ ۶ اکتبر ۱۹۲۴

«شاهزاده سالارالدوله، عموی شاه ایران روز سوم اکتبر وارد بصره، و از آنجا به اهواز رفت که جناب شیخ محمّر را ملاقات نماید.»

راجع به قوای بختیاری و خزعل نیز راپرتهای مختلف می‌رسید. از جمله این تلگراف که خلاصه حرکات آنهاست ذکر می‌شود:

«همان‌طوریکه پیش‌بینی شده بود بختیارها پس از مطیع کردن جانکی‌ها از طرف شمال و شمال‌غربی، و هواداران خزعل از طرف جنوب و جنوب‌غربی پیش می‌آیند. قوای بنده در مقابل دو قوه واقع شده لازم است اردوی چهارمحال به بختیارها حمله کند که نتوانند به بهبهان آمده و به خزعلیان ملحق شوند.»

از زیلون - فرمانده قوای بهبهان - سرتیپ فضل‌الله‌خان

۱۶ عقرب - نمره ۶۰

این اخبار که چند فقره از آنها را محض نمونه قید کردم در این وقت که تحریکات خارجی و فریادهای مجنونانه اقلیت مجلس مردم را دچار

اشتباهات کرده و تهران را به هیجان می آورد بی اندازه مضر بود. جراید مخالف من، مبسوطاً این اخبار را نقل کرده و تفسیرات عجیب بر آنها می نمودند و پیش بینی های خیلی خوشی می کردند. لازم بود فوراً از این امر استقبال کنم و چنان مثنی به دهان «امیر مستقل خوزستان» بگویم که دندان طمع و کلای خائن و درباریان بیعرضه هوچی و جراید خارجه و داخله منقلع گردد.

هرچه بیشتر صبر و تحمل می کردم، مردم جریرتر می شدند و تصور ضعف می کردند، به علاوه دوری از مقدمه قشون خیلی اسباب نگرانی بود. با نواقصی که از حیث نقشه و سایر وسایل نظامی هست، از تهران ممکن نبود حرکات قشون بهبهان را کاملاً مراقبت کرد و پیشرفت آنها را تأمین نمود. به تلگرافات ناقص هم اعتماد و اکتفا نمی توانستم بکنم پس چاره منحصر، حرکت به سمت جنوب و نزدیک شدن به عرصه جنگ بود.

متعاقب این امر، اخبار موحشی رسید که مقدار زیادی اسلحه با کشتی به خوزستان فرستاده شده، اردوهای مجهزی در آنجا تشکیل یافته، عنقریب است که خزعلیان و همراهان آنها از حوالی خوزستان به سایر نقاط تجاوز نمایند.

در مجلس شورای ملی و محافل تهران نیز خبری انعکاس یافت که بختیاریها و قسمتی از خزعلیان به بهبهان وارد و به اردوی نظامی آنجا حمله برده و آنها را متفرق ساخته اند.

با اینکه این خبر عاری از حقیقت بود، محیط تهران انتظار وصول چنین اخباری را داشت، و من مصمم شدم که از تهران به طرف اصفهان عزیمت کرده وارد در اجرای نقشه خود شوم و به نظایر این انتشارات و توهمات خاتمه دهم.

همان روزی که تصمیم به عزیمت گرفته بودم شارژ دافر انگلیس به ملاقات من آمد و تلگرافی از قونسول محترم ارائه داد که او دیگر مایوس است که بتواند هواداران خزعل را متفرق کرده و یا از معذرت و غیره صحبتی به میان آورد.

بر من ثابت و یقین شد که موافق میل خود امور را ترتیب داده و دیگر

مطلقاً نگرانی ندارند. همین اظهار یأس صریح آنها خود دلیل اطمینان به پیشرفت مقصود است.

من با خونسردی جواب دادم و عذر او را خواستم. به مجرد خروج شارژدافر مزبور، فوراً رئیس ارکان حرب را احضار کرده، قصد عزیمت خود را به او تذکر داده و در سعی به تکمیل قوای خوزستان، امر صریح به وزارت جنگ صادر نمودم. دنباله مقررات من تا حوالی نصف شب طول کشید و مقارن نیمه شب بود، که به اجزای شخصی خود متذکر گشتم که فردا ساعت ده مصمم حرکت از تهران باشند.

البته منظور خود را به همراهان سفر نگفتم فقط متذکر شدم که نه روزه، سفری برای تغییر آب و هوا به اصفهان خواهم کرد و آنها هم با همین قصد و نیت مصمم به مسافرت شدند.

قسمت افروز

از طهر پند است صفت کز برید



از طهرنیت تحت صیحه کربریه

ملتزمین عبارت بودند از:
فرج الله خان بهرامی رئیس کابینه وزارت جنگ.
خدایارخان امیر لشکر.
علی آقاخان نقدی رئیس اداره امنیه.
سرتیپ عبدالرضاخان.
جان محمدخان رئیس تیپ عراق.
و یکی دو نفر صاحبمنصب ارکان حرب، به ضمیمه اسکورت شخصی
و اسکورت عشایری.

چهارشنبه ۱۳ عقرب ۱۳۰۳

ساعت ده صبح از عموم اشخاصی که به منزل شخصی برای دیدن من
آمده بودند، خداحافظی کرده و از منزل با اتومبیل عزیمت کردم. هیأت
وزراء و جمعی از وکلا و حکومت نظامی تهران و عده‌ای از صاحبمنصبان نیز
برای مشایعت من آمده بودند. نزدیک خط زنجیر حضرت عبدالعظیم آنها
را مرخص نمودم و به یاری خدا بر عزم و اراده آهنین خود تکیه کرده، راه
جنوب را پیش گرفتم.

در «حسن آباد»، شش فرسخی تهران به خاطر رسیدن که همراهان من
به خصوص آنها که صفحات جنوب را ندیده و از درازی راه و سختی و
مشکلات طی طریق بی اطلاع اند اگر بدانند که باید چه راه ناهموار صعبی را
طی کنند، و چه اندازه مسافت پیمایند، از عظمت این تصمیم تعجب خواهند
کرد. مخصوصاً چون بعضی از ایشان سالخورده و به تصور خود دنیا دیده‌اند،

وقتی این اقدام مرا با اعمال سایر رئیس‌الوزراها و رجال عهد قاجاریه و سلاطین بی‌کفایت آن سلسله مقایسه کنید، امر تازه‌ای پیش چشم خود جلوه‌گر خواهند یافت.

حقیقهٔ اگر من هم دچار ضعف نفس بودم و از مشکلات کار و سنگینی بار مسؤولیت بیم‌وهراسی داشتم، باید همانطور که پادشاهان عیاش قاجاریه، سرمشق داده و مردم نیز عادت کرده‌اند، در این اوان زمستان و موقع سخت از جای خود حرکتی نکنم و استراحت و فراغت حضر را بر زحمت و مشقت سفر ترجیح دهم.

امری که بیش از هر چیز در این موقع باریک عزم مرا در حرکت قوت می‌دهد و قدم به قدم بر سرعت من می‌افزاید، همانا عشق سرشار خدمت به مملکت و هموطنان عزیز است که همه وقت خاطر مرا اسیر خود می‌دارد.

مثل اینست که در طبیعت من دشمنی غریبی برضد ناامنی ایجاد گردیده و من برای قلع و قمع اختلال‌کنندگان و سرکشان خلق شده‌ام. زیرا که بر من مسلم شده که اساس هر اصلاح و اقدامی در این مملکت علی‌العجاله بسط دامنه امنیت و آرامش است. مادام که مردم فراغت نداشته و از نعمت امن و راحت برخوردار نباشند، مجال آنکه به خود آیند و احتیاجات زندگانی خویش را درک کنند و در صدد چاره‌جویی بر آیند نخواهند داشت.

در حال حاضر خادم‌ترین مردم نسبت به ایران و قوم ایرانی کسی است که به عمر ناامنی شومی که در این یک‌قرن ونیم استیلای قاجاریه همه چیز ایران را ضعیف و سست و بی‌اعتبار کرده، خاتمه دهد و اگر با حرام کردن خواب و خوراک و تنعم و راحت هم باشد، بکوشد تا سر این مملکت ستم‌دیده را بر بالین استراحت نهد.

کسی که با نظر دقت تاریخ سلطنت سلسلهٔ قاجاریه را مطالعه کند و اوضاع ایران را در آن عصر و زمان با غور و تعمق از پیش چشم بگذراند، می‌بیند که مردم بدبخت این مملکت در آن دوره تیره چه کشیده و چگونه اعراض و نوامیس ایشان هر روز دستخوش دستبرد فلان ایل یا فلان یاغی سرکش بوده است.

خدا را شکر می‌کنم که هم‌اکنون که برای سرکوبی یک نفر از همان

یاغیان یادگار عهد قاجاریه حرکت می‌کنم نمایندگانی از آن ایلات سرکش را که از ایام صفویه تا این تاریخ هیچ‌وقت دولت مرکزی بر آنها تسلط نداشته، همراه خود دارم و همانها امروز از حامیان و جان‌نشانان مخصوص من‌اند.

اگر سلاطین قاجاریه به‌جای عیاشی و تن‌پروری و غلطیدن در بستر ناز و تنعم برای توسعه امنیت و راحت رعیت شخصاً قدمی برمی‌داشتند و اندک مدتی را تحمل رنج و مشقت راه می‌کردند، با علاقه ذاتی و سابقه تاریخی که در طبع مردم ایران نسبت به اساس سلطنت و شاه‌پرستی هست، یک قدم حرکت ایشان هزار قدم یاغیان و سرکشان را عقب می‌نشانند و مردم را متوجه بیداری و هوشیاری پادشاه می‌کرد. در این صورت دیگر نه کسی مملکت را بی‌صاحب می‌شمرد و نه احدی در خود یارای سرکشی و عصیان می‌دید. البته آن وقت مملکت از جهت امنیت سروصورتی به خود می‌گرفت و خارجی نیز مجال مداخله و اعمال نفوذ و دست‌درازی نمی‌یافت.

در موقع جنگهای روس و ایران فتحعلی‌شاه (خاقان مغفور) جرئت و کفایت به‌خرج داده از تهران به سلطانیه زنجان عزیمت کرد اما در چه صورت؟ در حالی که زنان حرمسرا و سوغلیهای اندرون را با خود همراه داشت و در چمن سلطانیه با آنها به‌عیش و عشرت روزگار می‌گذرانند. همینکه می‌شنید روسها در قفقازیه و آذربایجان یک مرحله پیش می‌آیند او مرحله‌ها با محترمت همراه، به طرف عمارت نگارستان و کوه سرسره تهران عقب‌نشینی اختیار می‌کرد!

ناصرالدین‌شاه نیز هر سال از تهران قدم بیرون می‌گذاشت ولی به طرف جاجرود و شهرستانک و ارنکه. برای چه؟ برای شکار جرگه و انتخاب دختران رعایا جهت همخوابگی!

اگر از مظفرالدین‌شاه سخنی گفته نشود کلام ناقص خواهد بود: این مرد ضعیف‌النفس که دوره سلطنت یا ایام رذالت‌بازی او ننگ تاریخ پرافتخار نژاد ایرانی است، وقتی که به سمت ولیعهدی در تبریز اقامت داشت روزی با یکی از درباریان محرم و جمعی از خواص خلوت به عزم گردش بیرون شهر رفت. اتفاقاً هوا ابر شد و رعدوبرق فضای آسمان را به میدان

جنگ مبدل ساخت. و الاحضرت ولیعهد، یعنی شاهنشاه آینده ایران را وحشت عجیبی دست داد. به طوری کار اضطراب و تزلزل او بالا گرفت که ملتزمین رکاب و درباری محرم چاره را به آن منحصر دیدند که او را به پناه آسیایی که در آن حوالی بود ببرند، و ولیعهد به درباری مزبور که خود را سید اوجاق صحیح‌النسب نیز معرفی می‌کرد متوسل شود.

والاحضرت دست به دامان سید درباری شده با عجز و الحاحی تمام از او می‌خواست که جریان کارخانه قضا و قدر را تغییر داده، رعدوبرق را موقوف و آسمان را صاف و ساده کند. سید شاید که موقعی مناسب به دست آورده بود و دست سفیه قابل استفاده‌ای را به دامان خود آویخته می‌دید، به التماس او وقتی نمی‌گذاشت و پیوسته دست به سوی آسمان برمی‌داشت و از خدا هولناکی و شدت رعدوبرق را درخواست می‌کرد، از او عجز و التماس و از درباری خلافتکاری و نافرمانی، عاقبت روبه درباری کرده علت مخالفت را پرسید. درباری گفت:

آخر فرزندی می‌خواهد عروسی کند و برای مخارج زناشویی معطل است. و الاحضرت کاغذ سفید را صحه کرده به درباری داد تا در شهر هر مبلغ که می‌خواهد، در آن سفید مهر بنویسد و وی را فی الحال از وحشت نجات بخشد. سید نیز دست انابت به درگاه باری تعالی برداشت و از آنجا که گفته‌اند همیشه بعد از طوفان هوا صاف است، آسمان تیره نیز روشن گشت و سید بیچاره را روسیاهی حاصل نگردید.

محمد علی میرزا بهترین جانشین شاه سلطان حسین، در موقع هجوم مجاهدین به تهران برای هلاکت ایشان، زنان حرم را به خواندن اوراد و اذکار به گلوله‌های خمیر و دادن به مرغها و می‌داشت، و بهتر از این، تاکتیکی در مغز تهی خود فراهم نمی‌دید.

مسافرت‌های متوالیه شاه حالیه و وضع رفتار او در خارجه، از شدت وضوح، احتیاجی به یادآوری ندارد و اصلاً مقصود من هم توجه به اینگونه امور نیست. ولی سیر کلام هر جا که مقصود، تجسس علت خرابی ایران کنونی باشد، شخص را به این سرمنزل می‌کشاند و مسبب و مسؤولی برای آن جز قاجاریه نشان نمی‌دهد.

ناهار در «حسن آباد» صرف و یک ساعت بعد از ظهر به عزم قم حرکت کردیم.

در اینجا اتفاقاً حالت یکی از نمایندگان مجلس شورا به خاطرم گذشت که سه سال پیش، قبل از زمامداری من، با عیال و بستگان خود از اصفهان به طرف تهران می‌آمد و در پشت دروازه پایتخت، جان و ناموس او مورد دستبرد دزدان و غارتگران قرار گرفت. بعد از اطلاع به فوریت در استرداد مال و کسان او سعی نمودم و دزدها را مصلوب کردم و اموال آنها را گرفته مسترد داشتم. در مقابل از او چه دیدم؟ در مجلس بعد، وقتی که جمعی قلیل از نمایندگان با من از در مخالفت درآمدند، او هم در صف ایشان قرار گرفت و خدمات مرا در حفظ جان و ناموس خود به کلی فراموش کرد.

از «کوشک نصرت» تا «منظریه»، جاده، که بی‌شبهت به خیابان مستقیمی نیست از کنار دریاچه حالیه عبور می‌کند و این راهی است که در ۱۳۰۱ قمری ساخته شده و قهوه‌خانه «باقرآباد» در کنار آن قرار دارد.

چهار ساعت بعد از ظهر به «منظریه» رسیدم. علت اینکه اینجا را به منظریه موسوم کرده‌اند این است که از آنجا می‌توان گنبد طلای حضرت معصومه (ع) را دید.

چون «منظریه» نقطه مرتفع مصفایی است، جای را در آنجا صرف کردم بعد بلافاصله عازم قم شدم. مقارن غروب به قم وارد شدم. لدی‌الورود به زیارت آستانه مطهره شتافتم. بعد به سردار رفعت امر دادم بروم از طرف من از آقای شیخ عبدالکریم یزدی احوالپرسی نماید.

حرکت از قم

پنجشنبه ۱۴ عقرب

پس از تجدید زیارت، از راه «نیزار» به طرف اصفهان حرکت کردم. قسمتی از این راه جدید الاحداث که قابل سیر اتومبیل است و برخلاف راه

قدیم از شهر کاشان نمی‌گذرد، از کنار رودخانه قم یعنی از قسمتی عبور می‌کند که به همین اسم «کنار رودخانه» موسوم است و چون در پنج فرسخی جنوب قم از کنار دهکده «نیزار» می‌گذرد آن را راه «نیزار» هم می‌گویند. اول شب به میمه رسیدم. در اینجا سردار اسعد وزیر پست و تلگراف و امیر اقتدار وزیر داخله که از چندی قبل آنها را برای تصفیه امر بختیاری به اصفهان فرستاده بودم به اتفاق غلامرضاخان حاکم اصفهان و صارم الدوله و محمودخان آیرم امیر لشکر جنوب و چند نفر از صاحبمنصبان که به استقبال آمده بودند به ما رسیدند. شب را به واسطه سردرد شدید و نخوابیدن شب قبل در قم تصمیم گرفتم همینجا بمانم.

جمعه ۱۵ عقرب

ساعت هشت از میمه حرکت کردم و کمی بعد به آبادی «ونداده» که چشمه آب درخشانی پر از ماهی دارد و در کنار جاده اتفاق افتاده رسیدم. از این جا به بعد تا اول خاک اصفهان آبادی معتبری نیست. بعد از عبور از گردنه کوچکی جلگه تاریخی هموار مورچه‌خوار که ابتدای خاک اصفهان است، پیش می‌آید از این جلگه به بعد دیگر باید با وضع لباس و معیشت و لهجه اصفهانی آشنا شد و در هر قدم با زارعین و مردمان زحمتکش این ولایت که از جمله کارکنان ترین مردم ایران اند تصادف کرد.

ورود به جلگه مورچه‌خوار بی اختیار نظرم را به وقایع ۲۰۱ سال قبل (وقایع سال ۱۱۴۲ هجری) معطوف ساخت. مثل آنکه این موقع افغانه و همراهان اشرف را می‌بینم، که در قسمت جنوبی جلگه با عجله و تزلزل در حال فرار، خیال دفاع دارند و قشون ایرانی قزلباش به سرکردگی سردار رشید خود نادر از جانب شمال شرقی جلگه از راه نطنز با شتاب بسیار رسیده، سیل وار از بالای گردنه به اراضی هموار سرازیر می‌شوند و هلاکت و هزیمت را بر سرمشتی افغان که بر مرکب فرار سوارند می‌ریزند. تصمیم گرفتم ناهار را در همین آبادی صرف کنم و صفحه‌ای از صفحات تاریخ پر از افتخار وطن

عزیز خود را از جلو نظر بگذرانم و اندکی با یاد گذشته خاطر را گشایشی فراهم کنم.

راستی که تاریخ درس عبرت عجیبی است. غالب وقایع آن تکرار می‌شود. به همین جهت از مطالعه و دقت وقایع گذشته می‌توان پاره‌ای از اتفاقات آینده را پیشگویی کرد.

سرنوشت ایران بی‌شبهت به سرگذشت سمندر، آن مرغ افسانه‌ای قدما نیست که می‌گفتند هر روز مقارن غروب بالهای خود را برهم می‌زند و از آن تولید شعله آتشی کرده خود را می‌سوزد و به خاکستر تبدیل می‌شود، سپس صبح باز از میان آن توده خاکستر تازه و شاداب و جوان و با نشاط برمی‌خیزد و به ادامه حیات مشغول می‌شود.

تاریخ ایران این داستان را چندین بار تکرار کرده و به وضع غریبی نظر و توجه مطلعین را به خود معطوف ساخته است.

مردم ایران چنانکه تاریخ عریض و طویل ایشان می‌فهماند، به وضع حکومت مقتدرانه عادلانه، از هر نوع حکومت دیگر بیشتر علاقه دارند و یقین است که تا این مردم در سایه بسط تعلیمات و معارف و تعمیم ورزش و تربیت استقلالی، صاحب حس اعتماد به نفس نشوند، هیچ طرز حکومتی غیر از این طرز هم نمی‌تواند آنها را به سر منزل سعادت برساند و به مصلحت آنها ختم شود.

به همین علت اگر در جریان تاریخ گذشته ایشان دقت کنید، می‌بینید ایرانی هر وقت رأس و رئیسی قادر و توانا یا سرداری مصلحت‌شناس و صاحب عزم داشته، در تحت اراده و اوامر و در سایه تشویقات او به اعمال عظیمی مبادرت جسته، و یادگارهای بزرگ و آثار سترگ از خود به جا گذاشته و در خلاف این صورت به گودال پستی و انحطاط فرو شده است.

واقعه ظهور نادر بهترین شاهد این مدعا است. ده سال قبل از ظهور او مردم ایران که محکوم سبکسری تهی مغزی، مثل شاه سلطان حسین و درباریان سفیه او بودند به قدری دچار ضعف و ناتوانی شده و به حدی فاقد شرایط حیات و قدرت بوده، که ده نفر ده نفر آنها را یک نفر افغانی به طنائی می‌بست و سر می‌برید و از کسی جنبشی بروز نمی‌کرد. ظهور نادر، همین

مردم مرده دل ناتوان را، یکمرتبه چنان توانا و قادر کرد که در زیر پرچم اقتدار او مملکت تاریخی هند را به یک یورش مردانه گرفتند و آنهمه جواهر و افتخارات را به ایران آوردند.

مثل این است که ایران هر وقت در سایه بی کفایتی سلاطین عیاش و نالایق خود به حسیض مذلت می افتد و به سرحد ناتوانی و لب پرتگاه زوال می رسد، دست قدرت از آستین غیب، فرزندی از تواناترین فرزندان او را به عرصه ظهور می رساند و وظیفه سنگین نجات مملکت و ملت را بر دوش هوش و کفایت او می گذارد تا ننگ این مذلت را از رخساره مادر محبوب وطن بزدايد و بار دیگر او را به جامه افتخار و زیور جلال ملبس و مجلل سازد.

قریب یکصدوپنجاه سال است که مملکت ما دچار ضعف و ناتوانی و ناامنی شده و می توان گفت بعد از فوت کریم خان زند و استیلای قاجاریه روز راحت و آرامی به خود ندیده است.

قاجاریه به جای بسط دامنه عدالت و آبادی مملکت، اوقات خود را فقط صرف خوشگذرانی یا کشتار مردم کرده، و ایامی را هم به غافل کردن رعایا گذرانده اند.

از میان ایشان، فقط آغامحمدخان توانسته است قلیل مدتی ایران را آرام نگاهدارد و مردم را ساکت کند. اما به چه وضع؟

یک نفر مسافر اروپایی خوب این قضیه را تشریح می کند و می گوید: «آرامشی که آغامحمدخان بر ایران تحمیل کرد، از نوع همان آرامشهایی است که در قبرستان وجود دارد. یعنی او به قدری مردم این مملکت را کشت، که دیگر کسی باقی نماند تا سروصدایی داشته باشد و به عرض وجود بپردازد.» در مدت این صدوپنجاه سال ناامنی و خرابی و ذلت، گاهی به خصوص این اواخر، مردمان مصلح و متفکری پیدا شده اند که به فکر اصلاح حال ملک و ملت افتاده و راههایی هم پیش خود اندیشیده اند و از آن جمله یکی سید جمال الدین اسدآبادی همدانی است که بزرگترین دانشمند دوره اخیر ایران است. او که پیوسته از ظلم و آزار قاجاریه در به در و در اذیت و عذاب بوده و ناصرالدین شاه زشتترین رفتارها را نسبت به او مرتکب شده می گوید:

« اصلاح حال مردم مشرق‌زمین فقط به دست یک نفر مقتدر عادل میسر خواهد شد. »

تاریخ نیز همین نظر را تأیید می‌کند. و من نیز با این عقیده که هزار شاهد و دلیل عقلی و تاریخی با خود همراه دارد، موافقم. تا بتوان در سایه اقتدار، به توسعه معارف و تعلیمات، که یگانه نجات‌دهنده جامعه‌ها و رشد دهنده اقوام است پرداخت و به این طریق مردم را به حدود وظایف و سعادت حقیقی خود آشنا نمود.

اینجا دیگر این سوال قطعاً به خاطر خطور می‌کند که آیا موقع آن نرسیده است که دست قدرت، روز عمر بدبختی یکصدوپنجاهساله ایران را به آخر برساند، و برای ختم این دوره بی‌تکلیفی و سرشکستگی و کشیدن انتقام قدمهای بلندی بردارد؟

حرکت از مورچه‌خوار

بعد از عبور از مورچه‌خوار به کاروانسرای مستحکم مادر شاه رسیدم که به قول مشهور از بناهای مادر شاه عباس کبیر است. مقارن غروب به جلگه «برخوار» و حومه شهر تاریخی اصفهان یعنی پایتخت باشکوه صفویه و مشهورترین بلاد ایران رسیدم.

ورود به اصفهان

کم‌کم سواد شهر اصفهان که در میان گردوغبار نمایان بود، ظاهر شد و اول نشانه‌ای که از آن شهر به نظر رسید گنبد و منارهای مسجدشاه بود. از یک فرسخی شهر به بعد چادرهایی که عامه طبقات اهالی اصفهان برای استقبال و پذیرایی من برپا داشته بودند نمودار گردید. همه جا مردم با وجد و مسرت فوق‌العاده، رسیدن مرا تلقی می‌کردند. برای اظهار قدردانی از احساسات آنها پیاده شدم. از طرف وجوه و رؤسای ایشان، نطقها و خطابه‌های متعدد راجع به خدمات من در اعاده امنیت و دفع سرکشان و توسعه و تکمیل

قشون ایراد شد، به هر کدام جواب مناسبی داده در میان هلهله و شادی اهالی که حالت سرور و شادمانی طبیعی از چهره آنها نمایان و از زیر طاقهای نصرت که تهیه شده بود، وارد شهر گردیدم و یکسره به عمارت چهل ستون رفتم.

اخبار تهران

روز ورود به اصفهان به تلگرافخانه برای مخابرات حضوری با تهران رفتم. این مخابره حضوری بر حسب تقاضای خود هیأت وزرا بود که می خواستند در رؤس مطالب با من مذاکره نمایند. تلگراف ذیل بدو از وزیر خارجه رسید و جواب داده شد:

«امروز سه ساعت بعد از حرکت حضرت اشرف، شارژ دافر انگلیس به وزارت خارجه آمده، اظهار تاسف از مسافرت ناگهانی نموده، می گفت: در مذاکراتی که دیروز شده تقاضا نموده بودیم که مقرر شده، قشون دولتی از زیدون به سمت محمّره پیش نرفته، تا سه روز دیگر سرپرسی لرن وارد بغداد شده، شاید ملاقاتی با شیخ محمّره نموده این قضایا به نحو خوشی مطابق میل دولت خاتمه یابد. پس از مراجعت به سفارت، تلگرافی رسیده بود که سرپرسی لرن برای هشت روز دیگر وارد بغداد می شود، و خیال داشتیم که در ملاقات امروز چهارشنبه متذکر شویم که تا هشت روز دیگر امر به توقف قشون بفرمایند و امروز دفعه شنیدیم تصمیم مسافرت نموده، حرکت فرموده اند. این است تقاضای خودمان را در تعقیب مذاکرات شفاهی که با خودشان نموده ایم تجدید نموده، خواهش می کنیم که متجاوز از دو ماه در این قضیه صبر فرموده اند، حالا هم این هشت روز را تأمل فرمایند تا سرپرسی لرن وارد بغداد شود. امیدواریم اقداماتی بنماییم که خاطر حضرت اشرف از این نگرانی راحت شود و دیگر محتاج به اعزام قوا و عملیاتی نشوند. همین قسم هم به قونسول خودمان در اصفهان تلگراف خواهیم کرد، که به اطلاع حضرت اشرف برسانند. مقصود اصلی آنها که در مذاکرات تکرار می نمودند، فقط این است که قشون از زیدون، جلوتر نرود تا سرپرسی لرن وارد بغداد شود. بنده در ضمن مذاکره تمام نظریات

حضرت اشرف را خاطر نشان نموده و تذکر دادم که در نتیجه این اغفال که نظر به وعده‌های مصلحانه سفارت که برای دولت در مدت دو ماه حاصل شده، این است که شیخ موفق به جمع آوری اسلحه و وارد کردن مهمات و سایر لوازم دفاعیه شده است. افکار عامه را چگونه می‌توان به این اظهارات تسکین داد که متوالیاً شنیده می‌شود شیخ اسلحه و مونیسیون توسط کشتیهایی که از طرف هند می‌آیند وارد می‌نماید؟ در صورتیکه برای دولت انگلیس راه همه قسم تفتیش و جلوگیری از این کشتی‌هایی که اسلحه وارد می‌نمایند بوده است. البته در جواب این اظهارات جز سکوت و اظهار بی‌اطلاعی جواب دیگر نمی‌توانستند بدهند، چنانچه ندادند. اینک مراتب را به عرض رسانیده و اخباری هم که رسیده بود به ارکان حرب فرستادم که به عرض حضرت اشرف برسانند.»

وزیر خارجه

۳۴۵۰

جواب

جناب مستطاب اجل آقای مشارالملک وزیر امور خارجه دام اقباله

«شارژدافر انگلیس را ملاقات نموده، بگویند چون نمی‌خواهم، اسباب رنجش سفارت فراهم آید، این است که تا ورود سرپرسی لرن و مشاهده نتیجه اقدامات او به کلیه قوا امر دادم تا دو هفته تعرض را به تأخیر بیندازند، ولی این در صورتی است که از طرف خزعلیان و بختیاری شروع به جنگ نشود. چه آن وقت قشون مجبور به عملیات خواهد شد.»

وزیر جنگ و فرمانده کل قوا

۴۰۰۷

ملاقات با قونسول انگلیس

در این اثنا قونسول انگلیس نیز در همان تلگرافخانه تقاضای ملاقات کرد. او را پذیرفتم. پس از مقدماتی راجع به امر خوزستان، ورود مرا به اصفهان با نگرانی و احتیاط تلقی کرد، و تا یک درجه اظهار خوف و هراس نمود، که از اصفهان جلوتر نروم، و فوق‌العاده سعی کرد مسافرت را به همین نقطه خاتمه

داده، به تهران بازگردم. نوشتن تمام مذاکرات به تفصیل می انجامد. چون زمینه مطلب روشن است شرح آن را زاید می بینم. به طور خلاصه تصمیم قبل خود را به او خاطر نشان کرده و قطعاً تذکر دادم که انصرافم از این سفر غیر ممکن و گوشمال دادن به اشرار حتمی است.

احساسات اهالی اصفهان

چیزی که موجب مسرت بود، این است که اهالی اصفهان از ورود من اظهار نهایت شغف و سرور می کردند. اما این سفر بی سابقه را با احتیاط دیده و در مجالس و محافل به تعجب از آن سخن می راندند. در بدو امر که نمی دانستند چه قصدی از این سفر دارم صحبتها می کردند، و چون از تجهیزات و عملیات من واقف شدند و فهمیدند خود نیز عازم میدان هستم، احتیاطشان شدت گرفت.

بعضی از نظر محبت و دوستی نمی خواستند، شخصاً به مهلکه قدم بگذارم. این ابراز صمیمیت و علاقه مندی را که مبنی بر کمال خلوص بود، تقدیس کردم. لیکن آنها غفلت داشتند که این مسافرت چه از لحاظ دیپلوماسی و چه از نظر نظامی مهمتر از آن است که انجام آن را به دیگری واگذارم، و یقین داشتم که انجام آن برای دیگری غیر میسر خواهد بود.

باز در روز بعد قونسولهای خارجه و علمای اصفهان که معروفین ایشان حاجی آقا نورالله و فشارکی و سیدالعراقین باشند، به دیدن من آمدند و همه از ملاقات من اظهار خوشوقتی و تصمیم حرکت را به طرف جنوب تقدیس و تشویق کردند. حتی حاجی آقا نورالله بعد مراسله ای به من نوشت که مضمون بر این مشعر بود:

«من حاضریم خود و عموم کسان و عشیره ام با شما حرکت کنم و در این جنگ مقدس که حکم جهاد بر ضد دشمنان استقلال مملکت را دارد، شراکت نمایم.»

من در جواب اینگونه احساسات وطن پرستانه و استقلال خواهانه اظهار تشکر و امتنان کردم.

از شنبه ۱۶ تا چهارشنبه ۲۰ عقرب در اصفهان ماندم، تا کاملاً سوق قشون به طرف خوزستان را از اینجا که مرکز لشکر جنوب است ترتیب دهم، و خود شخصاً به جمیع جزئیات کارهای لشکری سرکشی کنم. چنانکه در همین مدت قلیل یک قسمت از قوای اصفهان را با فوج نادری، اعزامی تهران از تیپ عراق، از راه قمشه و سمیرم به طرف بهبهان حرکت دادم و به ارکان حرب لشکر و مریضخانه و سربازخانه‌ها رسیدگی کردم و کار بختیاری و قضیه اختلافات آنها را راجع به ایلخانی و ایل بیگی رفع نمودم.

قبل از حرکت خوانین عمده بختیاری مقیم تهران یعنی صمصام السلطنه و امیر مفخم و سردار جنگ همینکه قضیه طغیان عده‌ای از ایل را به تحریک شیخ خزعل برضد دولت شنیدند، به منزل من آمده بست نشستند، و با عجز و الحاح بسیار گفتند این حرکت عده قلیلی از بختیارها، اسباب بدنامی و رسوایی ماست و حرکتی است که ما را در پیشگاه دولت روسیاه و مقصر قلم می‌دهد و به این جهت زندگانی ما در خطر می‌افتد. من آنها را به مراحم دولت دلگرم کرده، به ایشان تأمین و در رفع غائله اطمینان کامل دادم. در تعقیب همین پیشامد وزیر داخله و وزیر پست و تلگراف را مأمور نمودم به اصفهان حرکت کنند و به کار تصفیه آن اختلافات مشغول شوند.

در چهار روز اقامت اصفهان لاینقطع از اطراف، مکاتیب و تلگراف راجع به قضیه جنوب و تشویق به حرکت و اقدام جلدی در رفع طغیان شیخ و متمرذین دیگر می‌رسید. غالباً دستور جواب آنها را می‌دادم. شب هفدهم عقرب تلگراف ذیل از وزیر امور خارجه واصل گردید:

تلگراف وزیر خارجه

«در تعقیب مذاکرات روز چهارشنبه ۱۳ عقرب که راپرت آن به وسیله ارکان حرب به عرض رسیده است، امروز دو ساعت و ربع بعد از ظهر، شارژ دافر انگلیس به ملاقات بنده آمده اظهار داشت:

با وجود اهتمامات فوق‌العاده این جانب، اخبار خیلی خوب نیست، زیرا

قونسول از اصفهان تلگراف کرده است که دیروز عصر، حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا را ملاقات نمود و ایشان فرموده‌اند که به ملاحظات نظامی و نظر به اینکه هر دقیقه خطر آمدن برف هست نمی‌توانم دیگر قشون را در چهارم‌حال نگاه دارم و ناچار قشون باید از چهارم‌حال تجاوز نماید. شارژ دافر اظهار داشت که حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا در این مدت خیلی حوصله نشان دادند و البته اگر در این موقع عجله بشود اثر خوبی در لندن ندارد. در اینصورت بیش از مهلت اولیه که هشت روز باشد تقاضا نمی‌کنم. البته حضرت اشرف به طوریکه تاکنون صبر و حوصله نشان داده‌اند حالا نیز این چندروزه را تأمل خواهند فرمود. بنده به او وعده دادم که مراتب را با تلگراف حضوری به عرض حضرت اشرف برسانم و نتیجه را به او اطلاع دهم.»

مشارالملك

من چون به آهنگ این صحبتها و مواعید آشنایی کامل داشتم، تکلیف خود را در این تشخیص دادم که اصلاً به این تلگراف جواب ندهم و به جای هر صحبتی فقط عقاید خود را تعقیب نمایم و عملیتر سازم.

یک تلگراف مسرتبخش

یکی از جمله تلگرافها که به جهاتی نظر مرا جلب کرد. تلگراف سرهنگ ساعدالدوله آجودان من بود. ساعدالدوله در موقعی که از لرستان به تهران برمی‌گشتم، داوطلب شد که اگر قضیه جنوب به قشونکشی محتاج شود، شخصاً برای ختم آن عزیمت کند. من هم به او قول دادم. اتفاقاً بعد از رسیدن به تهران برای سرکشی املاک خود مرخصی گرفت و به طرف تنکابن عازم شد. همینکه شنید من به سمت جنوب عزیمت کرده‌ام، به عجله خود را به تهران رسانده، از آنجا برای شرکت در عملیات نظامی تلگرافی مشعر بر حرکت خود به من مخابره کرد، و بدون استمزاج از من حرکت نمود و یقین دارم از اینکه چرا در موقع حرکت او را خبر نکرده‌ام متألم نیز بود.

وصول این تلگراف در اصفهان باعث مسرت فوق‌العاده من شد. زیرا که به رأی‌العین دیدم صاحب‌منصبان قشون من، امروز صاحب اینگونه احساسات سپاهیگری و رشادت نظامی هستند که در موقع بروز مشکلات و انجام وظایف سربازی بریکدیگر سبقت می‌گیرند و سر از پا نمی‌شناسند. مشاهده اینگونه پیشامدها برای یک نفر علاقه‌مند به مملکت و قشون بینهایت وجدآور و مسرت‌انگیز است. زیرا وقتی که انسان اوضاع سابق قشون را به نظر می‌آورد و روحیه فاسد صاحب‌منصبان عهد ناصرالدین‌شاه را که در موقع گرفتن جیره و مواجب از صاحب‌منصبان هر قشونی بیشتر و عالی‌مقامتر، و در موقع جنگ فراری و مخفی بودند از خاطر می‌گذرانند، از تذکر احوال آن ایام سرافکننده و خجل و از دیدن اوضاع کنونی خرسند و شادمان می‌گردد.

شایعه کناره‌گیری

در نتیجه انتشارات خارجیان و تلقینات اقلیت مجلس در تهران، مشهور شده بود که من از آمدن به اصفهان قصد کناره‌گیری است و چون در مرکز نمی‌توانستم از کار دوری بگیرم خود را به اصفهان رسانیده‌ام که در اینجا از عمل کناره‌جویی نمایم. این شایعه به قدری رواج گرفته بود که حتی در هیأت وزرا هم مؤثر واقع شده و یک نفر از وزرا به خیال اشغال مقام ریاست افتاده و بغضی به واسطه محبت من و تذکر فعالیت من مضطرب و متاسف شده بودند. در همین باب تلگراف رمزی از سردار معظم خراسانی وزیر فواید عامه رسید که تمنا کرده بود من از استعفا صرف‌نظر کرده و راضی به اختلال امور مملکت و پریشانی دوستان خود نگردم.

جوابی اطمینان‌بخش دادم و تعجب خود را از تأثیر و شیوع این اخبار ابراز داشتم و نوشتم که من عازم خوزستان و سرکوبی اشرازم و از هرزه‌درایی چند نفر مفسده‌جو، از خدمت مملکت و اکمال سعادت ایران صرف‌نظر نخواهم کرد. قبل از حرکت اخباری از فرونت می‌رسید. از جمله مطالب ذیل بود: «در چهاردهم عقرب ۳۰۰ صندوق اسلحه نو، با دو توپ وارد هندیجان شده و میان قوای خزعل تقسیم گردیده، دو کشتی بادی آذوقه آورده است.

سه سفینه جنگی اروپایی به شط العرب آمده و در مقابل آبادان لنگر انداخته است . «

با توجه بدین اخبار چون فشنگ در اصفهان به قدر کفایت موجود نبود، به تهران امر دادم ۵۰۰۰۰ فشنگ فوراً ارسال دارند.

راپرت تلگرافخانه اردوی زیدون

« برحسب حکم فرمانده محترم قوای فارس و بنادر دستگاه تلگراف راکنار رودخانه زیدون آورده که راپرتهای قشونی داده شود. صبح نهم علی الطلوع فرمانده با عده به طرف زیدون آمدند از ساعت یازده صبح جنگ شروع شد تا پنج بعد از ظهر در طرف جنوبی رودخانه از «شاه بهرام» تا قلعه «خاکستری» که چندین قلعه و برج بود به تصرف قوای نظامی در آمد. عصر نیز طرف دشمن حمله نمودند شب هم به شهر زیدون خراب، شبیخون زده از ساعت پنج صبح الی ساعت دوازده، جنگ دوام داشته، در نتیجه خزعلیان تمام فراری، تلفات زیاد، و چند نفر اسیر و چند باب چادر و چند رأس قاطر و اسب و اثاثیه به تصرف نظامیها در آمد یک نفر نظامی و یک نفر چریک هم زخمی شده. »

ابراهیم

راپرت اردوی زیدون

از قرار خبر واصله و رؤیت هم که کرده اند برادر میر عبدالله خان و چند نفر دیگر و چهار پنج رأس اسب غیر از تلفات دیگر از طرف دشمن به گلوله توپ مقتول شده اند.

حرکت از اصفهان

چهارشنبه ۲۰ عقرب

صبح با همراهان از خیابان تاریخی چهارباغ و پل اللهوردیخان گذشته به طرف قمشه حرکت کردم.

در «مهیبار» نه فرسخی جنوب اصفهان به اردویی که عازم خوزستان بودند برخوردارم. اردوی مزبور را سان دیدم و مصمم شدم میزان جنگاوری و درجه لیاقت نظامی آنها را امتحان کنم. به این نظر خودم شخصاً پیش رفته، یک نفر از نظامیان را که به ظاهر آثار کفایتی از او نمایان نبود، انتخاب و برای هدف قرار دادن، نشانه‌ای اختیار کردم. احساس می‌کردم که صاحب‌منصبان اردو را وحشت باطنی فرا گرفته و از آن ترس دارند که نظامی مزبور از عهده این امتحان به خوبی بر نیاید و اسباب سرشکستگی و مسؤولیت جهت ایشان فراهم شود. یقیناً پیش خود می‌گفتند چرا من انتخاب را به خود ایشان وانگذاشته‌ام تا یکی از بهترین افراد را اختیار کنند و فرد مطمئن را به میدان امتحان بفرستند.

در حالیکه دل‌های ایشان از این انتخاب من در تپش بود، نظامی مزبور با مهارت عجیبی از عهده امتحان برآمد و با کمال خوبی نشانه را هدف قرار داد. چهره صاحب‌منصبان از شادی برافروخته شد، و قلب من نیز بیش از پیش قرین اطمینان و امیدواری گردیده، این پیشامد را به فال نیک گرفتم و کاملاً دل در فتح بستم.

مقارن ظهر به قمشه وارد شدم. حاکم قمشه به استقبال آمده بود و اهالی طاق نصرت‌هایی برپا داشته بودند.

بعد از ظهر از قمشه به طرف خاک فارس حرکت کردم و نزدیک غروب به اول آبادی «ایزدخواست» رسیدیم. در اینجا ناامنی پنج‌سال قبل و حمله دزدان را به ارفع‌الدوله نماینده ایران در مجمع اتفاق ملل و قتل پسر ارباب کیخسرو را به خاطر آوردم و از امنیتی که حالیه در سایه قدرت قشون ایجاد شده امیدواری کامل حاصل کردم. شب را در «ایزدخواست» به مطالعه نقشجات نظامی و مذاکرات تاریخی گذراندم.

به طرف آباده

پنجشنبه ۲۱ عقرب

از «ایزدخواست» حرکت کردیم و از روی پلی که در مقابل کاروانسرای شاه‌عباسی است و کتیبه‌ای هم به اسم آن پادشاه آبادکننده دارد، و از گردنه

صعب‌العبوری که خود اهالی آنرا «چک ایندخواست» می‌گویند گذشتیم. عبور از این‌گردنه در موقع عزیمت به‌طرف شیراز برای اتومبیل خیلی مشکل است و غالباً جماعتی از اهالی در آن حدود مواظب‌اند که اتومبیلها را به‌زور بازو بالا برند و آنها را از سرگردنه رد کنند.

بعد از ظهر از آبادیه حرکت کردیم و بعد از عبور از آبادی «سورمق» و کاروانسرای «خان‌خوره» گردنه صعب‌العبور «کولی‌کش» را پشت سر گذاشتیم، و وارد دشت مسطح و همواری شدیم و شب را در آبادی «ده‌بید» گذرانیدیم.

جمعه ۲۲ عقرب

صبح زود برخاسته از بالای بلندی «ده‌بید» سرازیر شدیم. جاده‌امروزی غیر از جاده کاروانی قدیم است و این جاده را پلیس جنوب در ایام اقتدار خود برای حفظ روابط با اصفهان و راندن اتومبیل تسطیح و درست کرده است. هوا بینهایت سرد بود و بدون بالاپوش صحیح حرکت خیلی اشکال داشت. مقارن غروب به آبادی «سیوند»، چهارده فرسنگی شیراز رسیدیم و شب را در آنجا ماندیم.

شنبه ۲۳ عقرب

از سیوند حرکت کردیم و بعد از عبور از پیچ‌وخمهایی چند، به‌چاپارخانه «پوزه»، سه فرسنگی «سیوند» و یازده فرسنگی شیراز رسیدیم. در نزدیکی «پوزه» میرزا ابراهیم خان قوام‌الملک رئیس یکی از ایلات فارس که از شیراز به استقبال من آمده بود رسید و از او احوال‌پرسی شد. ناهار را در «زرقان» پنج فرسنگی شمال شیراز صرف کردم. در «زرقان» از طرف وثوق‌السلطنه والی فارس استقبال شایانی از من شد و بعد از ظهر از آنجا به طرف شیراز حرکت کردم.

یکشنبه ۲۴ عقرب

فردای ورود به شیراز عامه علما و اعیان شیراز به ملاقات من آمدند و از

یکان‌یکان احوالپرسی به عمل آمده و با دو نفر از ایشان یکی آقا جعفر یکی هم آقای شیخ مرتضی مقداری صحبت شد.

به موجب تلگراف واصله در ۱۹ عقرب، عشایر «حویزه» و «بنی طرف» قصر شیخ خزعل را آتش زده‌اند و در اطراف دزفول ایل «فلاوند» با یک حمله، متمرذین را شکست داده و مقداری احشام غنیمت گرفته‌اند. تلگراف ذیل نیز که از فرمانده قوای خوزستان واصل شد مرا به فتح قطعی بیش از پیش امیدوار ساخت:

مقام منبع‌بندگان حضرت اشرف فرمانده کل قوا دامت عظمته
«عده بختیاری که به کمک هواداران خزعل آمده بودند، امروز یک حمله مختصری کردند و از طرف ستون، شکست خورده عقب رفتند.
موقعیت دشمن و قوای نظامی به قرار ذیل است:
«چمکرته چشمه شیخ لنگری» موقعیت نظامی آسیاب «سویره»، «ده ملا» دشمن عده قلیلی در هندیجان دارد برای پراکنده کردن دشمن دو روز قبل عده‌ای مرکب از نظامی و چریک به طرف هندیجان فرستاده شده بود، الساعه راپرت رسید که هندیجان را تصرف نموده‌اند.»

از لنگیر - سرتیب فضل‌الله
عصر ۲۱ عقرب - نمره ۲۰۶

بعد از ملاقاتهای رسمی تصمیم گرفتم به زیارت شاه‌چراغ و ابنیه و کیلی بروم به این جهت با جمعی از همراهان به تماشای زیارت آن اماکن رفتیم.

عامه که از کمی‌گندم و قحطی نان در زحمت بودند، ازدحام کرده به دادخواهی و استغاثه پیش من آمدند. فوری امر دادم برای ترتیب امر نان شیراز کمیسیون به ریاست والی و عضویت قوام‌الملک و روسای ادارات تشکیل شده رفع این غائله را بنمایند.

در همین روز یک دستگاه از ایروپلانه‌های جنگی را که در شیراز برای عزیمت به خوزستان حاضر بود، امر به پرواز دادم و خودم هم سوار شده برای تعلیم عملیات جنگی و اینکه از چه راه و به چه طریق باید عملیات نظامی

را تعقیب کرد قدری گردش کردم و آشیانه طیارات را در حدود «باغ تخت» معین نمودم.

چون از «باغ تخت» تا شیراز راه اتومبیل رو صحیح ندارد پیاده حرکت کردم ولی چکمه سخت پایم را زده بود و به زحمت این راه را پیمودم و شخصاً به نظامیان دستور دادم که برای عبور و مرور، روی نهرهای عرض راه را پل بزنند و این امر به سرعت اجرا شد.

قضیه خوزستان که تا این تاریخ چندان مشکل نشده بود، در مرحله جدی داخل شد. از یک طرف دارالشورا و نمایندگان ملت و عامه اهالی پایتخت و هیأت وزرا به واسطه بی اطلاعی و دوری از مرکز عملیات، در وحشت افتاده بودند تلگراف ذیل در همین موضوع از تهران رسید:

«حضور مبارک حضرت اشرف اعظم آقای رئیس الوزرا دامت عظمته حسب الوظيفه باید به عرض برسانم از مسافرت حضرت اشرف به شیراز افکار مشوش شده مغرضین القای شبهه می کنند که با دخالت خارجی، آشتی کنان به ضرر مملکت واقع خواهد شد. بعضی حدس می زنند به بهبهان برای جنگ تشریف خواهید برد. در مجلس هم ممکن است مذاکره و سؤال شود. در هر حال تسکین و روشن ساختن افکار به نظر لازم می آید. مستدعی است دستور کافی در این باب مرحمت فرمایند.»

دکله الملک

۲۲ عفر

از طرف دیگر، عمال سیاسی انگلیس در صفحات جنوب به جنبش افتاده و به خیال اغفال من و تحصیل تأمین جهت شیخ خزعل، سخت دست و پا می کردند.

تلگراف خزعل

در همین روز تلگراف ذیل از طرف شیخ خزعل به من رسید:

آستان مبارک حضرت اشرف اعظم آقای رئیس الوزرا دامت عظمته

«بعضیها فدوی را معتقد ساخته بودند که حضرت اشرف نسبت به بنده

احساسات بیمهری و بی‌لطفی دارید، ولی بحمدالله در این اواخر مطلع گردیدم که حقیقت حال چنین نیست و این مسأله موجب امیدواری شد. البته برخاطر مبارک معلوم است که آن سوء تفاهم از دسایس و آنتریکهای بعضی مغرضین و مفسدین، غیر از بختیاریها، که البته نسبت به وجود ذیجود حضرت اشرف عداوت داشتند و می‌خواستند فدوی را آلت اغراض شخصیه و مقاصد دنیّه خود سازند تقویت و فزونی یافت. ولی بالاخره از کجی و اعوجاج این مسلک مطلع شده اینک به عرض تأسف مبادرت نموده و از اعمال ناشایسته‌ای که از طرف این بنده نسبت به دولت علیه سر زده معذرت می‌خواهم و در آینده نیز کمافی‌السابق نهایت آمال فدوی این است، نسبت به دولت متبوعه کمال خدمتگزاری به عمل آورده و تا آخرین درجه امکان با نهایت اخلاص نیت و حسن عقیدت به اجرای اوامر مطاعه اقدام کنم. امیدواری کامل دارم که حضرت اشرف نیز این عرض تأسف را پذیرفته و باز هم فدوی را مورد اعتماد قرار داده و از دولتخواهی فدوی اطمینان خواهند داشت. از قرار معلوم موکب سامی این روزها به جنوب تشریف فرما می‌شوند و اگر این مسأله صحیح است خیلی شایق هستم که به شرف ملاقات نائل شده و شخصاً به آن وجود محترم که ریاست دولت متبوعه را دارا هستند، تأسف خود را از ماضی و تأمینات خدمتگزاری و خلوص نیت در آینده عرض کنم. منتظر اظهار مرحمت و تعیین محل و موعد شرفیابی هستم.»

خزعل

یک کپی هم توسط قونسول انگلیس از همین تلگراف رسید. از اینکه قونسول انگلیس واسطه مخابره آن بود سخت متغیر شدم. تلگراف ذیل را به قونسول بوشهر مخابره کردم و جواب شیخ را هم مستقیماً دادم.

بوشهر

آقای ژنرال قونسول دولت فحیمه انگلیس

«اینکه خزعل کپی تلگراف خود را به وسیله شما برای این جانب ارسال داشته است خالی از غرابت نیست زیرا اتباع داخلی نباید، در امورات

مربوط به خود، موجبات زحمت نمایندگان محترم خارجه را که قانوناً ممنوع از مداخلات هستند، فراهم آورند. در اینصورت بدیهی است که این قصور مربوط به عدم اطلاع مشارالیه می باشد و جوابی هم که لازم بوده قبلاً به تلگراف مستقیم به مشارالیه داده ام.»

جواب ذیل را هم امر دادم مستقیماً به شیخ مخبره کنند:

آقای سردار اقدس

«معذرت و ندامت شما را می پذیرم به شرط تسلیم قطعی.»

تلگرافات تهران

شب را قوام الملک در باغ «محمدیه» از ما میهمانی شایانی کرد. از همراهان، دبیر اعظم، چون سخت مریض شده بود، نتوانست بیاید. در این موقع دو تلگراف به من رسید، که یکی اسباب امیدواری و مسرت من شد و دیگری به عکس، سخت مرا غمگین و متأثر ساخت. تلگراف اول از طرف علمای تهران بود که در مسأله جمهوریت با من مخالفت کرده و در این موقع اظهار کمال موافقت نموده و پیشرفت و موفقیت کامل را خواسته بودند. از این موقع شناسی و علاقه علمای اعلام به مصالح ملک و ملت، بسی شادمان و خورسند شدم.

تلگراف دیگر از طرف هیأت دولت بود راجع به اینکه نمایندگان مجلس جلسه سری و خصوصی تشکیل داده، و در باب خوزستان صحبت‌هایی کرده اند که حاکی از یأس و سوءظن است و در تهران نیز شهرت داده و آژانس رویتر این خبر را منتشر نمود، که سفیر انگلیس سرپرسی لرن از جانب دولت متبوعه خود مأموریت دارد، که در بوشهر فیما بین من و خزعل ترتیب ملاقاتی فراهم کند و بین او را با من صلح دهد.

این خبر سخت مرا متعجب و متأثر ساخت که چرا با وجود اینهمه خدمات و زحمات و تحمل انواع مصیبت، در عرض چهار سال هنوز و کلاهی مجلس مرا نشناخته و تصور کرده اند ممکن است خارجیان در اراده و عزم من نفوذی

داشته و به میل خود مرا به هر طریقی که می‌خواهند سوق دهند.
باکمال تأثر و تغییر این خبر را تکذیب کردم و امر دادم وزیر مالیه که
در غیاب من متصدی کفالت مقام ریاست وزرا بود، خبر مزبور را رسماً در
جراید پایتخت تکذیب نماید. تلگراف ذیل را مخابره نمودم:

جناب مستطاب اجل آقای ذکاءالملک وزیر مالیه دام اقباله

«از شرح تلگراف جنابعالی راجع به انتشارات مغرضین و تلقینات آنها
مسیب و مستحضر شدم، این خائنین را که جنابعالی به اسم مغرضین
نامیده‌اید، همانها هستند که سوء کردار و زشتی رفتار و عملیات آنها در سه
سال قبل مملکت را به خطرناکترین پرتگاهی پرتاب نموده بود و در پایان
آنها خرابی و خیانت، فقط فضل خداوند و عملیات من آن خطرات را
محو و نابود کرده، حالا مجال آن را پیدا کرده‌اند که باز زمزمه‌های خائنانه
خود را تجدید نمایند. این مغرضین همان خائنین وطن فروش هستند که
دست‌توسل به سوی هر نامشروعی دراز کرده فقط برای اجرای اعمال خائنانه از
هیچ تخریبی صرف‌نظر نمی‌نمایند. من نیات باطنی و هویت هریک از آنها
را به طوری که باید و شاید تشخیص داده، اجازه نخواهم داد که مملکت و
مردم بیچاره این سرزمین آلت خیانت و اغراض زشت و آلوده آنها واقع
گردند. من به صفحه جنوب آمده که اول گردن گردنکشان را کوبیده و مملکت
را از لوٹ وجود و خودسری آنها پاک‌ومنزّه نمایم و در پایان آن، به نام
استقلال مملکت و بیچارگی مردم، سزای هر خائن را به پاداش حق و حقیقت
محول دارم. چند نفر خائن تهران از فرسودگی طاقت مردم اطلاع ندارند و
آنها فقط به مزد خیانت از هر طریقی برسد قانع هستند. چون من خداوند
را در همه حال شاهد گزارشات خود دانسته‌ام، بالاخره یا باید شخصاً در راه
این مملکت محو شده و یا طریقی را بسپارم که دیگر کسی برخلاف امنیت
و انتظامات مملکت و برخلاف استقلال و عظمت ایران قادر بر اجرای
خیانت نباشد. حالا مغرضین، معاندین و خائنین هر چه می‌خواهند، بگویند
تا مدلول حق و حقیقت از پرتو خداوندی روشن و آشکار شود. در خاتمه
اضافه می‌نمایم که چون هیچ وقت اقدامات و عملیات من از انظار جامعه
مستور و مکتوم نبوده و با آنکه من و همه کس اطلاع دارند که این انتشارات
از چه ناحیه ساخته می‌شود و تلقین می‌گردد، معهداً برای اینکه عامه مردم

از تمام گزارشات این حدود مطلع باشند، دستور داده‌ام که جزء و کل امور، اعم از عملیات جنگی و با صلح و نظایر آن را به‌طور ابلاغیه گوشزد عموم نمایند که بالاخره عامه از گزارشات مملکتی خود هرچه هست مستحضر و مسبوق باشند.»

رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا

ملاقات با قونسول انگلیس

ژنرال قونسول انگلیس از من وقت ملاقات خواست. پذیرفتم. وارد شد. از طرز دخول او به‌اطاق دریافتم که دیگرکار را از رویه‌های معمولی خارج دیده و عصبانی شده‌اند. چون این حالت را مشاهده کردم، بر دقت افزودم. زیرا که معلوم بود در چنین حالتی اعماق قلب و نیات خفیه خود را مکشوف خواهد داشت. بعد از نشستن، بلافاصله مراسله‌ای به‌دست من داد و گفت «وزیرمختار انگلیس از بغداد مخابره کرده، و مأموریت داده است که در شیراز تبلیغ کنم.» در ضمن مطالعه اظهار نمود که «علاوه بر رسانیدن این مراسله مأموریت دیگری نیز به‌من داده‌اند، به‌این قرار که اگر مدلول این مراسله را پذیرفتید، رسمیتی نخواهد داشت والا چون خزع‌ل رسماً تحت‌الحمايه دولت انگلیس است و ما مجبوریم از تحت‌الحمايه خود قویاً مواظبت و محارست کنیم، ناچاریم که با شما نیز به‌طور رسمی وارد مذاکره شده و از ورود شما جلوگیری و از ورود قوای نظامی شما به‌خاک خوزستان ممانعت کنیم. انگلیس در خوزستان علاوه بر موقعت سیاسی، وضعیت خاصی دارد. لوله‌های کمپانی نفت که در طول کارون کشیده شده، ممکن است در این لشگرکشی و منازعات صدمه ببینند. بنابراین هر پیشامدی که رخ بدهد، مسؤولیت مستقیم آن متوجه دولت ایران و شخص شما خواهد گردید و ما مجبور به مدافعه و مداخله خواهیم شد.»

تلگراف نیز تقریباً حاکی از همین مطالب بود. فقط مطالب قدری نرم‌تر نوشته‌گشته و سعی شده بود که با نصیحت و اندرز قضیه خاتمه بیابد. تلگراف را خواستم نگاه بدارم. قونسول اصرار کرد که من مأمورم فقط ارائه بدهم و شفاهاً مطالب را بگویم. مجاز نیستم تلگراف را بگذارم.

چون گوش من نظیر این صحبت را نشنیده است و عادت ندارم از هیچ کس این قبیل مداخلات را ببینم، حالتی تغییر کرد. آن نشاط و فرحی که در اول مجلس از دیدن احوال دیگرگون و عصبانیت قونسول به من دست داده بود، یکباره مبدل شد به یک تلخکامی و غضب فوق العاده که دنیا را در نظرم تاریک کرد. گویی از صدای این نماینده اجنبی تمام دستورها و اوامری که در ظرف یکصدسال از طرف بیگانگان به زمامداران این مملکت داده شده در گوشم طنین انداخت، و سیاهکاریهای اولیای امور گذشته، یکی پس از دیگری، در برابر چشمم گسترده شد، و پرده ضخیم کثیفی تشکیل داد. این بار نوبت عصبانی شدن به من رسید.

بدواً به قونسول گفتم:

« اما در خصوص لوله‌های نفت که بهانه این قبیل مداخلات عجیبهٔ کودکانه قرار داده‌اند، من شخصاً ملتزم و متعهد می‌شوم، هرگاه از حرکت قشون و جنگ، بدان صفحات صدمه وارد شود شخصاً غرامت بدهم.

راجع به مذاکراتی که کردید، من جداً اعتراض می‌کنم و تذکر می‌دهم که اگر من بعد به این لهجه و به این طرز با من طرف گفت‌وگو بشوید، ترجیح خواهم داد که رشته مناسبات خود را با تمام مأمورین دولت انگلیس پاره کنم. خوزستان یکی از ایالات ایران است و خزعل یک نفر رعیت ایران. اگر او خود را تحت‌الحمايه معرفی کرده، خائن است و من نمی‌توانم در این قبیل موارد لاقید باشم. لهذا اجازه نمی‌دهم که در حضور من این طور صحبت بشود.» و این کلمات را با تمسخر و استهزا گفتم.

قونسول بیشتر از جا در رفت. تمام متانتی که در نژاد این قوم ضرب‌المثل است از دستش رفته، کاملاً عصبانی گردید.

من برای اینکه به او حالی کرده باشم که تندی و عصبانیت و تمام مأموریتها و یادداشتهایی که او حامل است به قدر بال‌مگسی مرا واپس نمی‌نشانند، در حضور خود قونسول، امیر لشکر را احضار کردم و با اینکه خیال داشتم سه روز دیگر در شیراز مانده و استراحتی بکنم، امر به حرکت دادم و گفتم تمام همراهان را مسبوق نمایند که فردا صبح به طرف خوزستان خواهیم رفت. نمی‌خواهم بگویم که این امر و تصمیم من در این موقع در قونسول

عصبانی انگلیس چه تأثیری کرد. ابدأ انتظار نداشت که از یک رئیس الوزرای ایرانی این طور مکالمه و این قسم تمرد بشنود و ببیند. در مدت صدوپنجاه سال عمال انگلیس عادت کرده بودند که هر سری را در مقابل خود خم شده بیابند، بلکه نقشه‌هایی را که اصلاً جرئت تعقیب آن نمی‌رفت، از طرف اولیای امور ایران فراهم شده و استقبال شده ببینند، تا چه رسد به یک حکم قطعی و امر صریح.

قونسول انگلیس گمان می‌کرد با یکی از ضعیف‌القلبه‌های دربار قاجاریه سروکار دارد، که هر وقت یکی از نایبهای سفارت، ملازمش را بفرستد و تهدیدی بکند، آن شب به خواب نرود و فردا هر امری را به موقع اجرا گذارد. با اینکه رئیس کابینه سخت مریض بود و چهل درجه تب داشت، کسالت او را اهمیت نداده و به حرکت مصمم شدم. او نیز شائقانه با مرض سخت به راه افتاد، زیرا که حفظ وطن برای من اهمیتش بیش از کسالت اطرافیان من است.

به‌والی فارس امر دادم از طرف من از علمای شیراز بازدید کند و تلگراف ذیل را به تهران مخابره نمودم:

ارکان حرب کل قشون

«به‌طوریکه اطلاع دارید تصمیم من از تهران این بود که مستقیماً به‌جانب خوزستان عزیمت نمایم. در ورود به شیراز که تصادف با وصول تلگراف انقیاد خزعل شد، مقصود من از صدور جواب دائر به‌تسلیم قطعی مشارالیه این بود که او را روانه تهران نموده، خود بدون جنگ و عدم اتلاف نفوس به مرکز خوزستان رهسپار شوم. اینک نظر به اینکه عدم وصول جواب اعلامیه مزبور زیاده بر این توقف مرا در شیراز متضمن نتواند شد، لهذا امروز از شیراز به طرف فرونت حرکت می‌نمایم، که از آنجا با اردو رهسپار محمّره شوم.»

فرمانده کل قوا

۴۱۴۵

قبل از حرکت از شیراز خبر ورود یک دستگاه طیاره بمب‌انداز که به میدان جنگ «زیدون» اعزام شده بود، رسید و موجب مسرت شد. همچنین

اطلاع رسید که در ساعت ۷ صبح ۲۳ عقرب قریب دوهزار نفر مسلح از محمّره به بندر معشور اعزام گردیده است.

تلگرافاً امر دادم دو طیاره به غرب اعزام شود.

بر حسب خبری که رسید عشیره بنی طرف در ساحل کرخه جمع شده و

با اتباع شیخ مشغول زدو خوردند و در «حمیدیه» جنگ سختی شده است.

تلگراف ذیل نیز از تهران رسیده بود و جواب داده شد:

مقام منبع بندگان حضرت اشرف اعظم فرمانده کل قوا دامت عظمته

«راپرتاً به عرض مبارک می‌رساند که امروز صبح آتاشه نظامی روس به ارکان حرب کل آمد، و از اظهارات او چنین استنباط می‌شد که اولیای دولت شوروی از مسافرت بندگان حضرت اشرف به جنوب فوق‌العاده نگران هستند و چنانچه مسافرت وجود مقدس به بوشهر امتداد یابد، این مطلب را قطعاً در تحت تأثیر و نفوذ سیاست انگلیس تلقی و برای سیاست خود لطمه بزرگی تصور خواهند کرد و مطابق اظهار او برای رفتن به بوشهر، اتخاذ تصمیم هم فرموده‌اند. گرچه در مقابل نظر ثاقب و فکر منور بندگان حضرت اشرف که بر جهات امور احاطه دارند، اظهار عقیده جسارت محض است ولی در عالم خدمتگزاری و علاقه مفرطی که به حفظ حیثیات و عظمت آن وجود مقدس دارد، از عرض این نکته ناگزیر است که چون مسافرت بندگان حضرت اشرف به بوشهر در اذهان عامه اهالی و از نقطه نظر سیاست خارجی تأثیرات سوء خواهد بخشید، چنانچه رأی مبارک اقتضا و مقرر فرمایند خزع در همان شهر شیراز شرفیاب آستان مبارک شود. برای رفع سوء تفاهات و این قبیل انتشارات خلاف حقیقت فوق‌العاده مؤثر خواهد بود. امر امر مبارک است.»

رئیس ارکان حرب کل قشون - سرتیپ امان‌الله

نمره ۳۶۹۹

جواب

ریاست ارکان حرب کل قشون

«تلگراف رمز نمره ۳۶۹۹ ملاحظه شد. لازم است برای قطع انتشارات و

اراجیف که در میان مردم شیوع دارد ملاقات من را در بوشهر با شیخ تکذیب و متذکر شوید، که اگر به بوشهر میروم فقط برای رفتن به فرونت بوده و شیخ را در نقطه دیگری غیر از شیراز نخواهم پذیرفت. در صورتی که آمدن به شیراز را نپذیرد، ملاقات من و او در میدان جنگ خواهد بود.

وزیر جنگ و فرمانده کل قوا

نمره ۴۱۲۵

احزاب سیاسی فارس که بر اثر وقعه خوزستان مثل ملیون سایر نقاط به هیجان آمده بودند، غالباً حاضر شدند که با من برای دفاع خوزستان و دفع یاغیان حرکت کنند. من آنها را به سکوت و بردباری امر داده، گفتم چون به توفیق خدا و اراده قوی خود و قدرت مغلوب نشدنی قشون اطمینان دارم، به حرکت شما احتیاجی نیست. من و قشونم به زودی غائله را خاتمه خواهیم داد.

حرکت از شیراز

یکشنبه ۲۴ عقرب

از شیراز حرکت کردم و به قوام الملک که اجازه خواسته بود در این مسافرت با من همراه باشد، اجازه عزیمت دادم. چون دبیر اعظم سخت ناخوش بود، به دکترها در پرستاری او، امر اکید دادم. مخصوصاً دکتر کریم هدایت را که دکتر مخصوص قشون و جوان تحصیل کرده مجرب است، از شیراز همراه بردم و دستور دادم که به کار صحیح همراهان پردازد.

بعد از ظهر را به کازرون که معتبرترین منازل بین شیراز و بوشهر است وارد شدم و تصمیم گرفتم شب را هم در همانجا بمانم.

در کازرون چند دستگاه از تانکهای جدیدالاختراع را که برای قشون امر به خرید آنها داده بودم، به عملیات وا داشتم و آنها در خراب کردن دیوار و عبور از اراضی ناهموار و تپه و گودال نمایشهای عجیبی دادند. اسباب خوشوقتی شد و هزار تومان به فرمانده آنها برای قدرشناسی از این عملیات

انعام دادم.

شب تلگرافی از تهران رسید. اینک عین آن با جوابی که داده شد مندرج می‌گردد:

مقام منبع ریاست وزرا دامت شوکته

«خبر رویترا راجع به قضیه خوزستان در جراید امروز منتشر شد که آقای رئیس‌الوزرا و شیخ خزعل به میانجیگری وزیرمختار انگلیس در بوشهر ملاقات خواهند فرمود و در آن مجلس عمل خوزستان تصفیه خواهد شد. این روزهای اخیر هم انتشارات در همین زمینه در شهر بود که آقای وزیر مالیه در تلگراف اخیر خود اشاره به آن کرده بودند. و کلامی مجلس از این خبر رویترا پریشان شده، مجلس را سرّی کردند و هیأت دولت را احضار نموده، در خصوص این مجلس و این ملاقات توضیح خواستند و اظهار تشویش از مداخله خارجی در کار داخلی مملکت نمودند که مبدا امری منافی مصلحت واقع شود و آقای رئیس‌الوزرا که رئیس دولت ایران هستند، نباید با یک نفر رعیت یاغی ملاقات کنند و قراردادی به مباشرت نمایند یک دولت خارجی در امر مملکت ببندند، و فرضاً که قراردادی بسته شود، البته مجلس آن را نخواهد شناخت. هیأت دولت چون از طرف حضرت اشرف اطلاعی دریافت نکرده بودند فقط اظهار کردند آنچه ما اطلاع داریم این است که آقای رئیس‌الوزرا به عزم قلع و قمع شیخ تشریف بردند و در موقع حرکت فرمودند ممکن است لازم بشود از اصفهان هم دورتر بروم و البته شیخ را از میان بردارم و یقین دارم حضرت اشرف کاری که خلاف مصلحت باشد نخواهند کرد. بالاخره مذاکرات مجلس منتهی شد به اینکه این مطالب را به عرض حضرت اشرف برسانیم و خلاصه این مطلب این است که اولاً در این قضیه در مجلس اختلاف نظر بین موافق و مخالف نیست و همه متفق‌اند. ثانیاً مجلس راضی نیست حضرت اشرف برای ملاقات شیخ به بوشهر تشریف ببرند و این امر را توهین به حضرت اشرف و منافی با حیثیت دولت و مملکت می‌دانند. ثالثاً مجلس اساساً با مداخله خارجی در این قضیه مخالف است و این امر را مضّر به حال مملکت می‌دانند. رابعاً عقیده مجلس این است که همانطور که قبلاً گفته‌اند و خود حضرت اشرف هم عزم داشتند، شیخ باید مقهور و منکوب

شود، صلح و صفا معنی ندارد. خامساً اگر قراردادی با مداخله اجنبی بسته شود، مجلس نخواهد شناخت.

مستدعی هستیم به فوریت جواب این تلگراف و حقیقت امر و نظریات خود حضرت اشرف و دستورالعمل هیأت دولت را در جواب مجلس شورای ملی که بازسری منعقد خواهد شد، بفرمایند.»

دکله الملک - مشار الملک - سردار معظم - ادیب السلطنه - مشارالدوله

نمره ۳۶۳۶

جواب

«هیأت محترمه وزرای عظام دام اقبالهم

» از شرح تلگراف نمره ۳۶۳۶ دائر به مذاکرات مجلس شورای ملی راجع به قضیه خوزستان مسبوق شدم. این نکته را همه آقایان باید متذکر باشند که اگر تاکنون من می‌خواستم، مداخله اجنبی را شرط پیشرفت کارهای خود بدانم، البته در مدت چند سال نمی‌توانستم استقلال تام و تمام مملکت را حفظ نموده، قشون را از شرق به غرب و از شمال به جنوب توسعه دهم. با توجه به این قضایا، مجلس شورای ملی باید مطمئن باشند که من هیچ‌وقت برخلاف مصالح مملکت و تمامیت استقلال آن اقدامی نخواهم نمود، به اضافه مخصوصاً لازم می‌دانم با آقایان نمایندگان مذاکره کرده، آنها را متوجه سازید که من سیاست مملکت را هیچ‌وقت از نظر دور نداشته و البته رؤس مسائل همیشه با موافقت مجلس شورای ملی حل و تصفیه خواهد شد. انتشارات رویتر همیشه مربوط به منافع خود اوست و نباید طرف اهمیت واقع شود. مدرک امور پیوسته نتیجه عملیات این جانب است که به معرض افکار عمومی گذارده خواهد شد. چیزی که اهمیت دارد و توجه به آن بایستی مرکوز خاطر باشد این است که اگر آقایان و کلا قدری در اصل این قبیل قضایا و ظهور اینگونه پیشامدها و مسببین آنها دقت و تعمق فرمایند، تصدیق خواهند فرمود که چنانکه کوچکترین توافق نظر، در کارهای مملکتی بود، به هیچ‌وجه دولت و مملکت دچار چنین مشکلات و در نتیجه متحمل این قبیل خسارات و زحمات نمی‌شد. در خاتمه متذکر می‌شوم که اگرچه از مندرجات رویتر کاملاً مسبوق نیستم معذک ممکن است وزارت خارجه رسماً خبر مزبور را تکذیب نماید.»

وزیر جنگ و فرمانده کل قوا

صبح روز دوشنبه از کازرون حرکت کردم. غروب به برازجان رسیدم. شب را در برازجان توقف کردم و صبح سه‌شنبه از آنجا به طرف بوشهر حرکت نمودم. افق مقابل که به دریای عظیم بوشهر یعنی خلیج فارس تکیه داشت منظره زیبایی نشان می‌داد. از میان افق یکمرتبه گردوغبار بسیار نمودار شد. معلوم شد اثر اتوموبیل‌های کسانی است که از بوشهر به استقبال می‌آیند.

ورود به بوشهر

سه‌شنبه ۲۶ عقرب

بالاخره در میان این گردوغبار و پذیرایی با ملاحظت مردم قبل از ظهر به بندر بوشهر وارد گردیدم. اهالی با شادی و شغف، تمام شهر را آیین بسته بودند. لدی‌الورود به دارالحکومه که به فاصله پنج شش ذرع در کنار دریا ساخته شده، رفتم و در آنجا منزل گرفتم. اعیان و تجار و نمایندگان خارجه برای عرض تبریک ورود به دارالحکومه آمده، از آنها ملاقات و اظهار قدردانی شد.

چون دارالحکومه به قدر کفایت گنجایش نداشت، امر دادم همراهان در منازل مختلفه منزل بگیرند و در هر موقع که لازم شد عازم حرکت باشند.

ملاقات با نایب شرقی سفارت

روز بعد از ورود، ژنرال قونسول انگلیس مقیم بوشهر و مسترهاوارد نایب شرقی سفارت انگلیس به دیدن من آمدند. شنیده بودم که بعد از عزیمت من مسترهاوارد نایب شرقی سفارت انگلیس نیز حرکت کرده و خود را به بوشهر رسانیده است. می‌دانستم که قدم به قدم مواظب و در صدد هستند که هر قسم هست مرا از رفتن به خوزستان مانع شوند و در راه پیشرفت من عوایقی ایجاد نمایند. شاید در نتیجه عزیمت این شخص بوده که در مرکز شایع گشت من در

بوشهر با نمایندگان انگلیس وارد مذاکره خواهم شد، و به وساطت آنها قضیه را ختم خواهم نمود.

این انتشارات در تهران موجب بعضی ززمه‌ها شده و حتی در مجلس شورای ملی هم انعکاس یافت و موقعی به دست مخالفین افتاد تا آغاز بعضی صحبتها بکنند که فقط اخلاق خودشان مجوز قبول آن است. شاید هم حق داشتند چه می‌دانستند من در چه تصمیمی هستم و چه عقیده دارم؟ چه می‌دانستند که لهجه مذاکرات من با مأمورین خارجی چگونه است و در مقابل نمایندگان جسور بیگانه چه سیمایی به خود می‌گیرم و چه لحنی اتخاذ می‌کنم؟ مفتریان من سالیان دراز است اخلاقاً مسموم شده‌اند و نمی‌توانند حقایق را تشخیص بدهند و با عقلی سلیم به قضایا نظر کنند.

این انتشارات طوری به سرعت سیر کرده بود که به محض ورود به بوشهر دریافتم که انعکاس خبر مصالحه و وساطت و دخالت انگلیس قبلاً شهر را پر کرده است. من از خنده خودداری نداشتم. متعجب بودم که این مردم چقدر دستخوش تلقینات هستند و چگونه آفتاب را در نتیجه وساوس خارجی ممکن است ستاره بشناسند و روز را شب بگویند.

حقیقه‌گویی این بیت سعدی ریشه اخلاق این مردم است و اساس اطلاعات و عقاید آنها در مقابل تلقینات و وانمودهای داخلی و خارجی:

اگر خود روز را گوید شب است این
بباید گفت اینک ماه و پروین

نمی‌دانم چه وقت این ملت عمقاً عوض خواهد شد! کی می‌شود که افراد اهالی در مقابل تهدیدات، در برابر اتهامات، با یک میزان منطقی ایستاده و سقم را از صحیح تجزیه کنند! چهار سال است جان در کف نهاده شبانه‌روزی ۱۵ ساعت کار کرده و تحمل همه قسم سختی نموده و بالاخره مملکت را به این حالت امروزی رسانده‌ام. قشون خارجی را طرد، دست مداخله آنها را کوتاه و استقلال سیاسی مملکت را تثبیت کرده‌ام. هنوز جمعی پیدا می‌شوند که از یک خبر واهی به جنبش آمده و تصور می‌کنند من، بعد از اینهمه زحمات

و تجارب، تازه دخالت اجنبی را در امر مملکت خود پذیرفته و کار یک قطعه از ایران را با میانجیگری بیگانگان فیصله خواهم داد!

خارجی چه حقی در خاک ما دارد؟ توسط در مصالحه، وقتی برای دولت بیگانه صورتی دارد که دو مملکت با هم جدلی داشته باشند و او را میانجی قرار دهند. خزعبل یک نفر رعیت ایران است فقط زمامداران ایرانی باید او را تنبیه کنند یا ببخشند.

اگر او خود را تحت‌الحمايه خارجی می‌خواند، یا دیگران چنین تصور کرده‌اند، جز اباطیل و اوهام چیزی نیست. خلاصه من لغت مصالحه و وساطت خارجی را جز به استهزای نمی‌توانم تلقی کنم.

به قونسول، وقت ملاقات دادم. انتظار داشتم که این‌بار نمایندگان بوشهر خیلی سخت‌تر از مأمورین شیراز و اصفهان صحبت بکنند و باز مرا متغیر سازند.

به عکس، قونسول بوشهر و مستر هاوارد با چهره خندان و گشاده و ملایمت فوق‌العاده آمدند و نشستند. بدو از ملاقات من و از ورود من کمال مسرت را اظهار داشتند و دوستی و یگانگی خود را خاطر نشان نمودند، و خیر و کامیابی مراد در این سفر آرزو نمودند.

سپس مثل اینکه هیچ اتفاقی نیفتاده و از خیال من و مقدمات امر و مذاکرات همکاران خود ابدأ اطلاعی ندارند و شاید اصلاً نمی‌دانند من عازم کجا هستم، در ضمن صحبت گفتند:

«مستر لرن وزیرمختار هم که این اوقات در بغداد است، بسیار اشتیاق ملاقات دارد و مایل است قبل از مراجعت به تهران شما را ببیند.»

من هم با خونسردی تمام گفتم:

«ممکن است به ملاقات من بیایند، اما نه در بوشهر.»

گفتند:

«پس در کجا اجازه می‌دهید؟»

گفتم:

«در زیدون یا اهواز یا محمّره، منتظر ایشان خواهم بود. خلاصه

اینکه جز در اردوگاه یا سایر مراکز رسمی خوزستان از پذیرفتن ایشان معذورم.»

مشارالیهم دریافتند که این کلام من چقدر دامنه دارد، و اشاره به چه نکاتی می‌خواهم بکنم. ولی هیچ به‌روی خود نیاوردند. چون سختی و استقامت دیدند، سست و محتاط شدند. اینجا به‌خاطر آمدن که با نمایندگان خارجی چه قسم باید معامله کرد؟ شخصی که مسؤول امور مملکت خود است چرا باید تقاضاهای بیگانگان را بپذیرد؟ چه اجباری دارد؟ چه محرکی دارد؟ جز ضعف نفس.

زامدار وطن‌پرست باید قبلاً موضوع را مطالعه کند. قوانین و حدود اختیارات خود و آن نماینده خارجی را کاملاً تشخیص بدهد و آن وقت به‌اتکای حق و انصاف با جرئت و استظهار کامل سربلند کرده و بگوید:

«آقای ایلچی، جناب نماینده یک دولت عالم متمدن، چه می‌فرمایی؟ به‌چه حق، به‌چه سبب، با من که مسؤول حقوق یک مشت مردم آسیایی هستم این‌طور صحبت می‌نمایی؟ از من که نماینده یک قوم شرقی کهن و تازه از دریای خونین انقلاب بیرون آمده، هستم، چرا این تقاضاهای نامشروع و بی‌انصافانه را می‌کنی؟ از چه رو مایل به اختلال امور و درهم شکستن قوای مملکتی هستی که تازه می‌رود نضجی بگیری؟»

اگر زامدار امور مملکت قبلاً با دماغ باز و شهامت کامل حدود و اطراف قضیه را دیده و سنجیده باشد و تسلیم آداب زنانه و شرم حضور و تملق نشود، و حقانیت و حجت خود را مثل آفتابی در مقابل چشم مأمور گستاخ و فریبنده خارجی نگاه دارد، آن شخص چه جواب خواهد داد؟

من که در میدان جنگ تربیت شده‌ام، همه‌چیز حتی سیاست را مثل گلوله توپ می‌دانم که به‌طرف شخص مبارز می‌آید اگر ترس در دل راه دادی و عقب‌نشستی و به‌پناهی گریختی، کار تمام است و اگر با پیشانی باز و سرپرشور جلو رفتی، گوی از میدان ربوده‌ای.

ترس همیشه برادر مرگ است، بلکه پدر مرگ زیرا که مرگ از ترس به‌وجود می‌آید. مأیوس و مرعوب یعنی مرده!

خارجیان همیشه این خلق مرا امتحان کرده‌اند، و در قضیه خوزستان نیز کاملاً به‌تحقیق رسانیدند. ملتفت شدند که من حقوق و وظایف خود و تکلیف و سیاست آنها را می‌دانم. این بود که در بوشهر نمایندگان انگلیس

که همیشه در مقابل وزرا و پادشاهان ایران چهره یک نفر معلم و فرمانده به خود می‌گیرند، در این مجلس شبیه شده بودند به دو نفر سیاح که فقط تماشاچی اوضاع هستند و هیچ نظری را تعقیب نمی‌کنند.

من برای اینکه اگر شکی هم در دل دارند کاملاً برطرف شود، در حضور خودشان امیرلشکر جنوب را خواسته و امر دادم در حرکت به فرونت تسریع نماید.

خوشبختانه برای اکمال دلگرمی من، خبر وصول مقدمه قوای غرب به قشلاقات عشایر لرستان نیز در همین اوقات رسید و تا اندازه‌ای به پیشرفت قطعی اطمینان حاصل کردم. هر چند تا این عده از خاک لرستان کاملاً خارج نشوند و به دزفول نرسند خاطر من آسوده نخواهد شد.

راجع به مجلس

چون در مجلس شورای ملی مذاکراتی شده بود و بعضی از وکلای مفسد و خائن، زبان به اتهامات و مفتریاتی گشوده بودند، تلگراف ذیل را از بوشهر مخابره کردم:

تهران

جناب مستطاب اجل آقای ذکاءالملک وزیر مالیه دام اقباله

«نظر به اینکه بر طبق اطلاعات در جلسه رسمی سرتی که در مجلس شورای ملی انعقاد یافته و مذاکراتی، یا مبنی بر عدم اطلاع از جریان امور، و یا فقط از نقطه نظر اغراض خصوصی در جلسه مزبور مبادله شده است، و باکمال تأسف هیچ کس نبوده که حقیقت امر و بیان واقع را در مقام تذکر برآید، این است که به ناچار شخصاً از مذاکرات مذکور در مقام مدافعه برآمده و شرح ذیل را تذکراً به جناب عالی تذکار می‌نمایم، تا با استحضار ریاست محترم مجلس، نظیر همان جلسه را که سرتی و خصوصی بوده است، تشکیل داده در زمینه همین مطالب خاطر نمایندگان را مستحضر سازید که متعمداً راه اشتباه نسیارند.

چنانچه این اقدام هم صورت نگیرد، چون کپیبه این تلگراف را به ارکان حرب کل قشون داده‌ام، امر خواهم داد که عین آن را به وسیله جراید به معرض افکار عمومی بگذارند.

مدلول مذاکرات واقعه در مجلس رسمی سرتی مجلس شورای ملی فوق العاده اسباب تأثر و تألم این جانب گردید. اگرچه شناسایی و بصیرت کامل این جانب نسبت به اخلاق عمومی هر مظنه را از نظر من مرتفع داشته، مدتی است یقین کامل حاصل کرده‌ام که در این محیط فاسد هیچگونه اعمال حسنه مورد تقدیر واقع نمی‌گردد. ولی با وجود همه این احوال باور نمی‌کردم که در مجلس شورای ملی بدون ورود در قضایا مذاکراتی مبادله شود که استحقاق تکرار و اصغای آن را فقط خود گویندگان داشته و دارند. در پایان همین ملاحظات بود که رمز نمره ۴۰۸۶ را با آن توضیحات مخابره کردم. به تصور این بودم که پاره‌ای اضطرابات خارج از مفهوم فقط در چند نفر از وکلای صالح مجلس شورای ملی تولید شده است و مدلول آن تلگراف فقط برای آن بود که اذهان ساده آنها نیز طرف تحریک و تلقین مغرضین و مفسدین واقع نگردد. با کمال تأسف حالیه می‌شنوم که این مذاکرات خارج از منطوق در مجلس رسمی و با حضور تمام و کلا مبادله شده است و نسبتهایی را که در آن جلسه لایق خود بعضی از گویندگان بوده، به من منسوب داشته‌اند. از اظهار تأثر خودداری نمی‌کنم و بیشتر متأثرم از اینکه در مقابل چنین اظهاراتی که از هر وجدان و منطوق دور است چرا مبادرت به جواب اولیه نمودم. عجب است در صورتی که من به هیأت دولت قبلاً تذکر داده بودم که با چه عزمی به صفحه جنوب عزیزت می‌کنم، معذک در عوض آنکه در آنجا با کمال قدرت و شهامت و سرفرازی جواب مقنعی بدهند، نه تنها عجز خود را از جواب، اثبات کرده‌اند، بلکه ضمناً اظهارات مخالفین را نیز تأیید نموده‌اند. این است اخلاق عمومی و حقیقه من متحیرم که نسبت به این اخلاق چه باید کرد و از کجا شروع به تصفیه آن باید نمود؟ همین قدر متذکر می‌شوم که اگر یک جهل مؤثری عاید بعضی از نفرات این مملکت شده باشد، دلیل آن نخواهد شد که من از حقوق حقه خود صرف‌نظر کرده این مملکت را به طرف فنا و زوال سوق دهم، و با وجود تمام زحمات چندین ساله خود که صدق و صفای آن را نه تنها ایران بلکه عالمیان می‌دانند، به خود حق می‌دهم که این قبیل اظهارات را مبنی بر لاقیدی و بی‌اعتنایی به قضایای مملکتی

پنداشته، و با تمام قوا بیش از پیش خود را حاضر نمایم که به این مملکتی که به خطرناکترین جبهه‌ها تصادف کرده بود و خودم آن را از اضمحلال و نیستی خلاصی داده‌ام خدمت نمایم. این نسبتهایی که در آن مجلس داده شده مربوط به کسی است که کمترین خدمت او تجدید استقلال مملکت نبوده باشد، به کسی است که تمام عملیات و سیاست او برای تجدید حیات مملکت نبوده و بالاخره آن را مستقل و سرافراز به جامعه دنیا معرفی ننموده باشد، و عاقبت مربوط به کسی است که تمام زندگانی و حیات خود را برای حفظ عظمت و استقلال مملکت به کار نبرده و باز هم تا آخرین نفس در مقام اجرای عقاید صافیانه خود نباشد. حقیقه فوق‌العاده بی‌انصافی و بیوجدانی می‌خواهد که تمام این عملیات و اقدامات چندین ساله را کالعدم یکن پنداشته، و آن وقت در یک مجلس که حیات و بقایش، شاید از اثر عقاید مملکت‌خواهانه او بوده است، این قبیل اظهارات بشود. آنوقت هم هیأت دولت با کمال متانت نشسته و از تمام این قضایا اظهار بی‌اطلاعی نماید. من هیچ وقت عادت ندارم که به شرح حکایات و قصه‌ها بپردازم و با آن معتقداتی که نسبت به این مملکت در نهاد من مفسود است قطعاً مسلم و بدیهی است که مراتب وجدانی خود را در مقابل ایران و مسؤولیت خود را در مقابل خدای ایران فراموش نکرده، اقداماتی را که منجر به خیر و سعادت مملکت بشمارم، با مسؤولیت خود عملی خواهم نمود. و احتراز می‌جویم از اینکه از این به بعد طرف مخابره و مکالمه با جماعتی بشوم، که بهیچ وجه من‌الوجه در خط شناختن سعادت مملکت نبوده و نیستند. این عقاید، جدیداً در من احداث نشده اخلاق عمومی را مدتی است تشخیص داده‌ام و سابقاً هم اگر اشارتی رفته است که بدون اطلاع مجلس اقدامی به عمل نخواهد آمد، پر واضح است، مقصود، همان نمایندگان صالح مجلس شورای ملی بوده است. و آلا خون چندین هزار جوانانی که عاشقانه در راه عظمت و اقتدار و استقلال این مملکت فدیہ شدند. نمی‌توان فدای اغراض نفسانی و خیالات مجنونانه چند نفر مفسد معلوم الحال نمود.»

رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا

۲۸ عقرب

تلگراف ذیل شب قبل از حرکت از بوشهر واصل شد، چون جواب کافی و شافی داده و شفاهاً مذاکرات را قطع کرده بودم لازم ندانستم عجالاً جوابی داده شود.

مقام منیع بندگان حضرت اشرف وزیر جنگ و فرمانده کل قوا دامت عظمته «در تعقیب معروضه نمره ۳۷۰۰ و دستخط جوابیه نمره ۴۱۱۵ برای استحضار خاطر مبارک سواد تلگراف وزیر مختار را که از وزیر امور خارجه گرفته شده ذیلاً به استحضار خاطر مقدس می‌رساند:

محبت فرموده تحیات دوستانه مرا الحال که به ایران مراجعت نموده پذیرید. یقین دارم اگر وضع بدون تغییر بماند، نتیجه منظور حاصل خواهد شد. به واسطه پیش رفتن قوای دولتی در خط غربی «بهبهان» و «زیدون» و «بندر دیلم» که حضرت اشرف وعده فرموده بودید، کار دوستدار خیلی مشکل شده است. در «سویره» و «جیری» فیما بین قشون «ایلجاری» با کمک قشون دولتی و ایلات هوادار خزعل و بختیاری مصادماتی واقع، متأسفانه منجر به تلفات جانی طرفین شده است، چون اماکن مزبوره چهار فرسخی «اپلش» طرف غربی خط فوق‌الذکر واقع است، مسلم است که تجاوز از طرف هواداران خزعل و بختیاری نبوده است. باید همچو تصور کنم که این کار بدون اجازه بندگان حضرت اشرف بوده است. بنابراین صمیمانه خواهشمندم احکام اکیده برای فرماندهان محلی صادر فرمایند که به کلی در خط بهبهان و بندر دیلم بمانند. هرگاه بیش از این از خط مزبور پیش بروند و مصادمه واقع شود، شکی نیست که نتایج بسیار وخیمه داشته و باعث منازعه خواهد گردید. موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه خود را تقدیم می‌دارد.

وزیر خارجه عرض می‌کند منتظر دستور و امر مبارک هستم»

رئیس ارکان حرب کل قشون سرتیپ امان‌الله

نمره ۳۷۶۷

من ملزم بودم که به هیچ یک از این مذاکرات و اخبار و تلگرافات و تبادل عقاید و افکار و سوداهایی که هر کس در مغز خود می‌پرورید اعتنایی

نمایم، و فقط از عقاید شخصی و تصمیماتی که اتخاذ نموده بودم پیروی کنم و در این موقع برای آنکه نائره جنگ خوزستان بیگناهان آن سامان را فرا نگیرد، ابلاغیه ذیل را نوشته و به طبع رسانیده، امر دادم که به وسیله ایروپلان در خوزستان انتشار بدهند، تا همه دشمن مملکت را شناخته و از نیات و عقاید من هم مستحضر باشند. این است ابلاغیه مزبور:

ابلاغیه ریاست وزرا و فرمانده کل قوا

«اهالی خوزستان از علما و اعیان و تجار و کسبه و طوایف و شیوخ و غنی و فقیر و زارع و کاسب و بالاخره فردا فرد و بلااستثنا باید بدانند، که قطعه خوزستان، یکی از ایالات قدیم و عزیز ایران و جزو صفحاتی است که انتظام و آسایش عموم اهالی آنجا از روز اول مرکز خاطر من بوده و در تمام اقدام و عملیاتی که تا به حال مصروف انتظامات ایران نموده‌ام، همیشه وضع رقت بار مردم آنجا در ضمیر من منعکس و منتهز فرصت بودم آن نعمتی که امروز شامل حال ایرانیان است متوجه حال اهالی مصیبت زده این مرزوبوم هم بشود.

اینک که پریشان حواسی خزعل دارد او را به طرف عواقب روزگار خود سوق می دهد و همین طور انتقامی که طبیعتاً در مقابل تعدیات و تجاوزات سابقه او نسبت به اهالی باید متوجه مشارالیه شود، مرا به این حدود رهبری کرده و امر به سوق الجیش داده‌ام، که هم او را از این خواب گران بیدار کرده و هم آن بیچارگانی را که تاکنون اسیر چنگال بیرحمی او بوده و خون و مال آنها را ظالمانه مکیده است رهایی بخشند.

برادران و فرزندان من

تمام شما از وضع و شریف مظلوم بوده و هستید و قشون دولت با هیچ یک از شما طرفیت ندارد، زیرا من شماها را مقصر نمی دانم و همه باید از نعمت ایرانیّت بهره مند شده، با کمال ناز و نعمت زندگانی نمایند. فقط و فقط خزعل مقصر دولت است و اگر عده‌ای نظامی به آن حدود اعزام می شوند، برای سرکوبی و تدمیر شخص اوست، و تنها اوست،

که باید در زیر شمشیر انتقام در آمده و مکافات اعمال او، همان اعمالی که تاکنون در باره شما روا داشته است، در کنارش گذارده شود.

با یاری خداوند عنقریب او به صورت سایر خائنین خواهد نشست. شما که تمام، اولاد و برادر من هستید، همه جا تکیه به قشون دولت داده و قشون را برای حفظ آسایش خود بدانید. زیرا به فرمانده آنها امر قطعی داده شده که تمام شما را به منزله خود قشون و برادران من دانسته و از هیچ مساعدتی در حفظ آسایش شما فروگذار نکنند.

اهالی خوزستان در هر نقطه این ایالت که باشند به طور قطع و یقین بدانند که همه آنها به موجب همین بیانیه در امان من هستند و هیچ کس مزاحم آنها نبوده و نیست و باید از تمام قلب به توجهات و سرپرستی من مستظهر و امیدوار باشند. فقط باید مراتب ایران پرستی و دولتخواهی خود را به فرمانده قشون اثبات کرده و از هر نوع تعرضی مصون و محروس نشینند.

چنانکه گفتم من چون شخصاً به این صفحه آمده‌ام که برادران خوزستانی خود را ملاقات کرده و نوید امنیت و انتظام و آسایش و ترقی و تعالی آتیه آنها را حضوراً به آنها گوشزد نمایم، و دستور سرکوبی و قلع و قمع خزعل و هرکس که تابع و پیرو اوست عنقریب صادر خواهد شد. تمام اهالی باید به کلی برحذر باشند که کسی از پیروان خزعل را در منازل خود راه و پناه ندهند. نظر به اینکه از هوا و زمین عنقریب خانه خزعل و تابعین او طعمه توپ و آتش خواهد شد، باید با تمام قوا از خزعلیها دوری بجویند که هیچ خانه‌ای مورد سوءظن قشون واقع نشود.

این آخرین وقعه‌ایست که برای خوزستان پیش خواهد آمد و خیلی مردم آنجا باید احتیاط داشته باشند که محشور با پیروان خزعل نشوند، و اگر دیده و شنیده شود که کسی حتی یک نفر از کسان خزعل را پناه داده و یا از زن و بچه آنها سرپرستی کرده، دچار شدیدترین مجازات خواهد شد.

در خاتمه نظر به اینکه من جز شخص خزعل دیگری را مقصر نمی‌شناسم، تا زمانی که اعلان یورش داده نشده، هریک از اتباع خزعل هم بیایند

و پناهنده به قشون شوند، من از تقصیر سابقه آنها صرفنظر می کنم و به نظر سرپرستی به او نگاه خواهم کرد. ولی اگر اعلان حمله و یورش داده شد، هر کسی که برضد قشون اسلحه در دست داشته باشد، در ردیف خود خزعل محسوب و جزای او فقط مرگ خواهد بود.

تمام عشایر و طوایف ساکن خوزستان لازم است مدلول این بیانیه را باکمال دقت بخوانند و پند بگیرند، زیرا بعد از این پشیمانی سود و

رئیس الوزرا و فرمانده کل قوا

حاصلی ندارد.»

رضا

بسم الله الرحمن الرحيم

«فلیعلم، کل من قطن خوزستان، من العالم والجاهل والوضیع والرفیع والفقیر والغنی والشیوخ والاعیان والزراع من دون استثناء، فرد من الافراد، ان قطر صفحه خوزستان، ایاله مهمه عزیزه جلیله من ایالات مملکه ایران - صانها الله عن الحدثنان - وهی من الصفحات الّتی، لازدلت قاصدا اصلاحها و امنیه اهالیها، و کلّمّا صرفت اوقاتی فی اصلاح داخل المملکه کنت متوجّها الی حال اهالی تلك الصفحه المهمّة الّتی کانت سکنتها تحت الشدّة و کنت انتهاز الفرصه حتّی ادخلها فی العیش الرّغید الذی، کانت الرّعیة فی تمام ایران تستریح به، وتستانس منه، و هذا الاختلال الذی شمل حال خزعل لابّد، و ان یسوقه الی مالا ینتظر من عواقبه الوخیمه الّتی حصد تهایده لنفسه، و کما انّ الدهر یذیق کلّ من اذاق العباد جوراً کذلک انهضتی و ساقنی الی هذه الناحیه، لنجاة صفحه خوزستان اهالیها من شدائد من تسلّط علیها و لذا امرنا بسوق الجیش والعساکر، لایقآظه من هذه النومه الثقیله، حتّی تنجی الرعايا والسکنة المظلومین من شدّة ظلمه و جوره.

یا اخوانی و یا اولادی کلّکم مظلومون و لا یخفی علیکم انّ العساکر لیسوا، بصدد ایذائکم و تخویفکم، لأنکم لستم مقصّرين بل ترجوا من الائمّه، انّکم تننعمون بنعمه الایرانیة والامنیه و بالعیش الرّغید تتعیشون و

ليس، نظر الدولة الى احد الآلى خزعل، لأنه هو المقصر. و ان سيق النظام
والجيش الى تلك الناحية فهو محطّ نظر الدولة لاغير، و هو الذى لا بدّ
له من الاضمحلال والهلاك، تحت سيف الانتقام، لعلّه ينوق ما اذا قكم
و بتأييد الله تعالى، عمّا قريب يتلبس بلباس الذلّة والهوان الذى يلبسه
الخائنون. و انتم الذين، تكونون بمنزلة اخوانى و اولادى، فلا بدوان
تكونوا معتمدين على قوة جنود الدولة و اعالموا انّ الجنود سيقّت لحراستكم
و رفاهيتكم لان الامر القطعىّ قد صدر انّ الجنود لا تنظر اليكم الاّ بعين
الاخوة والوداد والمحبة.

و ليعلم

اهالى خوزستان قطعاً أنّهم فى اى نقطة من نقاط خوزستان، كانوا قاطنين
يطمئنّون بانّهم فى حمايتى بموجب هذه البلاغية ولا يتعرّض لهم احد
بالسوء و يستظهرون بمظاهرتى لهم فى كل امر من الامور، ولا يتوقّع
منهم، الاّ ان يثبتوا حبّهم لايران و اعلام رئيس الجنود بانّهم تحت اطاعة
الدولة و اوامرها و اناّ توجّهنا الى هذه الناحية لانّ الاقوى اخوانى الخوزستان،
و ابشرهم حضوراً ببشارة السعادة و الاصلاح و الامنية المقبلة اليهم،
فيما سيأتى انشاء الله تعالى و لا يخفى عليكم، ان الاوامر الاكيدة فى خذلان
خزعل، و كل من تابعه سيصدر قريباً و ليحذر الاهالى من ايجاد الخائنين
و اتباع خزعل فى بيوتهم و مساكنهم لانّه عمّا قريب تكون بيوته و
مساكنه تحت شراره الاطواب الهوائية و الارضية، فيلزم كلّ احد
من الاهالى، ان يبعد نفسه من موافقة خزعل و اتباعه لئلا يكونوا متّهمين
عند روساء جيوش الدولة و هذه اخر واقعة من وقايع خوزستان، فليحذر
الناس من الحشر مع اتباع خزعل، و ان علم او عرف انّ احداً من اتباع
خزعل كان فى بيت احد من الاهالى، او توجّه الى اهل بيت اتباع و
اولاده، فهو من المقصّرين، و سيعذب بعذاب شديد، و فى الخاتمة منه و
تفضلاً عليهم ما لم يكن يصدر حكم تهاجم الجيوش و قدمهم الى
تلك الناحية، لرجع احد من اتباع خزعل، الى اطاعة الدولة و اتصلّ
و توسّل بالجيش فلنصرف عنه النّظر و لننظر اليه بنظر العطف و اللطف
وكذا عند صدور امر التهاجم و التقدم و حركة العساكر للاشتغال بالحرب،

لووجدوا سلاحاً عند احد من اهالی تلك الناحية، علی خلاف مقصد الجیش، لابد، و ان يكون فی عداد اتباع خزعل و جزائه الاعدام، لاغير، فليقراء، تمام اهالی و عشائر تلك الحدود هذه الابلاغية و لقد اعذر من انذر اياكم ان تاسفوا و تندموا بعد هجوم البليات والسلام. »

رئیس الوزره والحاكم علی کل قوی

رضا

عمارات حکومتی و محلی که فعلاً من سکونت دارم مشرف به دریاست، و واردین را هم در این نقطه می‌پذیرم. اگرچه منظره دریا بینهایت زیباست و گاهی با دوربین آملورفت کشتیها را تماشا می‌کنم و از مشاهده این صفحه دلربای طبیعت لذت می‌برم، ولی تمام توجهم معطوف به طرف خوزستان است و خیالی جز عزیمت بدان صوب ندارم. به این قصد امر دادم فوری کشتی حاضر کنند تا از بوشهر به طرف بندر دیلم حرکت نمایم.

اخیراً یک فروند کشتی جنگی از آلمان خریده‌ام که آن را به «پهلوی» موسوم کرده‌اند. خیلی میل داشتم با آن کشتی حرکت نمایم، زیرا که هم از کشتیهای قدیمی مظفری و پرسپولیس بزرگتر بود و هم از آنها از همه جهت مطمئنتر. تحقیق کردم، معلوم شد کشتی مزبور حالیه در عدن متوقف است و چهارده روز طول دارد تا به بوشهر برسد. چون عجله داشتم و تأخیر و توقف را صلاح نمی‌دیدم، گفتم همان کشتی مظفری را با وجود کهنگی و پوسیدگی و کوچکی حاضر کنند تا فردا به طرف ساحل خوزستان حرکت نمایم.

در کشتی مظفری

مسافرت در این کشتی مخاطره عظیمی بود. زیرا که مخصوص سفر دریا ساخته نشده و چند جای آن رخنه‌های فاحش داشت که هر لحظه ممکن بود، در آب فرو رود. وقتی که به همراهان تکلیف ورود در این کشتی کردم، رقتی به من دست داد. کاپیتان کشتی که موافق انتظار، اطلاعات وسیعی در امر دریانوردی نداشت، یک روز مهلت خواست که کشتی را مرمت کرده،

سوراخهای آن را مسدود نماید و من متفکر بودم در دریایی مثل خلیج فارس چگونه می‌توان در چنین سفینه‌ای مدت سی و هشت ساعت زمام اختیار را به دست امواج داد؟

علی‌التحقیق در این سفر صدی هفتاد بیم خطر می‌رفت. اما من هیچ وقت در مهالک اندیشه به خود راه نداده و در راه وصول به مقصود جان و مال را مهم نمی‌شمارم. فردا یک ساعت بعد از ظهر از منزل به جانب نقطه‌ای از بندر که قایق در آنجا منتظر ما بود حرکت کردم. کشتی در یک فرسخی ساحل انتظار داشت و بایستی این مسافت را با قایق طی نمود. خدا و مقصود مقدس خود را در نظر گرفته، با حاکم و اعیان بوشهر و اهالی که تا کنار دریا به بدرقه آمده بودند خداحافظی کرده در قایق نشستیم. بعضی از همراهان را اجازه دادم که با من سوار شوند و بقیه در قایق دیگر بنشینند. قایق با حرکتی ناگهانی از ساحل دور گشت و به جانب کشتی رهسپار شد. حرکات قایق بی‌تماشا نبود. از جانبی به جانبی متمایل می‌شد و امواج با چهره سیاه و لبان کف آلود حاشیه‌های آن را می‌بوسیدند.

این قایق ضعیف که بر پشت امواج قوی سوار بود و با چابکی تمام با حرکات متغییرانه آنها بازی کرده و یکان‌یکان را به ملاحظت از پهلوی خود دور نموده با جنبشی چالاکانه بر دوش موج دیگری بالا می‌گرفت، مرا به اندیشه فرو برد و به خاطر آن آورد که نوع بشر برای مقهور کردن این عنصر بیرحم و پرنفع، یعنی دریا، چه زحماتی کشیده و چه تجربیاتی کرده است. آن شخصی که قایق را اختراع کرد و دوره سواری بر تنه‌های درخت والوارهای ناهموار را سپری نمود، حقیقاً چه خدمت بزرگی به تمدن و آسایش زندگانی انسان کرده است! همین مقدار ترقی آیا چقدر مدت لازم داشته و چه جانها بر سر این کار رفته است؟ و از آن روز تا کنون فن کشتیرانی و صنعت کشتی‌سازی چه مراحل عظیمی را طی کرده است؟

مثل همیشه از فکر عمومی متوجه منظور خصوصی و همیشگی خود، یعنی ایران افتادم و بر حرمان وطن خود از نعمت دریانوردی و حکومت بر این عنصر سیال محزون گشتم. متأسفانه در عهدی که ممالک روی زمین بیش از پیش به اهمیت دریاها واقف شده و بر سر تصرف یک مشت آب شور، خونها

می ریختند و خاکها از دست می دادند، سرنوشت ملت ایران به دست پادشاهانی طماع و خودخواه و غافل افتاده بود که دیده کوتاه بین آنها از حدود «چشمه علی» و رودخانه «جاجرود» دورتر نمی دید. به شکار رفتند و سرسره بازی کردند و بر عده زنان و خواجه سرایان افزودند و گذاشتند که دول اروپا نه تنها آبهای دوردست را برادرانه یا خصمانه تقسیم کنند، بلکه به دریای مخصوص ایران و راه منحصر به فرد مملکت آنها نیز وارد شوند، و دست بی احترامی دراز کنند. دریایی که در اعماق آن گنجهای بی پایان خفته و سطح آن گذرگاه ذخایر و مصنوعات روی زمین است، متأسفانه هیچ بهبودی در اوضاع ساحل نشینان خود خاصه ایرانیان بنادر حاصل نکرده است. ثروت بی پایان از پیش چشم آنها می گذرد و از دست آنها عبور می کند و ذره ای احوال معاش و علمی آنها خوبتر نمی شود. فی الحقیقه چقدر تأسف آور است و چقدر شبیه است، وضع ایرانیان مقیم بنادر و جزایر خلیج فارس به ماهی که در امثال گویند، همواره غریق بحر است و همیشه خشک لب و آرزومند آب. در تمام عالم اشخاصی که در ساحل دریاها هستند به زودی توانگر می شوند، اما روز به روز اهالی بنادر خلیج فارس گداتر می گردند. زیرا که سیاست بی عمق و سبکسرانه قاجاریه، این هموطنان زحمتکش ما را مزدور یا تماشاچی اجانب کرده است.

مثلاً اهل بوشهر با تحمل گرمای سخت و هوای بد، هنوز استطاعت ندارند که کوچه های شهر خود را پاک و آباد سازند، و از دنیای متمدنی که در دروازه آن قرار گرفته اند اندکی استفاده نمایند. اگر داخله خاک امن باشد، تمام بنادر خلیج فارس کم و بیش قابل ورود و صدور مال التجاره و توقف سفاین هستند. نقص این بندرگاهها علاوه بر امنیت داخله و فقدان راههای بزرگ تجارتي مخصوصاً یک رشته راه آهنی است که اگر کشیده شود و مرکز بنادر را به بلاد معتبره داخل فلات متصل کند اهمیت خلیج فارس و بنادر جنوبی ایران صد درجه بیشتر خواهد شد.

هوای این قسمت به قدری گرم است که اگر چه برج عقرب بود، در برازجان همراهان شب را روی بام استراحت کردند. درجه حرارت خلیج فارس در تابستان در بعضی نقاط چهل و در بعضی نواحی پنجاه درجه سانتیگراد است. آب خلیج فارس از هر دریایی شورتر است. اوضاع زندگانی و لباس

و میزان فکر و ذوق اهل بنادر به غایت تأسف آور است. در این موقع که قایق متزلزل، ما را در میان آب و هوا حرکت می داد، در کمال خلوص از خداوند مسألت نمودم که مرا موفق دارد، مطابق آرزوی دیرین خود، بنادر ایران را آزاد و آباد کنم و این خلیج پربرکت را که اکنون دیوار زندان ایران محسوب می شود، مبدل به دروازه ای کنم که ثروت و علوم و صنایع دنیای متمدن از آن به داخله مملکت ورود نماید.

بالاخره قایق به سلامت رسید. از پلکان بر عرشه کشتی صعود کردیم. اما کثافت و اندراس کشتی و بوی نفت و گرد ذغال سنگی که تازه ریخته بودند و سطح کشتی را سیاه کرده بود، اسباب انزجار خاطر شد. هر چند امر دادم با تلمبه شست و شوی کامل کردند به قسمی که تا مسافتی آب دریا قیرگون شد. اما بوی تعفن باقی ماند. حرکات کشتی نیز مزید بر علت گردید. کم کم هوا تاریک و دریا منقلب شد و همراهان به کلی از پای درآمدند و به ناخوشی دریا و دوار سر مبتلا شدند. دبیر اعظم و وزیر پست و تلگراف و قوام الملک چنان انقلابی داشتند که حالتشان رقت انگیز بود. حتی نمی توانستند کلاه را از زمین برداشته بر سر بگذارند. عموماً در حال اغما بودند. در این میان من و وزیر داخله مقاومت می کردیم. از انقلاب دریا، کاپیتان متوحش شد. دولت ایران در خلیج فارس، دارای کشتی قابلی که لایق دریانوردی باشد نیست و من هم عزم کرده بودم که اگر قایق کوچکی هم از مال دولت ایران دست بیاید، آن را بر هر کشتی دیگر ترجیح داده و در آن مسافرت کنم. این کشتی که من و اتباع مرا می برد و گرفتار امواج ساخته، موسوم است به کشتی مظفری، و تقریباً زورقی است که اساساً برای سیر در دریا ساخته نشده و مخصوص عبور از کانالها و رودخانه ها و تفرج در سواحل است. با وجود کوچکی، ای کاش نو و پاکیزه بود که در آن صورت به طیب خاطر خود را به دریا می سپردیم ولی کشتی مزبور گویا کثیف ترین سفینه ای باشد که امروز در دریاها و اقیانوسها در گردش است. در و دیوار و روزنه های آن به غبار ذغال و چربی نفت آغشته است. و اگر شخصاً نمی ایستادم و امر به شستن نمی کردم توقف در آن میسر نبود. عفونت کشتی اگر هم امواج شبانه ممد آن نمی شد برای مریض کردن مسافرین کفایت می کرد.

جای تشکر است که در خطسیر ما هیچ کشتی بزرگ و با مهابتی ملاقات نشد که حقارت کشتی ما را نمایانتر سازد والا تجسم حقارت کشتی از نقطه نظر مملکت شاید تأثیراتش برای من زیادتر بود از این ابتلایی که در قبه دریا داشتم. خاصیت موجود زنده و نشوونمای عالم در میل به توسعه و ترقی است. فوق العاده تأسف خیز است، که در تمام دوره سلطنت قاجاریه، کسی به فکر تهیه چند کشتی معتبر در این گذرگاه مهم نیفتاده، امر این شریان بزرگ تجارتي را مهمل گذاشتن و به تفرج در چمن سلطانیه و شکار جرگه اطراف تهران و عشرت «عشرت آباد» پرداختن شخص را متعجب و خشمناک می کند. آیا می شود خلیج فارس را فراموش کرد؟ واقعاً زمامدار مملکت چقدر باید در خواب باشد که این موقع مهم را نبیند!

خلیج فارس را اولین عرصه کشتیرانی انسان باید دانست. از کشفیات و حفاریات بحرین و حوالی بوشهر معلوم شده است که بیش از هزار سال قبل از میلاد در خلیج فارس مؤسسات بحرپیمایی دایر بوده است. از عهدی که اولین دولت مقتدر در حدود خلیج فارس تشکیل شده است تا امروز هیچ پادشاه دوراندیش و ترقی طلبی از یاد خلیج فارس غافل نبوده است. در تاریخ عالم، نخستین اسمی که از دریا برده می شود ذکر این خلیج است. قریب چهار هزار سال قبل از میلاد پادشاهان کلدی در این دریا کشتی رانده و حتی به بحر عمان نیز دست انداخته اند. تجارتی که در عهد فنیقیها و بابلیها در این بحر می شده بی اهمیت نیست. امتعه آسیای جنوبی از این راه به بازارهای اروپای جنوبی نقل می شد. داریوش کبیر سطح خلیج فارس را از سفاین ایران مستور نمود و اسکندر در سیصد و بیست و پنج قبل از میلاد وقتی به کنار «سند» رسید «نثار کوس» امیر البحر خود را امر داد که بحر عمان و خلیج فارس را گردش کند. او نیز از «سند» تا شط العرب را متهورانه سیاحت کرد. «تراژان» سردار رومی بعد از غلبه بر آسیای غربی بی اختیار خود را به خلیج فارس رسانیده و در آن به کشتی رانی مشغول شد. در عهد ساسانیان، این گذرگاه مهم، تجارت دنیای متمدن را از روی سینه خود عبور می داد و از اقصای آسیا، اجناس مختلفه در آن وارد شده و در انتهای خلیج به دست کاروان و قوافل سپرده می شد.

بیدارترین ملل آنهایی بوده‌اند که بیشتر به خلیج فارس اعتنا می‌کرده‌اند. تذکر تاریخ این دریا نکته فوق را ثابت می‌سازد. دولت ایران در زمانی که تاریخش روشن است، توجهاتش به طرف این آبها جزر و مد غریبی داشته است. مد آن در عهد جلوس پادشاهان توانا، مثل سلاطین اول و سوم صفویه و قهرمان افشار و جزر آن، در ادوار ضعف آور شاه سلطان حسین و قاجاریه است. توجه دول دریانورد اروپا به خلیج فارس در عهد صفویه شروع شد. تجارت این دریا، خاصه ابریشم ایران، رشته‌ای بود که تجار طماع را به این دریا می‌کشید. در عهد شاه اسمعیل اول، پرتغالیها که ملاح و سیاح معروفشان «واسکودگاما» پیشرو دریانوردان عهد بود، به خلیج فارس راه یافتند. در ۹۱۳ «آلفونس دالبوکرک» با سفینه‌ای چندبه «مسقط» وارد شده سپس شهر «هرمز» را به دادن مالیات سالیانه مجبور کرد، و بعدها آنجا را کاملاً قبضه نمود و محل قلاع نظامی و استحکامات کرد. بنا بر قول مورخین اروپایی در این زمان «هرمز» چهل هزار سکنه داشته است. پرتغالیها بعد از تصرف این موقع مهم، که مرکز عملیات نظامی و تجارتنی آنها شد، به تدریج که تمام بنادر و سواحل خلیج ایران، خاصه نقطه‌ای که امروز بندرعباس نام دارد. و پرتغالیها آن را «کامبرون» خواندند غلبه نمودند، و بیش از یک قرن صاحب اختیار خلیج فارس شده و هیچ کشتی را بدون دادن باج، رخصت ورود و خروج نمی‌دادند.

قدرت آنها به درجه‌ای رسید که تا مسافتی در داخله مملکت هم دخالت کرده و حکام را به انقیاد خود وامی‌داشتند و دولت صفویه را به چیزی نمی‌شمردند.

شاه عباس بعد از نظم داخله متوجه دریای فارس شد و به معاضدت دولت انگلیس که در این وقت حاضر برای شرکت در جنگ و طرد پرتغالیها شده بود، بر سواحل خلیج فارس حمله برد. در ۱۰۲۳ داودخان حاکم فارس را به تصرف بندرعباس گماشت و در ۱۰۳۱ با انگلیس عهدنامه مفیدی بست. دو ماه تمام حصار «هرمز» محصور بود. ایرانیها در این جنگ به قدری رشادت و لیاقت بروز دادند که امروز من از تذکر آن به وجد آمده و سختیهای این کشتی کثیف و دریای منقلب را فراموش می‌کنم. ایرانی در هر عهدی که قائد

توانایی دارد، تواناست و روزی که دولتش ضعیف است، ضعیف و عبارت «الناس علی دین ملوکهم» بیش از همه جا در ایران مصداق پیدا می کند. این اسباب تأسف است زیرا که من میل دارم ملتی که امروز به خدمت آن قیام کرده ام، ثبات خلق و استقلال ذات و اعتماد بر نفس داشته باشد، تا بیشتر فرمانده از فکر و شمشیرش استفاده کند و مملکت سعادت مندتر باشد. اما چه چاره، که سلاطین سلف، باب هر قسم تعلیم را جز درویشی و عیاشی و لاقیدی بر روی خلق بستند، و از اعمال ناشایست و سستی اراده خود درس بسیار وخیمی به مردم دادند. سابقاً اشاره کردم که در فاصله قلیل میان عهد شاه سلطان حسین و نادر، چگونه ملت ایران از حسیض سستی به اوج قدرت و توانایی رسید. اوضاع خلیج فارس هم مثل اخلاق ملت ایران بود.

شاه عباس قریب چهارصد توپ از قلعه هرمز گرفت. پرتغالیها تسلیم شدند و تمام متصرفات و مؤسسات و قلاع خود را به ایران واگذاشتند، به استثنای صید مروارید در بحرین و حق گمرک در جزیره قشم. و شاه به شرط آنکه فقط تاجر باشند و در سیاست وارد نگردند، به آنها اجازه اقامت داد و قلاع آنها را محل ساخلو ایران ساخت. حتی انگلیسیها را هم با آن همه مساعدت که به وسیله بحریه خود کرده بودند در خلیج فارس، تصرف و اختیاری نداد چون برافراشتن بیرق، خاص دولت ایران بود، شاه اجازه داد که دولت انگلیس هم فقط یک بیرق بلند کند.

بعد از شاه عباس تدریجاً ایران خلیج خود را فراموش نمود و اعراب آن سوی مرز دست تطاول دراز کرده در آب و در خشکی به دزدی و راهزنی مشغول گشتند و عمال دولت را بی اختیار ساختند. نادرشاه با نظر دوربین خود اهمیت خلیج فارس را دریافت و چون ملت ایران تاج پادشاهان خود را به او تقدیم کرد، بدو به دریا روی آورد. تمام سواحل و جزایر خلیج فارس را منقاد نمود. این پادشاه اگر مجال می یافت، بحریه صحیحی ایجاد می نمود. مقدمات آنرا به این ترتیب فراهم آورد که در شمال و جنوب کارخانه کشتی سازی ایجاد کرد و از مازندران به بنادر، چوب حمل می نمود و استادان انگلیسی را برای تعلیم و تربیت ایرانیان اجیر کرد و قرب سی کشتی جنگی در خلیج فارس به حرکت آورد و پرتغالیها و هندیها و انگلیسیها را مزدور سفاین ایران ساخت

تا ایرانیان عملاً دریانوردی بیاموزند. اما چه سود که دوره اقتدار این شاه طولی نکشید. با رفتن او، کشتیها نیز پراکنده و تارومار گردید و دولت قاجار که بعد از دولت کم دوام زندیه تثبیت یافت، از آن بحریه که شالوده اش ریخته شده بود، نتوانست استفاده کند و حتی بقایای آن را جمع آورد. یکی از سیاحان اروپا که یک قرن بعد از نادر به بنادر آمده گوید «در سواحل ایران استخوانبندی کشتیهای عهد نادر را دیدم که چون مال بی صاحب ریخته و پاشیده بود و محافظ و مراقبی نداشت.»

در ضمنی که اوراق تاریخ خلیج فارس را از پیش نظر می گذرانم بار دیگر سیمای محبوب کریم خان پیش چشم مجسم می شود. این سلطان را من دوست دارم و بی اندازه احترام می کنم زیرا که بعد از شاه عباس و نادر، و شاید بهتر از این دو پادشاه، راه ترقی مملکت را دریافته بود و از این جهت هم خود را به توسعه تجارت و صنعت مصروف می کرد.

در اوضاع خلیج فارس مهر مخصوص اخلاق او پدیدار است. زیرا که بعد از مصفا کردن ایران از وجود رقبای خود، بی تأمل به خلیج فارس روی آورد. خارجیان را نوازش کرد و آنها را به تجارت تشویق نمود و آزادی بخشید، اما در تحت نظر عمال ایرانی، تا جز به تجارت نپردازند.

جزیره خارک

هلاندیها از هرج و مرج قبل از کریم خان استفاده کرده از بصره به جزیره خارک که اکنون کشتی ما از نزدیکی آن می گذرد، آمدند و استحکاماتی ساختند. این جزیره در ده فرسخی شمال غربی بوشهر است. یک فرسخ و نیم طول و یک فرسخ عرض دارد. در محصول مروارید، این جزیره رقیب بحرین است. ماهی و گچ نیز از مال التجاره های آنجاست. مروارید خارک در صلابت و سفیدی بر مروارید بحرین و «سرنیدی» ترجیح دارد. عده سکنه آن را در آن عهد، دوازده هزار نفر نوشته اند. بیشتر سنی هستند. شغلشان تجارت و ملاحی و صید مروارید است اما کریم خان، خارک را از آنها گرفته، به فرانسویها بخشید که به تجارت مشغول باشند. فرانسویها مواظبت کاملی در آنجا نکردند

و بعدها در عهد قاجاریه، انگلیسیها به خیال تصرف آن افتادند، زیرا که موقعیت نظامی مهمی دارد. دومرتبه در موقع جنگهای هرات این جزیره را ایستگاه نظامی کردند و مأمورین و اموال خود را از بوشهر به آنجا نقل نمودند، لیکن بعد از «مصالحه پاریس» آنجا را تخلیه کردند. در مقابل جزیره خارک، جزیره خارکو است که زمستانها غالباً غیرمسکون و تابستانها منزلگاه ماهیگیران است.

عهد قاجاریه

دوره قاجاریه شروع شد. انگلیسیها با شیوخ متمرد قراردادهایی بستند. دولت ایران به انگلیسیها حق داد، که در موقع لزوم، برای مرمت کردن کشتیهای خود، در ساحل ایران قدم گذارند. ناپلئون که از اقصای اروپا بهتر از فتحعلی شاه به اهمیت خلیج فارس آگاه بود خواست از وضع جغرافیایی این معبر معتبر استفاده کند. پس با دربار قاجاریه وارد گفتگو گردید. اما حکومت ایران به قدری نالایق بود که از این فرصت بی نظیر استفاده مهمی نکرد، و درباریان که از برق طلای روس و انگلیس خیره بودند نتایجی را که می شد از رقابت این دول اروپایی نصیب دولت ایران گردد و به مساعدت فرانسه بحریه ایران قوت بگیرد، هیچ در نظر نیاوردند و کار به جایی کشید که دولت از این دریا در حقیقت محروم ماند و خارجیان، حتی در عهدنامه هایی که میان خود می بستند، لازم نمی دانستند آب خلیج فارس را هم تقسیم کنند. زیرا که آن را اصلاً مال دولت ایران نمی خواستند بدانند که محتاج به تقسیم باشد.

دولت انگلیس بعد از آنکه در محاصره هرات کامیابی را با ایران دید، قشونی در بوشهر پیاده کرد تا ایران متوجه جنوب شود، و از هرات که دروازه هندوستانش می گفتند، صرف نظر نماید. از آن وقت تا کنون این دولت از خلیج فارس صرف نظر نکرده است. ادارات آنها، خاصه تلگرافخانه های بنادر، ملجاء ناراضیها و بست فراریان شد. به وسیله کمپانی لینچ، کشتیرانی خلیج فارس را به خود انحصار داد و هفت خط مهم دایر کرد. در اول قرن بیستم از

سه میلیون لیره قیمت صادرات خلیج فارس، قریب چهل هزار تومان فقط سهم سایر ملل بود. مأمورین سیاسی در مسقط و کویت و جزایر بحرین و بوشهر و بندرعباس مقام دارند که مواظب منافع انگلیس‌اند. تقریباً تمام تجارت رود کارون متعلق به انگلستان و مستعمرات آن است.

بدیهی است به واسطه مخازن سرشار نفتی که در ایران موجود است و فعلاً استخراج می‌شود، می‌توان گفت، شرکت‌های ایرانی اگر در خلیج فارس تشکیل شود، همیشه بار برای حمل خارجه که عبارت از مواد نفتی باشد، دارا خواهد بود و حقیقۀ مورد تأسف است که تا به حال سرمایه‌داران ایرانی این نکته را در نظر نگرفته‌اند. به همین ملاحظه، من که همیشه علاقه تأمی به توسعه اقتصادیات و تجارت ایران داشته و دارم به تجار ایرانی خاطر نشان کرده‌ام که باید در فکر تکمیل مؤسسات تجارتي خود بوده، اسباب کار را مستقلاً فراهم سازند.

فوت فرصت

در نوشتن این سطور، قصدم تحریر گزارش یومیه است و ابدأ میل ندارم به اشخاص و دودمانها تعرض بکنم. ولی چه باید کرد که هر قدمی برمی‌دارم، علامتی از تن‌پروری و بیفکری و خرابکاریهای عمدی تخت‌نشینان قاجار حکایت می‌کند. سلطنت پنجاه‌ساله ناصرالدین‌شاه، که قاجاریه او را گل سرسبد و درة التاج خود می‌دانند، تصادف کرده بود، با جنبش علم و صنعت ممالک متمدنه کره ارض که با نهایت سعی و جدّ، خود را از سلاح دانش و فنون مختلفه مسلح و مجهز می‌کردند.

نوع بشر در قرن نوزدهم میلادی شتاب و دقتی که در پیش رفتن و ترقی کردن نشان می‌داد، شبیه بود به شخصی که پنجاه سال در خواب غفلت باشد و بخواهد در پنج روز باقی، تلافی مافات کند. در این قرن می‌توان گفت که انسان به قدر تمام دوره ایجاد خود، صرف قوه و ابراز کوشش کرده است. ملل متنوعه سعی داشتند که در آخرین مسابقه از یکدیگر باز نمانند و بیش از همسایگان خود به وسعت خاک و آب و استقرار نظم و توسعه تمدن و ترقی

سرزمین خود بیفزایند. رفتند و رسیدند به جایی که نه تنها باعث آسایش خودشان است، بلکه افتخار نوع بشر است.

در بحبوحه این گیرودار، شاهنشاه ایرانمدار نه تنها به خود تکانی نداد، عالمأ و عامداً با طرز ریا و سالوس و خوابهای خرگوشی چنان پشت پاییی بر این مملکت زد که ذرات آن را فقط در دیار بدبختی یا سرزمین عدم باید جست و جو نمود! من منتظرم که ایران بحریه داشته باشد. غریب خیالی و عجب انتظاری! کسی که اوضاع آنروز را در مقابل خود ببیند و آگاه باشد که در آن نیم قرن منحوس، چه بلایی بر سر خلیج فارس آمده است، آیا باز متوقع مشاهده بحریه در خلیج فارس باید باشد؟

بهرتر آنکه از این موضوع نیز صرف نظر کنم، زیرا که خون جاری می شود از چشم اشخاصی که به تعصب ملی آشنا بوده و صفحه خلیج فارس را با این نقوش ننگ ببینند. خدای را شکر که من موفق شدم قشون بیگانگان را از بنادر خارج کنم، و بیرق شیروخورشید را بر سواحل جنوب ایران نصب نمایم. خدای را شکر که همین زورق معیوب که خود ایستاده و دادم تعمیرش کردند، زورقی است که نسیم دریا بیرق شیروخورشید را بر فراز آن به اهتزاز درمی آورد. در این صورت هیچ اهمیت ندارد که من و همراهانم در این سفینه مریض شویم و یا در قلب دریا جای کنیم.

خطر

شب قبل از عزیمت از بوشهر، خبر کتبی محرمانه از یکی از مبادی مهمه رسید و دبیر اعظم به من ارائه داد که شیخ خزعل از تجهیزات قشون، سخت نگران است و قوای خود را در سر راهها تمرکز داده است و می داند که برای فرمانده کل قوا، خط سیری جز بندر بوشهر به بندر دیلم نیست، و مجبورم به ذلت سواری کشتی مظفّری تن در دهم، و شیخ هم از ساعت حرکت من آگاه است. آخرین تدبیرش اینکه یک کشتی بزرگ جنگی روانه کرده و با یک ضربه توپ، کشتی ضعیف و کوچک مرا واژگون سازد، یا مرا اسیر کرده به هرجا می خواهد ببرد. قبل از وصول این راپرت خودم نیز به این فکر

افتاده بودم و راپرت‌های دیگری هم به من رسیده بود. واقعاً برای غلبه خود، خوب نقشه کشیده بود.

مقامات سیاسی هم این تهدید و تخویف را کرده بودند. اخباری هم که می‌رسید این خیال را تأکید می‌کرد. معذک عالم‌اً و عامداً خود را در این مهلکه انداخته و از عزم خود صرف‌نظر ننموده، صلاح مملکت را بر جان و مال خود ترجیح دادم و وارد این زورق پوسیده و دریای مخوف شدم. خیلی مسرورم که جز من و رئیس دایره تحریرات من، کسی از این موضوع سابقه نداشت، و الاً بیشتر مضطرب و آشفته می‌شدند. در این کشتی جز من و قریب بیست نفر که همراه بودند، کسی وجود نداشت. چون کشتی مخصوص سفر دریا نبود، توپ و وسایل دفاعیه نداشت. واقعاً این اقدام من یک جانبازی غیرعادی بود در راه عظمت مملکت.

شیخ خزعل را ندیده بودم، ولی قیافه او را در عکسش دیده و تحت دقت قرار داده بودم و می‌دانستم که با قیافه‌های جنگی متفاوت است، و حدس می‌زدم که اعمال قشون فاتح من در اکناف مملکت و این سیلابی که فعلاً به اطراف و نواحی او جاری کرده، قدرت او را تهدید نموده‌ام. مجال و قوه اندیشیدن اینگونه تدابیر را ندارد.

به علاوه متمول است و دارای ثروت گزاف، و شخص توانگری که سنگ دیگران به سینه زده و در همان حال جواهر و نقدینه خود را هم از دسترس حوادث محفوظ دارد، غیر از کسی است که با یک عقیده خلل ناپذیری در راه مملکت حاضر به جانبازی و فداکاری شده است. با تکیه به توجهات خداوند متعال و شمشیر درخشان خود هیچ‌یک از این اخبار و تهدیدات داخلی و خارجی را اهمیت نداده، وارد دریا شدم و به سلامت در بندردیلم پیاده گردیدم. آنچه بر من و همراهان گذشت اهمیت ندارد. از روز اول خیر و صلاح مملکت در سایه زحمت و فداکاری و شهامت اهل آن حفظ شده است، و من هم همین اصول قطعی را باید همواره در نظر داشته، روی پای خود ایستاده، به بازوی خود تکیه کنم. فرضاً در دریا غرق می‌شدیم و مملکت آن فایده‌ای را که باید، از جانبازی ما نمی‌برد. ولی تاریخ اسم ما را به وظیفه‌ناشناسی ثبت نمی‌کرد.

قسمت جم

در سینه ام



در سینه

پنجشنبه پنجم قوس

مقارن ظهر بندر دیلم از دور نمایان شد و برق شعف از چشم اطرافیان من درخشید. همه دورنمای عمارات را با آنکه از گل و خشت خام است به یکدیگر نشان داده و یکدیگر را تبریک می گفتند.

در یک فرسخی بندر، کشتی ایستاده و نتوانست پیشتر برود. زورقی لازم بود که ما را به ساحل برساند. در این وقت باز مقدمات انقلاب دریا که تازه آرام شده بود، شروع شد. امواج کف آلود از هر طرف برخاست و در سطح دریاگاهی پنج ذرع بالا و گاهی پنج ذرع پایین می آمد. در میان این تلاطم بایستی کشتی را ترک گفته به زورق سوار شویم. کاپیتن در زورق جای گرفت و من فوراً همراهان دل باخته را به وسط زورق کشیدم. زورق جدا شد و در تصادف با هر یک از امواج طوری بالا و پایین می رفت که حقیقۀ وحشتناک بود. دریا با زورق بازی می کرد و از این طرف به آن طرف پرتابش می نمود و ما تسلیم رب النوع دریا شده دل بر غرق نهادیم. در اینجا قعر دریا از ده الی بیست ذرع عمق داشت. امواج ساحلی هم که به شدت معروف است، بیشتر اسباب نگرانی بود. به هر حال این یک فرسخ هم طی شد. در بین راه صحبت می کردم و می خندیدم تا حواس سائیرین را جلب نموده، نگذارم به اطراف خود متوجه باشند. در نزدیکی بندر، زورق هم ایستاد. چند نفر حاضر شدند که ما را به دوش کشیده به خشکی برسانند. این هم خالی از زحمت نبود و عاقبت مرکوبهای مختلف را ترک کرده به خشکی رسیده قلباً خدا را شکرگزار شدیم و زورق را امر دادم ببرند و بقیه همراهان را بیاورند.

در ساحل، چیز مضحکی که دیدم این بود که کاپیتن به خاک افتاده شکر خداوند را به جای آورد. چون به او نزدیک شدم، برخاست نشان درجه اول خارجه را از من تقاضا کرد. سبب پرسیدم. معلوم شد همان وقت که ما سوار شدیم، کشتی از دوجانب سوراخ بوده، و او رخنه‌ها را مسدود ساخته و در تمام راه بیم داشته است که رخنه باز شده، آب وارد گردد و کشتی به قعر دریا فرو رود. مخصوصاً در حوالی نصف شب که باد و طوفان شروع شد، می‌گفت دومرتبه نزدیک آمدم که مطلب را بگویم اما چون مشغول تحریر بودید، جرئت تکلم نکردم. یک ساعت بعد از نصف شب، صدای شکستن یکی از چرخهای کشتی به گوش رسید. یقین کردم کار تمام است و همه طعمه ماهی شده‌ایم. فوراً زورق کوچک را از کشتی جدا نمودم.

به خاطر آمدم که درست همان اوقات صدایی شنیده بودم، ولی گمان کردم در خارج است و به کشتی ربطی ندارد. باری کاپیتن نشان می‌خواست برای اینکه توانسته است ما را با این کشتی خراب به ساحل برساند. اما من از دادن نشان خودداری کردم و او را به بذل انعام امیدوار و دلگرم نمودم و احترام نشان را محفوظ داشتم. اگر چه متأسفانه دربار قاجاریه احترام و عظمتی برای نشان و علامت دولتی باقی نگذاشته است. یکی از فرانسویان موسوم به ویکتور برار، در اوایل مشروطیت کتابی راجع به انقلاب ایران نگاشته و در صفحه ۱۱۹ می‌نویسد:

«عشایر، با پادشاهان قجر قراردادهای فردی و جمعی دارند. سلطان نیز

در اتلاف وجه و اعطای نشان حاتمی می‌کند.»

غالباً اشخاص نالایق و خائن به وطن را می‌بینید که از جانب درباردارای نشان شده‌اند. واقعاً کار نشان به جایی رسیده است که صاحبان فضیلت و تقوی و خدمتگزاران فداکار، نشان خود را در بی‌نشانی تشخیص می‌دهند. کاپیتن تقصیری نداشت. شاید در دوران قاجاریه او اولین مأموری بود که به پاداش خدمت معین و محسوسی تقاضای نشان می‌کرد. در ضمن استنکاف از دادن نشان، دلم به حال کاپیتن سوخت و در سیمای او علائم تعجب ظاهر بود، که چگونه در ازای خدمتی که جان ما را محروس داشته، از اعطای یک نشان خودداری

می‌کنم در صورتیکه سینه هر خائن مذذب نالایقی به آن مزین است. این نشان رسمی دولت و علامت قابل احترام، حتی در سینه بیطارهای خارجی دیده شده و در داخله نیز اشخاصی به‌اخذ آن نایل شده‌اند که سینه‌شان مستحق گلوله است. بعضی از خائنین مملکت که از ورود به قهوه‌خانه‌های اروپا ممنوع‌اند به‌نشانه‌های درجه اول مملکت مفتخر و کمتر مأموری می‌بینم که عرض و طول سینه‌اش به‌نشانه‌های خرد و بزرگ و حمایل‌های رنگارنگ آراسته نباشد. و عجیب این است که مأمورین صدیق و خدمتگزار، آنهایی هستند که سینه ایشان از نشان عاری است. روح پاک ایرانی را باید ستایش گفت که این قبیل مأمورین، با مدلت و خفتی که از طرف دربار متحمل شده‌اند، باز رویه امانت و صداقت را ترک نگفته و صمیمانه به‌انجام خدمات مرجوعه مشغول‌اند.

تا کسی وارد در عمل نباشد، نمی‌تواند به‌حقایق آشنا شده، طرز اعمال این دربار را تشخیص بدهد. آیا تعجب آور نیست که نشان دولت که به‌پاداش خدمات برجسته و درجه اول باید اعطا شود و موجب افتخار مأمورین باشد، در نظر مردمان صدیق و آگاه تا این درجه پست جلوه‌کند که نشان خود را در بی‌نشانی بدانند؟ اشخاصی که از قبول نشان دولتی احتراز کرده‌اند، در میان مأمورین دولت بسیارند.

نتهای سفیر انگلیس

در بندر «دیلیم» تلگرافی از تهران رسید که هیأت وزرا تقاضای مخابره حضوری دارند. به‌دبیر اعظم و وزیر پست و تلگراف امر دادم با من به‌تلگرافخانه بیایند. معلوم شد در تعقیب سختگیریهایی که انگلیسیها برای عدم عزیمت من به‌خوزستان کرده بودند، در این موقع که دیدند جداً وارد میدان جنگ می‌شوم، عصبانی گشته و دو فقره یادداشت شدیدالحن، یکی صبح و یکی عصر امروز به‌وزارت خارجه فرستاده‌اند، و به‌شتاب تمام مطالبه جواب می‌کنند. صورت تلگراف وزارت امور خارجه متضمن نتها از این قرار است:

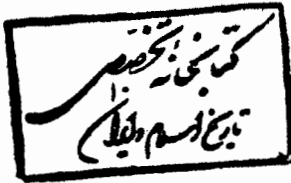
حضور حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا دامت عظمته.

دو مراسله فوری امروز ظهر چهارم قوس از سفارت انگلیس رسیده که عیناً به عرض می‌رسد.

مراسله اول

آقای وزیر

« پس از ملاقات امروز صبح با آن جناب مستطاب، دستورالعملی از وزیر امور خارجه اعلیحضرت پادشاه انگلستان رسیده که مراسله‌ای به مفاد ذیل به عنوان جناب مستطاب عالی ارسال دارم. دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان پیشنهاد دوستانه نموده بودند که مساعی جمیله خود را برای ایجاد مصالحه دوستانه با شیخ خزعل (شیخ محمّره) به کار برند، و حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا وعده داده بودند که هرگاه، شیخ، اظهار اطاعت و انقیاد نماید، معظم‌له بر علیه مشارالیه استعمال قوای مسلحه نخواهند نمود. دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان افسوس دارند که حضرت اشرف به وعده مزبور وفا نکرده و نصیحت دوستانه دولت دوستدار و وساطت مشارالیه را رد نموده‌اند. و پیشنهاد ایشان را مورد توجه قرار نداده‌اند، بنابراین، دولت پادشاه انگلستان، حال ناگزیرند که پیشنهاد خود را مسترد و اظهار نمایند که دیگر نمی‌توانند به «شیخ محمّره» و به «بختیاریها» فشاری را که برای اسکات آنها می‌آورند، ادامه دهند. هرگاه عملیات فعلی کارگزاران ایران موجب ورود صدمه و خسارات جانی و مالی به اتباع انگلیس گردد، دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان دولت علیه را مستقیماً مسؤول آن دانسته، و عهده‌دار پرداخت غرامت کامل صدمات و خسارات مزبور می‌شمارند. در همین حال دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان برای خود این حق را حفظ می‌کند، که به هر نحو و طریقی که صلاح و مقتضی بدانند از طرف خود اقداماتی برای حفظ و حراست جان و مال رعایای انگلیس به عمل آورند. بر حسب دستورالعمل مستقیم مستر چمبرلن محترماً خواهش دارم، محبت فرموده این مراسله را بدون تأخیر به حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا ابلاغ دارید.»



مراسله دوم

آقای وزیر

« نظر به مراسله سابقه خود مورخه امروز بر حسب دستور العمل وزیر امور خارجه اعلیحضرت پادشاه انگلستان، محترماً مراسله رسمی ذیل را به عنوان آن جناب مستطاب ارسال می دارم. باید خاطر آن جناب مستطاب را مستحضر سازم که در ماه نوامبر ۱۹۱۴ دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان اطمینانات رسمی به جناب اجل شیخ محمره داده اند، که در صورت وقوع تجاوزی از طرف دولت علیه نسبت به حوزه اقتدار معزی الیه نسبت به حقوق شناخته شده او، یا نسبت به اموال و علاقجات ایشان در ایران متعهد خواهند بود، برای تحصیل راه حلی که نسبت به خود ایشان و دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان رضایت بخش باشد به ایشان مساعدت لازمه بنمایند. به همین نحو دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان جمیع قوای معزی الیه را از هرگونه تعرضات و حملات دولت خارجی یا تجاوزات چنین دولتی نسبت به حوزه اقتدار مزبور و حقوق شناخته شده مشارالیه، یا نسبت به اموال و عمارات ایشان در ایران، حفظ و حراست خواهند نمود. اطمینانات فوق به شیخ محمره و جانشین مشارالیه، که از اعقاب ذکور او باشند، داده شده، و تا وقتی که شیخ و اعقاب ذکور او، از مراعات تعهدات خود نسبت به دولت علیه تصور ظن نمایند، معتبر و دارای اثر است، ولی مشروط بر این که انتخاب جانشین شیخ از اعقاب ذکور مشارالیه، منوط باشد به مشاوره محرمانه با دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان، و جلب رضایت ایشان تا وقتی که معزی الیه و اعقاب ذکور مزبور رویه اطاعت نسبت به آراء و نصایح دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان را ادامه دهند، و رویه ای که نسبت به دولت مشارالیه رضایت بخش باشد داشته باشند، در مقابل دولت علیه، دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان، جمیع مساعی خود را به کار خواهند برد که « شیخ محمره » را در وضعیت فعلی و استقلال محلی نگاهدارند. مستر چمبرلن، از سر پرسی لرن خواهش نموده اند که مقرر دارند قونسول ژنرال اعلیحضرت پادشاه انگلستان مقیم بوشهر یا قونسول اعلیحضرت پادشاه انگلستان مقیم شیراز، در صورتی که حضرت اشرف در نقاط مزبوره باشند مکاتبه رسمی به مفاد فوق تسلیم حضرت اشرف آقای رئیس الوزرا نمایند. انتهى.

جواب مراسله هفته قبل، که متن تلگراف وزیر مختار را به حضرت اشرف به شیراز درج نموده بودند، تلگرافاً به عرض رسانده چون تعلیماتی برای

صلور جواب نرسید بلاجواب مانده حالیه، نسبت به مراسله سابق و این دو
مراسله هر قسم مقرر فرمایند جواب داده شود.»

مشار الملک

شب پنجشنبه ۵ قوس - نمره ۳۷۹۱

رئیس ارکان حرب کل قشون سرتیپ امان الله

هیأت وزرا که استیصالشان از عبارت تلگراف حضوری واضح بود،
کسب تکلیف کردند. بعد از ملاحظه تلگراف، چون هیچ پیشامدی و موضوع
مهمی در فکر من نمی‌تواند ایجاد تزلزل کند، بدون تردید هیأت وزرا را
مورد مؤاخذه قرار دادم که چرا اصلاً نتها را گرفته‌اند. اینک عین تلگرافی که
در این مورد به هیأت وزرا مخابره نمودم:

تهران

جناب مستطاب اجل آقای ذکاء الملک وزیر مالیه دام اقباله

«اگر چه جواب مراسله ای را که تهیه کرده‌اید هنوز من ندیده‌ام و از مفاد آن
مسیوق نیستم که نظریات خود را در نفی و اثبات آن اظهار دارم، با اطلاعی
که از مدلول مراسله حاصل کرده‌ام، همینقدر تذکر می‌دهم که من این
قبیل مراسلات و مکاتیب را نمی‌توانم در کابینه خود ضبط و ثبت نمایم.
جنابعالی اگر مفاد مراسله را بخواهید در تحت شور و مشاوره قرار دهید،
مختارید، زیرا که معتقدات من همین است که اظهار کردم. فعلاً که جمعه
غرة ماه است مشغول حرکت به فرونت هستم.»

رئیس الوزرا و فرمانده کل قوا

نمره ۶۹۳۰

چنانکه ملاحظه می‌شود و تصریح کردم که کابینه من معتاد به گرفتن این
قبیل نوشته‌ها نیست، امر دادم با کمال شدت نتها را مسترد داشته، بگویند
هر کس هر عقیده‌ای دارد، اعمال کند. من نظریه خود را انجام خواهم داد.

انگلیسیها از دیرزمانی خود را موظف به دخالت در امور تجارتي و سياسي ايران مي دانستند. واقع بودن اين سرزمين در جوار و معبر هندوستان براي ساكنين اين خاك، جرمي عظيم شمرده شده، و براي فاتحين درياها، يك حق دخالتي در اوضاع آن. به اينواسطه بيش از يك قرن است كه اعمال انگلستان نسبت به ايران، در حكم تصرف بطئي بوده كه در نظر دول ديگر سياست محافظه هندوستان جلوه كرده است.

هند غني ترين و زيباترين مستعمرات انگليس است. قريب ۲۵ مرتبه از جزاير انگلستان بزرگتر و داراي ۳۰۰ ميليون جمعيت است. هندوستان بنيان عظمت انگلستان و محور و محرك اطوار سياست خارجي آن دولت به شمار مي آيد زيرا كه منبع تجارت است و معروف است كه «سياست انگليس يعني تجارت انگليس». خيلي اسباب تأسف بايد باشد كه در اين مورد، مجاورت اغنيا باعث آزار همسايگان شده است. هر قسمتي از ايران كه به آن همسايه غني، يعني هند نزديكتر باشد، بيشتر موجب اضطراب بریتانیا و جالب توجه اوست. خليج فارس را دروازه هندوستان مي دانند و به اين لحاظ در دوره قاجاريه از جبن و جهل دربار ايران استفاده كرده و چنگال تجارتي خود را در اطراف آن فرو بردند. اين غلبه نه به جنگ بوده است، چنانكه يكي از بزرگان انگليس عقیده داشته كه «تجارت از پي بيرق بايد برود»، بلكه به وسائيل ديگر، يعني كشيدن راه و ساختن منزلگاههاي تجارتي ميسر شده است. به اين جهت ثابت كرده اند كه «تجارت از پي راه مي رود». راهي كه كمپاني لينچ احداث كرده نمونه اعمال اين نظر است.

ناگفته نماند كه ملت منصف ايران هم هميشه ماييل بوده است با اين دريانوردان لايق و فعال به مسالمت پيش بيايد. در تمام تجاوزاتي كه مي شده حتي الامكان با صبر و متانت رفتار مي كرده است. ولي بعضي از سياسيون انگليس (كه از حق نبايد گذشت در ميان رجال انگليس مخالف هم بسيار داشتند و نظرياتشان نظريه ملت بریتانیای کبیر عموماً شمرده نمی شود) از ضعف و بي ارادگي قاجاريه خيلي سوءاستفاده كرده و دولت را در بحبوحه گرفتاريهاي اقتصادي و سياسي، و ادار به تفويض امتيازات مهمه، از قبيل

امتیاز منسوخه راه آهن سرتاسری ایران در ۱۲۸۹، و امتیاز تأسیس بانک در ۱۳۰۷، و امتیاز تنباکو و توتون در ۱۳۰۸، و تصویب انتقال و امتیاز نفت در ۱۳۱۹ و غیره مجبور کردند. نزدیک بینی و طمعکاری دربار قاجاریه به این درجه بود که مثلاً در مقابل ۱۵۰۰۰ لیبره هنگفتی مثل توتون و تنباکو را از دست داد. اگر توده ملت ایران احساسات نمی کردند، خسارات ایران فوق العاده بود. این سیاستها را بعضی از سیاسیون بی اطلاع انگلیس طرح می ریختند و به زودی پشیمان می شدند، زیرا که نتایج امر و نصایح عقلای خودشان بر آنها ثابت می کرد که از این رویه هیچ سودی نمی برند و روزبه روز موقعیت محبوبانه ای را که در دل اهل ایران داشته، و در هنگام استقرار مشروطیت مستقر شده بود، از دست می دهند و نظر اساسی آنها که فقط حفظ هندوستان است دچار بطلان و تزلزل می گردد. البته ایران قوی و آباد در مجاورت هند، بهتر است از ایران ضعیف و خراب. اما این نکته را بسیاری از سیاسیون انگلیس درک نمی کنند یا شهرت پلتیکی خود را در مخالفت به آن تشخیص داده اند.

من از بدو زمامداری خود از وقتی که در کارها تسلطی یافته ام، همیشه میل داشته ام دول اروپا با ایران مهربان و متحد باشند. مخصوصاً روس و انگلیس که سابقه آشنایی دارند و در همسایگی ما علاقه مند و صاحب قدرت هستند. اما قویاً خودداری کرده ام که ذره ای از نفوذ آنها را در امور حکومتی خود دخالت داده و ایران را در هیچ موردی بازیچه جریان یکی از سیاستهای متخالف کنم. ایران را دارای یک پلتیک مستقل و آزادی کرده و همیشه هم خود را مصروف نموده ام، که در آن طریق سیر کنم. در قضیه خوزستان باز یک سیاست غلط، یا تعقیب رویه ناهنجار سیاسیون سابق، نمایندگان انگلیس را واداشت که از نزاکت خارج شده و در قضیه دخالت کنند. زیرا که مایل نبودند ایران در اطراف خلیج فارس، خاصه در پهلوی معادن نفت، سوق قشون کند. می خواستند مثل سابقین خود این عبارت کودکانه را تکرار کنند که «خلیج فارس یک دریاچه انگلیس است» اما من مثل همیشه جداً مقاومت نمودم و یادداشت آنها را رد کردم، و از عزم خود باز نگشتم. زیرا که ابداً نمی توانم تصور کنم که یک دولت خارجی، حق ورود در این قبیل

مسائل داخلی ما را داشته باشد. این بود که به وزیر امر دادم نتها را پس بفرستند، و ابداً از رویه سابق من تجاوز نکرده به اخلاق و روش کابینه‌های اسبق تاسی ننمایند.

این جواب را کافی و مقنع دانستم و به دستجات قشونی از هر طرف، امر تلگرافی کردم که مطابق نقشه‌ای که ترتیب داده‌ام پیش بروند. با اینکه خستگی دریا و نخوابیدن شب پیش و طی مسافت بعیده تا درجه‌ای مرا کسل کرده بود، آسایش در بندر را جایز ندیده، مأمورین مخصوص فرستادم که از اردوگاه به قدر کفایت اسب بیاورند. خیلی میل دارم فردا، اسبها زود رسیده و من بتوانم قبل از عصر، چهار فرسخ مسافت میان دیلم و زیدون را قطع کرده، موقع برای بازدید این قسمت از اردو و دادن دستورهای لازم، داشته باشم. رئیس تلگرافخانه بندر دیلم با اینکه لباس و وضعش ساده و دهاتی بود، در مخابره تلگراف و اخذ خبر مهارتی غیر مترقب نشان داد و خوشوقتی مرا فراهم آورد. زیرا که برای آن مذاکره مهم، اگر اتفاقاً شخص بی‌لیاقت و کودنی واسطه می‌بود، اسباب تأسف و شاید موجب سوء تفاهم می‌گشت. اما در این تلگرافچی، من ذکاوت ذاتی دیدم و بار دیگر بر من مسلم شد که ایرانی طبعاً هوشیار و فعال است، و اگر سرپرست دلسوز و فداکار داشته باشد که از او نگاهداری نماید، خدمات سزاوار تمجید به ظهور خواهد رسانید. به رئیس کابینه گفتم وجهی به او انعام بدهد.

تسلیم خزعل

در این ضمن تلگرافی از طریق بوشهر از خزعل رسید به شرح ذیل:

مقام منبع حضرت اشرف آقای رئیس الوزرا دامت عظمته

« تأخیر اسف انگیز که در رسیدن تلگراف حضرت اشرف به فدوی روی داده، مانع شد از اینکه زودتر در جواب مبادرت شود، و باعث انفعال و شرمندگی فدوی گردید. تلگراف سابق فدوی نه فقط انقیاد و اطاعت فدوی را به دولت

علیه ایران، که همیشه مطیع اوامر مطاعه آن دولت بوده و هستم، ظاهر می‌ساخت بلکه اطاعت صمیمانه و قلبیه فدوی را در آتیه ضمانت می‌نمود. به قدری سوء تفاهم به واسطه عدم مراوده شخصی فیما بین حضرت اشرف و فدوی به وقوع پیوسته که فدوی شرفیابی حضور حضرت اشرف را فوق تصور برای رفع اشتباهات و سوء تفاهم که در خاطر مبارک جای گرفته، ضرور می‌دانم. فدوی مطمئن از انجام این مقصود هستم. همان ملاقاتی که مشتاقانه مترصد بوده‌ام، باکمال شعف استقبال می‌کنم، تا دفعه دیگر حضرت اشرف را از اطاعت و انقیاد و دولتخواهی و جان‌نثاری خود مطمئن و خود را در لیاقت و اطمینان و دوستی و مساعدت حضرت اشرف ثابت نمایم.»

فدوی خزعل

جوابی به این مضمون به او مخابره نمودم:

آقای سردار اقدس

«خود شما بهتر از همه کس مسبقید که من در ضمن تمام اقدامات و عملیات خود، جز استحکام ارکان مملکت قصدی نداشته و همیشه مایل بوده‌ام که کارکنان امور، از قبیل شما، پیوسته متوجه مرکزیت مملکت باشند. هرگز مایل نیستم امثال شما را که می‌توانید مصدر خدمت عمده به مملکت باشید، محو و نابود نمایم. در جواب تلگراف اولیه هم که تسلیم قطعی را تذکر داده بودم، نظرم همان حفظ اصول تمرکز، یعنی اصول اولیه بود. حالاً که ندامت را پیشرو مقصود قرار داده و از روی عمق خاطر به تمام احکام و مطالب سابقه من متوجه شده‌اید، من هم ملاقات شما را استقبال می‌کنم و حالاً که به «دیلیم» آمده و به شما هم نزدیک شده‌ام، باکمال اطمینان خاطر می‌توانید به «هندیجان» آمده، این جانب را ملاقات و به توجهات دولت و سرپرستی من امیدوار باشید.»

رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا

جمعه ششم قوس

ساعت چهار بعد از ظهر به ناحیه «زیدون» که قسمت اول اردوگاه در آنجاست، وارد شدیم. در نیم فرسخی رودخانه باز اراضی روبه انقباض می نهادند، به قسمی که رودخانه درست در یک ارتفاع هشتاد الی صد متری از سطح دریا جاری است.

در زیدون

من که معتاد به اعمال سربازی هستم و عمر خود را در میدانهای جنگ و مؤانست با توپ و تفنگ صرف کرده‌ام، اشتغال به مهمان مملکت در این چند سال مرا از توقف در اردوگاهها باز داشته بود. از دیدن لشکرگاه چنان سروری به من دست داد که گویی بعد از سالها غربت به وطن رسیده‌ام، یا دوستان عزیز را پس از سفری دور و دراز ملاقات کرده‌ام.

از ملاحظه چادرهای اردو که در کنار رودخانه زده‌اند، لذتی فوق العاده می برم، زیرا که بهترین موقع زندگانی را که عبارت باشد از ایام توقف در میان سپاه به خاطر می آوردم. فوراً به سرتیپ فضل الله خان، رئیس اردو که تا یک فرسخ به استقبال آمده بود، امر دادم قشون مهیای سان شود. مقارن این حال اروپلانی که مأمور اکتشافات بود رسید، و موضوع تحقیقات خود را در لفافه پیچیده از بالا به زیر افکند. بسته را گشودم و از طرز اعمال و نظریات و مراکز قوای دشمن مطلع شدم. صاحب منصب مأمور این اکتشافات، نایب ارفع الملک است که از جوانان تحصیل کرده در اروپاست و اخیراً امر به ورود او در قشون داده بودم در انجام وظیفه خود، هوشی قابل تمجید ابراز داشته و با طرز رضایت بخشی از نقاط مختلفه تحقیق کرده است. پیشنهاد ارکان حرب را دایره ترفیع رتبه او، در همین محل تصویب و ابلاغ کردم. معلوم می شود ابلاغیه ای که در بوشهر امر به تحریر و طبع داده بودم، توسط همین صاحب منصب و همین اروپلان در صفحه خوزستان پراکنده شده و اسباب وحشت فوق العاده قوای خصم گردیده است، ملتفت شده‌اند که کارهای من با اعمال صدوپنجاه ساله اخیر زمامداران ایران قابل مقایسه

نیست، والتجای به خارجه به اندازه خردلی برای آنها مفید نبوده، جز اطاعت به مرکزیت مملکت و انقیاد نسبت به اوامر دولت و فرمان من چاره ندارند. انتشار این ابلاغیه طوری آنها را پریشان کرده که خزعل و بستگانش به جای تصمیمی که دو شب قبل برای غرق کشتی من داشتند فوراً به نقل و تحویل نقدینه و جواهر خود پرداخته، دیگر مجال تصمیم جدی ندارند. چون به رأی العین دیدند که هیچ خطری و امر خطیری، حتی غرق در دریا، مرا از عزمم، متزلزل نخواهد نمود، بعد از گذشتن از آن مهالک مرا سالمأ در اردوگاه دیدند، جز فرار و تسلیم برای خود راهی و چاره نمی بینند. این نقاطی است که قدم به قدم با جنگ از دست خزعلیان انتزاع شده است. تنها برای تصرف قصبه «زیدون» دوازده ساعت جنگ مستمر لازم بود. این نقطه در دهم عقرب به تصرف قشون درآمد. و متمردين به جانب «دهملا» و «هندیجان» گریختند. هنوز هم علائم گلوله توپ بر دیوار خانه‌ها نمایان است.

احوال اردوی بهبهان

برای اینکه از حالت و عملیات ستونی که از اصفهان تجهیز شده بود و بایستی از بحبوحه بختیاری گذشته به بهبهان بیاید، اطلاع کامل حاصل گردد، طیاره را مأمور کردم که به بهبهان برود و خبر بیاورد. شهر بهبهان در سیزده فرسخی شمال «زیدون» واقع است. این عده تحت فرماندهی سرتیپ محمد حسین میرزا رئیس ارکان حرب لشکر جنوب تجهیز شده بود و معلوم شد با وجود تمام موانع و زحماتی که برای عبور این عده از داخله بختیاری و گذشتن از جبال صعب العبور فراهم بوده، برف و کوه و دره‌های سخت را طی کرده و به بهبهان وارد شده‌اند. عبور از کوهستان بختیاری، به نظر خیلی خطیر می‌آمد، زیرا که سال گذشته که عده مختصری به طرف خوزستان اعزام داشته بودم، در داخله بختیاری به مشکلاتی برخورد و غفلهً مورد حمله واقع شدند، و چون ابدأ مهیای جنگ نبودند، جمعی از آنها را گرفتار و قطعه قطعه ساختند.

البته احتمال می‌رفت که این اردو هم که از هر حیث موقعیت بختیاری را تهدید می‌کرد مجدداً دچار خطر شود. خاصه با نقشه‌ای که میان خزعل و

بعضی از خوانین بختیاری ترسیم شده بود. البته برای اینکه عده مزبور به اردوی جنوب ملحق نشود، یا حتی الامکان دیرتر به بهبهان برسد، تصور می‌رفت که ایل مزبور از هیچ اقدامی خودداری ننماید. این همان اردویی است که شخصاً در اصفهان مجهز کرده و سان دیده و در هفدهم عقرب روانه کرده بودم. چنانکه ذکر شد یکی از نظامیان را در اصفهان به مشق تیراندازی آزمودم و بر من مسلم شد که تربیت‌شدگان من مافوق بعضی توهمات و تصورات اند و یقین داشتم می‌توانند در آن واحد، هم بختیاری را سرکوب کنند، و هم خود را به محل مأموریت برسانند.

اردوهای من نیز با سرعت عملی فوق‌العاده پیش می‌آیند و بیشتر اسباب اضطراب دشمن شده‌اند. می‌خواهم که به مرکز خوزستان بروم. چه مانعی می‌تواند از من ممانعت کند؟ عهد کرده‌ام که شخصاً به سرکوبی اشرار و متجاسرین پردازم. جز مرگ چه عایقی قادر به جلوگیری من خواهد بود؟ بعد از سان اردو، به چادری که به من اختصاص داده بودند، رفتم. بعد از قدری صحبت با اطرافیان و مشغول داشتن آنها به مذاکرات متفرقه و افزودن قوت قلب و صبر و طاقت آنها، اجازه دادم به چادرهای خود بروند. تنها ماندم که بیشتر از سکوت لذت ببرم، زیرا که مدتهاست شب در اردوگاه نخفته‌ام. این خاموشی را فقط گاهگاه شیهه اسبان و بانگ قراولان برهم می‌زند. اقرار می‌کنم که این دو صدا از هر آواز لطیفی در گوش من مطبوعتر می‌افتد و در قلبم خاطره‌هایی را بیدار می‌کند که هیچ زمزمه طرب‌انگیزی قادر به ایجاد آن نیست و نخواهد بود.

ابلاغیه ذیل را امر دادم به تهران مخابره کنند که منتشر شود:

ابلاغیه وزارت جنگ

ارکان حرب کل قشون

کپیه حکومت نظامی

«امروز که غره جمادی‌الاولی است، وارد فرونت شدم. طیارات ماکه صبح برای اکتشافات پرواز کرده بودند، عملیات خود را انجام دادند.

قسمت‌بندی اردوی زیدون، تمام رضایت‌بخش می‌باشد. ستون مقدم قوای اصفهان به بهبهان وارد شدند. قوای اعزامی آذربایجان، سه قسمت اولی وارد کرمانشاه شدند. امروز مجدداً از خزرغل تلگرافی رسیده که بدو به واسطه مستقیم نبودن خطوط تلگرافی و نبودن سیم، و اینکه مجبوراً باید با کشتی بادی تلگراف مرا به او برسانند، و از این تأخیری که طبیعتاً پیش آمده است و نتوانسته است فوری مبادرت به تقدیم جواب نماید، اظهار تأسف و انفعال کرده، سپس در ضمن تجدید اطاعت و انقیاد متذکر شده است که مدلول تلگراف اولیه او در حکم تسلیم قطعی بوده و همان است که من قبلاً متذکر شده بودم و ضمناً مصرّانه طلب تأمین و عفو و اغماض نموده است.

در جواب به او نوشتم که چون مشارالیه یک نفر ایرانی و من به اضمحلال آحاد و افراد ایرانی راضی نیستم، و جز حفظ اصول مرکزیت مملکت، که همیشه خاطر نشان عموم کرده‌ام هیچ قصد و منظوری ندارم لازم است به فرونت مقدم آمده، حضوراً تأمین خود را درخواست و مراتب اطاعت و انقیاد خود را تجدید نماید.

رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا - ره‌سا

۵ قوس ۱۳۰۳ - نمره ۴۱۹۴

تلگراف ذیل هم از کفیل ریاست وزرا رسید. و جواب داده شد:

مقام منبع‌بندگان حضرت اشرف اعظم فرمانده کل قوا دامت عظمته

«عین تلگراف آقای ذکاءالملک ذیلاً به عرض مبارک می‌رسد. دو فقره مراسله که دیشب از سفارت انگلیس رسیده متن کامل آن را آقای وزیر امور خارجه به توسط ارکان حرب، شبانه به عرض مبارک رساند. امروز صبح پنجشنبه، مراسلات در هیأت وزرا قرائت و جوابی که به نظر رسیده، ضمیمه این تلگراف به عرض می‌رسد. استدعا می‌شود نسبت به معروضات

ذیل عقاید حضرت اشرف اظهار شود:

- ۱ - این که مراسله جوابیه را تصویب می فرمایند یا خیر؟
 - ۲ - چون این مراسله و مراسله‌ای که هفته قبل رسید متضمن تلگراف سرپرسی لرن به حضرت اشرف که به شیراز مخابره شده بود، هنوز به مجلس ارائه نشده، آیا تصویب می فرمایند مراسلات وارده و جوابی که به عرض می رسد قبلاً به اطلاع مجلس یا بعضی از وکلای مخصوص برسد یا خیر؟
 - ۳ - با وجود این مراسلات، عزم حضرت اشرف در جلورفتن قوا ثابت خواهد بود، یا موقتاً متوقف خواهند شد؟ زیرا هریک از این شقوق ممکن است تأثیرات مهمه را متضمن باشد.
- منتظر دستورالعمل عاجل هستیم.

صورت جوابی که برای مراسله، تهیه شده، این است:

دو مراسله شریفه مورخه ۴ قسوس نمره ۳۱۴ و نمره ۳۱۵ واصل شد، و از استحضار از قرار منعقدہ بین دولت انگلستان و شیخ خزعل، که اکنون اول دفعه است به اطلاع دولت دوستدار می رسد، نهایت تعجب حاصل گردید، که آن دولت فخمیه، با وجود مناسبات حسنه فیما بین و برخلاف رسوم و مقررات بین المللی چگونه چنین قراردادی را که منافی حق حاکمیت دولت ایران می باشد، با یک نفر تبعه مسلمة ایران جایز دانسته و حوزه اقتداراتی برای مشارالیه و اعقاب او در خاک ایران قائل شده اند. دولت ایران قرارداد مزبور را به هیچوجه نمی تواند به رسمیت بشناسد و خود را محق می داند که نسبت به چنین اقدامی پرتست نماید و نیز زحمت افزا می شود، که دولت ایران هیچ وقت وساطت و دخالت هیچ دولت خارجی را در عمل خوزستان و شیخ خزعل که از امور داخلی مملکت ایران است نمی پذیرد. اما این که در مراسله خود، دولت ایران را مسؤول وقوع خسارات دانسته اند، لازم است خاطر شریف را متوجه سازم که باید تصدیق بفرمایند، که پس از آنکه یک نفر تبعه و گماشته دولت ایران در یک قسمت از خاک این مملکت که با سایر قطعات آن از حیث واقع بودن تحت اقتدار و اختیار دولت ایران هیچ تفاوت و مزیت ندارد، بنای تمرد و طغیان گذارد، و با اینکه دولت برای مصلحت با او منتهای مدارا و مماشات را نموده، و بالاخره آن متمرد اظهار ندامت و معذرت کرده و دولت به همان نظر مصلحت، معذرت او را پذیرفته و معذلتک مشارالیه به وظایف تبعیت و اطاعت خود عمل ننماید، چگونه دولت می تواند تحمل این نافرمانی و یاغیگری را

بنمایید، و در صدد مطیع ساختن او برنمایید؟ در انجام این وظیفه که قهراً مستلزم سوق قشون و عملیات جنگی است، چگونه مسؤولیت متوجه دولت می شود؟ در اینجا ناگزیریم که خاطر محترم را متوجه سازم که با وجود قراردادی که در مراسله دوم به اطلاع دولت رسانده اند، واضح و مبرهن می شود که تمرد و خودسری شیخ خزعل نسبت به دولت متبوع خود به استظهار همین قرارداد و اطمینانی است که از طرف دولت فخریه انگلستان داشته است، و الا مشارالیه مسلماً چنین جسارتی نمی کرد. بنابراین نه تنها دولت ایران هیچگونه مسؤولیت، در خصوص نتایج این قضیه ندارد، بلکه مسؤولیت متوجه مسببین واقعه خواهد بود.

در خاتمه زحمت افزا می شود اینکه مرقوم داشته اند دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان برای خود این حق را حفظ می کنند، که به هرنحو و طریقی صلاح و مقتضی بدانند از طرف خود اقداماتی برای حفظ و حراست جان و مال رعایای انگلیس به عمل آورند، لزوماً متذکر می شوم، که در این موضوع دولت ایران هیچگونه حقی را که اعمال آن منافی استقلال حاکمیت ایران نسبت به خاک و اهالی او باشد قائل نیست.»

ذکله الملک

رئیس ارکان حرب کل - سر تیب امان الله

نمره ۴۸۰۰

جواب

ریاست ارکان حرب کل قشون

« با استحضار از مفاد رمز نمره ۴۸۰۰۵ به آقای وزیر امور خارجه جواباً تذکر دهید: اولاً - اگر بنا باشد دو مراسله اخیر پذیرفته شود، جوابی که تهیه شده بد نیست.

ثانیاً - راجع به مراسله هفته قبل متذکر می شوم که مراسله نبوده، بلکه فقط تلگرافی از سرپرسی لرن توسط قونسول شیراز به عنوان من و مشعر بر صلح و عدم تعقیب خزعل بوده که جواب سخت داده شد. آن هم فقط تلگراف حضوراً قرائت گردید ولی عین آن تسلیم من نشده است.

ثالثاً - البته تصویب می کنم مراسلات وارده و جوابیه را با یک عده از وکلا، تحت شور و مذاقه در آورید.

رابعاً - در موضوع جلورفتن قوا و یا توقّف آن اطلاعاتاً اشعار می دارم که البته پیش رفته، هیچ مانعی مرا از این عزم باز نخواهد داشت.»

وزیر جنگ و فرمانده کل قوا

۷ قوس - نمره ۴۱۸۱

حرکت به «لنگیر»

یکشنبه ۸ قوس

بعد از دو شب توقّف در اردوگاه اولیه «زیلدون»، صبح امروز، مطابق امری که داده شده بود به طرف مرکز اردو که در «لنگیر» است حرکت کردیم. بیابانی خشک پیش آمد که از هیچ طرف، علائم خرمی و شادابی در آن به نظر نمی رسید. فقط رودخانه «زهره» که به طور ماریچ آب گل آلود خود را از این بیابان می گذراند نشان زندگی محسوب می شد.

تشویش اردوی غرب

در طول طریق من متفکر و واقعاً ناراحت بودم و کمتر با کسی صحبت می داشتم. تمام توجهم به طرف قشونی بود که از طرف لشکر غرب امر به تجهیز داده، و بایستی از خط خرم آباد و لرستان عبور کرده، و از مناطق صعب العبور و جبال شامخه سفر نموده و از میان طوایف لر بگذرد.

لرستان؛ قطعه ایست کوهستانی و پوشیده از جنگلهای انبوه. جلگه ها و دشتهای خرم آن را، سلاسل جبالی احاطه کرده است، که جز تنگه های باریک و گردنه های خطرناک لغزنده معبری ندارند. سالها است که طوایف چادرنشین این ولایت از موقع استثنائی مستحکم خود و از ضعف مرکز استفاده کرده و لرستان را حصار می کشند. دولت ایران هم اگر قشونی می فرستاد، و یا مخارجی می کرد، فقط بنابر تقاضای حکام و مأمورینی بود که از مرکز می رفتند، و قصدی جز گرفتن پول و ظاهر سازی نداشتند. این

سیاست خائنانانه حکام از طرفی لرها را خودسر و بیبایک کرده، و از طرفی دولت را مرعوب ساخته بود. زیرا که طوایف لر مطمئن شده بودند که تمام مساعی دولت در مقابل یک حمله آنها با یک تقدیمی که به حکام بر مجرد می دهند هبواهدر است. و دولت هم معتقد گشته بود که لرها به قدری قوی هستند که قلع و قمع آنها از محالات است.

قشون من بود که لرها را مطیع و لرستان را فتح کرد.

از این خاک بود که بایستی ستون لشکر غرب گذشته، وارد شهرهای شمالی خوزستان بشود. چون نه تلگرافی داشتم و نه وسیله استخباری، در اندیشه بودم که آیا این قشون از لرستان گذشته، یا به حمله لرها دچار گشته است؟ والی پشتکوه و خزعل و بعضی از خوانین بختیاری که معاهده بسته بودند و لرها را تحریک می کردند، قصدشان این بود که از هر طرف راه را بر قشون من مسدود سازند.

باری حیران بودم که چگونه از حال این اردو خبر بیابم! فقط انگلیسیها تلگراف داشتند. نمی شد هم که از آنها کسب خبر نمایم. به علاوه با سابقه ای که در این امر داشتند، ممکن بود راست نگویند و حقایق را نوع دیگر جلوه دهند.

ورود به «لنگیر»

عصر وارد «لنگیر» شدیم. این نقطه هم جزء ناحیه زیدون است و با منزل شب گذشته، شش فرسخ فاصله دارد. نظامیها طاق نصرتی بسته بودند. به محض ورود از عده متمرکز در «لنگیر» سانی دیدم و ابلاغیه ذیل را صادر نمودم:

ابلاغیه

ارکان حرب کل قشون

«۱ - ۸ قوس وارد لنگیر، مرکز فعلی اردوگاه شدم. در ساعت ۸ عصر همین روز مطابق راپرتی که به واسطه پستهای ارتباطیه رسید، معلوم شد

- خزعلیان مواقع خود را تخلیه کرده و رفته‌اند.
- ۲- ستونهای قسمتهای عمده قوای اصفهان ما متناوباً وارد بهبهان شده و می‌شوند.
- ۳- قوای تجهیزیه شمال غرب، از کرمانشاه به طرف پشتکوه و از خط پشتکوه به جانب دزفول رهسپار و عازم می‌شوند.
- ۴- تا دو روز دیگر از قرارگاه کنونی لنگیر به طرف مرکز خوزستان حرکت می‌نمایم.»

رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا - رضا

نمره ۴۲۰۱

بعد از سان در چادرهایی که زیر درختان سدر برپا کرده بودند، استراحتی شد. آفتاب در میان گردوغبار اردو و بخار افق غایب یا مفقود شد.

مواقع اشرا

از اول خاک «زیدون» تا این نقطه که قرارگاه اردو است، تمام در قلمرو قوای هواداران خزعل و خزعل بود. برادر میرعبدالله پدرزن خزعل بر این عده ریاست داشت. حسین‌خان بهمه‌ای نیز در «قلعه اعلی» و سالار ارفع بختیاری در میان بهبهان و رامهرمز بودند. امیر مجاهد ریاست کل قشون را داشت و سیار بود.

ولی بعد از ورود لشکر جنوب، قدم به قدم با جنگهای شدید عقب نشسته‌اند، و برادر میرعبدالله کشته شد. فعلاً هم مسافت بین من و قوای دشمن زیاده از چند فرسخ نیست.

خزعلیان و سایر معاهدین کمیته «قیام سعادت»، تصور ورود مرا به این نقطه نکرده بودند، و اصلاً باور نداشتند که در اثر تجربیات یکصدوپنجاه ساله دوره قاجاریه، برای رئیس‌الوزرا همت و مجالی باشد که بر خوشگذرانیهای تهران پشت‌پازده و با این مشقت خود را به صحنه کارزار برسانند.

چنانکه مکرر گفته‌ام، گزارشات دوره قاجاریه و رختی که به تبعیت سلاطین، در اداره مردم پیدا شده بود، در هیچ عهدی نظیر ندارد. دولت ایران قبل از من اسمی بلامسمی بود. حتی از حیث نفرات قشونی هم مرکز، همواره تحت الشعاع و مقهور ملوک الطوائف و فرمانفرمایان عشایر محسوب می‌شد. خوانین اطراف کمترین خراجی نداده، بلکه همه‌ساله مبالغ هنگفتی به‌عنوان حراست راهها و عدم تجاوز به شهرها، خود را دستی‌بگیر قلمداد می‌کردند. همین خزعل و والی پشتکوه و خوانین بختیاری، و همین ایلات جنوب و غرب که امروز نقشه خود را برای تزلزل من طرح‌ریزی کرده و به نام «قیام سعادت»، به شرارت و فساد و کندن ریشه مملکت مشغول‌اند، سالیان دراز است که حق حاکمیت خود را نسبت به دولت ایران محفوظ داشته، اکنون که مرا در مقابل خود می‌بینند جز به کاربردن تمام قوا و دفاع از مالکیت مطلقه خود چاره‌ای ندارند. آیا تقصیر زمامداران یکصدوپنجاه ساله اخیر چه نوع خذلانی در پی خواهد داشت؟ آنها تمام اوقات را به شقاوت و سفاکی و بی‌اعتباری گذرانیده و از اثر بی‌اعتباری خود ایالتی مثل خوزستان را فراموش کرده و اجازه داده‌اند چهار نفر خودسر بی‌هنر، عنوان تجزیه و تفکیک آن را در دماغ خود بی‌روانند، تا جایی که شروع به تجهیزات مسلح نموده و برضد مرکزیت مملکت قیام و اقدام نمایند.

شاه در پاریس نشسته و به لهو و لعب مشغول است و به‌تصور اینکه کوچکترین و یا بزرگترین صدمه‌ای را به من متوجه سازند، اجازه می‌دهد که خزعل و خزعلیان برضد مرکزیت مملکت قیام مسلح نمایند. در کوچکترین سلولهای دماغی خود خطور نمی‌دهد، که اگر این قیام عاقبت به‌منفعت اشرار خاتمه یابد، دیگر مرکزی وجود نخواهد داشت که او زمامداری آن را برای خود مسجل دیده باشد. مگر نمی‌بیند که خارجیا تا چه اندازه مرا تعقیب کرده و چه اولتیماتومها و نتهایی است که پی‌درپی و گاه‌وبیگاه حضوراً و غیاباً و کتباً و شفاهاً به بدرقه مسافرت من ایشار می‌نمایند؟

مگر خوزستانیان امروزه، با داشتن وطن‌فروشان مستقلی، مثل خزعل، خود را مطیع اوامر و رعیت شاه می‌دانند که او در تحریک باطنی آنها خود را دلخوش کرده و از زوایای قهوه‌خانه‌های پاریس، سیم تحریک و آشوب را

به‌جانب آنها امتداد داده است؟ از این تحریک و القای فساد چه فایده و حظی خواهد برد؟ چه لذتی به او عاید خواهد شد که ببیند قشون ایران با رعایای ایران دست به‌گریبان‌گشته، خون یکدیگر را جاری و آرزوی خارجیان را اقناع می‌کنند؟

مگر تصور کرده است که کمیته قیام، همین قدر که مقوله‌نامه و یا قسم‌نامه خود را به پاریس نزد شاه فرستاد و عملیات خود را فرع اجازه او قرار داد، حقیقه بعد از فتح و بعد از تخریب اساس مملکت، باز در تجزیه ایالات و تحکیم امارات و استقلال موقعیت خود از او اجازه خواهند خواست که هر کدام بساط پادشاهی خود را در یک گوشه از مملکت بگسترند؟

خزعل خود را فعلاً «امیر خوزستان» معرفی می‌کند. جراید بین‌النهرین و امارات جزیره‌العرب نیز بشاشت قلب و خرمی چهره خود را به او اهدا می‌کنند. سیاستمداران حقیقی نیز باطناً باد در آستین آنها انداخته و کلاه گوشه آنان را به مواعید آتیه خود برق مصنوعی می‌دهند!

آیا در تمام این مواعید فریبنده، و در اعماق هریک از این وعدووعیده‌ها کمترین روزنه نوری هم برای شاه باز گذارده‌اند؟

مسافرت‌های شاه به اروپا، غالباً از راه بین‌النهرین و بالاخص از راه محمره بوده است و در ایاب‌وذهاب، مختصر وجهی از طرف خزعل به ایشان تقدیم می‌شد. تقدیم این وجوه حسیات مودت آمیزی را فی‌مابین تولید کرده و اجازه انعقاد کمیته قیام نیز مربوط به همین حسیات است.

چون اتوموبیلها در بوشهر مانده بودند و طی مسافتات بعیده با اسب تأخیری بی‌هنگام بود، تلگراف کردم اتوموبیلها را به وسیله کشتی به «هندیجان» بیاورند، که از آن‌جا به «ده ملا» آمده ما را به اهواز برسانند.

دبیراعظم رئیس تحریرات من، تلگرافات و راپرت‌های واصله را از نظرم گذرانید. از جمله تلگرافی از خزعل بود که پس از وصول تلگرافی که از دیلم به او مخابره کرده بودم و امیدوار شدن از عفو من، مخابره کرده و عین آن به قرار ذیل است:

تلگراف خزعل

مقام منبع حضرت اشرف اعظم آقای رئیس الوزرا و فرمانده کل قوا دامت عظمته «زیارت تلگراف مبارک که مبنی بر اظهار مرحمت نسبت به این فدوی واقعی بود، بر درجات استظهار و امیدواریم افزوده، با کمال امیدواری مراجع مینوله را عرض شکرگزاری تقدیم، و بقای آن وجود مبارک را برای سرپرستی ایران و ایرانیان از خداوند خواستارم. فدوی را به «هندیجان» احضار فرموده بودند. هر چند علت مزاج و ضعف قوه که چندی است شدت کرده مانع وصول این نعمت بود، معذالک از فرط اشتیاق به شرفیابی حضور مبارک با نهایت آرزومندی به زیارت، هر صوب را امر و مقرر فرمایند به قصد زیارت حضور مبارک حرکت می‌کنم. امیدوارم به مساعدت بخت و اقبال هرچه زودتر به شرف حضور مبارک نائل گردم. برای هدایت راه، یکی از فدویزادگان را به حضور مبارک می‌فرستم، که برای تعیین شرفیابی از بندگان حضرت اشرف عالی اخذ دستورات بنماید.»

فدوی - خزعل

در جواب به او نوشتم:

تلگراف شما را در «لنگیر» قرارگاه اردو، دیدم. چون من به طرف «ده ملا» حرکت می‌کنم، به طوریکه درخواست کرده‌اید، یکی از پسرهای خود را به «ده ملا» نزد من بفرستید.

لنگیر - قرارگاه اردو
دهم قوس

تلگرافات تهران

دو تلگراف ذیل را هم وزیر خارجه مخابره نموده بود:

«حضور مبارک حضرت اشرف آقای رئیس الوزرا دامت عظمته پس از وصول دو مراسله اخیر سفارت در شب پنجشنبه، همان ساعت صورت

آن را به ارکان حرب کل فرستادم، حضور مبارک مخابره شود، و صبح روز بعد هم برحسب مسؤولیت مشترکه و اینکه آقای ذکاءالملک سمت کفالت ریاست وزرا را دارند، به منزل ایشان رفته مراسلات را ارائه و چنین اظهار عقیده نمودم:

بہتر است کہ این مسأله مابین دو نفر مکتوم مانده تا نظریات حضرت اشرف برسد. ایشان صلاح دیدند سایر آقایان وزرا ہم مطلع شوند. تلفن شد. آمدند و تصمیم گرفتند کہ وزارت خارجه جوابی حاضر نماید. عصری منزل بنده بیابند کہ آن مراسله جوابیه را دیده به عرض برسد. اگر تصویب فرمودید با اطلاع مجلس یا بدون اطلاع مجلس به سفارت نوشته شود. وزارت خارجه مراسله را خیلی ساده فقط پرتست به مسأله قرارداد با شیخ و اینکه معلوم می شود مخالفت او کہ یک نفر نوکر و تبعه ایران است با دولت، به اتکای چنان قراردادی بوده کہ مخالف قانون بین الملل و هر اصولی است. ولی آقایان چنان صلاح دیدند، کہ نسبت به سایر مسائل و مداخلات سفارت در کارهای شیخ اسم برده شود. در صورتیکہ عقیده بنده و وزارت خارجه این بود کہ اصلاً نباید مذاکرات شفاهی و وساطت آنها را کہ خالی روی کاغذ برده اند، متعرض جواب شده و تصدیق نمایم کہ مذاکراتی در بین بوده، به هر حال مراسله جوابیه به عرض رسیده است. البته تصدیق می فرمایند کہ بنده با مسؤولیت مشترکه، یک مسؤولیت شخصی ہم نسبت به مصالح خود کہ مربوط به امور وزرا نیست، دارم. به این لحاظ عقیده ام این شد کہ با مذاکرات دیپلماسی، سفارت را حاضر به استرداد این مراسلات نموده، از این نقطه نظر ملاقاتی با سفارت نموده، مذاکراتی شد کہ به وزارت خارجه لندن و سرپرسی لرن اطلاع بدهند. خلاصه مذاکرات این بود کہ ارسال این مراسلات و انتشار آن در مجلس و مواقع عامه یک تنفر عمومی را تجدید خواهد نمود کہ سه سال قبل روز افزون بود و سرپرسی لرن در مدت اقامت خود در تهران، با مساعدت رئیس الوزرا موفق به بازگشت آن شده، و مناسبات حسنه تاحلی مستقر گردیده بود. در اینصورت چون دولت ایران نمی خواهد در این حسن روابط خللی وارد آمده، تنفر عمومی تجدید شود و اهالی ایران دولت انگلیس را دولت جابری تصور کنند، نہ فقط برخلاف مناسبات آنها، بلکه برخلاف حقوقی کہ در تمام دنیا جاری است بشناسند. البته مذاکرات خیلی مفصلتر بود، لهذا خاطر نشان می نماید صلاح این است کہ این مراسله را عیناً به سفارت مسترد

داشته، و گمان می‌کنم نسبت به عمل خوزستان هم در صورتیکه شیخ تسلیم قطعی خود را ابراز نماید، جواب داده شود، به قسمی که دولت با هر رعیت و نوکر مطیع خود رفتار می‌نماید.

قرار شد که تلگرافاتی به لندن و لرن نموده موافقت آنها را با این اظهاراتی که ابلاغ خواهد نمود به استرداد این مراسلات جلب کند. عقیده بنده این است اگر به این ترتیب موفق شویم، مشکلات و کشمکشها تخفیف حاصل نماید.

چنان استنباط کردم که خودشان هم ملتفت سوء اثر فرستادن چنین مراسله‌ای به دولت ایران شده باشند. زیرا می‌گفت تعلیماتی رسیده که مراسله راجع به قرارداد با شیخ را، قونسول بوشهر به آقای رئیس‌الوزرا فعلاً ابلاغ نمایند. اگر چه عدم ابلاغ مراسله به حضرت اشرف، مراسله واصله به وزارت خارجه را بی‌اثر نمی‌نماید، به هر حال اگر این نظر بوده و اقداماتی که نموده‌ام صحیح می‌دانند، اگر مقتضی باشد قوا در فرونتها به حال توقّف بماند، تا نتیجه این مذاکرات معلوم شود.

در خاتمه جسارت می‌نماید که بنده از یک قسمت از همقطارها که سیاست دوشاخه‌بازی نموده، صلاح نظریات خود را بر صلاح مملکت و شخص حضرت اشرف در باطن مقدم می‌دارند و عملیاتی می‌کنند، خوشوقت نیستم. و مسائلی در غیبت حضرت اشرف ملاحظه نموده‌ام، که اگر به همین حال باقی بماند ترجیح می‌دهم که در مراجعت استدعای معافیت خود را بخواهم.»

مشارالملك

حضور مبارک حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا دامت عظمته

«در تعقیب تلگراف مفصل دیروز، جمعه، به استحضار خاطر مبارک می‌رسانم. امروز شنبه رسماً شارژ دافر انگلیس را به وزارت خارجه خواستم. هر طور بود مراسله راجعه به قرارداد را پس داده، تفصیل را به هیأت وزرا اظهار کردم. بعد مفصلاً به عرض خواهد رسید.»

مشارالملك

همچنین در زمینه تلگرافهای فوق، حکومت نظامی تهران نیز چنین راپرت داد:

مقام منبع بندگان حضرت اشرف رئیس الوزرا و وزیر جنگ دامت عظمته «محترماً معروض می دارد عین خبری را که رویتر اطلاع داده است، رمزاً حضور مبارک معروض، و خاطر مبارک را مستحضر می دارد:

تهران

از قراری که نقل می کنند انگلیس دو فقره یادداشت به دولت ایران داده. در یادداشت اولی چنین اشعار می شود که سردار سپه در جنوب ایران شروع به عملیات نظامی نموده. و در یادداشت ثانوی انگلیس تقاضا می کند که پیشرفت قوای دولت به طرف محمّره به فوریت موقوف شود، و اظهار می دارد که خزعل تحت الحمايه انگلیس می باشد، و با تصدی به اتخاذ اقدامات جدی برخلاف منافع انگلیس و ایران، تمام مسؤولیت خسارتی که ممکن است در نتیجه عملیات به اراضی خوزستان و معادن نفت انگلیس وارد آید، به عهده دولت ایران واگذار می کنند. محافل سیاسی و اجتماعی از مداخله انگلیس در امور داخلی ایران و حمایت علنی انگلیس از شیخ خزعل بسیار مشوش شده اند.»

حکومت نظامی تهران و توابع - سرسپهر مرتضی

نمره ۳۶

این تلگراف را از لنگیر به کفیل ریاست وزرا مخابره کردم:

جناب مستطاب اجل آقای ذکاء الملک وزیر مالیه دام اقباله «تلگرافی که با رمزارکان حرب کل قشون راجع به مراسلات وارده از سفارت انگلیس مخابره کرده بودید در قرارگاه اردو ملاحظه شد. من همانطور که همیشه طرفدار استشاره امور بوده ام، فوق العاده متأسفم که در این مملکت حقایق امور خیلی زود فراموش می شود، و در ضمن مشاوره که قاعده کلیه قضایا، سابقه و لاحقش، باید روشن و آشکار گردد، متأسفانه تمام به مرحله استتار و فراموشی محول و منجر می گردد. در اینصورت با مسؤولیتی که من در پیشگاه این مملکت عهده دار هستم، از این به بعد هر

مراسله‌ای که از هر سفارتخانه‌ای در هریاب برسد، هیأت دولت مکلف هستند که عین آن را به من مراجعه داده، کسب تکلیف نمایند تا هر جوابی لازم داشته باشد، تعیین و با نظر دولت به مقام اجرا و عمل گذارده شود. با این ترتیب و در مقابل مسؤلیت قانونی و وجدانی و اخلاقی خود صرفه و صلاح مملکت زیاده از حد انتظار منظور نظر واقع خواهد گردید.»

رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا

چون در جراید تهران ظاهراً خبر اسیر شدن سی نفر انگلیسی انتشار یافته، تلگراف ذیل را در تکذیب آن به حکومت نظامی مخابره کردم:

حکومت نظامی تهران و توابع

«از قراری که به من اطلاع می‌دهند در جراید تهران یا در یک جریده، خبری انتشار یافته به این عنوان که در جنگهای خوزستان سی نفر هم انگلیسی اسیر شده و به واسطه اسارت آنها مذاکراتی بین من و نماینده انگلیس جریان پیدا کرده است. اگر چه از طرف شما تاکنون راپرتی نرسیده، معیناً تحقیق کنید ببینید منشاء این خبر چه بوده و از کجاست؟ در چه روزنامه‌ای انتشار پیدا کرده است؟ مراتب را توضیحاً راپرت بدهید.»

رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا

ده ملا

پنجشنبه ۱۲ قوس

قبل از ظهر وارد «دهملا» شدیم. راه از «سویره» تا این قصبه دوفرسخ یا قدری بیشتر است. همه جا جاده به طرف جنوب سیر می‌کند به امتداد رودخانه.

«هندیجان» که مهمترین قصبه این ناحیه است هم رودخانه «زهره» را که از کنارش عبور می‌کند، هم ناحیه جنوب «دهملا» را و هم خلیج کوچک دریا را به نام خود کرده است.

سردار لشکر

منزلی در کنار رودخانه «زهره» تهیه شده بود. هنگامی که قدم می‌زدم و در جریان حرکات این رودخانه خوش‌اسم و کثیرالاسم تفکر می‌کردم اتومبیل‌هایی نمایان گردید و سردار لشکر (شیخ عبدالکریم) پسر خزعل وارد شد. پس از ادای مراسم مراسله ذیل را که جوابش نیز درج می‌شود از طرف پدر رسانید:

قربان حضور مبارکت شوم

«خیلی از بدبختی خود متأسفم که موقعی به شرف افتخار زیارت دستخط مبارک تلگرافی نائل شدم، که به واسطه شدت مرض، به جهت استعلاج، محمّره رفته بودم. اینک حسب الامر، خانزاد عبدالکریم را به استقبال و تشرف حضور مبارک فرستاده، مراتب فدویت بنده را از بذل عطف و مرحمتی که فرموده‌اید تقدیم عرض می‌نمایم. امید است که از تشریف‌فرمائی محمّره، چاکر را مفتخر فرموده و از این مرحمت مزید بر عوالم فدویت و چاکریم فرمایند.
امر امر مبارک است.»

خزعل

جواب

آقای سردار اقدس

«سردار لشکر به «ده‌ملا» آمد. مرا ملاقات و مورد توجه و تلطف واقع گردید. مراسله شما را هم ارائه داد. ملاحظه کردم. نظر به مذاکرات شفاهی مشارالیه راجع به کسالت مزاج شما، و اینکه قادر به سواری اتوموبیل نبوده، و فقط با جهاز می‌توانید حرکت نمایید، برای رفع این زحمت فوق‌الطاقه، تصویب می‌کنم که با همان وسیله جهاز به اهواز عزیمت نمایید. من هم چون خط‌سیرم از اهواز است، و بدو به آنجا خواهم آمد، در همانجا مرا ملاقات خواهید نمود.»

رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا

این، جوانی است بلند قامت و سیه چرده، از رفتار و گفتارش علامت سادگی و صمیمیت نمایان است. از جانب خزعل عذرخواهیها کرد. گناه را به مفسده جویان و مغرضین داخلی و خارجی نسبت داد، و تقاضا کرد از این نقطه به محمّره بروم و از خیال عزیمت به اهواز صرف نظر نمایم. من می دانستم قصدش چیست. در تمام صفحه خوزستان دلسوختگان و شاکیان بسیار بودند، که اغلب در اهواز توقّف داشتند. خزعل می خواست مرا مستقیماً به محمّره ببرد، تا این اشخاص مجال تظلم نیابند.

از جمله راپرتهایی که می رسید، یکی این است که در ج می شود:

« عده کثیری از اهالی محمّره و آبادان و اهواز را شیخ مجبوس و تبعید نموده. سلطان حسین خان نظامی را که در شوشتر بود به اتفاق حاجی محمدحسین شوشتری توسط قلی خان نام، که یکی از اعیان شوشتر است دستگیر و در اهواز توقیف نموده. شیخ عاصی و شیخ عوفی که از مشایخ بنی طرف و حویزه هستند، و قریب ده سال بود که از تعدیات شیخ، از وطن خود هجرت و تحت الحفظ در حوالی عماره اقامت داشتند، چندی قبل شیخ عاصی را توسط نماینده سیاسی عماره جلب به محمّره نموده بدو او را حبس و ثانیاً او را مسموم نمود. »

خلاصه، نظر به این قبیل راپرتهها، به پسر شیخ گفتم:

« خیر حتماً باید به اهواز و سایر شهرهای خوزستان بروم و مخصوصاً از حال قشون لرستان که باید به دزفول برسد استفسار نمایم. »
در این وقت نکته ای به خاطرم رسید و آن کشف حقیقت امر بود. پس با اطمینان گفتم:

« چون قشون لرستان به موانعی برخورد کرده، و عشایر لر به مخالفت و ممانعت آنها قیام کرده اند باید به زودی خود را به دزفول برسانم، و بیشتر قصدم از رفتن به اهواز استخبار حال این ستون است. »
پسر شیخ بلا تأمل گفت:

« پریشب قشون وارد دزفول شده است. »

من از کشف این حقیقت و اصغای مژده سلامت این لشکر به حلی مشعوف شدم که کمتر وقتی آن حالت را در خود دیده ام، زیرا که چند شبانه روز

حواسم را مشغول داشته بود. اما محض حصول اطمینان ظاهراً باور نکردم و پرسیدم:

« از کجا اطلاع یافته اید؟ »

گفت:

« از سیم انگلیسیها خبر رسیده است. »

در اینجا بر من محقق گشت که مطابق راپرتهای سابق، انگلیسیها کاملاً مواظب سیر قشون هستند و در سر هر دستگاه، مأمور مخصوصی گماشته اند که اخبار را سانسور کنند، و آنچه برای خودشان فایده دارد به من نرسد. چون دولت ایران سیم ندارد بی اطلاعی فرمانده قشون از قسمتهای مختلف لشکر، معلوم است که تا چه اندازه اسباب خسران مملکت و سپاه و فرمانده آن ممکن است بشود. با تمام فقری که بودجه قشونی و بودجه مملکت دارد، همان ساعت امر کردم به هر قیمتی است، دستگاههای تلگراف بی سیم وارد کنند، و در مرکز مملکت و مراکز عمده نصب کنند که رفع احتیاج از خارجی بشود. امیدوارم در ورود به تهران به نصب دستگاههای تلگراف بی سیم مبادرت کنم.

بالاخره پس از استماع خبر ورود قشون خرم آباد به دزفول، مشعوف شدم که محاصره ای را که شیخ خزعل و متفقین او درباره من اندیشیده بودند، معکوس ساخته و عین آن را در مورد خودشان مجری داشته ام، و با ستونهای لشکر خود مرکز فساد را محصور ساخته ام. در اینصورت چاره ای ندارند جز اینکه از خط دریا فرار کنند یا به استقبال من قدم بردارند.

پسر شیخ که دید در هر صورت من عازم اهواز خواهم شد، ساکت شد. او را به وزیر پست و تلگراف سپردم که پذیرایی و نوازش کنند. شب تلگراف ذیل از امیر لشکر غرب واصل شد که خبر ورود به دزفول را تأیید می کرد:

مقام منیع بندگان حضرت اشرف اعظم فرمانده کل قوا دامت عظمته

« با کمال احترام به عرض مبارک می رساند:

ستون ۱ اعزامی به دزفول یوم ۴ در سر « آب زالو »، امروز به قلعه « زره »

خواهند رسید و ستون ۳ چهارم قوس در بالای «کیالان» و ستون ۴ در همان تاریخ در «میشون» بوده‌اند و از این قرار به‌طور قطع بعد از ظهر هفتم یا ظهر هشتم، قوا وارد دزفول خواهد‌گردید و نظر به تبلیغاتی که وسیله جاسوسین و طیاره‌ها به عمل آمده، از طرف طوایف «جودگی» و «میرها»، استقبال‌شایانی در بین راه از اردوی اعزامی به عمل آمده و مخصوصاً چادرهای خودشان را نزدیک به‌جاده عبور اردو زده و بدون وحشت در جای خودشان باقی، و کاملاً به‌مراحم بندگان حضرت اشرف دامت عظمته امیدوار هستند. حسب الامر مبارک (نمره ۹۶۴۱) از طوایف فوق‌الذکر، امنیه سوار و پیاده استخدام و مشغول خدمتگزاری می‌باشند. فقط کسی که وحشت داشته، «ایمان‌خان» بوده که آن هم در صدد است به تأمین سایر میرها در اردو حاضر شود. تبلیغات و ابلاغیه‌هایی که میان طوایف به‌وسیله طیاره ریخته شده، فوق‌العاده اسباب تزلزل آنها را فراهم و در مقابل عظمت قشون سر تسلیم و انقیاد خم کرده، و با توجهات بندگان حضرت اشرف، بدون هیچ سانحه‌ای، اردو پیشرفت خود را به استقامت دزفول تعقیب می‌نماید.»

امیر لشکر غرب - احمد

نایب ارفع‌الملک از دیلم به‌وسیله تلگراف اطلاع داد که در نتیجه پرواز طیاره معلوم کرده است، در یک کیلومتری شمال معشور، عده‌ای قریب ۸۵۰ نفر پیاده و ۴۵۰ سوار دیده است، که به‌عجله خود را به ساحل می‌رسانیده‌اند. از این قرار بقیه قوای خزعل در دریا یا دهات ساحلی پناهگاهی می‌جویند.

از ده ملا به اهواز

جمعه ۱۳ قوس

صبح در اتومبیل‌های خود که بنا بر دستور سابق از راه «هندیجان» به «ده‌ملا» آورده بودند، نشسته به‌طرف اهواز حرکت کردیم. پسر شیخ خزعل با چهره سیه‌فام در اتومبیلی نشسته و برای هدایت ما جلو افتاد. به‌خاطرم گذشت که همیشه راهنمایی غراب را مشؤوم می‌دانسته‌اند و من امروز به مبارکی

و با فتح و فیروزی طی مسافت می‌کنم و یادم آمد که اگر ناصرالدین‌شاه حاضر بود، و این خیال از ذهنش می‌گذشت حتماً پسر شیخ را راهنما قرار نمی‌داد. اعتقاد او به اوهام و تطیّر به حدّی بود که روزی در موقع سان یک نفر سوار پیش آمد که بگذرد. اتفاقاً کلاه از سرش افتاد. شاه این را به فال بد گرفت و از ادامه سان صرف‌نظر کرد. یقین دارم در این موقع نه فقط پسر شیخ را راهنما قرار نمی‌داد بلکه از سفر خوزستان می‌گذشت. اما من هیچ‌وقت به این قبیل موهومات اعتقاد نداشته و شعر عنصری را همواره به خاطر می‌آورم که گوید:

چو مرد بر هنر خویش ایمنی دارد رود به دیده دشمن به جستن پیکار
نه رهنمای به کار آیدش، نه اخترگر نه فال‌گیر به کار آیدش، نه فال‌شمار

مخصوصاً محض مخالفت و بی‌اعتنایی به خرافات و اوهام در موقع حرکت از تهران، هرچند یکی دو نفر از همراهان، مرا به تأخیر یکی دو روزه موعظه کردند، نپذیرفتم و در ۱۳ عقرب حرکت کردم. این روز و این برج را برای سفر مناسب نمی‌دانستند و من اعتنایی به موهومات آنها نکردم. امروز هم که ۱۳ قوس است مخصوصاً به من خاطر نشان کردند که از عزیمت به شهر اهواز خودداری نمایم.

راه، در یک زمین مسطح بی‌فرازونشیبی می‌گذشت. در این خاک یک قطعه سنگ به دست نمی‌آید و همه جا اثر دست خلاق رودخانه‌ها پیداست که ذره ذره این خاک حاصلخیز را از کوهسار شمالی جدا کرده و در قلب خلیج فارس فرو برده و سدی ابدی بناگذارده‌اند. به قسمی که امروز دیگر خلیج فارس مسافتی بعید، خود را با احترام عقب برده است. قشون فاتح من نیز قدم به قدم خزعلیان را عقب نشانده و این خاک‌گرایی را از وجود قشونی که خزعل به جبر و تهدید تا «زیدون» فرستاده بود، پاک کرد.

گاهی دهات و چادرهای ایرانیانی دیده می‌شد که ساکنان آنها ملبس به لباس عرب و متکلم به زبان عرب بودند، و دولت به آنها اعتنایی نکرده و در چنگال خزعل رها کرده بود تا به تدریج نه تنها دارایی و حیثیت خود را از دست بدهند، بلکه به اصطلاح نسبت به ایران به کلی بیگانه شوند. زبان خود، ملیت خود، شرافت خود را فراموش کنند و هیچ متذکر نشوند که آنها یادگار اشخاصی هستند که یک روزی نخستین دولت متمدن دنیا را در این خاک تشکیل می‌دادند.

پادشاهان ایران از تقویت آنها خودداری کردند و اعراب از خارج مرز قدم به قدم پیش آمده، آداب و رسوم و زبان خود را پیشرفت دادند، و این ایرانیان را ظاهراً عرب کردند. لیکن قلب آنها ایرانی مانده بود زیرا که دیدیم به محض پیدا شدن پرچم سپاه ایران، از خزعل بریده به دولت ملحق شدند.

عربها تازه به خوزستان آمده‌اند و به تدریج نژاد اصلی خوزی را به شهرها رانده‌اند. در عهد صفویه احوالات سید مشعشع و عصیان (۷۰) ساله او و اخلافش معروف است. شاه اسمعیل مثل قاجار در خواب نبود. بدون فوت وقت لشکر آورد و آل مشعشع را خاضع و مقهور کرد، و تا اقصای خوزستان لشکر راند، ولی بعد از انقیاد، باز حکومت را در خاندان او باقی گذارد. حدودی که به سید فلاح حاکم خوزستان واگذار کرد عربستان خواندند تا با ایالت خوزستان مشته نشود. قاجاریه این غلط را، از نادانی و سستی توسعه داده و بر تمام ایالت اطلاق کردند. من در مرکز، امر کردم این استقبال زشت را موقوف ساخته و این ایالت را به نام حقیقی و شریف خود یعنی خوزستان بخوانند. و به تمام ادارات دستور دادم که ابداً این ولایت را عربستان ننویسند. شاه اسمعیل، اگرچه فاتح بزرگی بود و دلی بیدار داشت، اما طرفداری از اشخاصی که اظهار تشیع می‌کردند نقطه ضعف قلب او را تشکیل می‌داد. آل مشعشع را که به کلی مقهور بودند، به واسطه تشیع دوباره قدرت بخشید. این طایفه تا صفویه را ضعیف می‌دیدند، سر برمی‌داشتند و هر وقت قوتی در آنها می‌یافتند در چادرهای خود می‌خزیدند. علاوه بر سر کشیهایی که می‌کردند و قتل و غارتی که در خوزستان مرتکب می‌شدند، در زمان حمله افغانها نیز

خیانت‌هایی به قشون ایران، که به مقابلهٔ افغان می‌رفت، نمودند که به علت آن به کلی اساس دولت صفویه منهدم شد.

جنايات

در اول محرم ۱۳۱۴، هنگام مغرب، همین خزعل جمعی تروریست را وادار کرد که به خانه برادر رفته و او را بکشند. خود نیز رفت و در گوشه‌ای پنهان شد. جانیان وارد گشتند و او را و ۱۴ نفر از اقوام را در خون کشیدند. بعد برای اینکه هیچ‌یک از دودمان جابر نتواند با او مخالفت کند، یک‌یک برادرزادگان را به سخت‌ترین عقوبات کشت. سنبه تفنگ در آتش نهاد و سرخ کرد و در چشم دو نفر از برادرزادگان خود فرو برد. کور شدند و کله‌شان آماس کرد. ولی نمردند. تا این اواخر زنده بودند و عمر خود را در گوشهٔ خانه به تقاضای مرگ می‌گذرانیدند. یکی از اقوام دیگر خود را با وجود کمال مساعدتی که در مورد قتل مزعل با وی کرده بود باز زهر داد و کشت. برادرزادهٔ دیگری داشت موسوم به حنظل که از وی ظنین بود، همواره او را به مخاطرات می‌افکند و به محاربات میان اعراب مأمور می‌کرد، اما او برخلاف آرزوی شیخ خزعل کشته نمی‌شد. ناچار وی را مسموم ساخت. مشایخ نصار و ادیس و مقدم را در «فیلیه» محبوس و مقتول نمود.

بعد از قتل برادر و برادرزاده‌های خود و تصرف تمام منابع ثروت آن حدود، شیخ خزعل سه وسیله مهم برای پیشرفت کار خود تهیه دیده بود. یکی پول که بی‌محابا رشوت می‌داد و صرف می‌کرد. دیگر، ترور که بی‌دغدغه وجدانی به کار می‌برد و بالاخره تکیه به اجانب، که بدون هیچ ندامت و ناموس به آن متشبث می‌شد.

اگر یک مرکز قوی و ایران‌شناس و ایران‌پرستی وجود داشت، البته این وسایل را درهم می‌شکست. ولی چه سود که دولت ایران از آوازه و شهرت این وسایل سه‌گانه چنان مرعوب شده بود که اساساً جرئت نمی‌کرد تحقیقی کند و عملاً امتحان نماید.

عشایر کوچک در مراکز ایالات، و اوباش و الواط در داخله شهرها از

دولت باج سیل می گرفتند، و مزد غارتگری و قتل و بی ناموسی خود را به نام قراسورانی و غیره می ستانند. در این صورت معلوم است خزعل در انتهای خاک ایران به چه آسودگی و سرعتی شالوده سلطنت خود را می ریزد. بدو لقب نصرت الملکی و بعدها سردار ارفع و سردار اقدس و درجه امیرتومانی و امیر نویانی به دست آورد. حکامی که از مراکز فرستاده می شدند، نمی دانم چه نامی برایشان بگذارم، نوکر - غلام - مزدور و بالاخره همه دلال خزعل بودند. به ثمن بخش ایالتی را می فروختند. ای کاش از حق نظارت و حکمرانی خود فقط صرف نظر می کردند. این عمال دولت وسیله می شدند که درباریان تهران رشوه بگیرند و شاه را بترسانند و ضربت مهلکی به قلب اقتدارات دولت فرو ببرند. شاه ایران بر حسب عادت خود که با یک تعظیم و قربانت شوم و چند اشرفی مملکت بخشی می کرد، اقتدار و مالکیت خزعل را بر یک قطعه زمینی که قریب ۲۰۰۰ فرسخ مربع مساحت دارد شناخت و فرمان همایونی صادر فرمود که «از کنار شط العرب تا فلاحیه و از آبادان تا حوالی شوشتر، ملک آقای شیخ باشد!»

این ایران فروشی در هیچ تاریخی نظیر ندارد. دهات خالصه را به رایگان از دست می دادند. اما تا حال کسی نشنیده است که پادشاهی یک ایالت را به ملکیت واگذار کند.

این فرمانها، بهانه بود. فی الحقیقه بی فرمان و رضایت شاه هم، شیخ، خود را مالک مصر ایران می دانست. تمام منابع عایدات را به تصرف در آورد و از عواید زراعت و نخلستان و تجارت و گمرک گرفته تا پست ترین مشاغل مثل حمالی و دلالی و مرده شویی مالیات گرفت، و حرف عالیه و دانیه را به کنترات داد. اگر شخصی زنبیلی در دست داشت و در سواحل آبادان یا محمّره پیاده می شد، یک نفر حمال خود را معرفی می کرد که آن را ببرد. اگر صاحب زنبیل امتناع نموده، می خواست خود حمل نماید، عاقبت کار به مشاجره می کشید. حمال قانوناً اعتراض می کرد که شیخ از ما مالیات می گیرد و این کار را کنترات داده است. ما مجبوریم هر چیزی را حمل کنیم و استفاده نماییم و شما نیز نمی توانید بدون دادن وجه حمالی اسباب خود را ببرید. یک نفر آخوند حق رسیدگی به دعاوی را کنترات کرده است. شیخ

باید هر قسم دعاوی را لباس شرعی پوشانده و به این محضر منحصر به فرد بفرستد. معلوم است آخوند کنتراتی و قاضی منحصر و اجباری چگونه احقاق حق خواهد کرد، و چگونه طرفی را که قسطی از وجه کنترات او را بتواند مستهلک نماید بر طرف دیگر که جز حقانیت سرمایه ندارد ترجیح خواهد داد.

مرده شویخانه، قمارخانه و شیره کشخانه تمام کنترات است، و مستاجرین برای استفاده خود در توسعه این قبیل منهیات خود کشتی می کنند. اداره گمرک مال التجاره را که به نام شخص شیخ وارد و صادر می شود، معاف می داند و جرئت نگاه کردن ندارد. در اینصورت کدام مال التجاره است که مال شیخ نباشد؟

هر روز عدل‌های بسیاری با این طلسم و دهان‌بند، که نام «شیخ خزعل» باشد، وارد و خارج می شود و اداره گمرک که تقویتی از مرکز نمی یابد با حسرت به آن می نگرد.

در صفحه خوزستان هر کسی سر بردارد و مخالفت کند یا اسمی از تهران و ایران ببرد فوراً مالش غارت و خودش کشته می شود. اوباش و الواط را بر نقاط مختلفه تسلط داده و یکی از دزدان معروف را به ریاست طوایف نزدیک شوشرگماشته است.

شاه ایران اصلاً به امتداد ساوه نگاه نمی کرد، مبادا نگاهش به جانب خوزستان بیفتد. شاه در سفرهایی که پی در پی به اروپا می کرد، شیخ را از این قدرت تبریک می گفت و دوهزار لیره از خزعل گرفته چشم برهم می گذاشت. خزعلیان آن نواحی هنگام عبور احمدشاه با کمال افتخار می گفتند «شیخ، شاه ایران را خلعت داد.»

بعد از فراغت از سرکوبی اشرار ترک و کرد و لر به خوزستان توجه کردم. به مالیه امر دادم که بی دغدغه در صدد تصرف املاک دولت برآید و مالیات و عایدات آن نواحی را وصول کند. مالیه شروع کرد. شیخ با تعجب تمام، اعتراض نمود و جواب قانونی شنید. متغیر شد و امنای مالیه و سایر مأمورین دولت را تحت فشار آورد. بعضی از آنها که فرزند ایران بودند به هر سختی تن در داده، مقاومت کردند و از مرکز استمداد نمودند و بعضی از آنها مثل

ثقة الملك حاکم و رضاقلی خان به پول خزعل فریفته شدند و از وی تقویت کردند. سرهنگ باقرخان، رئیس ساخلوی شوستر، مجبور به ترک خوزستان شد و به مرکز حرکت کرد و رضاقلی خان نوکر خزعل شده خزعلیان را مشق می داد و به نام کمیته «قیام سعادت» احکام و دستوراتی صادر نمود و هواداران خزعل را به قیام و شورش دعوت کرد.

شیخ خزعل به نواحی و اطراف و میان قبایل سفر نمود و به آنها وانمود کرد که دولت می خواهد املاک موروثی ما را بگیرد و مالیاتهای گزاف ببندد. پس خود را امیر خواند و بنا بر شهرت ۱۵۰۰۰ جمعیت گرد آورد. به مجمع اتفاق ملل و مجلس شورا، تلگراف کرد و به علمای اعلام مقیمین عتبات عریضه نوشت و مرا غاصب خواند و خود را حامی قانون و کیفردهنده گناهکاران و تکیه گاه دین و دولت

عین مراسله عربی او به آقایان علما با ترجمه از این قرار است:

اهواز ۱۰ صفر ۱۳۴۳

ثقة الاسلام حضرت میرزا عبدالحسین نجل آیه الله الشیرازی دامت برکاته
«بعد السلام و تقدیم واجب الاحترام غیر خفی علی حضرتکم، ان الامة
الایرانیة کانت قد فادت بالنفس النفیس و ضحت النفوس الزکیة
فی سبیل الحصول علی المشروطیة المقدسة، و هی شواء المقدسة الّتی
امر الله بوجوبها فی القرآن العظیم و علی لسان نبیّه الکریم.
فاعلنت المشروطیة بمقتضى الاحکام القانون الاساسی کل ذلك جرى
وفق اساس الذی امر به مرحوم آیه الله الخراسانی طاب ثراه فاطمن
الخاصّ والعامّ، علی الدین والشرف والمال والحیة فی جمیع الاقطار
الایرانیة ولكن اتضح جلیاً انّ هناك من تغلب علی شأنها الدستوری و
ارغمه علی المهاجرة و تسلط علی مقدرات الامة با سرها و سلب حرّیة
المجلس الملی بالتهديد والتوعید والبطش الشدید واستبدّ بالسلطة
استبداد، لم یسبق له مثیل ولم یکتف بذلك، بل تظاهر بالرعية فی
اعلان الجمهوریه الّتی لم یقصد منها الا اخلال الاحکام الدینیة و تغییر
المذهب الحنیف الی الطرق البلشفیة و ماشا بهما لیتم له التفرد بالحکم

و يفتخر بأنه لم يكن، قد غلب دولة فقط بل انما احدث انقلاباً دينياً ايضاً ولكن يا بى الله الا ان يتم نوره فاننا معاشر عربستان با جمعنا مع حلفائنا البختيارية و ساير جيراننا من كافة الايالات، نعلن طاعتنا لدولة الملكية الدستورية الديموقراطية الصحيحة، و ان كل فردنا مستعد الى اراقة آخر كل قطرة من دمه فى السبيل عن حياض دينه و مذهبه و مشروطة، بلاده و نظراً الى ما ذكر فمن عشائر عربستان، مع حلفائهم، قائمون على ساق و قدم و على ظهور الخيل ينادون علناً باعلى صوتهم قائلين، تريد حفظ المشروطة نطلب اعادة الشاه الى مقره و سلطنته الدستورية، نطلب تطبيق احكام القانون الاساسى تريد ان يكون مجلس الامة حراً يدير شئون الدولة كما، يوحى اليه ضميره من العدل و الانصاف نطلب بكل قوانا اعلاء كلمة محمد رسول الله و حفظ احكام الدين الشريف و الشريعة المطهرة تحت رعاية سادات ديننا حجج الاسلام و آيات الله فى الانام، تريد ان يكون جميع الافراد فى ايران، آمنين مطمئنين على دينهم و مقصرتهم و اعراضهم و اموالهم و انفسهم و لما كان الامر كذلك ها انا اعرض على حضرتكم الحال و المقصد قبل كل عمل و ذلك بصفتي مسلماً و شيعياً لتكونوا على بينته من الامر كيلا يتمكّن من تشويق انظاركم السامية، اولوا اغراض و الفساد كما حصل، اثناء الحرب العامة من سوء التفاهم و ذلك ان المرحوم السيد كاظم اليزدى طاب ثراه كان قد ارسل الى تحريراً بلزوم المحافظة على حدود فاض اين كان فامتثلت امره و طبقته و قد بلغكم قبل عنى و ما نسبت الى الوقته من جراء ذلك و يمكن الوقوف على حالة الروحية بارسال من تعتمدون عليهم اذا رايتم مناسباً لتطمئنون الحقيقة مقصودنا المشروعة المارة ذكرها التى ليس لنا من مقصد سواه، فبناء عليه لزمنا عرض هذا الامر، على حضرتكم لتوسطوا باخبار المجلس الملى على مقصدنا التى من جملتها صيانة حرّيتهم المغصوبة و تطلبوا رجوع الشاه الى مقره و سلطنته المشروعة و اعادة لطبق الاحكام القانون الاساسى فعلا لتكن غير مسئولين عما يحدث من الاحوال فى المستقبل و السلام عليكم و رحمة الله

حضرت ثقة الاسلام آقای آقا میرزا عبدالحسین نجل آیه الله شیرازی دامت
بر کاته

«پس از تقدیم سلام و واجبات احترام، مخفی نماند به حضرت عالی، پس از آنکه ملت ایران از بذل نمودن نفوس نفیس و قربانی نمودن نفوس زکیه در راه رسیدن به مشروطیت مقدسه، که همان شورایی است که خداوند امر به موجب آن در قرآن مجید و در لسان پیغمبر اکرم فرموده، مضایقه ننمودند، مقصودشان حاصل و مشروطیت ایران به مقتضای مواد قانون اساسی اعلان و مطابق اساسی را که مرحوم آیه الله خراسانی طاب ثراه امر فرمودند جریان یافت، و عموم مردم از خاص و عام در تمام اقطار ایران بر مال و جان و دین و شرف خود اطمینان حاصل نمودند. ولی چنین واضح و آشکار گردیده که بر پادشاه مشروطه خواه فشار آورده، به مهاجرت از ایران مجبورش نمودند. بر مقدرات ملت تسلط و آزادی مجلس شورا را سلب، و بر آراء و افکار و کلای مجلس، تهدید و توعید و سختی نموده، در این تسلط، بر امور به طوری استبداد به خرج داده که نظیر آن دیده نشده، به این هم اکتفا ننموده به جمهوریتی که از آن جز اخلال در احکام دین و تغییر مذهب جعفری به طرق بلشویکی و امثال آن چیز دیگری مقصود نداشتند، شروع به مقدمات اعلانش نموده، تا اینکه حکم استبدادی را به خود منحصر نماید و افتخار کند نه به تغییر رژیم، بلکه به یک تغییر و انقلاب دینی. ولکن (یا بی الله الا ان یتم نوره) بنابراین ما گروه عربستان با جمعنا، با حلفاء بختیاری خود و سایر همسایگان از تمام ایالات، اطاعت خود را نسبت به دولت مشروطه دموکراسی صحیحه خودمان اعلان می دهیم، و هریک از بذل نمودن آخرین قطره خونس در راه حفظ دین و مذهب و مشروطیت بلادش مضایقه ننموده و مستعد و مهیا و بر پشت اسبها ایستاده ایم، با صدای بلند فریاد می کنیم:

«ما حفظ مشروطیت و رجوع شاه را فوراً به مقرر و تخت خود می خواهیم.

تطبیق احکام مواد قانون اساسی را موافق موضوع خواستاریم. آزادی مجلس شورای ملی که بتواند شوون دولت و ملت را به موجب خیالات خود از روی عدل و انصاف اجرا نماید می‌خواهیم. با تمام قوا اعلام کلمه محمد رسول‌الله و حفظ احکام دین شریف و شریعت مطهره را با مراعات سادات دین و حجج‌الاسلام و آیات‌الله فی‌الانام خواهانیم. می‌خواهیم عموم ایرانیان در ایران بر دین و اعتقاد و اعراض و مال و نفس خود مطمئن باشند.» بنابر این مقدمه، حضورتان عرض می‌کنم، که موافق اسلامیت و تشیع در این مقصود داخل شده تا به‌خوبی مطلع باشند و چنانچه در اثنای حرب عمومی، سوءتفاهم برای شما فراهم شد، صاحبان اغراض و مفسدین، اذهان‌تان را مشوب ننمایند. چنانچه مرحوم سید کاظم یزدی در آن ایام مکتوبی که راجع بود به حفظ حدود، به من نوشته بودند، امثال امر و تطبیق نمودم و به‌علاوه چیزهایی را که به من نسبت می‌دادند در وقت خود استماع، حالیه برای واقف شدن برحالت روحی ما، کسانی که بر آنها اعتماد دارید گسیل فرمایید تا به حقیقت مشروعه مقاصد ما مطمئن گردید، که ابدأ مقصود دیگری جز آن نداریم بنابراین لازم شد که این امر را بر حضرت عالی عرضه داشته، تا توسط شما مجلس ملی را، که منجمله مقاصدمان حفظ آزادی مغضوبه آنها است اطلاع دهند، و رجوع شاه را به مقرر سلطنت و سلطه قانونیت بطلبند. و احکام قانون اساسی محلی را تطبیق و اعاده دهند. تا اینکه در آینده از واقعات و حادثات مسوول نباشیم.

والسلام علیکم ورحمة‌الله وبرکاته»

خزعل

و ترجمه یکی از مراسلاتی که به انگلیسیها نوشته، درج می‌شود:

ترجمه مراسله خزعل به قونسول انگلیس در اهواز.

«ملاحظه می‌کنید که تمام عشایر و مشایخ، امروزه مقاصد سوء دولت ایران را فهمیده و می‌دانند که حکومت حاضره فقط در فکر این است که

املاک و دارایی آنها را مملک و آنها را به خاک بنشانند. مسأله فرامین را برای عملیات خود فقط یک نوع بهانه اتخاذ نموده‌اند. از من پرسیدند: « آیا برای شرکت در حفظ حقوق و مصالح آنها حاضر هستم یا خیر؟ » من جواب دادم:

« البته برای این مسأله حاضر و تا آخرین نفس جلو جهد خواهم نمود. » از این جهت تمام روسای عشایر آمده، قرآن مهر کرده و به قید طلاق قسم خوردند، که بر قول خود ایستادگی نموده و از این نقشه روگردان نشوند. جنبش حالیه هواداران من، هیچ شباهتی به سابق ندارد و فی الحقیقه برای دفع تجاوزات دولت ایران، همگی حاضر و مصمم شده‌اند. من شخصاً هیچ اعتمادی به تأمینات سردار سپه ندارم، بلکه آنها را برای گول زدن خود یک نوع وسیله می‌دانم. زیرا در نتیجه این همه تأمینات که به سفارت انگلیس داده که قشون به این سامان نفرستد، دیدیم که قشون برای این مملکت در راه است. صاحبمنصبانی که از طرف مشارالیه اعزام شده‌اند، همه نوع اقدامات می‌نمایند که به مصالح من برمی‌خورد. در صورتیکه از اول وهله یک نوع اطمینان داده شده بود، که وجود این صاحبمنصبان برای دولت فقط یک نوع مستحفظ است. هر یک از این صاحبمنصبان که به نقطه‌ای رفته‌اند، افکار و عقاید هواداران مرا نسبت به شخص من مسموم و در مسائلی مداخله می‌نمایند که به کلی از دایره وظیفه آنها خارج است. یک روز از ارسال یک نفر حاکم برای آبادان سخن می‌رانند. روز دیگر تعیین کارگزاری را برای آن محل اشاعه می‌دهد. یک روز می‌خواهد مأمور بلدیة برای محمّره بفرستد. ابدأ روزی نمی‌گذرد که به کار من مداخله نکند. روزنامه‌جاتی که در تمام این مدت علیه من و دولت انگلیس قیام نموده بودند، هیچ‌یک از آنها مجازات نشدند و معلوم است اگر پشت گرمی نداشتند به این هتاکیه‌ها هرگز جرئت نمی‌کردند. من دیگر ممکن نیست عقیده به سردار سپه داشته باشم، ولو اینکه هزار قسم بخورد. فقط از تأمینات کتبی و قطعی دولت انگلیس متقاعد می‌شوم.

شرط اول من این است که یک نفر سرباز ایرانی در اینجا نماند. زیرا مادامی که نظامیان ایرانی اینجا باشند، همیشه موجب اغتشاش و اختلال هستند.

ثانیاً تمام فرامین من باید تأیید و تصدیق بشود.

ثالثاً مالیاتی که بر من است باید به همان میزان سابق باشد. قراردادی که با مستر مکرمیک بسته بودم فقط به سبب این بود که از پیشنهادهاتی که مقامات انگلیس به من نموده بودند شک داشتم، و گرنه دولت ایران حق نداشت که آن مخارج هنگفتی که در ایام جنگ بر من وارد آورده بود منظور ندارد. اکنون که دولت ایران دارد هر روز یکی از تعهدات خود را لغو می کند، من هم خود را در الغای آن قرارداد مجحفانه محق می بینم.

رابعاً باید به تمام دوستان و حلفای من تأمینات داده شده برای تمام آنها عفو عمومی صادر نمایند.

من البته همه نوع اقدامات لازمه برای حفظ سلامت لوله های نفت اتخاذ و کسی که بر آنها جسارت حمله کند، سخت ترین معامله را با او خواهم نمود، و امیدوارم که به حفظ آنها موفق بشوم. ولی ممکن است چنانچه می دانید دشمنان من به طور مخفی صدمه به لوله ها برسانند. برای اینکه مرا با دولت انگلیس در زحمت بیندازند، و میان ما بغض و نفرتی ایجاد نمایند مکرر می گویم تا زنده هستم مصالح دولت انگلیس را حفظ می کنم و خدمات من به آن دولت، که به آن افتخار دارم، بر آنها مخفی و پوشیده نیست. در عدالت و حاضر شدن دولت انگلیس برای کمک و مساعدت من همه نوع امیدواری دارم. خوزستان در عرض این سالیان دراز به هرگونه امنیت و آسایش، متنعم بوده و این حقیقتی است که همه به آن اعتراف دارند. دولت ایران میل دارد این مملکت را مختل نماید من هم به دولت انگلیس متوسل می شوم که کمافی السابق و بر طبق مواعید و قرارداد، مرا حفظ نمایند. من متعلی نیستم ولی اگر دولت ایران خواسته باشد نقشه حالیه را تعقیب نماید، ناچارم که از حقوق خود حتی المقدور مدافعه نمایم. می ترسم از اینکه مسأله هر قدر به عهده تعویق بیفتد به همان اندازه وخیم بشود.»

در این موقع به کنار رود جراحی، یا کردستان رود رسیدیم.

پنج فرسخ به اهواز مانده اتومبیلی در میان گردوغبار پیدا شد. از اتومبیل من گذشته به امیر لشکر جنوب و امیر اقتدار رسید. بعد از چند دقیقه مشارالیهم به نقطه‌ای که برای اصلاح اتومبیل ایستاده بودم، رسیدند و با نهایت اضطراب، لرزان و در حال رقت گفتند:

« این قونسول روس بود که محض دولتخواهی و محبت می‌خواست حضرت اشرف را مطلع سازد که صلاح نیست در این موقع بی‌محابا وارد اهواز شوید، زیرا که شیخ قوایی در اهواز جمع آورده و تمام هواداران او مسلح‌اند و درو بام کوچه و معبر را گرفته‌اند، و اگر وارد شوید همگی را دستگیر خواهند کرد. زنهار، از ورود به اهواز خودداری نمایید و از کید دشمن ایمن شوید. حال، ما از حضرت اشرف استدعا می‌کنیم؛ صرف‌نظر فرموده وارد نشوید و ترحمی بفرمایید، که همه تلف نشویم و آسیبی به وجود مبارک نرسد.»

در ضمن صحبت، من مواظب احوال این دو مرد بودم که با وجود دیدن مخاطرات عظیمه و جنگهای بسیار، باز از ترس یا برای حفظ جان من، اینطور مضطرب و گریان شده‌اند. از طرفی هم به آنها حق می‌دادم که مرا به تأمل و تفکر دعوت می‌نمودند. زیرا که امر، بسیار خطیر بود. وارد شدن به قلب دشمن و خود و همراهان را تسلیم کردن، از تهوّر خالی نبود. اگر قونسول روس ما را برای مصالح سیاسی خود و دامن زدن به آتش هم بیم داده باشد، و چنانکه می‌گفت شهر اهواز مسلح هم نباشد، اما برای خزع حاضر کردن عده‌ای که ما را دستگیر نمایند کاری نداشت، زیرا که اردویی همراه ما نبود و سه چهار روز وقت لازم داشتیم که قشون برسد.

در اینجا من قدری به فکر فرو رفتم. نه از ترس جان خود، زیرا این متاعی است که هیچ‌وقت در مدت عمر قیمتی برایش قائل نبوده‌ام، اما برای همراهان، که محض متابعت من در مهلکه افتاده بودند. ولی این تأمل یک لحظه بیشتر طول نکشید. توقف یا مراجعت بدترین شکست و نشانه‌ی نهایت ترس بود. با خود گفتم کسی که به این کارهای خطیر مبادرت می‌ورزد نباید به این ملاحظات قدم واپس گذارد.

این دو نفر هم به واسطه اضطرابی که نشان می‌دادند مرا فی الحقیقه

متغیر کردند. پس سخن آنها را قطع کردم و بر آنها بانگ زدم و گفتم:
«جان شریف است، اما در میدان جنگ نباید آن را تا این اندازه قیمت
نهاد. با وجود تمام این خطرها، مسلح بودن هواداران خزعل در اهواز، سوء قصد
و تجهیزات شیخ، نبودن قشون و غیره چون عزم کرده‌ام باید به اهواز بروم
و هیچ چیز حتی گلوله توپ هم مرا بر نمی‌گرداند. می‌گویید بی احتیاطی است
و تهوّر است؟ باشد! اشخاص کم‌دل، شجاعت را تهوّر می‌خوانند و شهامت را
بی احتیاطی!»

من تنها وارد این شهر پر دشمن می‌شوم و با تمام قوای خزعل مقابله
می‌کنم.»

و بیت فردوسی را بر آنها خواندم:

جهانجوی راه‌جان به چنگ اندر است و گرنه، سرش زیر سنگ اندر است

این دو نفر خود را پس کشیده و عقب ماندند. چون دیدم تأخیر اسباب
توهم است، بر اتومبیل سوار و با یک نفر نظامی به طرف اهواز راندم.

ورود به اهواز

جمعه ۱۳ قوس

ساعت پنج بعد از ظهر به اهواز رسیدم. عده کثیری با اتومبیل و اسب
تا نیم فرسخی به استقبال آمده بودند و هر قدر به شهر نزدیک می‌شدیم،
جمعیت مستقبلین افزوده می‌شد. از جمله سردار اجل پسر خزعل و هشت نفر
از روسای عشایر. خود خزعل بواسطه کسالت یا ترس هنوز به اهواز نیامده بود.
کوچه‌های شهر را آیین بسته و بیرق‌های بسیار نصب کرده بودند. خیلی
متأسفم که نتوانستم به موقع، از نحر شتری که در سر راه کشتند جلوگیری
کنم. حال این حیوان بزرگ ترحم انگیز بود. عده زیادی زیر سلاح بودند و در
معابر و روی بامها جای داشتند. ولی عجب است که یک نفر زن، حتی روبسته
هم دیده نمی‌شد. عمارت خزعل که بهترین ساختمان این شهر است برای

ورود ما مهیا شده بود. هرچه به عمارت نزدیک می‌شدیم، اشخاص مسلح متراکم‌تر بودند. زیر درختها و کنار دیوارها ایستاده و بر تفنگها تکیه داشتند و گوسفندوار به یکدیگر تنه می‌زدند، و از میان چارقدهای سرخ مثل گل شقایق صورت سیاه خود را نشان می‌دادند. قصد خودنمایی ندارم ولی هرکس دیگر بود شاید خود را می‌باخت و تحمل این موقعیت را نمی‌کرد. به قصر شیخ وارد شدم و در اطاق خاصی که معین شده بود راحت کردم. مردم تا پاسی از شب به تماشای همراهان ما که از عقب می‌آمدند مشغول بودند. قریب دو از شب، دبیر اعظم با اتومبیلی دیگر رسید.

شب اول در اهواز

امشب موقعیت من خالی از غرابت نیست. تنها در قصر دشمن نشسته‌ام و میزبان من با چند هزار نفر مسلح که دارد، هراسان شده و به ساحل پای ننهاد، کشتی خود را در وسط کارون نگاه داشته است. مهمان یک نفر است و باید میزبان را با وجود قوای بسیاری که دارد امان بدهد. این ورود بیباکانه من به قلب دشمن و نترسیدن از یک شهر مسلح، بیش از هزار توپ و صد هزار قشون در مرعوب کردن خصم مؤثر شده است.

خزعل را هرچه دل داده و تحریک کرده‌اند، حرکتی ننموده است. نسیم شب، خروش شکایت آمیز کارون را که از بالای سد فرو می‌ریزد به اطراف پراکنده می‌نماید. این رود که چون از برداشتن مانع راه خود عاجز است و بیهوده زیر لب غرش خفیفی می‌کند، خیلی شبیه است به آن شیخ پیری که الان در کشتی خود نشسته و از پیداشدن سدی در مقابل هوس جاه‌طلبی و امارت‌جویی خود می‌غرد و چاره‌ای جز سرافکنندگی ندارد. صدای آرام رود کارون نمی‌گذارد از یاد شیخ غافل بشوم. این شیخ که به واسطه طول زمان اقتدار، تملق‌گویی اطرافیان و رنگ آمیزی مدعیان خاکها و آبهای عالم، سابقه خود را فراموش کرده، و به هیچ تنزل و اطاعتی معتاد نیست و این تمول و تمکن را موروثی پنداشته و در این اواخر میل تشکیل امارت مستقله را در دماغ او ایجاد کرده‌اند، امشب چه فکر می‌کند؟

این شخص وقتیکه موقعیت یک هفته قبل خود را با امروز می‌سنجد، چه حالی پیدا می‌کند؟ هفته قبل، متنفذین و مقامات تهران را زرخرید خود می‌دانست، تمام قشون هند و نفوذ مستخرجین نفت را پشت سر خود می‌پنداشت، صفحه خوزستان را امارتی می‌دید از طرف شمال محدود به کوهستان بختیاری (و شاید به نواحی اصفهان) و از طرف مشرق به خاک فارس. یعنی رود کارون را نهر کوچکی می‌دید که در میان خانه شخصی او در حرکت است و محض استفاده او از کوه‌رنگ سرازیر می‌شود و برای سلام به او می‌غرد و به قصد پایبوس او راه را کج کرده به محمّره می‌رود.

شوشتر و دزفول و رامهرمز و اهواز و حویزه را حجرات (قصر اسپانیایی) خود می‌دانست. هر وقت می‌خواست، اقلیت مجلس را برمی‌انگیخت که قوه مقننه را بر سر قوه مجریه خراب کنند. مدیران جراید را امر می‌داد که عالم مطبوعات را به هیجان آورند و اکناف عالم را از مظلومیت شیخ پر کنند. سفارتخانه‌ها را اجازه می‌فرمود که نتها و اتمام حجتها به دولت بفرستند و بالاخره هواداران خود را ملخ‌وار می‌فرستاد که ما را در ملک سلیمان تارومار کنند. این بود خیالات و آرزوهای شیخ که برای او از دایره آرزو خارج و به مقام علم‌الیقین و حقیقت رسیده بود. تلگراف نمود، مرا تهدید کرد. قشون فرستاد و قد برافراشت.

من در ظرف یک ماه چند صد فرسنگ را پیموده، کوه و دشت و دریا را در نوشتم و شخصاً به میدان آدمم و هیچ چیز مرا از ورود به قلبگاه خصم باز نداشت. اینک من در اهواز هستم و او در میان رود کارون. عمارت امارتش، فرو ریخت. کارون به یاد مظالم او دشنامش می‌دهد. هیچ قوه‌ای از داخل و خارج به فریاد او نرسید. هیچ جریان پلتیکی مجال نفوذ نیافت. مثل شاهین به سینه او چنگ فرو بردم. او را عفو کردم و فردا باید در خانه غضبی خودش از من رخصت یافته، خاضعانه بخشایش بطلبد و از مقام امارت به موقعیت یک نفر مرد زارع مطیع متمول تنزل کند. در مقابل چشمش مالیّه، عواید دولت را جمع آورد، قشون، ولایت را نظم بدهد، گمرک در واردات و صادرات نظارت کند و عدلیّه به عرایض مردم برسد. من حق دارم در این باب مبالغه کنم و بسط مقال بدهم زیرا که هر چند امر خوزستان

به زودی خاتمه یافت، اما کاری خرد نبود. این تنها شیخ محمّره نیست که مغلوب می شود بلکه تمام سرکشان ایران اند که در شخص خزعل معلوم می گردند. تنها خاک خوزستان نیست که دوباره با رشته های قوی به ایران اتصال می یابد بلکه تمام بنادر جنوب است که بعد از سالیان دراز می فهمند صاحبی و مرکزی هست و قوه ای وجود دارد. این شکست تزریقات خارجی است در بنادر خلیج فارس، و این معرفی قدرت دولت است در سرکوبی متمرّدین و حفظ تجارت و مؤسسات خارجی و رعایت استقلال دولت در مقابل بهانه های بی اساس بیگانگان، و بالاخره قیام مرکز است در مقابل ملوک الطوائف.

تلگرافات تهران

دو تلگرافی که از وزیر خارجه رسیده بود، قرائت و به ترتیب ذیل جواب دادم. معلوم شد، موضوع خیانت خزعل و قصد توقیف ما در اهواز، حتی در تهران هم شایع بوده است:

پنجشنبه ۱۲ قوس

حضور حضرت اشرف آقای رئیس الوزرا دامت عظمته

« ۱ - تلگراف محمّره به تاریخ چهارم دسامبر مطابق امروز پنجشنبه ۱۲ قوس این طور اطلاع می دهد که پسر شیخ دیروز نزد حضرت اشرف رفت. فوراً اطلاع دهید قبل از آنکه قشون بیاید، به اهواز و محمّره نیایند. از قراین معلوم می شود، نیت بد باشد. وصول این تلگراف را فوراً اطلاع دهید.

۲ - تلگراف مسکو اطلاع می دهد که روزنامه های آنجا انتشاراتی می دهند، راجع به اینکه مراسلاتی از انگلیسیها رسیده که خزعل در حمایت انگلیسیها است و جنگ باید حتماً متارکه شود. و الا برای حفظ منافع جنوب اقدام نظامی خواهند کرد، و سه کشتی جنگی وارد خلیج، و می خواهند به محمّره قشون وارد کنند.

اجازه می فرمائید تلگراف کنم این انتشارات را تکذیب نمایند؟ چنانکه در تهران هم آقای وزیر مالیه راجع به خبر بی سیم مسکو تکذیب نمودند.»

مشار الملک

نمره ۳۹۰۰

شنبه ۱۴ قوس

حضور حضرت اشرف آقای رئیس الوزرا دامت عظمته

« اول از محمّره - این قسم اطلاع می دهند، از قراری که مذکور است مقداری اسلحه دیروز از بهمنشیر عبور داده، خودش هم ظاهراً برای استقبال، طرف اهواز رفته و باید خیلی احتیاط کرد.

دویم تلگراف بصره - خزعلیان و بختیارها توطئه دیده اند در اهواز به حضرت اشرف حمله نمایند. خوبست در رفتن به اهواز عجله نفرمایند. تلگراف دیگر حاکی است شیخ خدعه می کند اهواز را برای ورود چراغانی، ولی شبانه قشون به سمت اهواز می فرستد. محض اطلاع به عرض رسانید. »

مشارالملک

جواب

جناب مستطاب اجل آقای مشارالملک وزیر خارجه دام اقباله

« تلگراف جناب مستطاب عالی راجع به انتشارات خلاف حقیقت در مسکو واصل. همان طور که پیشنهاد نموده اید تلگرافاً دستور دهید تکذیب نمایند. »

وزیر جنگ و فرمانده کل قوا

۲۰ قوس - نمره ۴۲۳۸

متعاقب آن دو تلگراف از حکومت نظامی تهران رسید، که عین آنها

درج می گردد:

فوری

مقام منبع بندگان حضرت اشرف رئیس الوزرا و فرمانده کل قوا دامت عظمته

« با کمال احترام به عرض مبارک می رساند:

شارژ دافر سفارت روس امروز از فدوی وقت ملاقات خواسته و فدوی هم به او وقت داد. پس از ملاقات با تمام آنکه سعی می نمود به ملاقات خود یک صورت ویزیت شخصی داده باشد، باز هم با همان عادات دیرینه روسها بیطاعت شده و اظهار نمود که بعضی مطالب شنیده می شود که صحت و سقم

آن هنوز برای ما روشن نیست. از جمله می‌گویند که انگلیسیها در مقابل یک شرایطی راضی شده‌اند. قشون ایران وارد خوزستان شود، از قبیل تمدید مدت بانک و نفت جنوب و غیره.

فدوی به او جواب دادم:

اولاً خیلی متأسف هستم از اینکه شما به هر صحبت بازاریها اهمیت می‌دهید. ثانیاً متأسفم شما تا به حال شخص بندگان حضرت اشرف دامت عظمته را آن‌طور که لازم است نشناخته‌اید. لذا لازم می‌دانم به شما توضیح دهم که شخص بندگان حضرت اشرف دامت عظمته در همان موقعی که میل دارند که مابین دولت ایران و کلیه دول خارجه، یک نوع مناسبات دوستانه باشد، در همان موقع هم راضی نمی‌شوند که کوچکترین لکه در تاریخ ایران بماند. این است معرفی شخص معظم‌له، شما هم به این قسم اراجیف یا صحبت‌هایی که از دهن هر شخص مفسد عوام بیرون می‌آید، اهمیت ندهید، و تکرار این صحبت هم در جای دیگر صلاح شما نیست.»

حکومت نظامی تهران و توابع - سرتیپ مرتضی

نمره ۳۲

مقام منیع بندگان حضرت اشرف رئیس‌الوزرا و وزیر جنگ دامت عظمته

«عین بی‌سیم مسکو را رمز، حضور مبارک تقدیم می‌دارد:

ایران - شایعاتی جریان دارد که وزیر امور خارجه ایران دو فقره یادداشت انگلیس را عودت داده و در تعقیب آن یادداشت، نتی متضمن اعتراض شدید علیه مداخله در امور داخلی ایران به انگلیسیها تسلیم شده است. از قراری که نقل می‌کنند استیضاحی که در مجلس در نظر گرفته بودند، و صورت نگرفت، بعد از مذاکرات مهمه و جلسات خصوصی، بعضیها می‌خواستند برای تغییر کابینه از آنها استفاده کنند. مجلس تصمیم گرفت که مسأله قضایای جنوب و یادداشتهای انگلیس را تا موقع مراجعت سردار سپه موکول بدارند، و می‌گویند وزرا و فراکسیونهای مجلس و بعضی از وکلا تلگرافی برای رئیس‌الوزرا فرستاده و به اطاعت کامل خزعل اشعار داشته‌اند، که مطلقاً هیچگونه مصالحه نباید انجام گیرد. تلگرافی از رئیس‌الوزرا اشاعت یافت که خزعل بواسطه عارضه کسالت متعذر شده و پسر خود را نزد رئیس‌الوزرا روانه می‌دارد، و نقل می‌کنند که قشون دولت، چهار ستون

تشکیل داده و خوزستان را می‌گیرند. دسته‌ای از قشون دولت که در شوشتر محصور بود، طرفداران شیخ را مقهور ساخته و حکومت را تصرف نموده، اطلاع می‌دهند که برای حمل اموال و مهاجرت خانواده شیخ، ده‌ها اتومبیل در اهواز تهیه شده و جراید اتحاد جماهیر شوروی، توجه مخصوصی به جزئیات آن معطوف داشته و به اقدامات، با نظریات همدردی می‌نگرند. روزنامه‌های روسیه راجع به یادداشتهای انگلیس به ایران ظنین و می‌نویسند.

«منجر به اولتیماتوم و پیاده شدن قوای انگلیس در بنادر جنوب می‌گردد و این رویه دیرینه انگلیس است که برای فشار به دولت ایران، بدان مبادرت می‌ورزد.»

در روزنامه پراودا، حمله انگلیسیها را به مصر با تسلیم آن یادداشت به دولت ایران مقایسه کرده، می‌گویند مفهوم و معنی این یادداشتهای که مداخله بی‌پرده به امور داخله دولت مستقلمی می‌باشد، این است که محافظه کاران انگلیس عناصر ارتجاعی ایران را تقویت نموده و می‌خواهند قوایی را تحریک کنند که اقدامات آنها بر علیه مملکت ایران، بلکه بر علیه اتحاد جماهیر شوروی باشد.» و نیز محترماً عین خبر رویترا را به رمز معروض می‌دارد:

تکذیب دولت

«تهران - این چندروز اخیر زمزمه‌ای در شهر راجع به دو فقره یادداشت که دولت انگلیس برله سردار اقدس به دولت ایران تسلیم نموده است، جریان داشت. ولی دولت رسماً صحت این یادداشتهای را تکذیب کرده است.»

حکومت نظامی تهران و توابع - سر تیپ مرتضی

قریب به نصف شب تلگراف کفیل ریاست وزرا واصل شد که گزارشات دو روزه اخیر را ذکر کرده، و اقداماتی را که دولت پس از مسترد داشتن نتهای انگلیس نموده، شرح می‌داد.

اصل تلگراف از این قرار است:

حضور مبارک حضرت اشرف اعظم آقای رئیس الوزرا دامت عظمته
«چنانچه خاطر مبارک مستحضر است در نتیجه مشورت با بعضی از آقایان و کلا، قرار شد مراسله دومی سفارت پس داده شود، و پس از چند روز در

جواب مراسله اولی مندرجات و مدلول مراسله دومی هم بدون اشاره به خود آن مراسله، رد شود. همین طور اقدام شده، راپرت به عرض می‌رسد. دیروز نهم قوس آقای وزیر خارجه در ضمن ملاقات با شارژ دافر انگلیس، بدون مشورت قبلی با وزرا، مراسله اولی و مراسله حاوی تلگراف وزیر مختار به حضرت اشرف را نیز پس دادند. پس از اطلاع، اظهار شد که پس دادن تمام مراسلات موقع بیان نظر دولت را فوت کرده، در آتیه ممکن است تولید خطر و بدنامی برای دولت بنماید. به علاوه چون مطالب منتشر شده ممکن است در مجلس تولید اشکالاتی بکند، بعد از مذاکره با وزرا قرار شد در این باب مشورتی با آقایان مشیرالدوله و مؤتمن الملک و تقی‌زاده و علایی بشود. وزرا به غیر از آقای وزیر خارجه دیشب به مجلس رفته و با آقایان مذکور مشورت کرده، تمام آنها پس دادن مراسلات اخیر را خوب ندانسته و برای اینکه جبرانی بشود، قرار شد آقای وزیر خارجه به سفارت انگلیس رفته، یادداشت ذیل را قرائت و نسخه آنرا به شارژ دافر بدهند. پس از آن وزرا همان دیشب آقای وزیر خارجه را ملاقات و مطالب را به ایشان ابلاغ کردیم. ایشان قبول کردند که امروز همینطور انجام دهند. متن یادداشت این است:

« در موقعی که در هفتم قوس وزیر خارجه ایران مراسله سفارت انگلیس را به آقای شارژ دافر رد کرد، نظر اولیای دولت علیه از این اقدام این بود که چون مضمون مراسله‌ها را کاملاً مخالف اصول قانون بین‌الملل و حق سیادت و استقلال ایران می‌دانستند، مراسله مزبور رد شود تا موجب اعتراضات حقه دولت ایران، و دنباله تنفّرات و هیجان افکار عامه این مملکت و ایجاد مشکلات جدید در طریق حسن افکار و تحکیم روابط دوستانه که خوشبختانه روبرو از دیاد است نگردد، و کاملاً کان‌لم‌یکن فرض شود. لیکن چون آقای شارژ دافر انگلیس در تاریخ نهم قوس شفاهاً از جانب دولت متبوعه خود راجع به آن مراسله رده شده و فاقد الاثر گردیدن، بیاناتی نمودند، و علمی ذکر نمودند، علیهذا وزیر خارجه از جانب دولت خود مأموریت دارد که رسماً اظهارات ذیل را به آقای شارژ دافر انگلیس بنماید.

اولیای دولت علیه ایران تصور نمی‌کردند که ممکن است دولت فخیمه انگلیس این چنین اقدامی بنماید، زیرا به هیچوجه برای هیچ دولت خارجی حقی قائل نیستند به اینکه نسبت به یک نفر از اتباع مسلم دولت علیه، نظیر آنچه در مراسله رد شده مندرج شده بنمایند. لهذا نظر به مراتب

فوق و برای احتراز از هرگونه سوءتفاهمی، مراسله مزبوره به آن سفارت رد شده و امیدوار است این حسن نیت دولت علیه تقدیر گردد. در خاتمه نظریات دولت ایران را در حفظ حقوق حاکمیت خود تجدید می نماید.»

ذکاءالملک

نمره ۳۸۷۲

دستور دادم تلگراف ذیل را تهیه کنند که فردا صبح مخابره شود:

تهران

جناب مستطاب اجل آقای ذکاءالملک وزیر مالیه دام اقباله

«از مدلول رمز نمرة ۳۸۷۲ اطلاع حاصل کردم. با اینکه در رمز نمرة ۴۱۸۸ صریحاً دستور داده بودم که هر مراسله‌ای از هر سفارتخانه‌ای برسد، باید قبلاً به من مراجعه نمایید تا تکلیف جواب آن را تعیین و بعد با نظر هیأت دولت، امر به ارسال شود، هیچ انتظار نداشتم نطقی را که برای آقای وزیر امور خارجه معین نموده‌اید بدون اطلاع و دستور من بروند در سفارت انگلیس بخوانند. چه بسا نظریاتی در این موقع هست که ممکن است هیأت دولت متوجه نبوده و بعدها تولید مشکلات کند، چنانکه به جمله اخیر همین نطقی را که تهیه کرده‌اید من اعتراض دارم. اینجا که نوشته شده «در خاتمه نظریات دولت ایران را در حفظ حقوق حاکمیت خود تجدید می نماید.» این جمله را ابداً تصدیق ندارم و بیمورد بوده، و برای اینکه دیگر نظایر این عبارات تجدید نشود همان طور که نوشته‌ام تمام مکاتیب وارده یا این قبیل جوابها را قبلاً به من مراجعه نمایید، که با یک نظر جامعی مبادرت شده و بعدها مورث تأسف و پشیمانی نشود. اگر قدری دقت شود، خودتان هم تصدیق خواهید کرد که ذکر این جمله بدون مطالعه بوده.»

رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا

جمعه ۱۳ قوس ۱۳۰۳ - نمرة ۴۲۱۲

صبح بر حسب عادت زود برخاستم. امر دادم به بوشهر تلگراف کنند که کشتی پهلوی را به محض ورود به طرف بندر محمّره بفرستند، و مدتی به مطالعه تلگرافات واصله گذرانیدم. این تلگرافات پردهٔ عجیبی در برابرم جلوه داد که هر چند انتظار آن را داشتم ولی تا این پایه نمی‌پنداشتم.

اقلیت مجلس که تشکیل می‌شود از مدرس، میرزا حسن خان زعیم، بهبهانی، ملک الشعرا، حائری زاده، کازرونی، حاج آقا اسمعیل عراقی، قوام‌الدوله، اخگر، آشتیانی و غیره، مدتی بود که صرفهٔ خود را در مخالفت با من می‌دیدند. بر خود حتم کرده بودند که در مقابل خدمات و عملیات درخشان من و دولت من و قشون من، چشمها را به هم گذارند و کارهای مرا وارونه جلوه دهند و ذهن مردم را مشوب سازند. تمام مخالفت‌های این دسته را که غالباً منجر به کندی امور و خرابی نقشه‌های دولت و خسران مملکت شده است یادداشت کرده‌ام. واقعاً مضمون یک کتاب می‌شود.

من به قوهٔ بازوی خود و نیت مقدس خود و استقامت تزلزل ناپذیر خود بر رأس دولت قرار گرفتم. مواجه شدم با هزاران بنیان‌خراب و اصول فاسد که بایستی همه را با یک مشت سرنگون کنم و طرحی نو بیندازم.

اما میل داشتم همیشه با مجلس کار بکنم. این اساس را، هر چند ضعیف و لانهٔ فساد است، حفظ نموده و در اصلاح آن بکوشم. پس محض رعایت قانون اساسی، برخلاف آرزوی خود رفتار کردم و مؤسسات پوسیدهٔ مضره را نگاه داشتم و به اصلاح سطحی قناعت نمودم و کارها را به مجرای هیأت مقننه انداختم و به دست آنها گذاشتم. با تمام قوا و از صمیم قلب نگاهبان مجلس شدم و هر سختگیری و کندی و بیکارگی را از جانب مجلس تحمل نمودم. این چند نفر مفسد را هم میدان دادم که هر چه می‌خواهند بکنند و بگویند. اقلیت مجلس مغرور شد و خود را چیزی پنداشت. چند دفعه در صدد تحریک اهل شهر و بلواهای عمده برآمد که شرح آنها طولانی می‌شود. وقتی که من ناگهان به طرف خوزستان عزیمت کردم و پایتخت را خالی دیدند سخت به جنب و جوش افتادند و با تمام قوا برخلاف من کوشیدند. همه و

جنگال این دسته، شیخ را از اقصای خوزستان فریب داد. گمان کرد واقعاً از این دهلهای منفی باف چیزی ساخته است. پس توسط زعیم و دیگران پول فرستاد و به دست مدرس به مصرف رسانید. آن حصیر پاره مدرس، درحقیقت روی طلای خزل پهن شده بود. من همه جا مراقبت داشتم و متأسف بودم که اهل تهران، با اینکه پرورده انقلاب و سرچشمه سیاست ایران هستند و هزار مرتبه غرض رانی مدرس و دورویی و بی ثباتی ملک الشعرا و سبکسری کازرونی و اخگر و حائری زاده و غیره را امتحان کرده اند، چرا راضی می شوند این چند نفر به حمایت خزل برخاسته و سد راه استقلال و ترقی مملکت بشوند؟ اما من از اقلیت خیلی تعجب نداشتم زیرا که آنها مدتی بود با من مخالفت می کردند و آشفته پول شده بودند. حیرت و خشم من از اعمال چند نفر دیگر بود، که در حضور من موافق و خادم و در غیاب منافق و خائن بودند.

سرکشیک زاده، میهن، داور، به همراهی یک نفر یهودی موسوم به هایم که مسیر ترقیاتش معلوم است، حرکاتی کرده اند، که مستقیماً بر ضرر ایران و بر خلاف من بوده است.

این اشخاص برای جلب منفعت شخصی و رسیدن به مقام و خودنمایی، در غیاب من وارد سیاستی خطرناک شده بودند که اگر من متحمل لطمات آن نمی شدم پیکر ایران را متلاشی می ساخت. اینها در ظاهر رفیق و کلای صالح و اکثریت مجلس، و در باطن همراه اقلیت و آژان سفارتخانه و مزدور مؤسسه نفت و جلالت شیخ محمّره بودند، اگر راپرتهای مختلفی که از اعمال اینها و خصوصیات کارهایشان رسیده درج کنم، همه کس تعجب خواهد کرد که چگونه ممکن است بشر ایرانی، وکیل ملت، مدیر روزنامه، به این رذالتها و خیانتها تن در دهد و برای جلب مثنی پول و متزلزل ساختن من، به تجزیه وطن و استقرار نفوذ اجانب و ازهم گسیختن نظام، رضا بدهد.

اما برای اجتناب از اطناب، و کوچکی قدر این خیانتکاران، از ذکر تمام راپرتهای خودداری می کنم و تلگراف ذیل را که از حکومت نظامی رسیده است، در این شرح می گنجانم:

مقام منبع‌بندگان حضرت اشرف رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا دامت عظمته

«محترماً به عرض آن ذات مقدس می‌رساند:

وضعیات شهر تهران، چنانچه در/تلگرافات قبل به عرض رسانده، فوق‌العاده خوب و امیدبخش است. لیکن مطلبی را که فدوی در مدت تصدی حکومت نظامی کاملاً کشف کرده، این است که اهالی تهران به‌طور کلی آرام و علاقه‌مند به ذات مقدس هستند، ولی مابین آنها عده دیگری هستند که برای جلب منافع شخصی و احراز بعضی مقامات که حقاً هیچ‌وقت لایق رسیدن به آن نیستند، مشغول انتریک و دسیسه و بیرون آوردن بعضی صداها می‌مضحک هستند. گاهی هم یک قسمت از آن مردمان بیچاره را آلت دست خود قرار داده و به راههای کج و معوج می‌کشانند، بلکه بعضی اوقات آن اشخاص بیگانه را با مرگ دست به‌گریبان کرده و خود با یک قلب سختی به آنها می‌نگرند، و بدون آنکه از کرده خود پشیمان شوند، و باز هم به عملیات زشت خود ادامه می‌دهند. لازم دانسته، که به عرض مبارک برساند که آن اشخاص نه فقط مدرس و ملک‌الشعرا می‌باشند، بلکه یک عده دیگری هستند که فدوی، مدرس و رفقای او را در مقابل آنها به درجات بهتر می‌شمارم و آنها سرکشیک‌زاده و غیره هستند، که تمام مدت شب و روز مشغول هرگونه عملیات زشت می‌باشند، که عملیات وکلای مخالف در مقابل آنها هیچ است. این است که فدوی آرزو مندم روزی را، که بندگان حضرت اشرف اشاره فرموده تا این قبیل خائنین را با خاک یکسان، و خود فدوی ایستاده و فرمان آتش به طرف این خائنین بدهم. این است به عقیده فدوی مزد این اشخاص بوقلمون صفت، و اگر بعضی صداها در مجلس پیدا می‌شود، فقط از حلقوم این اشخاص و نتیجه عملیات آنهاست که به هیچ قسم منتج نتیجه نشده و نمی‌شود، و عقیده خود آنها از این عملیات این است که در این موقع مهم حواس بندگان حضرت اشرف را متوجه مرکز نمایند.»

حکومت نظامی تهران و توابع - مرتبیه مرتضی

مقام منبع ریاست وزرای عظام و فرمانده کل قوا دامت عظمته

« چنانکه در تلگراف سابق معروض افتاد، مجلس فعلی به واسطه تبانی یک عده از وکلا که اسامی آنها معروض می گردد: سرکشیک زاده، هایم، میهن و چند نفر از رفقای آنها، همان طوری که به عرض مبارک رسانیده با وکلای اقلیت منشأ مفسده و جنجال گردیده، از ناحیه این مجلس، کوچکترین استفاده ای مترتب نیست. چنانچه ملاحظه می فرمایید، بودجه های دولتی را تا به حال توقیف نگاهداشته، تصویب نمی نمایند. ادارات را به حال گرو در آورده اند. در این صورت انتظار دیگری بجز خرابی کار از این مجلس نیست. »

حکومت نظامی تهران

جواب

حکومت نظامی تهران و توابع

« نمره ۳۰ را ملاحظه کردم. این حقایق بر خود من هم پوشیده نیست و همه را آن طوری که باید و شاید می شناسم. شما مراقب جزئیات باشید تا چیزی مستور نماند. »

رئیس الوزرا و فرمانده کل قوا

نمره ۷۱۰۳

بعد از آنکه رئیس کابینه من، که خود جزء منتخبین و نمایندگان آذربایجان است و برای همراهی با من مجلس را ترک گفته است، از تلگرافات و اخبار مجلس اطلاع حاصل کرد و درجه حق کشی و غرض ورزی نمایندگان و همکاران را ملاحظه نمود، و مجلس را مرکز یک سیاست خطرناکی برای سعادت ایران یافت، تلگرافی به مجلس مخابره نمود و از وکالت استعفا داد. می گفت: « من ترجیح می دهم که از افتخار نمایندگی ملت نجیب و غیور آذربایجان محروم باشم، و بالطبع شریک در یک سیاست ناحق و ایران خراب کنی، شناخته نشوم. زیرا اگر وکلای صالح از حقایق مطلع نیستند و خاموش اند و تحمل می کنند، من که از تمام نکات آگاهم، نباید در ننگ باقی باشم و خود را همکار این اشخاص معرفی کنم. »

این اشخاص مذنب و دورو که با اقلیت مجلس و چند نفر ناراضی یا ترسو دست به هم داده بودند، معلوم می‌شود شوری در مرکز قانونگذاری ایران برپا کرده‌اند، اذهان بعضی وکلای ساده‌لوح را هم مشوب نموده‌اند، و به قدری فتنه و وسوسه کرده‌اند که عده بسیاری از نمایندگان به تردید افتاده‌اند.

خدمات چندین ساله مرا که در زیر گلوله و بهتان و تهدید سیاسی انجام داده‌ام فراموش کرده، و این حرکت بیباکانه مرا که شخصاً به میان آتش و جنگ رفته، و نتهای شدید انگلیس را پس داده، و چنگ به گلوی امیر نیمه مستقل محمّره نهاده‌ام، جنگ زرگری و بنا بر موافقت انگلیس و خود خزعل دانسته‌اند. به آنها وانمود شده است که مقصود، تطهیر خزعل و امضای استقلال اوست!

پس در جلسات خصوصی، نطقهای آتشین کرده و نسبتها به من داده، و قصد سلب اختیار از من داشته‌اند. در مقابل تمام اینها، دولت من و وکلای آگاه پاک‌طینت، دفاع کرده بودند. اما تحریک دسته مخالف کار را به جایی کشانید که نزدیک بود بزرگترین لطمات از طرف مجلس شورای ملی به استقلال و قدرت مملکت وارد شود. یک لطمه جدی جبران‌ناپذیر، و آن رد کردن بودجه وزارت جنگ بود. وکلای وطنخواه هیچ تأمل نکردند که تعویق افتادن، یا رد شدن بودجه وزارت جنگ، یعنی از هم پاشیدن نظام جوان، یعنی تجزیه ایالات مملکت، یعنی استقلال چندین خزعل، یعنی از دست رفتن بنادر، و بالاخره از میان رفتن همه چیز مملکت!

گفتند بودجه وزارت جنگ زیاد است و باید تقلیل یابد و چندی در بوته اجمال بماند و بالاخره بعد از ناامید شدن من و متزلزل شدن قشون، فکری بشود!

عجب این است، که دربار قعجر هم با این رأی که فنای تاج و تخت لرزان اوست، موافقت دارد، و همین قدر که از قدرت من کاسته شود، به هر چیز تن در می‌دهد. اما چه جای تعجب است، از روز اول تاج و تخت آنها در مقابل وطن‌فروشی عباس‌میرزا استقرار یافته است. این شاهزاده جاه‌طلب بود که به وعده بقای سلطنت در خاندان خود عهدنامه ترکمانچای را به یادگار

گذاشت.

خلاصه و کلای مجلس جلسه رسمی سرّی تشکیل داده و راجع به من و قدمهایی که برداشته‌ام، مذاکراتی نموده‌اند. صورت یکی از مجالس سرّی که به‌طور خلاصه به من تلگراف شده و اکنون از خواندنش فراغت حاصل کرده‌ام، درج می‌شود:

«بلوآ شیخ جلال اخبار رویترا مطرح مذاکره قرار داده و اظهار داشت که اگر این خبر اصلاح، صحیح باشد، از نقطه نظر اهمیت، قابل هرگونه تعقیب خواهد بود. پس از آن آقای مدرس این‌طور بیان کردند کودتاهایی که در دنیا در هرچند مدت یک مرتبه برای اصلاحات شده است، همه‌اش مبنی بر استقلال فکر کودتاکنندگان بوده، از قبیل نادرشاه، شاه اسمعیل، ناپلئون و غیره، ولی کودتایی که در چهار سال قبل شده است با تحریک اجانب بوده است. اگرچه آقای رضاخان سردار سپه استفاده‌هایی نموده و قشونی تنظیم کرده، ولی از نقطه نظر سیاست همیشه مورد نگرانی بوده است. از سه سال قبل که می‌خواست رئیس‌الوزرا بشود به هر شکل بود من جلوگیری نمودم، ولی از همان روزی که به این مقام رسید، منتظر بودم که اجانب از درختی که کاشته‌اند میوه‌اش را بچینند. من این روز را خوانده بودم. امروز از نقطه نظر خطر مملکتی، دیگر اکثریت و اقلیت در کار نیست. ولی در این مسافرت که کرده‌اند با من و سیزده نفر از رفقای من مشورتی نکرده بودند. با دیگران اگر مشورت نموده‌اند، من اطلاعی ندارم. اگر با نظر آنها یک قسمت مملکت را داده باشند، من هم حرفی ندارم. بالاخره اگر اقداماتی که سردار سپه می‌کند، با فکر خودش یا اجانب باشد، خلاف مصالح مملکت است.» از این قبیل مسائل خیلی اظهارات کرده‌اند و از این سفر خیلی اظهار نگرانی نمودند. بعد از آن، یکی از وکلا اظهار نمود که این اخبار روزنامه‌های ایران نبوده بلکه اخبار رویترا بوده است که در جراید نقل شده است.

آقا شیخ محمدعلی طهرانی اظهار نمودند که اگر به این شخص کمک بشود، پیشرفت خواهد نمود و آلا موفق نخواهد شد. بعد آقای آقا سید یعقوب اظهار نمودند تا امروز من موافق سردار سپه بودم، از آقای مدرس هم به‌واسطه سردار سپه بریدم. فعلاً که آقای مدرس خطر را این‌طور بیان می‌فرمایند باید

فکر چاره کرد و بنا کرد به گریه کردن و گفت:

« من یک آخوند شپشو بیشتر نیستم! »

صولت السلطنه پیشنهاد کرد که وزرا را دعوت بنمایند، برای سه به غروب مانده، بیایند و توضیح بدهند. آقا سید یعقوب اظهار کردند که محتاج نیست، اگر لازم است الساعه بیایند.

تدین اظهار داشت که از فراکسیونها، عده‌ای انتخاب شوند که در این مسأله راه حل پیدا نمایند، و اساساً با اظهارات مدرس و خطرانی که رسیده موافقت دارم. بهشتی که اجانب به ما بدهند، نمی‌خواهیم. موافقت حاصل شد که وزرا را احضار نمایند. تنفس شد. بعد وزرا آمدند. آقای ضیاءالملک از وزرا توضیح خواسته و اظهار داشتند که من موافق با دولت بوده‌ام. امیدوارم طوری پیش نیاید که من هم مخالف باشم. خوب است وزرا توضیح بدهند که آیا صحیح است که رئیس‌الوزرا به بوشهر برای ملاقات شیخ خواهند رفت؟ خوب است به ایشان تلگراف شود که به بوشهر نروند و به تهران مراجعت نمایند. مجلس هم، چنین تذکری به ایشان بدهد. آقای وزیر مالیه این‌طور توضیح دادند که اخبار رویترا نمی‌توانم تصدیق کنم، یا تکذیب کنم. رئیس‌الوزرا از اول در نظر داشتند که این کار به‌طور مسالمت ختم شود و حرکت ایشان به‌طور غیر مترقبه بود و شب قبل از حرکت ما را احضار فرمودند که من به اصفهان، که مرکز عملیات است و شاید بالاترها هم، بروم و تا این کار را خاتمه ندهم مراجعت نخواهم کرد. انگلیسیها هم، در این مدت اقداماتی نزد رئیس‌الوزرا و وزیر خارجه می‌نمودند که کار به اصلاح خاتمه یابد. بعد از حرکت رئیس‌الوزرا هم نماینده دولت انگلیس همین مذاکرات را تعقیب می‌نمودند، و در این زمینه توضیحات دادند. بعد از آن، شاهزاده سلیمان میرزا اظهار داشتند مجلس در هر دوره نسبت به حفظ استقلال مملکت امتحانات خود را داده است:

دوره اول مقاومت با محمدعلی میرزا.

دوره دوم با قشون ارتجاع، و مقاومت در مقابل التیماتوم روس.

دوره سوم موضوع مهاجرت.

دوره چهارم قرارداد.

فعلاً هم موضوعی است که پیش آمده، البته در کلیات و موقع خطر، اختلاف نظر و اختلاف احزاب، نباید باشد ولی با مابقی اظهارات آقای مدرس مخالفم، زیرا که فرمودند آقای رئیس‌الوزرا در وقت حرکت با رفقای خودشان مشورت نفرموده‌اند. بلی، با آنها که مشورت نکرده‌اند، با دیگران هم مشورت نکرده‌اند، زیرا که محتاج به مشورت نبوده‌اند. در چه مشورت می‌کردند؟ مسأله تلگرافات شیخ خزعل را آقای رئیس‌الوزرا در مجلس خصوصی مطرح کردند و به استثنای بعضی از آقایان که حاضر نشدند، مابقی او را متمرّد تشخیص دادند و تقاضای سرکوبی او را از دولت کردند. شخص رئیس دولت هم برای اجرای امر مجلس، در این فصل زمستان که از هیچ رئیس دولتی دیده نشده است، به فرونت تشریف برده‌اند. ما عاشق اشخاص نیستیم، ما عاشق اعمال اشخاصیم، به خیر مملکت. برخلاف آقای مدرس، رئیس‌الوزرا را درختی که اجنبی او را کاشته باشد، نمی‌دانم. در مدت چهارماه ونیم که در کابینه ایشان عضویت داشته‌ام، ایشان را شخصی ثابت‌العقیده و دارای استقامت در مقابل خارجه دانسته و می‌دانم. ولی به فرض صحت اظهارات آقای مدرس، می‌دانید که اگر ایشان قراردادی هم برخلاف مملکت ببندند یا مذاکراتی نمایند، بدون تصویب مجلس بلااثر خواهد بود. اما باید در نظر داشت در وقتی که قشون مشغول اقدامات است، اشخاص سیاسی نباید مداخله به تاکتیک نظامی نمایند. وزرا به ما مطالبی نگفته‌اند، ولی ما آنچه را که اطلاع داریم، رئیس‌الوزرا، قوای آذربایجان و قوای بروجرد را خواسته، و فوج پهلوی را از تهران امر به حرکت داده‌اند. مقدمات محو خزعل را به طریق محاصره فراهم نموده‌اند. در این موقع، این صدایی که بلند می‌شود و به گوش من که کهنه کار مجلس هستم، نامطبوع است و نمی‌توانم ساده تلقی نمایم. رئیس‌الوزرا جز فداکاری و خدمت، کاری نکرده و نخواهند کرد و این صحبت‌های امروز مثل مذاکرات مجلس یونان و احضار پدر اسکندر از ایران بود، که شصت سال فتح یونانیها را عقب انداخت. در این موقع، آقای رئیس‌الوزرا یگانه کسی هستند که بیرق ایرانیت را بر دوش گرفته‌اند. باید او را کاملاً تقویت کرد و گفت با مشت آهنین خود، این آخرین سد را هم بکوبید که اقتدار حکومت مرکزی برقرار و بیشتر از این،

دست شیخها را نبوسیم. پس محتاج به هیچ اقدامی از طرف مجلس نیست. آقایان وزرا البته احساسات مجلس را ابلاغ خواهند فرمود. وکلا نیز اظهار موافقت نمودند. حاجی عزالمالک با اظهارات شاهزاده موافقت نموده و اظهار داشت که اگر مخالفی هست حرف بزند. بعد، آقا شیخ جلال به نام فراکسیون قیام، نظریات سلیمان میرزا را تقویت و دخالت اجانب را در امور داخله تنقید نمود. ملک الشعرا اظهارات مدرس را تقویت و به یک قسمت از اظهارات سلیمان میرزا اعتراف نمود. سردار معظم اظهار داشت که رئیس الوزرا مطیع مجلس بوده و احساسات مجلس را به معزای الیه ابلاغ می نمایم. وقت تشریف بردن اظهار فرمودند که «یا باید شیخ را از بین بردارم و یا خود برنگردم.»

از آنجایی که اکثریت نمایندگان به حقیقت امر مطلع بودند، نقشه دربار و اقلیت و چند نفر آژان خارجی که به لباس نمایندگی و مدیریت جریده در آمده اند، پیش نرفت. بعضی از صلحا ثابت کردند که اگر رئیس دولت به نفسه خود را در آتش می اندازد، اگر جمعی از قشون ایران تلف می شود، اگر وزارت خارجه یادداشت شدید انگلیس را پس می فرستد، تمام اینها خواب و دروغ و خیال نیست. همه حقیقت دارد و اسناد آن در مقابل چشم است. کسی که می خواهد نفوذ انگلیس و استقلال شیخ را بپذیرد، چرا جنگ می کند؟ چرا لشکر به قلب خوزستان می کشد؟ چرا با انگلیس درمی افتد؟ چه چیز او را مجبور به این زحمات می کرد؟ مگر دولتهای سابق این مملکت برای موافقت با خارجه یا اطاعت از امرای داخله چه می کردند؟

آیا غیر از این بود که چشم به هم بگذارند و ساکت بنشینند و مبلغی بابت حق السکوت بگیرند؟

پس کسی که جداً وارد کار می شود و در چندساله خدمت خود قدمی برخلاف مصلحت ایران یا موافق آمال خارجیان برنداشته، در این سفر هم، بدیهی است که جز صلاح ملک و ملت قصدی ندارد. پس نباید قشون او را در این وقت متزلزل کرد.»

این بود که بودجه با اکثریت ۷۷ رأی در مقابل ۱۴ رأی تصویب گردید و مخالفین در این مرحله هم مغلوب شدند.

وقتی که به عاقبت وخیم این دسایس و جلوگیری از اعطای اعتبارات فکر می‌کنم، یادم می‌آید از خست و لثامت فتحعلی‌شاه که در جنگ روس، پسرش را که در اول خوب کار می‌کرد، بی‌پول، و قشون را بی‌سلاح و بی‌معاش گذاشت و بر خود هموار نکرد که دیناری از طلاهای انباشته خود خرج کند. در نتیجه آن شکستها به ایران رسید و آن خسارتها وارد آمد. همه را می‌خواست به حرف تمام نماید. به خیالش قشون روس را با تهدید می‌توان از میدان برد. در این مورد ذکر واقعه ذیل بیمزه نیست:

روزی که خبر گزشتن روس از سرحد رسید، شاه با لباس غضب و تاج مکمل به یاقوت سرخ بیرون آمد. درباریان تصور کردند بلای آسمانی بر دشمن نازل خواهد شد. شاه فرمود:

«می‌گویند روسها قدم به خاک ایران گذاشته‌اند. اگر قراولان خاصه را به مقابل آنها بفرستیم چه می‌کنند؟»

حضار که حالشان معلوم بود، تعظیم کردند و گفتند:

«قربانت شویم تا مسکو عقب خواهند نشست.»

شاه دستی به ریش بلند کشیده و گفت:

«اگر خود ما به میدان برویم چه خواهند کرد؟»

همه ساکت شدند. اما به همین اکتفا نمود و گمان کرد دیگر روسها به خواب نمی‌روند و ایران را تخلیه خواهند کرد!

از گزارشات تهران و همچنین از روی تلگرافات ذیل، تحریکات و تحریضات خارجی و ساده‌لوحی و کلای مجلس و خیانت بعضی از نمایندگان تا اندازه‌ای روشن می‌شود:

حضور مبارک حضرت اشرف اعظم آقای رئیس‌الوزرا دامت عظمته

«یادداشتی را که دیروز به عرض رسانید، همان دیروز آقای وزیر خارجه برای شارژ دافر انگلیس قرائت کرده، به او دادند. پذیرفت. انشاءالله به همت اقبال حضرت اشرف، خطر بزرگی از استقلال ایران گذشته است. بی‌سیم مسکو دیروز راجع به یادداشت‌های انگلیس و مدلول آن خبری منتشر کرده

بود. آقایان و کلا باز به جنب و جوش افتادند. وزرا را به مجلس خصوصی خواستند. رفتیم و اطمینان لازم دادیم و چون دیدیم می‌خواهند به مطلب دنباله بدهند و حرفهایی که برای اصل موضوع مضر است بزنند، مطلب را کوتاه کرده بیرون آمدیم. بعضی از و کلا پشت سر ما خیلی اظهار حرارت کردند و نمی‌دانیم دیگر چه می‌خواهند بکنند.»

ذکاء الملک

جواب

جناب مستطاب اجل آقای ذکاء الملک وزیر مالیه دام اقباله « از مفاد تلگراف اخیری که به وسیله ارکان حرب کل قشون مخابره نموده بودید، مستحضر گردیدم. لازم است فوراً اقداماتی را که و کلا در نظر دارند، به من اطلاع دهید تا اگر فی الحقیقه عملیات آنها موجب اختلال نظم و آسایش عمومی و استقلال مملکت باشد، از طرف من فکری در جلوگیری بشود.»

وزیر جنگ و فرمانده کل قوا

۱۳ قوس نمرة ۴۲۱۷

حکومت نظامی تهران و توابع

« دو طغرا رمز نمرة ۲۸ و ۲۹۸ را راجع به جریان مذاکرات مجلس ملاحظه کرده و از مفهوم آن مطلع شدم. این نکته به نظر کاملاً طبیعی است که امید مخالفین فقط به وقعه خوزستان بود و در این موقعی که امورات این جا تصفیه شده آنها عصبانی گردیده، ممکن است، بر شدت عمل خود بیفزایند. همین طور که مراقب بوده‌اید باز هم مواظبت کامل به عمل بیاورید، و اگر دیدید دارند رشته را به جای باریک می‌کشند، اطلاع بدهید تا تکلیفی که مقتضی است، معین نمایم.»

رئیس الوزرا و فرمانده کل قوا

نمرة ۶۹۴۹

مقام منبع بندگان حضرت اشرف، رئیس الوزرا و وزیر جنگ دامت عظمته
« محترماً معروض می‌دارد:

جلسه دهم قوس مجلس، قبل از ظهر بعد از ختم جلسه علنی، بر حسب پیشنهاد مدرس جلسه خصوصی منعقد، و از طرف اقلیت پیشنهاد شد که آقایان وزرا به مجلس بیایند و وضعیات حاضر را در جلسه خصوصی توضیح دهند که مجلس بی اطلاع نباشد. این پیشنهاد تصویب شد و از طرف رئیس، به آقای ذکاءالملک اطلاع داده شد که عصر به معیت وزرا در مجلس حاضر شوند. عصر وزرا و وکلا حاضر شده، چون وزیر مالیه تقاضا کرده بود به فوریت بودجه وزارت جنگ تصویب شود، جلسه علنی تشکیل شده، آقای سهام السلطان به جای رئیس، جلسه را مفتوح و پس از تصویب بودجه و مخالفت شدید مدرس، جلسه خصوصی گردید. مدرس تعرض نمود که چرا در این موقعی که یادداشت مصممی از طرف انگلیسیها به دولت داده شده، دولت به مجلس مراجعه نکرده یا اقلاً به کمیسیون خارجه اطلاع می‌داد. خودسرانه چرا یادداشت را رد کرده‌اند؟ اگر یک عواقب وخیمی ایجاد شود، که قطع دارم خواهد شد، مسوولیت به عهده کیست؟ دولت می‌تواند استعفا بدهد، ولی مجلس نمی‌تواند استعفا دهد، و باید تا آخرین قدم در مقابل بایستد. از طرف دولت، ذکاءالملک و سردار معظم دفاع کردند که دولت در بدو امر که داخل اقدام راجع به خوزستان شد، پیش‌بینی کامل نموده با مطالعات دقیقه داخل در اقدام شد. با مقامات خارجه هم به قدری که لازم بوده است، مذاکرات شده، ولی در این اواخر یک سوء تفاهمی حاصل شده بود که بالاخره منجر به یادداشت از طرف انگلیسیها گردید، ولی چون دولت قبلاً پیش‌بینی‌های لازم را نموده بود، به فوریت، رفع سوء تفاهم را کرده و تقریباً با رضایت و اطمینان کامل انگلیسیها، یادداشت مسترد شده است. به طور کلی هم، عملاً قریب قضیه خوزستان به بهترین شکل و ترتیب خاتمه خواهد یافت، و نتیجه را هم آقای رئیس الوزرا اطلاع خواهند داد. مجدداً از طرف زعیم و ملک الشعرا و حائری زاده اعتراض شد. سید یعقوب جواب داده بود که در بدو امر خزعل به مجلس تلگراف کرد. حضرت اشرف به مجلس حاضر شد و ثابت کرد که خزعل متهم شده، مجلس هم به دولت اختیار داده که او را دفع یا مطیع کند. در بین عمل لازم نیست که از دولت سؤال کنیم و توضیح بخواهیم که حواس دولت مغشوش بشود. باید تأمل کرد و نتیجه را از دولت خواست. پس از این

مذاکرات میرزا هاشم نسبت به دولت توهینی کرده، سید یعقوب با او مشغول زدوخورد شد. یک مقداری میرزا هاشم او را کتک زده، سایرین ممانعت کردند. مدرس و بعضی دیگر متعرضانه از جلسه خصوصی خارج شدند، بنا شده فردا آقایان وزرا قبل از ظهر در هیأت رئیسه مجلس حاضر شده و مستقیماً با بندگان حضرت اشرف دامت عظمت به وسیله تلگراف مذاکراتی بکنند.»

حکومت نظامی تهران و توابع - سرپیچ مرعشی

خزعل

خزعل بالاخره از کشتی بیرون آمد و در منزلی که برای او تهیه دیده بودند وارد شد. مراسله‌ای نوشته بود که چون در خود لیاقت شرفیابی نمی‌بیند، یک نفر از همراهان محترم خود را نزد او بفرستم.

من هم فرج‌الله خان بهرامی (دبیر اعظم) را، که از بدو زمامداری با من بوده و در سفر و حضر همیشه ملتزم خدمت و مرجع حفظ اسرار من بوده، و در این سفر پرخطر نیز عاشقانه و داوطلبانه با من حرکت کرده است، امر دادم که برود و مطالب شیخ را اصفا کند.

این شخص از بس تعدی کرده است، حتی از اقوام و اطرافیان خود هم ایمن نیست. چه در ایام جنگ و چه در زمان امن و آسایش، اغلب در میان کشتی مانده هیچ وقت بدون چند نفر مسلح حرکت نمی‌کند.

در این موقع، حوالی منزل و حیاط خانه او پراز تفنگچی بود، و در اطاقی هم که از دبیر اعظم پذیرایی می‌کرده دو نفر مسلح ایستاده بودند.

شرح مذاکرات این دو نفر در بدو امر بیمزه نیست، و روحیات هر دو را در تلو آن، می‌توان تشخیص داد. پس از اینکه مشارالیه ورود خود را به عمارت خزعل اعلام می‌دارد، و او نیز تا وسط عمارت در بین تفنگچی‌ها از او استقبال می‌نماید، وارد اطاق می‌شوند. بلافاصله به ترتیب ذیل بین آنها صحبت طرح می‌شود:

خزعل - من خیلی متشکر و مسرورم که بندگان حضرت اشرف شما را

برای اصغای عرایض من مأمور فرموده‌اند. اگر چه تا به حال سعادت ملاقات شما را نداشته‌ام، ولی نظر به اینکه سابقاً مراحم حضرت اشرف را به من ابلاغ می‌کردید و مرا دعوت به نوکری و صمیمیت و صداقت با ایشان می‌نمودید، یقین دارم حالا هم از مساعدت با من و شفاعت من صرف‌نظر نخواهید کرد. فعلاً با آنکه شما را در اطاق خود نشسته می‌بینم و می‌دانم که اینجا هم اهواز است، خواهش دارم قطعاً به من اطلاع بدهید که آیا حقیقۀ حضرت اشرف وارد اهواز شده‌اند و شخصاً این‌جا تشریف دارند؟ شما با چه جرئت و با کدام پیش‌بینی این‌طور بیباکانه وارد اهواز شده‌اید؟ شهری که تمام مجهز است، و اهالی آن بر ضد شما مسلح شده‌اند. من نمی‌گویم دوستان و سواران خود من، من می‌گویم اگر یکی از دشمنان من در ورود به این شهر شما را هدف گلوله خود قرار می‌داد چه می‌کردید و من چه می‌توانستم بکنم؟!

فی الحقیقه نمی‌توانم باور بکنم که حضرت اشرف شخصاً به اهواز آمده باشند. اگر صحت داشته باشد، چنین متهور جسوری در عالم نیست. دبیر اعظم - برعکس شما که به ملاقات من اظهار مسرت می‌نمایید، اگر نه اطاعت مافوق خود را واجب و لازم می‌دانستم، من هرگز به ملاقات شما قدمی بر نمی‌داشتم، حالا هم در ضمن اطاعت امر، فوق‌العاده متأسفم که به منزل کسی ورود می‌نمایم که مظهر خیانت به وطن و آلت تخریب ایران و ایران‌پرستی است. صحیح است که یکی دو مرتبه از تهران کتباً واسطه تبلیغ مراحم بودم و برای حفظ ریاست خانوادگی شما، رستگاری و بقای شما را در اطاعت و صداقت و خدمتگزاری تشخیص دادم و تذکر دادم. اما گمان داشتم که با یک نفر ایرانی وطن‌خواه در جواب و سؤالم، نه با یک نفر مزدور اجنبی. شما حق دارید که از ورود حضرت اشرف به اهواز اظهار تعجب نمایید. اما خیلی دیر ملتفت شده‌اید، که شجاعت سرپرست امروزه ایران در عالم نظیر ندارد. اگر شما عنصر باهوشی بودید، خیلی زودتر از این، در سواحل بحر خزر (دریای مازندران) و وسط قلعه‌چهریق و قلب لرستان و مغان باید این تهور را تشخیص داده باشید.

اما اینکه اظهار نگرانی می‌کنید که اگر دوستان یا دشمنان شما در ورود به اهواز ما را هدف گلوله قرار می‌دادند، چه می‌کردیم، لازم شد واضحتر خاطر

شما را سابقه بدهم که اطلاق لفظ عام «ما» در موضوع ورود به اهواز معنی ندارد. این فقط حضرت اشرف و پیشخدمت شخصی ایشان بوده است که بدو وارد اهواز شده‌اند. سایر همراهان و ملتزمین، که عده آنها زیادتر از بیست نفر نیست، تمام به واسطه بلندی راه و خرابی اتومبیل عقب مانده و اتفاقاً خود من از اشخاصی هستم که اتومبیل خراب شده خود را در وسط بیابان گذارده، و با اتومبیل یک نفر از هواداران آن دو ساعت از شب گذشته وارد اهواز شده‌ام، و بالاخره آن کسی که بدو به شهر مجهز و مسلح شما ورود نموده است فقط سرپرست کنونی مملکت است و بس.

اینکه می‌گویید، اگر از طرف دوستان یا دشمنان شما گلوله‌ای به طرف ما انداخته می‌شد، خلاف ترقب شما واقع می‌گردید، از این بیان این طور احساس می‌کنم که شما از موجودیت و هویت خود اطلاع کامل ندارید، که این طور اظهار نگرانی می‌نمایید. تصور می‌کنم، که اگر شما از معتقدات ما اطلاع و وقوف کامل داشتید تصدیق می‌کردید که این نگرانی شما درباره ما اصلاً مفهوم خارجی ندارد. زیرا ما اساساً به موجودیت شما معتقداتی نداریم که ورود به اهواز و غیره موجبات توهمی را در ما ایجاد نماید. دلیل اقوای آن هم همین ورود حضرت اشرف است به اهواز با یک نفر پیشخدمت. حقیقتاً شما تصور می‌کنید، که اگر سرپرست مملکت مختصر معتقداتی به هویت شما داشت، آیا ممکن بود که یکه‌وتنها وارد شود در یک شهری که به قول شما تمام مجهز و مسلح هستند؟ من هم می‌بینم که اهواز مجهز و مسلح است و می‌بینم که شما در وسط گلوله و تفنگ جا گرفته اید. وسط همینها، که روبه‌رو و بالای سر من ایستاده و با چشم خیره دارند مرا تماشا می‌کنند. اما اقرار کنید که در این دستهای مرتعش، لیاقت آن دیده نمی‌شود که بتوانند یا از راه دوستی و یا از طریق دشمنی با شما، ما را هدف قرار دهند، والا اگر غیر از این بود ما هم مثل زمامداران سابق مملکت به تفرج باغهای تهران پرداخته و این طور بیباکانه وارد دریا و خشکی نمی‌شدیم. به اضافه، چنانچه مایل باشید ممکن است من الساعه یک حقیقتی را به شما ثابت نمایم و بر شما مدلل نمایم که هیچ‌یک از این سواره و پیاده که فعلاً اطراف شما ایستاده‌اند، دوست شما و مطیع فرمان شما نیستند. اینها از پول شما ارتزاق می‌کنند، اما در موقع خود از

هر حکمی که به آنها درباره شما بشود روگردان نخواهند بود. آیا الساعه میل امتحان این عقیده را دارید؟

خزعل - خیر، من خوب اوضاع را مطالعه کرده و سنجیده‌ام و تردیدی ندارم که حضرت اشرف، سلطان مملکت است. دیگر شکی برایم باقی نمانده که با چنین تهور و جسارت، به هر مقام و منزلتی می‌توان رسید. پس دوستانه از شما تقاضایی دارم و جداً انجام آن را خواستارم.

برای سلطان مملکت، همیشه باید معتقد به ولیعهدی بود که با اخلاقیات مملکت آشنایی و ارتباط تام داشته باشد.

سردار اجل، پسر بزرگ من، دختری دارد فوق‌العاده خوشگل. شما واسطه شوید تا حضرت اشرف او را عقد کنند و قول بدهند که پسر آنها ولیعهد ایران باشد. اگر این وصلت صورت گرفت، ما هم البته جان و مال خود را در راه تثبیت این مقام بذل خواهیم کرد و وسائل آن را فراهم می‌نماییم. دبیر اعظم - این طرز پیشنهادها برای سلاطین قاجار خوب است، و شایسته مردمی است که تربیت آنها هم در دودمان آل قاجار شده باشد، نه برای عنصری که تمام اوقات خود را در ننه جنگ گذرانیده است. به‌علاوه حامل این پیشنهاد هم باید کسی باشد که متخلق باشد باخلاق دربار پوسیده قجر.

شما باید به‌طور قطع و یقین بدانید که سلطان مملکت و ولیعهد مملکت، سرپرست ایران و همه چیز این سرزمین، همین شمشیری است که بالای فرق شما نگاه داشته شده!

بهرتر آنست به این پیشنهادات سخیف بی‌مغز خودتان خاتمه بدهید و اگر مطلبی دارید که قابل نقل و عرض باشد، بیان کنید که تا من هم بتوانم مفتخرانه حامل آن بشوم.

اما چون می‌بینم که فعلاً در مقام مشورت با من هستید و صلاح خود را از من می‌جوئید، محض اینکه به وجدان خودم در مشورت خیانت نکرده باشم، به شما نصیحت می‌کنم که قبل از ورود به هر مذاکره و دخول در هر مرحله، لازم است فوراً تلگرافی به مجلس شورای ملی مخابره کنید و انقیاد و اطاعت خود را نسبت به ما اظهار و از کردار نامعقولانه خود ابراز ندامت نمایید، تا

پس از آن من بتوانم اگر مطلبی داشته باشید، با پیشانی بلند به پیشگاه سرپرست مملکت معروض دارم.

خزعل - مثلاً بگویید چه بنویسم؟ آنچه باید تلگراف کنم شما عملاً حقیقت آنرا واضح کرده‌اید.

دبیر اعظم - خیلی صریح و ساده. دو کلمه، تلگراف کنید: « نفهمیدم! - خزعل. » همین قدر کافیست.

خزعل - تصور نمی‌کنید که خیلی درشت با من حرف می‌زنید؟

دبیر اعظم - شنیده‌اید که در روی تپه ترکمانچای، نماینده ایران به مأمور روسیه چه گفت و او چه جواب داد؟
خزعل - لاوالله.

دبیر اعظم - نماینده ایران گفت « این ماده، که امضای آن را به من تحمیل می‌کنید به کلی بی‌انصافانه و زور صرف است. » مأمور روسیه جواب داد « اگر نمی‌خواستیم زور بگوییم در این نقطه چه کار داشتیم؟ » این راه دور و این مصارف گزاف و این خطرهای بزرگ را تحمل کرده‌ایم، که امروز یک حقیقت ثابتی را به شما بگوییم و در برابر چشم شما که در صحرای خوزستان پیچیده شده‌اید، و از هیچ جای عالم اطلاع ندارید حقایق امور را عریان تجلی بدهیم و به شما بفهمانیم که خیال، غیر از حقیقت واقع است.

حقیقه جناب شیخ! آیا برای شخصی مثل شما که دعوی سرحداری و ریاست قبیله می‌کنید و به تمام معنی خود را « شیخ » می‌خوانید، قبیح نیست که ملعبه و مسخره چند نفر معلوم الحال از قبیل شکرالله خان قوام الدوله و سیدحسن مدرس و غیره بشوید که افکار آنها آشکار، و تنگی منظر عقلی آنها پدیدار است؟

آیا اندیشه نکردید که با تقدیم چند هزار تومان به شاه و ریختن مقداری لیره در دست مردمانی بی‌ثبات و بی‌سلک نمی‌توان اساس مملکتی را تغییر داد، و شمشیر توانایی را که در بالای آن نگاهداشته شده است فرود آورد و درهم شکست؟

هنوز خیال می‌کردید با رئیس الوزراهای سابق که در چهار دیوار تهران منجمد شده‌اند طرف هستید؟

من مسبقاً که شکرالله خان صدری قوام الدوله، چندی در خوزستان حکومت داشت و می‌دانم که شما با او خصوصیت تام و تمام دارید، و همه مردم می‌گویند که مفسد شرم آگین سید مدرس و اقلیت مجلس و دربار ننگ آلود شاه، از طریق شکرالله خان صدری و سیدحسن خان زعیم، به شما تلقین می‌شود و پول شما هم از طریق آنها به مصرف خائنین مملکت ایثار می‌گردد. آیا همان طوری که مردم تهران، شکرالله خان را از بدو صباوت به معرفت تام می‌شناسد، شما هم او را می‌شناسید یا خیر؟ اگر نمی‌شناسید چگونه یک عنصری محرم اسرار شما می‌شود که از وضعیت سوابق او اطلاع و سابقه ندارید؟ و اگر می‌شناسید، باز چگونه تکیه خود را به یک موجودی داده‌اید که سالهاست هیچ عرق خجالتی پیشانی او را تر نکرده است؟ در این صورت، به عقیده من همان اسناد و نوشته‌هایی را که از طرف اغواکنندگان و مفسده‌جویان به شما رسیده است، عیناً در دست گرفته و به حضور بروید و آن اسناد را شفیع اعمال خود قرار بدهید تا همه بدانند شما یک عنصر ساده لوح، اما بیگناهی بوده‌اید، و سوءاعمال و نیات دیگران است که از گریبان شما سر به در آورده است.

خزعل - (در این موقع روی را در کف دستهای خود پنهان کرده و گفته بود) به قدر کفایت ریشه مراکنده، و قلب مرا مجروح، و روی مرا سیاه کرده‌اند. شما دیگر نمک بر جراحت نپاشید. اما من باور نمی‌کردم که شما این قدر تندخو باشید. بنظرم با عفو و اغمازی که در وجود مقدس حضرت اشرف سراغ دارم، اگر بدو خدمت خودشان می‌رسیدم، تا این پایه بیمهری، در باره من روا نمی‌داشتند. در هر حال از شما بیش از یک خواهش ندارم و آن استدعای تعیین وقت شرفیابی است.

دبیر اعظم - (در حالتی که برخاسته و بیرون می‌آمد) استدعا خواهم کرد.

این بود عین مذاکرات آنها. اما تلگراف خزعل به مجلس، که دوروز بعد صورت آن از تهران به من مخابره شد، از این قرار است:

ساحت مقدس مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه

« با یأس کاملی که حاصل شده بود، و امیدواری که فعلاً به مراجع بندگان حضرت اشرف اعظم آقای رئیس الوزرا و فرمانده کل قوا دامت عظمته حاصل گشته، مخصوصاً عفو و اغماضی که از پیشامدهای گذشته فرمودند، حقیقهٔ لازمه بزرگواری و سرپرستی را فرمودند، و بنده قلباً از وقعاتی که به واسطهٔ فساد مفسده جویان پیشامد کرده بود، اظهار ندامت و تأسف می نمایم، و بر عهدهٔ تمام خدمتگزاران واقعی و ایرانیهای وطن پرست است که قدر وجود حضرت معظم له را دانسته و سرپرستی ایشان را در تمام مملکت به جان و دل خریدار باشند. بنده که اباً عن جد، خدمتگزار به دولت متبوعه بوده و تمام مفاخرت خود را در ایران پرستی و خدمت به دولت می دانم، از مراجع معزی الیه فوق العاده شکر گزار، و خداوند جزا بدهد مفسدین را که وسایل فتنه و فساد را در مملکت فراهم و اسباب بدنامی اشخاص خدمتگزار می شوند. مخصوصاً به عرض نمایندگان محترم می رسانم که مرحمت و توجه حضرت اشرف اسباب افتخار بنده را فراهم کرده، و امیدوارم تا زنده ام در خدمتگزاری به شخص شخیص ایشان غفلت نورزم و استظهار دارم که مملکت هم به وجود مقدس حضرت معظم الیه متنعم شوند.»

خزعل

مواجهه با خزعل

بالاخره به خزعل وقت دادم، که فردا ساعت ده بیاید. موقعی که در ایوان جنوبی عمارت قدم می زدم، وارد شد. فوراً به پای من افتاد و بوسیدن گرفت. او را بلند کردم و استمالت نمودم. سن این شخص در حدود شصت و پنج، قیافه اش تاریک و چهره اش پژمرده و لبهایش بار گرفته و چشمانش مایل به زردی بود. آثار یک نفس پروردهٔ عیاش و تنبلی را در لوح چهرهٔ خود منعکس داشت. اما در نطق و مذاکره و چاپلوسی خیلی طلیق و زبردست و ماهر بود. شعلهٔ الکل و وضعی که از افراط

در بعضی اعمال ظهور می کند، در چینهای صورتش خطوط ترحم انگیزی رسم کرده بود.

اگر مال و مکننت قارونی و قدرت مستمر فرمانروایی، این ثمر را می بخشد، وای بر مال، و آه از تنعم و تعیش!

نمی دانم اشخاصی که نصف ساعات روز را به ورزش و اعمال سپاهگیری و حرکت صرف نمی کنند و خون را با سرعتی مافوق سرعت الكل در عروق و شرایین خود حرکت نمی بخشند، چرا زنده اند و برای چه زنده اند؟

دو ساعت ورزش و سواری و مشقهای مختلف بدنی برای این شیخ از جمع یک میلیون دیگر مفیدتر است. انسان قدر خود را اگر بداند، به تنش بیشتر اهمیت می دهد تا به هر چیزی دیگر که بعد از فنای تن، با افسردگی بدن، باری می شود بر دوش روح!

خلاصه از دیدن این روی و این چشمی که در میان عمامه مصنوعی سبز، درخششی شبیه به نور دیده افعی افسرده از سرما، بیرون می فرستاد، کاملاً فهمیدم که چرا ما اسیر یک کشتی جنگی نشدیم؟ چرا در صحرای لنگیر به خاک نیفتادیم، و چرا در اهواز هدف گلوله واقع نگشتیم؟

سابقاً از عکس او هم این عقاید را استنباط کرده بودم. حال، خودش تأیید کرد و تصدیق نمود که عکس او عین خودش بوده است نه عکس خودش. مذاکرات او، اگرچه مکرر بود و برهانش ضعیف، اما روی این اساس جریان داشت که من مردی پیر و مریضم و قدرت جسارت نداشتم. مرا بر این گماشتند و محرک شدند. اکنون پوزش می طلبم و عفو می خواهم. من بعد، نوکر صدیق دولتتم، و اقرار کرد که از حقایق اوضاع کور و کر، و جاهلانه آلت دست مفسدین بوده است. اکنون تأسّف دارد که چرا تشخیص نیک از بد نداده و احمقانه به دام وساوس و دسایس افتاده، اعتراف کرد که اوضاع دربار ایران را غیر از این می دانست که اکنون به رأی العین می بیند.

نظر به تلگرافهایی که از تهران رسیده بود، و نمی خواستم جواب آنها را معطل گذارم، بیش از این مجالی برای اصغای گفتار او نداشتم و گفتم:

« برو مطمئن باش که نه طمع به مال و نه قصدی به جان و آبروی تو دارم. به هیچوجه در صدد افنای تو نیستم. به یک شرط که من بعد خود را

ایرانی بدانی و چشمت به طرف تهران باشد نه جای دیگر. زیرا که هر کس به خارجه تکیه کند، ایرانی نیست و کسی که از نعمت ایران برخوردار است، نمی‌تواند در باطن دشمن ایران باشد و زنده بماند. پس اگر بعدها رویه سابق را ادامه بدهی، تنها مجازات تو اعدام است. برو.»

بعد از خروج از ایوان، خود را ملزم دیده بود که از رئیس کابینه هم بازدید نماید. دبیراعظم امتحاناً از او پرسیده بود: «لباس رئیس‌الوزرا چه برشی داشت و رنگ و دوخت آن چگونه بود؟ آیا قبای بلند در تن داشت یا لباس کوتاه؟»

شیخ از جواب عاجز مانده بود. معلوم شد، طوری خود را باخته که ملتفت این نکات نگشته است.

از این سؤال توجه به یک وقعه تاریخی کردم و آن چنین است: چون محمدشاه هندی، پس از مغلوبیت، به چادر نادرشاه آمد، و بازگشت، مردم از او پرسیدند «رنگ لباس فاتح ایرانی چه بود؟» شاه هند از جواب عاجز ماند. اکنون دیدم تاریخ، سر به سر تکرار است و جز یک سلسله وقایعی محدود، بیش نیست که جریان روزگار آن را در صور مختلفه تجدیدمی نماید. روز بعد، شیخ تقاضا کرد اجازه بدهم مرتضی قلی‌خان بختیاری را، که او هم از اعضای کمیته قیام بوده، نزد من بیاورد. به رئیس کابینه، که واسطه این تقاضا قرار داده بودند، گفتم مرتضی قلی‌خان را خودش بپذیرد، دیگر حاجت به ملاقات من نیست.

عجزوالحاح خزعل و استدعای دبیراعظم عاقبت مرا راضی به آمدن او کرد.

مرتضی قلی‌خان مردی است قوی‌هیکل و زردچهره. تمام علائم بیفکری، عدم فعالیت و فقدان انرژی در ناصیه او خوانده می‌شود. بدون مقدمه تبّری جست که داخل کمیته نبوده و خیانتی نکرده و در این پیشامدها کار مضری از او سر نزده است. استدعا کرد مورد سخط و مجازات واقع نشود.

من پس از مختصر توجهی به جبهه و چهره او، مفهوم قولش را تصدیق کردم و گفتم بر من ثابت است که ترا بی‌جهت داخل کرده‌اند. برو آسوده باش.

مشارالیه مدتی از مفاسد اخلاق و دزدی و بی‌سروپایی یوسف‌خان امیر
مجاهد بیان کرد و گناه را به گردن او بار نمود.

بعد از رخصت انصراف، به خزل گفت:

«من بعد اگر مطلبی دارید به حکومت نظامی خوزستان مراجعه کنید.»

شیخ گفت:

«چون کسالتم شدت کرده و ضعف پیری نیز مزید بر علت شده استدعا
دارم اجازه فرمایید در اهواز بمانم و یکی از پسرانم، در نقاطی که سرکشی
خواهید کرد، در خدمت باشد.»

پذیرفتم. از آن به بعد شب و روز در کشتی بود و پسرش با همراهان
مراقت می‌کرد.

وصول تلگراف خزل در مجلس، برای مزدوران او، اثر بمب کرده بود.
مثل عمارتی که ستونش را بکشند پریشان و منقلب شده بودند. نمایندگان
آگاه وطن پرست با پیشانی بلند از دفاعهای خود و حمایت دولت و گذراندن
بودجه وزارت جنگ مباحثات نموده، و تا اندازه‌ای معنی و نتیجه کار و صمیمیت
نسبت به وطن را آموخته بودند.

نمایندگان خارجه

اعضای دوایر و روسای قبایل و شیوخ و تجار و کسبه و علما و نمایندگان
خارجه و غیره به دیدن آمدند.

قونسول انگلیس هم وقت ملاقات خواست. پذیرفتم. آمد و در ضمن
تذکر داد که سرپرسی لرن وزیرمختار نیز با طیاره به اهواز رسیده‌اند، و به دیدن
خواهند آمد.

بعد از رفتن او، قونسول روس نیز از من ملاقات کرد و ابراز نهایت
مسرت نمود. روس‌ها طبعاً و قلباً خوشوقت بودند. جراید و بیسیم آنها مرتباً
اوضاع این صفحه را تحت دقت و مطالعه قرار داده و با اضطراب، یا شوق، از
خبر پیشرفت سیاست انگلیس یا تقدّم عملیات قشون ایران استقبال می‌کردند.
خیال می‌نمودند که این شکست سیاست انگلیس، به نفع پلنتیکی آنها تمام

خواهد شد و دولت ایران هر قدر با انگلیس مخالفت می کند قهراً به آنها نزدیک می گردد. در حالتی که این عقیده بی اساس و سطحی است. در نظر من خارجی، خارجی است و همسایه، همسایه. تا مشفق اند و بی طرف و خیرخواه، دست دوستی ما به جانب آنها دراز است، و به محض اینکه در خانه ما سنگ بیندازند و آتش بریزند، تیر تنفر ما به سوی آنها گشاده خواهد بود.

چقدر اسباب تأسف است که در میان سیاسیون مجرب این دو دولت همسایه، هنوز کسی پیدا نشده است که ایران را از نقطه نظر خود ایران ببیند، نه از لحاظ دولت دیگر. مثلاً پیشرفت ایران را به نفع خود مملکت داریوش بشناسد و از این پیش آمدن دولت همسایه، از این حیث متغیر شود که در امور یک ملت نجیب مترقی دخالت می نماید، نه از آن جهت که پیش آمدن آن دولت، موجب عقب نشینی خودش خواهد بود!

چه ضرر می برد فلان دولت، اگر ایران قوی و آباد باشد و ایرانی به آسودگی در روی افتخارات تاریخی خود زندگی کند؟

من وقتی که به قلب خود رجوع می کنم، هیچ حبّ و بغضی نسبت به این دو همسایه دیرین ایران احساس نمی کنم. با چشم صمیمیت به طرفین می نگرم. طبیعتاً دولت من هم نسبت به آنها صمیمی خواهد بود. امید است با رویه ای که تا کنون تعقیب شده کم کم نمایندگان خارجه را معتاد سازم که مسائل ایران را از نظر خود ایران ببینند، و جز به چشمی که به ملل اروپا نگاه می کنند، بر یک ملت قدیم آسیایی ننگرند. تا حال گمان می کنم این نقشه خیلی پیشرفت کرده است و من بعد هم به کمال خواهد پیوست.

سرپرسی لرن

چون لازم بود از نمایندگان خارجه بازدید بشود، مراسم را انجام دادم. از جمله در منزل قونسول انگلیس، سرپرسی لرن هم ملاقات شد. انتظار داشتم که وزیر مختار با شدت و سختی مذاکره کند و چهره ناراضی نشان بدهد، یا لا اقل از سرگذشت جریانهای خوزستان مبسوطاً مذاکره نماید. اما مشارالیه بدون اینکه اظهاری کرده، یا اشاره به گزارش این ایام بنماید، خانم

خود را به من معرفی نمود، و از ورود من به این صفحه ابراز مسرت کرد. پس از صرف چای و شیرینی و کشیدن سیگار موقعی که دید خیال حرکت دارم پرسید:

«در مورد خزع چه نظر و خیالی دارید؟»

سپس با بیان ساده و ملایمی گفت:

«خزع خبط کرده و تمام راه را به اشتباه رفته، و اگر چه قابل هرگونه سیاست و مجازات است، اما آیا ممکن است که از تقصیرش صرف نظر کرده او را ببخشید؟»

جواب دادم:

«همان موقع که در دیلم تلگراف تسلیم او رسید، و چنانکه امر داده بودم، عملاً به انقیاد و اطاعت خود رفتار کرد، او را عفو نمودم و در قول خود ثابتم. من راضی به ریختن خون احدی نیستم ولو صاحب خون، شخصی مثل خزع باشد. می خواستم ثابت کنم که رعیت ایران است و باید مطیع باشد. همین قدر که فهمید و دانست که این عقیده، اسباب سعادت اوست، دیگر نظری ندارم. برای من لذیذتر است که او را از پای دار خلاص کنم، تا امر به بالا کشیدن بدهم.»

بعد از این گفت و گو بیرون آمدم.

اقبال و اراده

امروز صبح در ایوان جلو اطاق قدم می زدم. همراهان ایستاده بودند. صحبت از ختم غائله و فتح کامل و انجام کار به میان آمد. عموماً اصرار داشتند که این کامیابی را فرع بخت و اقبال من قرار بدهند. تنها رئیس کابینه منکر عقاید آنها بود و خودداری نکرد از اینکه عقاید خود را صریحاً بگوید. پس از آنکه در حقیقت شانس و اقبال مذاکراتی کرد، با دلایل پسندیده موضوع آنها را تقریباً منتفی جلوه داده و تنها اراده و جسارت مرا در انجام امور علت غائی فتح خوزستان شمرد. این عقیده را از خود من شنیده بود که بدون داشتن یک اراده قوی و تزلزل ناپذیر، انتظار کامیابی از شانس و اقبال

نباید داشت.

مثلاً در روز ورود به اهواز که قونسول روس با آن اضطراب آمد و ما را به خطر تهدید کرد، و امیر لشکر و سایر همراهان بنای ضجه و ببقراری گذاردند، اگر به قوت جسارت و نیروی اراده به شهر وارد نمی شدم، ویکه و تنها در شهری که شش ماه است بر ضد من مسلح گشته داخل نمی گردیدم، آیا این توفیق و فیروزی دست می داد؟ آیا ورود به اهواز فرع اقبال من است یا جسارت من؟ مثلاً روزی که به دریا نشستیم، و خبر غرق قریب الوقوع یا اسارت کشتی را از منابع موثقه و مقامات مطمئنه راپرت دادند، اگر ابراز جسارت نکرده و دل به دریا نمی زدم و تسلیم مرگ نمی شدم و از عزم خود بازمی گشتم، آیا خوزستان به دست می آمد و نفوذ ایران مجدداً در سواحل کارون و خلیج فارس استقرار می یافت؟

واقعاً امروز که کارها به کام وافق روشن شده است، از جسارت خود راضی و خوشنودم و در این مملکت خموده و افسرده و مسموم چنین موفقیتی را خارق العاده می پندارم.

در هر حال، هر چند قطعاً نمی توان بخت و اقبال را که اساس آن بر اتفاق و پیشامد است انکار کرد، ولی در این مورد به خصوص تصور می کنم ایران باید خود را فقط مرهون اراده من بدانند و بس. اعتقاد به اقبال و طالع از ضعف دربارها در این موارد رسوخ یافته است. این کلمات نقلی است که متملقین و خوشامدگویان در مجلس شاه و وزیر می پاشند و جزگمراه کردن زیرکان و سست عنصر کردن مستعدان نتیجه ای از آنها گرفته نمی شود. من معتقدم که اساس زندگانی بر عزم و اراده و جسارت و شهامت گذارده شده، منتهی از راه معقول و با پیش بینی دقیق.

در همین محاجه و گفت و گوی بین رئیس کابینه و سایر همراهان، تصمیم گرفتم که متملقین اطرافی خود را به چشم حقارت نگاه کنم، و به وسایل مختلفه اصول تملق و چاپلوسی را که فرع عدم علم و صنعت و لیاقت ذاتی و ضعف نفس است، برکنم. عزم کردم که دربار مملکت را از وجود متملقین، که خطرناکترین و گمراه کننده ترین عناصرند، پاک سازم.

وقتی که در اردوها و در صفوف نظام بودم و در زیر دست مستشارهای

خارجی کار می کردم، موقعی که طوفان چابلوسی در اطراف آنان جوشش و غرش داشت، من مقاومت کردم و به واسطه تهور و جسارت و صفای قلب خود نه تنها متملقین را متوحش ساخته بودم، بلکه خود مستشاران و رؤسای قزاقخانه را مرعوب استقامت فکر خود گردانیده بودم. اکثر مردم پیشرفت کار خود را در خوشامدگویی و مداهنه می دانند. من عملاً و حقیقاً منافع خویش را در جسارت و شهامت و صراحت اخلاق و استقامت فکر تشخیص داده‌ام. یقین دارم بعدها نیز نتیجه این استواری رأی و راستی بیان و اندیشه، نصیب و عاید من خواهد گشت.

جنگ رامهرمز

دوشنبه ۱۶ قوس

شب تلگرافی از سرتیپ محمدرحیم میرزا فرمانده اردوی اعزامی اصفهان واصل گردید. معلوم شد در «تنگ کله»، نزدیک «سلطان آباد»، امیر مجاهد را پس از شش ساعت جنگ شکست داده به طرف رامهرمز رانده‌اند، و روز ۱۵ قوس، اردو به رامهرمز وارد گردیده است.

«سلطان آباد» واقع است در روی خط بهبهان و نزدیک شعبه رود جراحی و از آنجا به رامهرمز راه دو جهت دارد. بدو، به امتداد مغرب پیش می‌رود و در شش فرسخی نزدیک ملتقای دو شعبه مهم جراحی، «قلعه شیخ»، به طرف شمال متمایل شده پس از چند پیچ و خم به رامهرمز می‌رسد. این قسمت شمالی راه نیز هشت فرسنگ مسافت دارد.

تلگراف سابق الذکر بدین مضمون است:

اهواز

مقام امارت جلیله لشکر جنوب

«در تاریخ ۱۴ قوس در اول «تنگ کله» یک فرسخ و نیمی «سلطان آباد»، که تنگ مهمی است برای جنگ تدافعی، پیش قراولهای سوار در ساعت هفت و نیم صبح با دشمن مصادف و مشغول زدوخورد گردیدند. کلیه

ارتفاعات و جنگل و دهات در تصرف سوارو پیاده دشمن بود. ستون اول قوای ما که مرکب بود از یک گردان از فوج سلحشور، یک گردان از فوج نادری، دو گروهان مسلسل، یک رسد کوهستانی و یک گروهان مهندس، شروع به تعرض نمودند. ستون دوم که بقیه قوا را تشکیل می داد در احتیاط مانده پس از شش ساعت که دائماً قوای ما تعرض می کرد، و سواره و پیاده دشمن هم استقامت می کرد دشمن مجبور به عقب نشینی گردید. کلیه مواقع و قراء اطراف و جنگل و قریه سلطان آباد که مرکز قوای دشمن بود به تصرف قوای ما درآمد. دشمن با حال بی نظمی و با تلفات، هزیمت اختیار نمود. توپخانه و مسلسل دشمن در مقابل توپخانه و مسلسل های ما فقط چند تیراندازی کرد و مجبور به خاموش شدن گردیدند. شب را در سلطان آباد توقف نموده، یوم ۱۵ قوس وارد رامهرمز شدیم. دشمن در بین راه ابداً توقف ننمود، و از رامهرمز عبور کرد و به قرای اطراف پراکنده شد. صاحب منصبان و نظامیان رشید اردو از هیچگونه فداکاری مضایقه ننموده، باکمال تهور دشمن را منکوب و متواری نمودند. قوای دشمن بالغ بر هشتصد الی نهصد نفر بود. امیر مجاهد شخصاً سرکردگی آنها را دارا بود و خوانین بختیاری هم که اسامی آنها ذیل تلگراف نمره ۸۷ عرض شده جزو قوای مشارالیه بودند. «رامهرمز مورخه ۱۵ قوس

فرمانده قوای اعزامی اصفهان - سرتیپ محمدحسین میرزا

نمره ۸۹

اشرار پراکنده شده، در دهات اطراف رامهرمز بنای قتل و غارت و اجرای نیات و عادات خود گذاشته بودند. چند تلگراف از کلانتران و کدخدایان آن نواحی رسید که تظلم و دادخواهی کرده بودند. جواب دادم خود را به پناه اردو بکشند و اشرار را بیرون بکنند.

به فرمانده قوای رامهرمز هم امر نمودم در جانبداری اهالی و رعایت حال کلانتران کمال سعی را نموده، نگذارند به هیچ کس آسیبی برسد و بقایای متمرذین را کاملاً قلع و قمع نمایند.

خزعل و مرتضی قلی خان شدیداً متوحش شدند که مبادا آتش دیوانگی امیر مجاهد دامن آنها را بگیرد و من در صدد تنبیه آنها بر آیم، و این اوضاع

اخیر را از چشم آنها ببینم. رئیس کابینه را برای رفع سوءظن نزد من فرستادند و شفیع قرار دادند. به آنها اطمینان بخشیدم که تا مستقیماً برخلاف تسلیم و انقیادی که اظهار کرده‌اند رفتاری از آنها سر نزنند، در امان خواهند بود. به‌علاوه امیر مجاهد شخصی است دیوانه و بی‌مغز، البته اعمال او را نباید از همراهان سابقش مؤاخذه نمود. راپرتی که بعد رسید مشروحاً قضیه مصادمه اردوی رامهرمز را شرح داد. معلوم کرد طرفین، مصاف توپ و توپخانه داده و تجهیزات آنها از بهترین اسلحه سیستم جدید بوده است.

قوای نظامی، استقامت رشیدانه به‌خرج داد. با وجود مشقت این راه خطیر که حقاً باید همه را خسته و ناتوان ساخته باشد، در حالت و روحیه آنها تزلزل و فتوری راه نیافته، طوری در مقابل دشمن استقامت ورزیده و غیورانه مبادرت به حملات نمودند، که بختیارها مجال درنگ در خود ندیده، هر دسته از یک طرف متواری و راه عبور قوای نظامی را از هر طرف باز گذاردند.

امیر مجاهد یکی از خوانین بختیاری است، و همین شخص است که پارسال غفلة درگردنه معروف به «شلیل» (خاک بختیاری)، به‌قوای نظامی اعزامی به خوزستان هجوم کرده، قریب به هشتاد نفر از آنها را باکمال بی‌غیرتی و عدم رشادت کشت.

این شخص در بین خوانین بختیاری از متمولین درجه اول و شخصی است فطرة دزد و لاابالی و مراتب جنون او نیز ضرب‌المثل بختیارهاست. با وجود تمول زیاد، گدامنش و پست فطرت است، و در عضویت کمیته قیام نیز تمام مهارت و زبردستی خود را به کار برده تا سوار و پیاده خود را از پول خزعل تجهیز و آماده نماید. می‌شنوم در گرفتن پول از خزعل گاهی طوری رویه افراط را پیموده است که باعث رنجش خاطر رفیق خود شده، اگر پس از ورود من به این صفحه ملجاء و مضطر نمی‌شدند، ممکن بود که گزارشات بین آنها به مراحل باریکتری امتداد یابد. این شخص دارای علاقه و املاک وسیع و نقدینه گزاف و تمول فراوان است. لیکن عادة و فطرة طوری است که هنوز توقف در سر یک گلوک و گردنه و سرقت یک‌بار جو و یونجه را ترجیح می‌دهد بر عایداتی که شرافتمندانه از مستغلات خود دریافت نماید.

معروف است که اگر در داخله بختیاری و در تمام این ایل بزرگ الاغ و یاگوسفندی مفقود شود، صاحب مال بدون مزاحمت به اشخاص، یکسره به منزل همین خان رفته، گمگشته خود را از او استفسار می نماید، او هم اتفاقاً از زیر چشمهای سفید و موهای سرخ خود هنوز جواب منفی به کسی نداده است.

فوق العاده مضحک است که چنین شخصی وسیله انعقاد کمیته قیام سعادت گشته، و از پرتو این اخلاق و این آزمایش می خواهند جامعه را به ترقی و تعالی و به سعادت ابدی سوق دهند.

با وجود این احوال، من درجه حماقت و بلاهت و کج سلیقگی خزعل را از این دزد معروف بالاتر می دانم، که حاضر شده است پول و نقدینه خود را با دست کسی به مصرف برساند که اساساً هنر او در جامعه ایران فقط و فقط بی ثباتی و رهنی است.

امیر مجاهد، در نتیجه همین یک جنگ، متواری شد. همراهانش در کوهها و دهات فراری و در میان اهالی ذوب شدند. خود او از دهی به دهی گریزان گشت. گفتند قصدش ورود به خاک بین النهرین است.

حرکت به شوشتر

چون در اهواز کاری باقی نبود، لازم دانستم که شهرهای مهم خوزستان را نیز ببینم و اهالی را حساً آگاه سازم که مرکزی جاذب و قشونی منتقم و عدلی شامل و سرپرستی مراقب دارند. فریب اشرار نخورند و به دسایس آنان طوفان خرابی را به مولد و منشاء خود جلب نکنند. همیشه به قوای دولت مستظهر باشند و بدانند که جزء لایتجزای ایران هستند.

بدواً مایل شدم که به شوشتر بروم، نه از این حیث، که فقط مهمترین شهرهای خوزستان شمالی است و آثار قدیمه حیرت افزا و لذت بخش دارد، بلکه از آن روی که عده ای از نظامیان رشید و وفادار در این شهر مدتی محصور بوده اند، و با سختیهای محاصره مقاومت نموده و شرافت قشون ایران را حفظ کرده اند. می خواستم به این عده قلیل که از ساخلوی سابق خوزستان باقی مانده و

از وعدو و عید خزعل فریب نخورده و در قلعه «سلاسل» خود را محفوظ داشته و با تمام قوای خزعل ایستادگی کرده بودند، سرکشی نموده، آنها را تبریک بگویم و پاداش دهم.

از اهواز به شوشتر دو راه است. یکی از آب و یکی از خشکی. از طریق اول که در کشتی بخاریا شرعی برخلاف مجرای رودخانه باید طی شود قریب ۲۷ فرسنگ مسافت است، و راه دوم که از خشکی و در کنار رودخانه سیر می کند و از پیچ و خمهای بسیار رود کارون احتراز می جوید قریب ۲۰ فرسنگ است و از هر حیث ترجیح دارد.

این راه تا «ویس» که قریب چهار فرسخ بالاتر از اهواز است، در امتداد لوله های نفت سیر می کند. رود کارون نیز، که هم در «ویس» و هم در اهواز با حواشی این راه مصادف است، در فاصله میان دو نقطه مزبور چند بار حلقه های ازدها آسای خود را تا نزدیکی جاده می رساند.

این لوله های قطور را که از کوهستان مسجد سلیمان تا آبادان در کنار خلیج فارس کشیده شده است، یکی از شاهکارهای تمدن باید محسوب داشت. در واقع این لوله ها که به امتداد شط کارون سیر می کند و همیشه نفت در آن جاری است، یک رودخانه کوچک و مفیدی است که با کارون رقابت و مسابقه دارد. در «ویس» خط فرعی لوله منشعب می شود و در مسافت کمی به چشمه ای می رسد که گویا امروز متروک است. لوله اصلی از «ویس» تا بند «قیر» در کنار جاده و به امتداد کارون که در این فاصله پیچ و خمش خیلی کم است تقریباً به خط مستقیم سیر می نماید. در نزدیکی بند «قیر» متدرجاً متمایل به مشرق شده و به میدان «نفتون» واصل می گردد.

نظامیان محصور

بعد از عبور از شهر یکسر به قلعه «سلاسل» رفتیم، که نظامیان در آنجا بودند. دکتر سلطان سید احمدخان پیش آمد و قضیه محاصره خود و این سیصد نفر را با بیانی مؤثر شرح داد، و راپرت ذیل را که خلاصه وقایع است به رئیس کابینه سپرد. عین آن را که جنبه تاریخی دارد در اینجا درج می کنیم:

«در تاریخ ۲۳ سنبله سنهٔ ماضیه در تحت ریاست سرهنگ باقرخان میوان عده‌ای قریب به سیصد نفر، حسب الامر حرکت نموده و در تاریخ ۱۸ میزان وارد شوشتر، حاکم نشین و مرکز خوزستان شدیم. سرهنگ باقرخان و سایر صاحبمنصبان و افراد کاملاً شروع به انجام وظایف مرجوعه نموده و همه نوع احترامات و شوؤنات نظامی و سیاست دولت را در آن نقطه حفظ نموده، پس از هشت ماه سرهنگ سابق قشونی رضاقلی خان، با درجهٔ یآوری از قسمت غرب به ریاست امنیهٔ خوزستان منصوب و وارد گردید. از همان بدو ورود برعکس رویه سرهنگ باقرخان، با کلیه طرفداران شیخ خزعل در دزفول به اسم «سیاست امروزهٔ دولت»، بنای دوستی و رفت و آمد را گذارده و پس از جزئی توقف به توسط قطب السادات دزفولی نمایندهٔ خزعل در دزفول، به شیخ معرفی شد، و از آن به بعد با خزعل هم بنای دوستی و رفت و آمد را گذاشت.

خزعل هم نظر به عملیات سرهنگ باقرخان که کلیهٔ برخلاف آمال مشارالیه بود (مثلاً خلع سلاح آدمهای او و تبعیدشان از شوشتر)، شکایت از سرهنگ باقرخان، به رضاقلی خان نمود و از او تقاضای دفع ضدیّت و همراهی سرهنگ باقرخان با خود را کرد. سرهنگ رضاقلی خان در بدو ورود کاملاً با سرهنگ باقرخان طرح دوستی انداخته و با هم مکاتبات دوستانه داشتند. پس از آنکه رضاقلی خان، پیغام خزعل و مقاصد دوستی خود را به سرهنگ باقرخان می گوید، مشارالیه جواباً اشعار می دارد که من در حدود وظایف اداری و شرافت مقام و شغل با خزعل ضدیّتی ندارم، و چون دیده و می بینم که مشارالیه برخلاف مقاصد دولت رفتار می نماید، تا بتوانم جلوگیری نموده و راپرت می دهم. از آن به بعد میان سرهنگهای مذکور نقاری دست داده، و سرهنگ رضاقلی خان از همان تاریخ بنای بدرفتاری با سرهنگ باقرخان گذارده، از جمله تمام قضایای خوزستان را که به ترتیب آیین خدمت نظامی به امیر لشکر غرب راپرت می داد و امیر لشکر غرب هم رجوع به رضاقلی خان می کرد، او کاملاً برخلاف راپرت می داد و ضمناً مراتب امر و عملیات سرهنگ باقرخان را به شیخ خزعل اطلاع می داد. بالاخره در نتیجهٔ تلگرافی که دولت

در خصوص ضبط اراضی کارون، توسط ادارهٔ مالیه، به خزعل مخابره نمود، رضاقلی خان مجدداً این پیشامد را در نزد خزعل از وجود سرهنگ باقرخان ناشی دانست، و خزعل را وادار نمود که به دولت بگوید که من با عملیات دولت بهیچوجه مخالف نیستم، فقط با شخص سرهنگ باقرخان طرفیت و مخالفت دارم.

در همین موقع ثقة‌الملک، حکومت خوزستان، به همراهی ارفع‌الممالک نایب‌الحکومه که هر دو از طرفداران وثوق‌الدوله و کاملاً مخالف و برضد کابینهٔ حضرت اشرف سردار سپه بودند، به اهواز وارد شدند. ثقة‌الملک پس از اخذ دوهزار لیره و معاون او هزار لیره، کاملاً برضد سرهنگ باقرخان قیام نموده و درحقیقت اساس خیانت و تمرد خزعل در مقابل اوامر دولت و مخالفت رضاقلی خان، نتیجهٔ ورود و تحریک این دو نفر بود. در هر صورت سرهنگ باقرخان عزل، و سرهنگ رضاقلی خان به ریاست قوا منصوب، و روز بیستم برج سنبله به شوشتر وارد و پس از بازدید قشون چنین اظهار داشت: «نظر به اینکه سرهنگ باقرخان نتوانست حفظ سیاست دولت را در

این قسمت بنماید به مرکز احضار و من به ریاست شما منصوب گردیدم.»

بعد بلاواسطه به طرف اهواز حرکت و هنوز مراجعت ننموده، در آنجا با خزعل مشغول بعضی اقدامات شد. عملیات سرهنگ رضاقلی خان رفته رفته کاملاً مشهود گردید که علناً برضد سیاست دولت بوده و می‌باشد. بدین واسطه عموماً رأی دادیم که برخلاف احکام مشارالیه رفتار نموده و علناً علم مخالفت برافرازیم. این بود که قرار شد در تحت ریاست سلطان حسین آقاخان عظیمی شروع به تصرف کلیهٔ شوشتر نموده، و طرفداران خزعل را نیز که در آنجا ضد دولت تبلیغ می‌نمودند، دستگیر نماییم. طرفداران خزعل از شوشتر فرار نموده و به اهواز رفته نزد رضاقلی خان شکایت نمودند. مشارالیه هم فوری سلطان حسین آقا را به اهواز احضار نموده که پس از چند روز مراجعت کرد. در مراجعت اظهار داشت که رضاقلی خان مدارکی به من ارائه داد که معلوم است عملیات مشارالیه، بدون اجازه و اطلاع دولت نیست و حکم نمود که شوشتر و مواقع متصرفه را تخلیه نماییم. بعد از چند روز دیگر، یعنی در روز ۸ میزان، مجدداً سلطان حسین آقا را احضار ولی این دفعه مراجعتش نداد.

در تاریخ ۹ میزان عموم صاحبمنصبان را در تلگرافخانه احضار و سؤال نمود، که آیا این اقدامات و تصرف شوستر بدون اجازه من به چه علت بوده، در صورتیکه مسؤول قضایای اخیر خوزستان من هستم. از طرف عموم صاحبمنصبان توسط دکتر سلطان سیداحمدخان ابراز گردید که مقصود ما فقط حفظ شرافت نظام و حفظ درجه و مقام خود است. مشارالیه اظهار داشت که مسؤول حفظ شوونات و اسلحه و جان و مال شما و حتی حفظ مقام سلطنت و مملکت ایران، من هستم. در همین تاریخ طرفداران خزعل از اهواز به شوستر مراجعت نموده و عده‌ای تفنگچی، قریب سیصد الی چهارصد نفر، به شوستر وارد، و جمعی از اهالی هم به کمک آنها مسلح شده شوستر و نظامیان را محاصره نموده، یعنی نظامی را از خروج از دروازه شهر ممانعت می نمودند، و علناً اظهار می داشتند که یا بایستی اسلحه خود را تسلیم نموده و خزعل را بشناسید، یا آنکه داخل جنگ شوید. اوایل وقوع این قضایا، غالب اهالی شوستر طرفدار دولت و نظامیان بودند، ولی پس از مدتی که دیدند دولت توجیهی ننمود و گویا قوای خوزستان را فراموش کرده بود، مردم هم از طرف دولت مأیوس شدند و دسته دسته بعضی از ترس خزعل و بعضی برای تملق و جمعی هم به طمع لیره‌های خزعل بنای بدرفتاری را نسبت به نظامیان گذاشتند. چنانچه در فوق اشاره شد، جمعی از اهالی به کمک خزعلیان، مسلح شده و مخالف نظامیان بودند. اما با آنکه نظامیان در قلعه «سلاسل» سخت محصور و قادر به بیرون آمدن نبودند، غیر از جمله «زنده‌باد نجات‌دهنده ملت و پلر قشون و محیی مملکت ایران»، کلمه‌ای از نظامیان شنیده نشده است. خلاصه از آن تاریخ تا ۱۰ قوس که درست سه ماه می شود این عده نظامی فداکار در این قلعه خود را حفظ کرده و شرافت نظامی را از دستبرد خائنان مصون داشته‌اند. تمام اطراف محاصره بود. هیچ وقت تلگراف یا مکتوبی نمی رسید. هر کاغذی که مهر سانسور رضاقلی خان را نداشت، اگر چه از خود خزعل بود، باز و تفتیش می شد. اهالی شهر نیز که رفته رفته ما را فراموش شده و بیچاره می دیدند، دست به شرارت بر آورده بودند. وجه هم بهیچوجه در میان نظامیان پیدا نمی شد. قریب پنج ماه بود که دیناری نگذاشته بودند به ما برسد. معذک افراد نظامیان ثابت قدم مانده و فریب تطبیع و

تهدید فرستادگان شیخ را نخوردند. گاهی قاصدی را با هزار زحمت یافته و به «بهیهان» یا میان «چهارلنگ» می فرستادیم که شاید خبر ما را به مرکز برسانند و از حال ما اطلاع بدهند. اما اگر آن اخبار هم به مراکز مهمه رسیده باشد، ما از جواب و تصمیم مربوط به آن اطلاعی نمی توانستیم حاصل کنیم. واقعاً در این قلعه و به آن وضع محاصره سه ماهه، این افراد معدود در میان آتش و دشمن، ثبات قدمی به خرج دادند، که فقط از ایرانیان قدیم و رومیان، معهود و مسموع است. چون بعد از مدتی سلطان حسین آقا مراجعت نکرد، از حال او به وسایلی استفسار کردیم، معلوم شد مشارالیه را هم در اهواز توقیف کرده و تحت الحفظ به محبس فیلیه (در محمّره) برده اند و رضاقلی خان شب و روز در صدد است که راهی به قلعه «سلاسل» یافته و ما را تسلیم خزل نماید، یا افراد را بتدریج بفریبد و از ما جدا کند. فقط پشت گرمی ما به این حصار منیع بود که فی الحقیقه لایق تعمیر و توجه کامل است. و هر وقت فکری کردیم که این قلعه را چه مردمان با همت و پهلوانی ساخته اند و ما از نسل آنها و حافظ نام آنها هستیم خون در بدن همگی به جوش می آمد. هر روز در مواقع مختلفه برای افراد نطق می کردیم و آنها را به صبر و ثبات تشویق و ترغیب می نمودیم. طرفداران خزل روز به روز از جنگ «زیدون» اخبار موحش می دادند و ما را محزون می کردند. تا اینکه در روز ۱۰ قوس عده ای از دزفول وارد شدند، و بعد از آنکه آنها را با اشرار و محاصرین در زدو خورد دیدیم هورا کشیده نام مبارک را بر زبان راندیم، و از قلعه خارج شده از عقب سر بر آنها تاختیم و شهر را کاملاً تصرف کردیم. سرمنشاهای فساد را بعضی مقتول و بعضی دستگیر نمودیم. جمعی هم متواری شدند. از جمله کاظم داود و اتباعش که از اشرار معروف بودند، هنوز دستگیر هستند و اهالی از این فتح نظامیان و مغلوبیت اشرار شادمانی و تشکر کردند و بر دولت و اقبال حضرت اشرف دامت عظمت دعا گو شدند.»

هر چند کیفیت این محاصره و مقاومت پهلوانانه را به اجمال شنیده بودم، لیکن اصغای آن از زبان شخصی که خود شاهد تمام وقایع بلکه عامل عمده این قضیه بود، هیجان و تأثیری فوق العاده در من ایجاد کرد. گویی خودم در تمام این مصائب با آن عده شریک بوده ام. پس دکتر را نوازش کردم و از

این ابراز وطن پرستی و مردانگی تمجیدگفتم و به طریق ذیل نظامیان را مخاطب ساختم:

سربازان فداکار،

من و ایرانیان، از شما خوشنود هستیم. شما مقدمه الجیش قوای ایران بودید در مرکز اشرار. شما نمونه قدرت ایران بودید در میان دسایس و تجهیزات دشمن. سه ماه تمام بی آذوقه، بی مونیسیون و بی مخارج، با اشرار مقاومت کردید. قلعه «سلاسل»، بعد از زمان ساسانیان، چنین سکنه و مستحفظین باشرافتی در خود ندیده بود. هزاروپانصد سال بر او گذشت و درودیوارش از انعکاس فریادهای وطن پرستانه به اهتزاز نیامد. پانزده قرن از عمر او سپری شد و یک عده سپاه جدی و جنگجوی وطن پرست را در آغوش نکشید. دیوارهای این حصار پر افتخار سالها بود که بیرق جنگی ایران را بر فراز خود نمی دید. شما در مقابل، علی رغم تمام قوای خصم، این بیرق را سه ماه تمام برپای نگاهداشتید. در مدتی که از خیانت تباهکاران، صفحه خوزستان برای سوختن شما و سوختن ایرانیت کانون فروزانی شده بود، شما در این قلعه، میخی در چشم دشمن بودید. شما فهمانیدید که هنوز جوانان ایران در عروق خود، خون همراهان شاپور و سپاهیان بهرام و قشون نادرشاه را ذخیره دارند. شما به خزعلیان خیانتکار، مبرهن کردید که ایرانی شرافت و استقلال و قدرت مملکت خود را به پول و نعمت سهل است، بر جان خود هم ترجیح می دهد. شما مرا بیش از پیش امیدوار کردید که زحمات چندساله ام به هدیرنرفته و چنانکه مفسدین می گویند، در زمین شوره تخم سنبل نکاشته ام.

شما قشون ایران را بهتر از هر لشکر عظیمی معرفی کردید. شما پشت دشمن را به لرزه در آورید. اگر شجاعت، نخستین صفت سرباز است، ثبات و پایداری دومین صفت او محسوب می شود. اکنون مژده می دهم که برادران شما نیز در جبهه سلطان آباد و رامهرمز بر بقیه اشرار غلبه کردند و امیر مجاهد و همراهانش را به زمین فرو بردند. امروز خوزستان

که زندان شما محسوب می‌شد، تفرجگاه قشون جوان است. مخصوصاً شما را به اهواز احضار می‌کنم که مرکز خصم خود را بی‌سپر نظامیان ببینید و به جبران سختیهای صدروزه از لذت فتح برخوردار شوید. پس از آن به تماشای این قلعه منیع و محبوب که از عهد افتخار ایران حکایت می‌کند، و جان و شرافت نظامیان پهلوان ما را حفظ کرده است، پرداختم. عصر امر دادم ابلاغیه ذیل را برای آگاهی اهل شوشتر تهیه نمایند و چون چاپ نیست، چند نسخه خطی تدارک کنند.

ابلاغیه

عموم اهالی خوزستان، از وضع و شریف و عشایر، و مخصوصاً ساکنین شوشتر، باید بدانند که مقصود من از عزیمت از تهران به دورترین ایالات این مملکت برای تصفیه امور جاریه این حدود و رفع قضایای وارده بر آن نبوده و نیست، زیرا این موضوع اهمیت آن را نداشت که من به شخصه عزیمت این صفحه کرده، و کافی بود که یکی از صاحبمنصبان را مأمور تصفیه قضایای این خطه نموده و حل معضلات را به سرنیزه نظامیان فداکار حوالت نمایم، بلکه یگانه منظور من از تحمل زحمات و متاعب و طی این مسافت بعید، فقط برای آن است که شخصاً به دادخواهی هموطنان خود و آن رعایای بیچاره که هرروز در معرض تجاوزات بی‌موضوع واقع می‌گردند، قیام نموده باشم. در این موقع که لطف پروردگار و توجهات ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین زمام مقدرات این کشور را به دست من سپرده است، ناچارم که به نام مسوولیت مملکتی و مسوولیت وجدانی، هرگونه زحمت و مشقت را بر خود هموار کرده و شخصاً به اطراف و اکناف مملکت توجه نموده، مظلومین و ملهوفین را نوازش کرده، داد قلوب آنها را از دست ستمکاران بستانم.

همین اراده و همین عقیده است که اکنون مرا به جانب خوزستان رهبری کرده، و در تحت همین منظور و مطلوب است که به کلیه اهالی اجازه می‌دهم که هرگونه مطلب و شکایتی دارند به من مراجعه کرده، و ایفای حقوق از دست رفته خود را مطالبه نمایند.

اگرچه در شوستر جماعتی گرد آمده بودند که شرارت و فضولی را بر آسایش خلق ترجیح داده و به یک طریق بی‌رویه قدمهای شرارت‌آمیزی برداشتند، و حق آن بود که به نام حفظ مصالح جماعت تمام آنها را محو و نابود و نصیب چوبه‌دار نمایم، معهذا چون این شرارتها را فرع عدم شعور مرتکبین آن دانسته و در این موقعی که همه، اوضاع کنونی را با ترتیبات سابق مقایسه کرده و فهمیدند که دولت از کمترین خطایی صرف‌نظر نخواهد کرد و برای مجازات متجاوزین تا آخرین حدود مملکت تصمیم خواهد گرفت، و در این موقعی که همه فهمیدند اوضاع سابق واژگونه شده و امروز، روز اطاعت و انقیاد است، من هم با توجهی که دولت همیشه نسبت به رعایا و اهالی مبذول داشته، به اهالی شهر عفو عمومی می‌دهم و مایلیم که بدون خوف و خشیت در آرامگاه خود زیست نمایند. ولی در ضمن بدانند که این حس رأفت و عطف و عفو و اغماض برای گذشته است و تصور نکنند که باز می‌توانند از عواطف دولت استفاده نمایند. صریحاً می‌گویم که از این به بعد هر کس برخلاف مصالح مملکتی قدمی بردارد، باشدیدترین اقسام، مجازات خواهد شد و از احدی صرف‌نظر نخواهم نمود. چون روزگار شرارت و تجاوز و جسارت سپری شده، مردم باید آزادانه به کار زراعت و فلاحت خود پرداخته و در صدد ترقی تجارت و صنایع باشند، که هم خود به فیض دسترنج خود رسیده و هم مملکت آباد و از وجود آنها استفاده نماید.

اینک برای حفظ همین ترقی و تعالی و آسایش خیال مردم است که سوق مقداری قوای نظامی را به پشتیبانی اهالی امر می‌دهم، و همانطور که حفظ حدود اهالی به آنها توصیه شده و می‌شود، عموم اهالی نیز باید وجود آنها را معتنم دانسته و بدانند که قشون برای حفظ رعیت و آبادانی مملکت و آسایش اهالی است. به پشتیبانی قشون تمام مردم می‌توانند به فراغت خاطر به مصالح امور خود پردازند، و با کمال اطمینان و امنیت در اماکن خویش بیارامند و نظر به اینکه قشون ایران برای ایران و برای رفاه حال ایرانی تأسیس یافته، بدیهی است وسایل آسایش اهالی به دست قشون فراهم خواهد گردید، و مردم هم باید در

پرتو این امنیت و عدالت، پیوسته نظر خود را به مرکز مملکت دوخته، اوامر دولت را مطیع و منقاد باشند. برای تکمیل آسایش اهالی به همه مردم آزادی و اختیار می‌دهم، که مطالب خود را مربوط به هر کس و هر نقطه باشد، مستقیماً به خود من مراجعه نمایند، تا با وسایل لازمه موجبات ترفیه حال آنها، آن طوری که مقتضی حقانیت است، تمهید گردد.»

رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا

از جمله تلگرافات متعددی که در این دو شب اقامت شوشتر واصل گردید مشروحه ذیل است که حکومت نظامی تهران مخابره نموده است. معلوم می‌شود وکلای خائن از شنیدن خبر تسلیم خزعل و تصفیه کار خوزستان به هیجان آمده و خودنمایی و دست‌وپایی می‌کنند. قصد دارند افکار مرا به جانب مرکز متوجه سازند که کاملاً امر خوزستان تصفیه نیابد. این است خلاصه مذاکرات جلسه سری در عصر ۱۵ قوس:

«داور نطقی که پایه آن بر مخالفت بود ایراد کرد. از جمله گفت که بایستی کلیه عملیات خود را از صلح و جنگ در خوزستان به تصویب مجلس برسانند. اشخاص دیگر از قبیل میهن، سرکشیک‌زاده و غیره مخالفت‌های شدیدی کردند. معلوم نیست خیال آنها چیست؟ ظاهراً جز مشوش کردن افکار حضرت اشرف منظوری ندارند. این اقدامات هم دنباله تحریک انگلیسیها است.»

حکومت نظامی تهران

نفت

رئیس‌کمپانی نفت ایران و انگلیس دعوت کرده بود که از معدن بازدید کنم.

در سال ۱۹۰۱ (شهر صفر ۱۳۱۹)، امتیاز نفت تمام ولایات ایران،

به استثنای خراسان و استرآباد و مازندران و گیلان و آذربایجان، به مستر ویلیام ناکس دارسی داده شده است که تا شصت سال به استخراج مبادرت ورزد و از عواید، صدی شانزده به دولت ایران، سهم بدهد.

دارسی، بدو در قصر شیرین شروع به استخراج معدن کرد، ولی به واسطه دوری راه و مصارف لوله کشی، دست، باز داشت و در صدد فروش حق خود به سرمایه داران آلمانی برآمد. بحریه دولت انگلیس که کاملاً به اهمیت نفت ایران برای جهازات خود پی برده بود، مانع از فروش شد و وسایل خرید سهام و تشکیل کمپانی را فراهم آورد، و دولت انگلیس خود نصف سهام را برداشت. سپس در خوزستان مشغول کار شدند. هنگامی که باز می رفتند ناامید شوند، یکی از چاهها فوران عجیبی کرد، و دریایی از نفت بیرون ریخت به قسمی که آلات و اشیاء غرق نفت و عملیات مشرف به هلاکت شدند. از آن وقت به بعد توسعه غریبی در کار داده اند. این امتیاز نیز از عجایب کارهای قاجاریه است. هیچ نکته جلدی و عمیقی در امتیاز نامه دیده نمی شود که دلالت بر تعمق و تفکر درباریان ایران داشته باشد، مگر یک نکته که خنده آور است. شاه و وزرای ایران بعد از گم کردن مرکوب به فکر پالانش افتاده و به کمپانی گفته اند، چون دولت علیه از نفت «قصر شیرین» و «دالکی» و «شوشتر» سالی دوهزار تومان استفاده می کرده، و پس از این امتیاز، از آن محروم خواهد ماند، باید مبلغ مزبور را کمپانی جبران نماید. مسیو دارسی هم حاتم بخشی کرده، و دوهزار تومان را علاوه بر حق الشرکه، برعهده گرفته است به خزانه عامه تقدیم دارد.

نفت این سرزمین به قدری زیاد و خوب است که نظیری برایش معلوم نیست. بعد از تماشای معدن، کثرت نفت ثابت می گردد. اغلب چاهها را مهر کرده و علامت زده و بسته بودند، زیرا که پس از فراهم آوردن مقدمات استخراج، معلوم کرده اند که میزان نفت به قدری است که صدور آن امکان پذیر نیست، و مجبور خواهند بود بالاخره آتش بزنند. پس مسلود بودن را بهتر دیده اند. چاههای این محوطه را باید به سه نوع تقسیم نمود:

اول - چاههایی که حفر شده و موجبات خروج نفت از آنها فراهم گردیده ولی عجاله ذخیره نگاهداشته اند.

دوم - چاههایی که نفتش در حالت خروج و مورد انتفاع کمپانی است.

سوم - نقاطی که هنوز حفرش تمام نشده و به کار آنها مشغول اند. کمپانی تا کنون موفق به حفر ۴۳ حلقه چاه گردیده و یقین به وجود نفت آن نموده است، اما کلیه عایدات امروزه، فقط از سه چاه است و نفت همین سه چاه هم به قدری زیاد است که مجبور شده اند از قسمتی استفاده ننمایند. رئیس کمپانی گفت:

«تا حال از یک چاه معروف به (ف هفت)، شش میلیون تن (تقریباً بیست میلیون خروار)، استفاده کرده ایم و هنوز هم نقصانی در آن دیده نمی شود.» در ثلث فرسخ دورتر، چاه دیگری هست موسوم به (ب هفده)، که روزی ۵۶۷۰ خروار از آن استخراج می شود. این قبیل چاه، بسیار است که در نقاط دور و مختلف واقع اند و مخصوصاً آنها را بسته اند، زیرا که نه لوله کافی و نه کارخانه تصفیه و کشتی نقاله برای حمل آن موجود دارند. هر جا را حفر می کنند، همین طور به چاههای پر نفت مصادف می شوند.

اگر تمام چاهها را باز کرده و به کار بیندازند، میزان محصول در سال به ده میلیون تن (تقریباً ۳۵ میلیون خروار)، خواهد رسید و این، با وسایل موجوده، دور از عقل و اسباب اتلاف و به هم خوردن بازارهای نفت دنیا خواهد شد. بنابر این به همین میزان قناعت کرده و بتدریج پیشرفت می دهند.

عزیمت به دزفول

یکشنبه ۲۲ قوس

صبح اتوموبیلها را به وسیله قایق از کارون عبور دادند، و تقریباً سه ساعت به ظهر از ساحل یمین رودخانه به طرف شمال عازم گردیدیم. دزفول شهر دور افتاده ای است که تا خط آهن کشیده نشود و راه خرم آباد کاملاً مفتوح و مأمون نگردد امید ترقی برای آن نیست. در منزلی که مهیا شده بود، فرود آمدم. شب، ابر تیره آسمان را فرو پوشید. چون می دانستم که بارانهای این حدود چقدر زیاد و تند است و

اراضی به واسطه نرمی چگونه در اثر باران به باتلاق مبدل می شود، عزم کردم حتی الامکان قبل از شروع باران حرکت نمایم، زیرا که اگر می بارید، دیگر اتومبیل رانی امکان نداشت و مجبور می شدیم چندروزی به انتظار خشکی زمین در دزفول بمانیم و این پیشامد هم با عجله ای که من به بازگشت به تهران داشتم، وفق نمی داد. پس برخلاف نقشه خود که می خواستم یک روز دیگر در دزفول توقف کنم، شبانه به همراهان امر کردم حاضر شوند، که صبح زود حرکت کنیم. سرهنگ عبدالعلی خان اعتماد مقدم رئیس قشون، چون در نظر داشت جشنی در اردو بدهد، خیلی اصرار کرد که یک روز توقف کنم، ولی به جهات مذکور نپذیرفتم. به رئیس کابینه امر دادم بیانیه ذیل را تهیه نماید که بعد انتشار داده شود:

ابلاغیه ریاست وزرا و فرماندهی کل قوا

« چنانکه به همه تذکر داده شد، اهالی دزفول نیز باید بدانند که مقصود من از عزیمت از تهران به دورترین ایالت این مملکت، برای تصفیه امور جاریه و رفع قضایای وارده نبوده، و این موضوع اهمیت آن را نداشت که من شخصاً عزیمت در این صفحه نمایم، و کافی بود که یکی از صاحبمنصبان را مأمور تصفیه قضایای این خطه نموده و حل معضلات را به سرنیزه نظامیان فداکار حواله نمایم، بلکه یگانه منظور من از تحمل زحمات و متاعب، فقط برای آن بود که شخصاً به دادخواهی هموطنان خود، و آن رعایای بیچاره ای که هر روز در معرض تجاوزات بی موضوع واقع می گردند، قیام نموده باشم.

در این موقع که لطف خداوند، و توجهات ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین، زمام مقدرات این کشور را به دست من سپرده است، ناچارم که به نام مسؤلیت مملکتی و مسؤلیت وجدانی، هرگونه زحمت و مشقت را بر خود هموار کرده و شخصاً به اطراف و اکناف مملکت توجه نموده، مظلومین را نوازش کرده و داد قلوب آنها را از دست ستمکاران بستانم. همین اراده و همین عقیده است که اکنون مرا به جانب خوزستان رهبری کرده، و در تحت همین منظور و مطلوب است که به کلیه اهالی اجازه

می‌دهم هرگونه مطلب و شکایتی دارند، به من مراجعه کرده و ایفای حقوق از دست رفته خود را مطالبه نمایند.

اگرچه تجاوزاتی که اخیراً برضد امنیت و آسایش خلق شده بود، بایستی به شدیدترین مجازات محوّل و مفوّض می‌گشت، لیکن چون بحرانهای مزبور غالباً فرع عدم شعور مرتکبین بوده، و در این موقع که عموم مردم، اوضاع کنونی را با ترتیبات سابق مقایسه کرده و فهمیدند که دولت از کمترین خطایی صرفنظر نخواهد کرد، و برای مجازات متجاوزین تا آخرین حدود مملکت تصمیم خواهد گرفت، و در این موقعی که همه، قویاً ادراک کردند وضعیّات سابق واژگونه شده و امروز روز اطاعت و انقیاد است، من هم باتوجهی که دولت همیشه نسبت به رعایا و اهالی مبذول داشته، از گذشته‌ها صرفنظر می‌کنم و میل دارم همه بدون خوف و وحشت در آرامگاه خود زیست نمایند.

در ضمن، شدیداً به همه تذکر می‌دهم که این حس رأفت و عطف و عفو و اغماض برای تقصیرات گذشته است، و تصور نکنند که باز می‌توانند از عواطف دولت استفاده نمایند.

صریحاً می‌گویم که از این به بعد، از ابتدای خوزستان گرفته تا انتهای لرستان، هرکس، در تحت هر عنوان، قدمی برضد مصالح مملکتی بردارد، بلا تردید تعقیب و دستگیر و با شدیدترین اقسام مجازات خواهد شد، و از احدی صرفنظر نخواهم نمود. چون روزگار شرارت و فضولی و تجاوز و جسارت سپری شده، لهذا مردم باید آزادانه به کار زراعت و فلاح و کسب و کار خود پرداخته و در صدد ترقی تجارت باشند، که هم خود مستفیض شده و هم مملکت از وجود آنها استفاده نماید و آباد گردد.

در این موقع، زاید نمی‌دانم عطف توجهی به جانب ساکنین لرستان کرده، اعم از طوایفی که در حوالی دزفول سکنی دارند، و یا عشایر و قبایلی که در دوردست متوقف هستند، و در ضمن نصیحت و اندرز، به همه آنها عموماً خطاب می‌کنم که قشون دولت، نه تنها آنها را رعایای این مملکت و جزو این مملکت دانسته و با هیچ‌یک از آنها طرفیت

ندارد، بلکه باید چشم و گوش خود را باز کرده، بدانند و بفهمند و دقت کنند که مقصود من و تمام زحمتی که در این راه می‌کشم، و تمام مقاومتی که در انتظام لرستان به عمل می‌آورم صرفه آن عاید خود آنهاست، و برای آن است که آنها بهره‌مند شده لذت امنیت و عدالت را چشیده، و از این زندگانی وحشیانه و این اسلوب زشت و نامطبوع خلاصی و رهایی یابند.

اگر لرها به این طرز و اسلوب بی‌موضوع خو گرفته و نفهمند که در چه مرحله زشتی امرار حیات می‌کنند، من بانهایت دلسوختگی مجبورم که آنها را از این سرگردانی همیشگی خلاص کنم و برادران خود را به طرف تمدن و انسانیت سوق دهم. همین قدر که مختصر آسایش و سکونی برای آنها حاصل شد، آن وقت همه خواهند فهمید که من همیشه با نظر پدرا نه به آنها نگاه کرده و همه آنها را از خود و بسته خود دانسته‌ام. دزدی و ولگردی و غارت و چپاول و بیابان‌پیمایی، کار انسان نیست. لرستانها عموماً، از اول تا به آخر باید رویه انسانها را پیش بگیرند. باید بتدریج قراء و قصباتی از خود درست کرده با کمال فراغت خاطر و آسایش خیال با عیالات خود به کار زندگی و تعالی و ترقی بپردازند. این رویه حالیه، همه آنها را نابود خواهد ساخت. به همین لحاظ و از روی کمال دلسوزی مجبور از افتتاح راه خرم آباد به خوزستان شدم، و تمام طوایف باید از موقعیت خود استفاده کرده در عوض سرگردانی در بیابانها، شروع به مراوده با خوزستان و بروجرد و اطراف نموده از راه تجارت و مراوده، قدر زندگانی را بفهمند.

چون این نظریه در وجود من تردید پذیر نخواهد بود و مجبور از حفاظت و امنیت هستم، این نکته را نیز به ناچار خاطر نشان عموم می‌نمایم، که همان‌طور که حس رأفت دولت متوجه اهالی است، همان‌طور هم از این به بعد اگر از کسی اقدام بی‌رویه‌ای ناشی شود، یا یک طایفه و عشیره‌ای در مقام تجاوز نسبت به هم برآیند، امر خواهم داد که آن طایفه را از صغیر و کبیر محو و نابود ساخته، و همه را به سزای اعمال خود برسانند. از این به بعد گناه احدی عفو و اغماض نخواهد شد، و

این آخرین عفوی است که به متجاوزین خوزستان و اشرار لرستان داده می‌شود. همه باید بدانند قشون به هر طرفی اعزام می‌شود، برای آسایش اهالی است. اهالی باید به وجود قشون دلگرم باشند و باکمال اطمینان در اماکن خویش بیارامند.

برای تکمیل توجه دولت، به همه مردم و ساکنین این حدود، آزادی و اختیار می‌دهم که حقوق حقّه خویش را تشخیص داده، قدر آن را بدانند و نگاهداری کنند، و اگر تجاوزی از طرف هر کس شد به من اطلاع بدهند، تا وسائل آسایش آنها به طوری که مقتضی حقانیت و عدالت است تهیه گردد.

نظر به اینکه موقع اقامت در دزفول به واسطه گرفتاری و اشتغالات مهمه مجال انتشار این بیانه نشد، این است که برای تذکر اهالی و عموم طوایف تلگرافاً از اهواز ابلاغ و اعلام می‌گردد.»

رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا

۲۳ قوس - نمره ۷۱۳۱

صبح زود به راه افتادیم. در محاذات خرابه‌های شوش، بارانی که پیش‌بینی کرده بودم، شروع به باریدن کرد و باکمال اشتیاقی که بار دیگر به دیدن آثار شوش داشتم، مرا از پیاده‌شدن در آن مکان تاریخی مانع آمد. در این نواحی با جزیی بارندگی رودخانه‌ها می‌جوشند و دشتهای به دریای گل مبدل می‌گردند، به قسمی که برای اتومبیل، دیگر حرکت سریع امکان ندارد.

ظهر در کلبه یکی از افراد، که علی‌الظاهر مباشر خزعل بود، ولی از ظلم و شقاوت او ناله‌وزاری داشت، پیاده شدم. باکمال میل گوسفندی قربانی کرد. از پذیرایی صمیمانه‌ای که درخور حوصله و استطاعت خود نمود، بسیار محظوظ شدم. واقعاً از بذل مقلور مضایقه نکرد.

در این حدود، هیچ اثری از تمدن دیده نمی‌شود. طرز زندگانی اهالی به‌بهایم بیشتر شباهت دارد تا انسان. محض اینکه انعامی به او داده باشم، به رئیس کابینه امر کردم هفت تیری را که با خود دارد به او بدهد. بعد از صرف ناهار حرکت کردیم. حوالی غروب به اهواز رسیدیم.

شب ۲۴ قوس، دوسیه مهمی، مشتمل بر چندسند مختلف، از طرف یک نفر از علاقه‌مندان به وطن برای من فرستاده شد. در حقیقت با سوابقی که داشتم این اسناد چیز تازه‌ای بر اطلاعات من نیفزود، ولی مورث حیرت و تلخکامی و تأسف فوق‌العاده شد، به قسمی که آن شب تا نزدیک صبح به خواب نرفتم. راپرتهایی که در همین زمینه‌ها سابقاً می‌رسید، مرا از نیات خارجیان و احوال عشایر داخلی کاملاً مستحضر می‌گردانید. لیکن دیدن خطوط و امضاهاهایی که حقیقتاً و عمداً برای خرابی ایران و تزلزل افکندن به اساس قدرت مملکت، و تجزیه ایالات و برانگیختن عشایر آن، بر کاغذ رسم شده، مرا مبهوت و بار دیگر ثابت کرد که «شنیدن مانند دیدن نیست.»

بخت من از این بود که یک ایل قدیمی و نجیبی، مثل بختیاری، که در مرکز ایران قرن‌هاست بساط تنعمش گسترده بود، و حقیقتاً از نظر تاریخ و از لحاظ موقعیت جغرافیایی، ایرانی حقیقی باید تصورش کرد، با خارجیان قرارداد داشته، از آنها پول و تفنگ می‌گرفته و برای درهم شکستن قوای ایران، مانند چرخ از چرخهای معدن نفت، متحرک بلااراده بوده است.

تأسف از این بود که یک دولت معظم و ثروتمند و متمدنی مثل انگلیس، با وجود محبت همیشگی ملت ایران، و با وجود سیاست متین و موافق و ملایم دولت من، مأمورینی به نقاط مهمه ایران فرستاده است که شب‌وروز کارشان طرح نقشه برانگیختن قبایل، وارد کردن قشون، تادیه وجه، تسلیم اسلحه به طوایف، منع جریانهای اداری ایران، ضعیف ساختن قوای دولتی و وارد کردن خسارت و تلفات به خزانه مملکت و به قشون مملکت است.

این مأمورین فی الحقیقه سپاه و قدرت دولت خود را، مهره شطرنج، و سرزمین ایران را صفحه شطرنج محسوب داشته، و برای سرگرمی یا شهرت خود، کودکانه در صدد پیش آوردن بازیهای هستند که ابداً لزومی نداشته، و بدون مبادرت به آنها هم همیشه اوضاع به این حال باقی می‌مانده، بلکه بهبودی و حسن جریان می‌یافته است.

عجب این است که در هر مورد، نفت و حفظ معادن نفت را دستاویز کرده به آن بهانه مایل اند قشونی و پولی به اختیار خود در آورند. در صورتیکه

اگر یک سال مأمورین انگلیس از دسایس و تحریکات خودداری می نمودند، و می گذاشتند بدون کشمکش و اتلاف قوا، دولت ایران در خوزستان و لرستان ادارات خود را دائر کند، و به جزئیات کارها مسلط شود، و اشرار و قبایل را خلع سلاح نماید، و قشونش در نقاط لازمه مستقر گردد، معدن نفت از آفات موهومی و خطرات مصنوعی محفوظ می ماند. نمایندگان انگلیس برای اینکه پولی به اختیارشان گذاشته شود، که هر طور میل دارند بپاشند و صرف کنند، و قشونی به ایران وارد کرده که قدرت آنها بی مانع و استبدادشان بی عایق باشد، علی الاتصال به مراکز مهمه خود راپرتهایی داده، و اوضاع را قابل ورود قشون و مستلزم صرف وجه و بذل اسلحه جلوه گر ساخته اند، و برای اینکه به هوش و لیاقت آنها تحسین بگویند، گره دست را به دندان می اندازند. اگر تلخکامی مانع نبود، از خواندن این تلگرافات رمز و این مراسلات مختلفه جای آن بود که مدتی بخندم.

این نمایندگان کار کرده و با علم و اطلاع مثل اینکه در مملکت دشمن ایلچی هستند، و سرنوشت حیاتی مملکتشان به پیشرفت فلان ستون قشون، یا تصرف فلان قلعه منوط است، بدو اساسی موهوم طرح ریخته اند، سپس روی آن بنیان، قصر خیالی ساخته و در جزئیاتش بحثها کرده اند.

در ابتدا این قضیه باطله را، مسلم گرفته اند که دولت ایران خیال دارد معادن نفت خود را خراب کند، یا اگر دولت در این نواحی قوی باشد، معدن نفت منافی نخواهد داشت و دچار خساراتی خواهد شد، و شاید چیزهای دیگر، که خدا و مغزهای بی عمق و بی رحم خود آن مأمورین از آن آگاه است. بعد از طرح ریزی این اساس، آن وقت در صدد برآمده اند که چگونه جلوگیری از این آفت و خسارت نمایند. گاهی بختیاری را مهمترین عامل جلوگیری از قشون ایران شمرده، وقتی، خزعل را مناسبترین مستحفظ معادن نفت خوانده، و موقعی ورود قشون را به اهواز و مسجد سلیمان لازم دانسته اند.

تمام این زحمات و این راپرتهای برای چه؟

برای اینکه دولت انگلیس مضطرب و نسبت به ایران عصبانی شود، و عده ای را بگمارد که با دست عشایر و قبایل ایران شطخونی در این مملکت راه انداخته، و جمعی بیگانه را در طوفان انقلابات مستاصل و نابود سازند.

دولت انگلیس خرجی را متحمل شود، و مملکت ایران ضررهای جانی و مالی هنگفتی بنماید، و در نتیجه خودشان در محافل سیاسی لندن و بغداد و کلکته یک ناپلئون کوچکی خوانده شوند، و به از پیش بردن نقشه‌های جنگی و سیاسی خود مباحثات کنند!

واقعاً در این باب چه بنویسم که هیچ منطقی در کار نیست و اساساً موجبی نمی‌بینم که در رد آن بحثی بکنم. تمام از غرور و بی‌انصافی و شهرت‌طلبی است و بس.

بہتر این است کہ عین اسناد را کہ با امضای نمایندگان رسمی و خوانین بختیاری و شیخ‌خزعل در دست است، درج نمایم، و ترجمه تحت‌اللفظی آنها را هم اضافه کنم، تا ثابت شود کہ چه دسایس در کار بوده و من در این سفر با چه عوائقی مقابله کرده‌ام، و از آن طرف چند نفر خائن و دربار قجر، چگونه فداکاریهای مرا به عکس جلوه دادند و در تهران چه شایعه‌های بی‌مغزی منتشر ساختند؟

اقتباس از کتاب سری

صفحه ۱۹۰، سند ۱۹۱۶

کی هست کی؟

متفقدین در ایران

«خزعل خان (شیخ) کی. سی. آی. ئی و کی. جی. سی. آی. ئی.»، شیخ محمره، «سردار ارفع» در سنه ۱۸۶۱ متولد گردیده، در سنه ۱۸۹۷ جانشین برادر خود شد.

در ایران، از هر حیث مستقل مطلق است و پیوسته با دولت انگلیس به طور صمیمانه و صادقانه دوستی نموده و اکنون در کبرسن، بیش از پیش نسبت به دولت بریتانیا علاقه مند و مطیع و موافق است. مشارالیه مردی است لایق و باهوش. نفوذش تا دزفول می‌رسد، حتی لرها هم او را محترم می‌دارند. املاک زیادی در خاک ترک دارد. در سنه ۱۹۱۵ با ترکها مخالفت کرده است.»

• علام اختصاری نشانهای: شوالیه امپراطوری هند و «فرماندهی امپراطوری هند» که بترتیب در ۱۵ اکتبر ۱۹۱۰ و ۱۰ دسامبر ۱۹۱۷ از طرف دولت انگلستان به شیخ خزعل داده شد.

Receipt dated 25/4/22 from
M. Khani & Sons for 221 copies and 22 boxes
of Annals of the Government of Punjab
of the year 1921-22 for the Government of Punjab
Allahabad

۲۵/۴/۲۲
درخواست خرید ۲۲۱ کپی و ۲۲ جلد
فصلنامه سال ۱۳۰۰
۲۵/۴/۲۲

مردی که قبلاً در این راه
فرستاده بودی

که در روزهای گذشته
بسیار کم بود و این بار
بسیار زیاد است و این
بسیار است و این بسیار
است و این بسیار است

۱۹۴۴
۵۶۲۵۲

۱۳۳۰
۹ دسمبر
۱۹۱۶



British Legation.
Tehran.

جناب سلطان سردار مظفر میرزا سردار اشرف شہزادہ سلطان شہزادہ سردار فتح
مظفر قندیں دربر جانب دوم پانچم

چونکہ خانہ طربان مسجون است جناب سردار محمد ششم دربر جانب اول طرف اولت ایران

پنجمین برادر انان خود نیز بخشاری قسم طلبت است چنانکہ در پیشترین زمانہ در ایران

خوابیدہ ہوا ہوا سردار طرف پنجمین بر ضد خستہ است انہا ہو شمارا کجا

نست برکت معائنہ دار در آوردہ کماکہ باب عدم فرستندی است مظفر شہزادہ

برادر جناب عالی ہو باید خاطر محرم را تذکرہ کنم کہ حضور رسیدن صورت

باب نقص فصر صدم آوارہ کردہ غیر ایچا من خود نیز بخشاری در جانب پنجمین

خوابیدہ ہو حضور است باید خاطر ششم دریا بہترین است فصر ششم در ایران

برقع جبر کو از بدہ نو بندہ است سرانجام

Chamberlain of the Legation

نمره ۱۵

مورخه ۱۶ اپریل ۱۹۲۳

در تاریخ ۱۷ اپریل ۱۹۲۳ واصل شد

از طرف لرن تهران

به پیل در اهواز

تلگراف محرمانه

« اخیراً فیما بین وزیر جنگ و خوانین بختیاری مشاجره و بحرانی حادث شده که مبدا آن قضیه « شلیل » است که سال گذشته واقع گردید. وزیر جنگ مشغول تهیه و اعزام قواست به بختیاری، زیرا که خوانین ایل مزبور در ادای مبلغ غرامت اظهار عدم استطاعت و بی میلی می کنند. من، شاه و رئیس الوزرا و خوانین را از مخاطره جدی، که به علت تصادف قوای مسلحه بختیاری و قشون دولت ایران ظهور خواهد کرد، آگاه ساخته ام و خاطر نشان کرده ام که دولت انگلیس نمی تواند خطرات و تهدیداتی را که متوجه معادن نفت خواهد شد، با بی اعتنائی بنگرد. هر سه طرف مذکور به وخامت اوضاع و سختی موقع برخورد، و تصدیق دارند، لیکن وزیر جنگ هنوز اصرار و ابرام خود را ترک نگفته است.

امیدوارم نفوذی که من مجهز و مجری کرده ام، قضیه را حل کند و مداخله قوایی را ایجاب ننماید.

خوانین را متقاعد کرده ام که اختلافات داخلی خود را تصفیه نمایند. البته موقعیت آنها، به واسطه انتصاب حکومت طایفگی جدیدی، بلا تأخیر استحکام خواهد گرفت. »

قونسولگری دولت بریتانیا در خوزستان

اهواز مورخه ۱۸ اپریل ۱۹۲۳

سواد جهت اطلاع نایب قونسول محمّره ارسال می شود.

امضاء : لی جی پی پیل - قونسول خوزستان مقیم اهواز

Telegram.

No. 15.

Dated 16-4-23.

Recd. 17-4-23.

From Lorainé, Tehran.

To Peel, Ahwaz.

CONFIDENTIAL.

A crisis has been reached in the dispute between the Minister of War and the Bakhtiari Khans which started with the Shalil incident last year. The former is preparing to send a military expedition to Bakhtiari because the Khans are unable and unwilling to pay the sum which he demands as compensation.

I have warned the Shah, the Prime Minister and the Khans of the serious consequences which would result from an armed conflict between the Bakhtiaris and the troops of the Persian Government and have pointed out that His Majesty Govt. cannot view with indifference the threatened insecurity of the Oilfields. All three realize the seriousness of the situation and although the Minister of War is still pretty obstinate.

I hope that the influences which I have set in motion will lead to a solution without the arbitrament of force.

I have persuaded the Khans to settle their internal differences and their position will be strengthened by the appointment of a new tribal governor without further delay.

No. 15/1

U.S. Consulate for Arabistan,
Ahwaz dated 18th April 1923.

Copy for information forwarded to U.S. Vice-Consul,
Mohammerah.

E. Peel

U.S. Consul for Arabistan, Ahwaz.

سوی است
تلگراف رمز نمره ۲۷/۱۲۳ مورخه ۸ می ۱۹۲۳
از طرف پیل در اهواز
به لرن در تهران تحت نمره ۲۷ و ناکس در بوشهر تحت نمره ۱۲۳

خیلی محرمانه

«خواهشمندم به تلگراف تهران نمره ۷۲ مورخه ۴ می ۱۹۲۳ مراجعه فرمائید.»

کلیه اطلاعات واصله حاکی است، که قشون ایران از خط بهبهان وارد خوزستان گردیده است. از منابع موثقه راپرت رسیده که ۴۵۰ نفر نظامی از قمشه به امتداد بهبهان حرکت کرده و مقصد نهایی آنها رامهرمز است. علی الظاهر، مقصود وزیر جنگ این است که با اعزام این قشون به رامهرمز، اراضی و بلوکی را از قبیل چهارمحال، جانکی و رامهرمز که سابقاً تحت اداره دولت ایران بوده و در این اواخر بختیارها به آن دست انداخته‌اند، منتزع نماید، و سپس پیش آمدن به جانب میادین نفت و اهواز سهل خواهد بود.

در این موارد لازم و اصلی به نظر می‌رسد، که بدو نسبت به مراسله ضمانت‌نامه که در تلگراف نمره ۱۰۸ مورخه ۱۸ اپریل ۱۹۲۲ به آن اشاره فرموده‌اید تصمیم قطعی اتخاذ شود.

شیخ اعزام هریک از قوای ذیل را به منزله تجاوز به منطقه و اراضی خود خواهد نگریست:

۱ - قشون.

۲ - پلیس.

۳ - حاکم.

۴ - مأمور عدلیه.

۵ - تحصیلدار مالیاتهای غیرمستقیم.

دولت ایران چندی است که قصد خود را راجع به اعزام (۲)، (۳) و (۵) ابراز داشته است. موضوع بحث این است که آیا ما هم باید مثل شیخ

SECRET.

Telegram. Cypher.
No. 27 / 123.
Date: 8-5-1923.
From Peel, Ahwas.
To Lorraine, Tehran No. 27.
Knox, Bushire No. 123.

VERY CONFIDENTIAL.

Please refer to Tehran telegram No. 72 dated 4-5-1923.
All my information points to penetration of Persian troops into Arabistan by way of Senbehah if at all. Reliable reports states that 450 troops have left Qandahah for Behbahan ultimate destination being Ramhurmuz. Presumably the intention of the Minister of War is to rest from Bakhtiari those territories formerly administered by the Persian Government and now administered by Bakhtiari namely Chahar Mahall, Junaki and Ramhurmuz with troops at Ramhurmuz further advance towards the Oilfields or Ahwas would be simple. In these circumstances early definition of our attitude towards letter of guarantee referred to in your telegram No. 106 dated 18-4-1922 seems essential. Sheikh would regard despatch of any of the following into his territory as "encroachment":- (1) Troops, (2) Police, (3) Deputy Governor, (4) Adilch and (5) Collector of Indirect Revenue.

The Persian Government has already announced their intention of sending (2), (3) and (5). The question is whether we are to apply the same interpretation as the Sheikh and if so what steps if any should be taken to oppose the Persian Government.

The Sheikh of Mohammereh naturally fears mere presence of Persian troops on his borders as they would constitute continued threat unless their non-interference were guaranteed by us.

Would it be possible to arrive at some binding arrangements with the Persian Government regarding the Sheikh territories with or without *quid pro quo*.

Addressed Knox to Bushire No. 123.
repeated to Tehran No. 27.

No. S 49.
XXII/8.

H.B.M. Consulate for Arabistan,
Ahwas, 1st of the 5th. May 1923.

The foregoing copy forwarded with compliments for information to :-

1. The Secretary to H.E. The High Commissioner for Iraq, Baghdad.
2. H.B.M.'s Vice-Consul at Mohammereh.
3. The Special Service Officer, Bushrah.

Erin Peel

H.B.M. Consulate for Arabistan,
& H. N. A. E.

تعبیر و تأویل کنیم، و اگر بکنیم با دولت ایران چه معامله باید نمود؟
طبعاً شیخ محمّره از حضور قشون ایران در حدود منطقه خود بیم دارد،
زیرا اگر ما ضمانت ننماییم که از طرف آنها مداخله نخواهد شد،
این قوا برای شیخ، یک تهدید دائمی خواهد بود.
ممکن است راجع به اراضی و قلمرو شیخ با دولت ایران وارد عقد
قراردادهای الزام آوری شد، و یا بدون تعویضاتی ترتیب صحیحی
برقرار نمود.»

به عنوان پوشهر تحت نمرة ۱۲۳

سواد به تهران تحت نمرة ۲۷

فونسولگری دولت فخریمه انگلیس در عوزستان اهواز

۵۴۶

مورخه ۱۸ می ۱۹۲۳ - نمرة

۲۲/۸

با کمال احترام سواد تلگراف فوق جهت اشخاص ذیل ارسال می گردد:

۱ - منشی کمیسر عالی بریتانیا در عراق - بغداد.

۲ - نایب فونسول بریتانیا در:

- محمّره.

- بصره.

۳ - صاحب منصب سرویس اطلاعاتی.

خیلی محرمانه

از طرف کابیتان پیل - اهواز

به سرپرسی لرن در تهران ۲۹ و ناکس در بوشهر ۱۲۶

«خواهشمندم به تلگراف نمره ۲۵ خودتان رجوع کنید.

به عقیده من وارد نمودن قشون منوط به وقت و فرصت خواهد بود، و اطمینانات وزیر جنگ که در آخرین قسمت تلگراف خود به آن اشاره فرموده‌اید، با اساس و قابل تصدیق است. نقشه‌های وزیر جنگ در نهایت خوبی طرح شده و در عین حال هیچ موجب و بهانه رضایت‌بخشی در مداخله ما برای کمک به خوانین بختیاری به دست نمی‌دهد. همچنین من گمان نمی‌کنم خوانین مزبور مستحق و شایسته بیش از این محبت باشند. امروز من قوای بختیاری را از اثر سه پیشامد ذیل در هم شکسته و ضعیف می‌بینم:

- ۱ - وضعیت حاضره آنها به مناسبت گروهائی که در تهران دارند.
- ۲ - مواقع مستحکمه که قوای دولت در چهارمحال اشغال نموده است.
- ۳ - اختلاف و تباعد نظر عشایر چهارلنگ و کهکیلویه.

در صورتی هم که خوانین غرامت مطلوبه را بپردازند بهیچوجه قابل قبول نیست که قشون از چهارمحال عودت نماید، زیرا که قشون همه قسم حقی برای توقف در این نواحی دارد. پس، خوانین بایستی از دوکار، یکی را اختیار کنند، یا به دولت ایران تسلیم شوند، یا فاشافاش طغیان نمایند. در صورت اول، قشون ایران عاقبت وارد معادن نفت خواهد شد و گمان نمی‌کنم بدتر از این موقعیتی برای کمپانی باشد. در صورت اجرای شقثانی، به اعتقاد من نظر به علل فوق خوانین مغلوب خواهند گردید. عاقبت الامر خود آنها حاضر می‌شوند که خسارات عمده به معادن نفت وارد آورند تا ما را مجبور به مداخله علنی و جدی نمایند.

چون فقط از طرف طوایف بختیاری ممکن است خساراتی به اراضی نفت خیز وارد آید، من پیشنهاد می‌کنم که در ابتدای ظهور مقدمات

VERY CONFIDENTIAL

Telegram. Cypriot.

No. 29 / 120.

Date: 14-5-1923.

From: Paul, Ahwas.

To: Lorraine, Tehran No. 29.
Knox, Bushehr No. 120.

Very Confidential.

Please refer to your telegram No. 25.
I feel convinced that penetration is only a question of time and opportunity, and commands of Minister of War referred to in last paragraph of your telegram afford cooperation.

The plans of the Minister of War have been already conceived and at the same time provide no satisfactory pretext for our intervention in favour of the Bakhtiari Khans. Now do I think that the latter deserve such sympathy? I regard their power as already broken by, firstly, their present position as hostages in Tehran, secondly, the struggle held which the Persian troops have on Chahar Mahall, and thirdly, the alienation of the Chahar Lang and Kugelu tribes.

Even if the Khans pay the compensation demanded it is most unlikely that the troops will be withdrawn from Chahar Mahall where they have every right to be.

The Khans must therefore decide whether they will submit to the Persian Government or take open rebellion. In the former case the Persian troops will eventually occupy the Oilfields and I doubt if the Company will be worse off in the long run. In the latter case I believe the Khans will fail for the reasons given above. In the last resort however they are quite capable of inflicting serious damage on the Oilfields with a view to compelling our active intervention.

As the damage to the Oilfields can only be caused by Bakhtiari tribesmen I propose that at the first hint of trouble a detachment of our troops be rushed to the Oilfields. They would protect the Company's property and their presence might be construed equally as assistance to the Bakhtiari or to the Persian Government. Their retention could then be used as a bargaining factor of His Majesty's Government in case to protect the Sheikh of Mohammerah against the Persian Government.

If the pretext for sending our troops to the Oilfields does not arise and if the Persian troops show determination to occupy the Sheikh's territory we might be justified in anticipating an Arab revolt with threat to the Pipe-Line and could forestall the plan of the Minister of War by occupying Ahwas with our troops.

Addressed to Tehran No. 29.
repeated to Bushehr No. 120.

No. 51.
XXII/B.

H.B.'s Consulate for Arabistan,
Ahwas dated the 14th. May, 1923.

The foregoing copy forwarded with compliments to:-

1. The Secretary to H.H. the High Commissioner for Iraq, Baghdad.
2. H. B. M. Vice-Consul at Mohammerah.
3. The Special Service Officer, Ahwas, for information.

Paul

H.B.'s Consul for Arabistan,
Ahwas.

اغتشاش ، یک دسته از قشون ما وارد میادین نفت شود. این دسته قشون،
دارایی کمپانی را حفظ می نماید و حضور آنها را می توان هم برای
مساعدت بختیارها و هم برای امداد قشون ایران، به حساب آورد.
این عده را می توان به منزله یک قوه میانجی قرارداد که از طرف دولت
فخیمه بریتانیا شیخ محمّره را در مقابل دولت ایران صیانت نماید.
اگر بهانه برای اعزام قشون به دست نیاید، و سپاهیان دولت ایران برای
اشغال اراضی و قلمرو شیخ ابراز عزم راسخ نمایند آن وقت ما بایستی
شورش در میانه هواداران خزعل تولید کنیم تا از طغیان آنها خطراتی
برای لوله های نفت پیش بینی بشود. سپس با پیاده کردن قشونی در
اهواز، نقشه وزیر جنگ را باطل نموده و بر او سبقت بجوییم.»

به تهران تحت نمره ۲۹

سواد به بوشهر تحت نمره ۱۲۶

قونسولگری خوزستان در اهواز

مورخه ۱۴ می ۱۹۲۳ - نمره ۵۱
۲۲/۸

سواد تلگراف فوق با کمال احترام تقدیم اشخاص ذیل میشود:

۱ - منشی کمیسر عالی بریتانیا در عراق - بغداد.

۲ - نایب قونسول دولت فخیمه در:

- محمّره.

- بصره.

۳ - صاحب منصب سرویس اطلاعاتی.

امضاء: نئی حمیدی پیل

قونسول دولت فخیمه بریتانیا در خوزستان مقیم اهواز

یادداشت قونسول اهواز در خصوص موجباتی که باعث می‌شود مشارالیه اعزام قوایی را تقاضا کند.

«کلیات ۱ - کاملاً موافق عقل و احتیاط است که حضور یک قشون انگلیسی را در خوزستان یا در بختیاری نه تنها موجب آرامش و سکون ندانیم، بلکه اسباب تهییج بشناسیم. مگر اینکه قشون مزبور به قدری قوی باشد که کاملاً بتواند پیشرفت سیاسی را تأمین نماید که محض تقویت آن اعزام گردیده است.

۲ - قوه‌ای که در طرح (الف) پیش‌بینی شده، به عقیده من برای حصول کامیابی کافی نیست و در نتیجه، حفظ دارایی و اعضای کمپانی نفت ایران و انگلیس چه در سر معادن و چه در روی خط لوله‌ها بهتر میسر می‌شود، هرگاه، اسلحه و مهمات و وجوه به‌رؤسا و قبایل متفق و دوست خودمان برسانیم. در صورتیکه این دو طریقه به کلی بی‌نتیجه و بلااثر شود، هیچ چاره به‌نظر نمی‌رسد، جز اینکه اهالی و جمعیت غیرنظامی را خارج کرده، و به‌جای آنها در صورت لزوم قشونی را که در طرح نمره (الف) پیش‌بینی شده بگنجانیم.

۳ - معادن نفت - گمان نمی‌رود که حفظ اراضی نفت‌خیز در مقابل تهاجم قوای متخاصم بختیاری به‌خوبی میسر شود، مگر اینکه لااقل یک دیویزیون از همه قسم قوایی به‌انضمام دستجاتی که برای خطوط ارتباطیه لازم است، اعزام گردد و چون تهیه چنین قوه‌ای در عراق انتظار نمی‌رود، پس طریقه‌ای را که در قسمت (۲) فوق مذکور شد، بایستی به‌مقام عمل گذاشت، از این‌قرار طرح نمره (ب) هم بایستی کنارگذاشته شود، زیرا هر خسارتی که باید به‌معادن نفت وارد شود، قبل از آنکه تمرکز قوای مصرحه در طرح (ب) انجام بگیرد، بالطبع واقع خواهد گردید.

۴ - یک پیشامد دیگر نیز ممکن است واقع شود که با اوضاع مذکوره در قسمت (۳) فوق مباین و مختلف باشد، و آن چنین است که ممکن است بختیارهای هفت لنگ، یا در تحت فشار قشون ایران که از طرف اصفهان بر آنها فشار خواهد آورد، یا در تحت تأثیر عشایر

Note by Consul, Ahwaz on the conditions which would determine his application for the despatch of troops to Arabistan.

GENERAL. 1. It is wise to regard the presence of a British force in Arabistan or Bakhtiari as calculated to produce a provocative rather than a tranquillising effect unless that force is in such strength as reasonably to ensure the success of the policy ~~which~~ which it is intended to support.

2. The force contemplated by Scheme (A) is not in my opinion sufficient to ensure a successful issue and it follows that the protection of the property and personnel of the Anglo-Persian Oil Company both at the Oilfields and on the Pipe-Line can be best secured by the supply of arms ammunition and money to friendly chiefs and tribes. Should these methods fail altogether there seems no alternative but to evacuate the civil population and to cover that evacuation if necessary with the force - - contemplated by Scheme (A).

OILFIELDS. 3. It is unlikely that the Oilfields Area could be successfully defended against an absolutely hostile Bakhtiari force with less than a Division of all arms including troops for Lines of Communication. As there is no prospect of such a force being available in Iraq it follows that the methods indicated in (E) supra should be applied. Scheme (B) is thereby ruled out since any damage which might be inflicted on the Oilfields would normally have been completed before the concentration contemplated by Scheme (B) would have taken place.

4. A different situation from that described in (E) supra would arise if the Haft Lang Bakhtiari, pressed by Persian troops from the Isfahan direction or by Chahar Lang tribesmen supported by Persian troops from Behbahan in the South East, were driven

چهارلنگ، که قشون ایران از بهبهان و طرف جنوب شرقی به آنها مساعدت و کمک خواهد کرد، سوق داده شوند و خود را به معادن نفت رسانده و آن مؤسسه را تهدید به خرابی و خسارت نمایند، تا شاید دولت انگلیس مداخله نموده و عملاً به مساعدت آنها برخیزد.

در این وقت اعزام یک عده کوچکی که ابداً مهیا و آماده جنگ نباشند، تهدیدات مزبوره را مرتفع و برطرف خواهد ساخت، مشروط بر اینکه خود بختیارها تقاضای اعزام عده مذکور را بنمایند. اما از طرف قونسول اهواز ارسال این عده تقاضا نمی‌شود مگر آنکه قبلاً وزیرمختار انگلیس در تهران آن را تصویب نموده باشد، زیرا که ایشان فقط می‌توانند بگویند که آیا ممکن است به واسطه فشار بر دولت مرکزی تهران، رفع غائله را نمود یا نه؟

۵- لوله و نقاط کشیدن نفت - تنها خطری که توجه به آن لازم است، هرج و مرج است. این هرج و مرج از یکی از سه علت ذیل ممکن الحلو خواهد بود:

(الف) وفات شیخ محمّره.

(ب) یک قیام و شورش بر ضد شیخ محمّره.

(ج) مناقشه و منازعه قشون دولت ایران و قوای شیخ محمّره.

اینک راجع به علل مذکوره، یکان یکان سخن می‌رانم:

(الف) هیچ تهدید نزدیکی به لوله‌ها و به نقاطی که نفت را با

تلمبه می‌کشند نزدیکتر از این تهدید نخواهد بود. در این موقع باید به طوری که در قسمت (۲) فوق اشاره گشت شروع به اقدام شود، و اگر لازم باشد قضیه تخلیه افراد نیز عملی گردد.

باید به خاطر آورد که مداخله قشون انگلیسی به کمک شیخ، یک جنبه تعصبی هم به قضیه خواهد افزود و موجب تکثیر عده و افزایش حس مقاومت مخالفین خواهد گردید.

(ب) متمنی است به ضمیمه نمره ثانی مراجعه فرمایید.

(ج) از مخاطرات لوله‌های نفت و نقاطی که نفت کشیده

می‌گردد، لازم نیست پیشگیری قبل الوقوع بشود. علل بسیار مهم

to threaten damage to the Oilfields with a view to securing active British intervention on their behalf. In this event the despatch of a small force to the Oilfields in a strictly noncombatant capacity would relieve the threat provided always that its presence was desired by the Bakhtiari themselves. But no request for the despatch of such a force would be made by the Consul at Ahwaz without the previous sanction of the British Minister in Tehran who alone could decide whether it would be possible to save the situation by bringing pressure to bear on the central Government in Tehran.

PIPE-LINE &) 5. The only source of danger which it is
PUMPING) necessary to consider is anarchy in Arabistan.
STATIONS.) Such anarchy might spring from any one of three causes :-

- (A) The death of the Sheikh of Mohammerah.
- (B) A purely Arab revolt against the authority of the Sheikh of Mohammerah.
- (C) A conflict between Persian Government troops and the forces of the Sheikh of Mohammerah.

I will deal with these causes seriatim :-

(A) No immediate threat to the Pipe-Line or Pumping stations would be more immediate. Action should be taken as described in (2) supra followed by evacuation if necessary. It should be remembered that the intervention of British troops of the side of the Sheikh might introduce a fanatical element into the struggle and thereby increase the numbers and resisting power of the hostile faction.

(B) Please refer to appendix II.

(C) Danger to the Pipe-Line and Pumping Stations need not be anticipated. There would be grave - - - Diplomatic reasons against any intervention by British troops. The problem of affording protection to the

سیاسی برخلاف دخالت قشون انگلیس پیش خواهد آمد و مسأله حفظ دارایی کمپانی در واقع، فرع قضیه بزرگتری خواهد شد و آن این است که تا چه درجه دولت بریتانیا حاضر است از عهده تعهدات خود برآمده و هنگام تجاوز دولت ایران نسبت به شیخ، مشارالیه را حفاظت و تقویت کند.

۶- آبادان - اما راجع به صیانت دستگاههای تصفیه کمپانی آبادان، اگر مقتضیات نظامی فقط ایجاب نماید، به هر عامل و وسیله پلتیکی می شود دست زد.»

ئی جی بی بیل

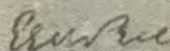
قونسول دولت فخریه بریتانیا در خوزستان - اهواز

مورخه ۱۱ جون ۱۹۲۳

-5-

Company's property would be dominated by the larger issue namely, the extent to which His Majesty's Government are prepared to redeem their pledge to support the Sheikh against encroachment by the Persian Government.

ABADAN. 6. So far as the protection of the Company's refinery at Abadan is concerned all political factors can be taken should be determined solely by Military necessities.



H.B.M. Consul for Arabistan, Ahwaz.
dated 11th June 1923.

قونسولگری بریتانیا مقیم اهواز

نمره ۱۱۶

۲۲/۴

به تاریخ ۲۰ جون ۱۹۲۳

خیلی محرمانه

به کمیسر سیاسی محترم دولت فخریه مقیم بوشهر

دفاع از معادن نفت جنوب

« ۱ - افتخاراً توجهات حضرتت را به مدلول مراسله نمره ۹۱۸ . O . S

مورخه ۳۰ ماه می ۱۹۲۳ و ملفوفات کمیسر بغداد به عنوان وزیر مختار انگلیس مقیم تهران، مشعر بر حفاظت معادن نفت جنوب ایران معطوف می دارد.

۲ - در موقع ملاقات گروپ کاپیتان بریکس در اهواز، بر حسب تقاضای مشارالیه، راپرتی تهیه نمودم راجع به وضعیاتی که باعث گردد قونسولگری اهواز تقاضایی راجع به اعزام قشون به خوزستان نماید.

اینک محض استحضار خاطر مبارک سواد راپرت مزبور را ایفاد می دارم.

۳ - راست است که در تلگرام نمره ۲۹ مورخه ۱۵ می ۱۹۲۳ که به وزیر مختار دولت انگلیس مقیم تهران مخابره کرده ام شمه ای از طرق اعمال و فوائد اعزام قشون را در بعضی مواقع و حوادث شرح داده ام، اما آن وقت، من محدودیت قوای هوایی را که ارکان حرب عراق می تواند گسیل نماید، در نظر نگرفته بودم. ممکن است اکنون میزان قوایی را که فوراً برای حفظ معادن و لوله های نفت لازم خواهد بود کمتر از اندازه برآورد کرده باشم، اما در این مورد توجه جناب عالی را به تلگراف نمره ۱۱/۸ مورخه ۲۸ اکتبر ۱۹۲۰ سر آرنولد ویلسن از بوشهر، و تلگراف خودتان، نمره ۴۳۸ مورخه ۱۳ می ۱۹۲۳ خطاب به وزیر مختار تهران جلب می نمایم.

در تلگراف اول سر آرنولد ویلسن می گوید:

«به نظر من یک بریگاد پیاده نظام و یک رژیمان سوار و یک باطری توپ

کوهستانی برای اعزام به خوزستان در مواقع اغتشاش کفایت خواهد کرد.»

VERY CONFIDENTIAL

British Consulate,
Ahwaz.

No. 116.
XXII/S.

Dated June 20th, 1925.

Defence of the South Persian
Oil-Fields.

Sir,

I have the honour to invite a reference to despatch No.S.O.918 dated 20th May 1925 and enclosures from H. E. the High Commissioner, Baghdad to H.B.M. Minister, Tehran on the subject of the defence of the South Persian Oil-Fields.

2. During the visit of Group Captain Bringe to Ahwaz I prepared at his request a memorandum describing the circumstances in which an application might be made by H.B.M. Consul Ahwaz for the despatch of troops to Arabistan and I now enclose a copy of this memorandum for your information.

3. It is true that in my telegram No.89 dated the 16th May 1925 to H.B.M. Minister, Tehran I suggested the use of troops to deal with certain emergencies but I had not then realized the limited nature of the support which the Air Headquarters in Iraq were able to provide. It is possible that I have now underestimated the value of the Military support immediately available for the protection of the Oilfields and Pipe-line but in this connection I would refer to a reference to Sir Arnold Wilson's despatch No.W/S dated Bushire the 20th October 1923 and to your telegram No.435 dated the 18th May 1925 to H.B.M. Minister, Tehran. In the former Sir Arnold Wilson stated that he regarded a Brigade of Infantry and a Cavalry Regiment with a Battery of Mountain Artillery as an adequate force to be despatched to Arabistan in the event of trouble. In the latter you recorded the opinion that a Battalion at Ahwaz and another at Maidan-i-Naftan would suffice on the understanding that we should have the Bakhtiari and the Arabs on our side.

To:- Hon'ble the Political Resident,
Persian Gulf,
Bushire.

در تلگراف دوم، شما چنین اظهار عقیده کرده‌اید که یک باتالیون در اهواز و یک باتالیون در میدان «نفتون» کافی است، در صورتی که بختیارها و مشایخ عشایر نیز به ما کمک نمایند. اما من معتقدم که در مواقع سخت ما با قوای معتنابهی از مشایخ عشایر مخالف سروکار خواهیم داشت، به این لحاظ من طرفدار این عقیده هستم که بایستی ذخیره کافی از اسلحه و مهمات و وجوه به رؤسای قبایل موافق خود بدهیم تا به اعمال قوای هوایی که ارکان حرب عراق می‌تواند به اختیار ما بگذارد و از محدودیت آن نیز مطلعیم، محتاج نشویم.

۴- اگر ادله من صحیح باشد، در نتیجه لازم. بلکه حیاتی به نظر می‌آید که معادل ۵۰۰۰ الی ۱۰۰۰۰ تفنگ و مقدار متناسبی مهمات در بصره ذخیره نماییم، تا در موقع ظهور حوادث مهمه به اختیار شیخ محمّره گذارده شود. به نظر من اکنون ۵۰۰۰ تفنگ حاضر است.»

با کمال افتخار ملازم بسیار مطیع شما

نمی‌بی‌بیل

قونسول دولت بریتانیا در خوزستان مقیم اهواز

سواد مراسله فوق با عرض ارادت:

۱- به حضرت اجل کمیسر عالی عراق (بغداد)

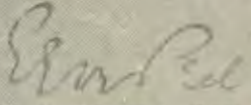
۲- به وزیر مختار و ایلچی دولت فئیمه انگلیس در تهران تقدیم می‌گردد.

-2-

I believe however that in the event of trouble we should have to reckon with a very considerable force of hostile Arabs and for this reason I have advocated the supply of arms, ammunition and money to friendly chiefs and tribes rather than a display of the distinctly limited force which Air Headquarters in 'Iraq is able to guarantee.

4. If my reasoning is correct it follows that the establishment of a reserve at Basrah of anything from 5,000 to 10,000 rifles and corresponding supply of ammunition for issue to the Sheikh of Mohammerah in any serious emergency is of vital importance. I understand that possibly 5,000 rifles are available at the moment.

I have the honour to be,
Sir,
Your most obedient servant,


E. M. Consul for Arabistan,
Ahwaz.

Copies of the above are forwarded with compliments to:

1. H.E. The High Commissioner for 'Iraq, Baghdad.
2. H.E.M. Minister and Envoy Plenipotentiary at Tehran.

پیام تلگرافی وزیر مختار انگلیس به شیخ خزعل

خیلی محرمانه

تلگراف رمز نمره ۱۳۰۱ مورخه ۲۳ جولای ۱۹۲۲

از طرف ترور از بوشهر به عنوان والیس - اهواز

« در تعقیب تلگراف نمره ۱۲۹۰ حسب الامر تلگرافی وزیر مختار، مورخه ۲۲ جولای ۱۹۲۲ خیلی فوری پیغام محرمانه ذیل را به شیخ محمّره ابلاغ نمایند:

« میل دائمی این جانب به شرافت و سلامتی آن حضرت از پیغام ذیل مستفاد می گردد. چندی پیش با نهایت تعجب و تألم گسیل شدن قشون ایران را از اصفهان از طریق بختیاری به عزم خوزستان استماع کردم. از قرار راپرت، عده آنها پانصد نفر و دارای چند توپ می باشند. رئیس الوزرا تاکنون اطمینان می دهد که فقط ۲۰۰ نفر نظامی اعزام شده. بدو به وزیر جنگ و رئیس الوزرا اعتراضات جدی نموده اظهار داشتیم، ارسال قشون به خوزستان غیر لازم بلکه خطرناک است. خاصه که امنیت کامل در خوزستان حکمفرماست و قشون به جهت اطفای اغتشاش و هرج و مرج آذربایجان و گیلان و لرستان و سرکوبی دستجات سارقین که سر راههای تجارتنی را گرفته اند واجب تر می باشد، در نتیجه دولت ایران اظهار موافقت نمود که از پیشرفت قشون ممانعت به عمل آورد. رئیس الوزرا دیروز شخصاً مرا ملاقات و خواست که در خود تجدید نظری بکنم، ولی من استنکاف ورزیدم. مشارالیه بیان داشت، چنانچه مستحضر بودیم که اعزام قشون موجب اعتراض شما می شود، اقدام نمی نمودیم. فعلاً هم رجعت آن اشکال دارد، زیرا که حیثیات دولت کاسته می شود و در مجلس مشکلاتی تولید خواهد گشت. من پاسخ دادم هرگاه نخست با من مشورت می کردید، نظریات مرا درک می نمودید. تقریباً دو ماه قبل نظریات خود را وضوحاً به سردار سپه گفته بودم. در این مورد هم اضافه کردم که من با این نقشه کاملاً مخالف و از آن متنفرم، و می ترسم دخول قوای جدید در ولایتی که

انتظام و امنیت در آن برقرار بوده فقط مورث و موجد اغتشاشات و مشکلات شود، و مایلیم که این نقشه متروک بماند. حضرت اشرف گفتند که خودشان و وزیر جنگ حاضرند رسماً به جناب عالی (سردار اقدس) اطمینان بدهند که این دستجات فقط محض خدمت و نگاهبانی حکومت شوشتر اعزام شده‌اند، و ابدأ مداخله در کارهای شما و منطقه شما نخواهند نمود. گویا در همین زمینه مشارالیهم به جناب عالی تلگرافی خواهند کرد، و جناب عالی نیز بلاشبهه به نحوی که مطابق مصالح خودتان باشد جواب خواهید داد.

در این باب من و صمصام السلطنه و سردار جنگ کاملاً مذاکره کرده و در این نکته اتفاق کرده‌ایم که شما و ایشان باید به دولت ایران فشار وارد آورید، تا بدانند که اعزام قشون خطرناک و از لحاظ اوضاع محل غیر لازم و بیهوده است، و تمام وسایل ممکنه را بایستی به کار برد که دولت ایران این تصمیم را ترک بگوید، و شما و خوانین سابق الذکر دنباله اقداماتی را که من کرده‌ام و کاملاً به منافع شماست گرفته، مجری آن بشوید. خوانین می‌توانند به قوه قهریه، قشون را مانع شوند، اما اگر ما و شما و آنها بالاتفاق کار بکنیم این اقدام لزومی نخواهد داشت. امید است مزاج جناب عالی خوب باشد مرا از طرف خودتان بی اطلاع نگذارید.»

خواهشمندم پیغام محرمانه فوق را به شیخ محمّره بدهید. اگر خودتان بدون استعانت منشی نمی‌توانید به خوبی از عهده ترجمه برآیید ممکن است این نسخه را به خط انگلیسی ماشین کرده و به حاجی مشیر بدهید که برای شیخ ترجمه نماید.»

وزیر مختار دولت فخریه انگلیس - تهران

« احتراماً اطلاع می‌دهد و کلایی که در ایالت خوزستان انتخاب شده‌اند از قرار ذیل است:

۱ - شوستر و اهواز - میرزا سیدحسن خان.

۲ - دزفول - حاجی عزالممالک.

۳ - محمّره - انتخابات به اتمام نرسیده.

۴ - بنی طرف - انتخابات به اتمام نرسیده.

میرزا سیدحسن خان اخیراً رئیس مالیه خوزستان بوده و در اسرار شیخ همه قسم دخالت داشته، و فعلاً هم عامل مخصوص شیخ در تهران است. نظریات او سالم و او را نسبت به خودمان قابل اعتماد می‌دانیم. حاج عزالممالک، عضو مالیه فارس بوده است، از سوابق او اطلاعاتی در دست نیست.

محتمل است که مشارالدوله، حکومت اخیر خوزستان، از طرف محمّره وکیل شود، و سردار اجل پسر دومی سردار اقدس از طرف بنی طرف منتخب گردد.»

امضاء: نی‌چی پیل

۲۲ اکتبر ۱۹۲۳

1111X
886E 7N

Dear to Mr M. M. M. M.
Iberan

Sir

I have the honor to report
that the electors so far elected
from the four Arabian constit-
encies of the 5th region are
as follows:—

1. Shuratan and alwas . Muzi Sayid
Hassan Khan.
2. Ryzi . Hay. 733-ul Humalik
3. Urhamen . Election not complete
4. Bani Jany . Election not
complete.

Muzi Sayid Hassan-Khan
was until lately the head of the
Revenue Department in Arabia.
He enjoys the confidence of the
Government and is
representing the latter as his
agent in Iberan. His views
are sound and he can be
trusted to speak his mind.

Hay. 733-ul Humalik
was lately a member of the

Finance department in Fars.
Whether known of his antecedents
here.

It is probable that the
Republic for Afghanistan and
the Beni Jung will be known as
Rauha late Governor General of
Afghanistan and known by all
the members of the Government
of Afghanistan.

Thomson
and
Woods

۱۳۴۰
۱۷ مهر ۱۲۸۶

خدمت جناب جده تاج ابراهیم محترم پستان و ایس قندهار است فخره انجلس

با کمال احترام زحمت میدهد
راجع به وفقر بیفادات مکرر

در این چند روز از طرف حضرت مسطاب ابراهیم فخره سرپرسی لوری در خدمت
است فخره انجلس مقیم طهران و جناب جده تاج ابراهیم سر قندهار پاتریک قندهار
اهل آنکه بطهران مسافرت نموده ابدخ داشته اند که توجه و مرصحت در حق
این دو ستر در دوز در امور است این دو ستر در غفلت نینفند که کمال آفتاب
عاصد سافقه و مضر ضا خواش میکنم مراتب تسکرات صمیمانه بنده را خدمت حضرت
معظم الیه بصریم در در اسلام است با عالم مروت و در آنکه خدمت شان در درم
غیر از این راهم متوقع نیستیم که همیشه نظر لطف خود را در حق ابراهیم محترم
در امور است را جده بدو ستر که در مراقبت و مساعدت بهمان مبادی
ضمیر غیر عالمی بهترین گواه است که این اقدوس شعاریس از تقضدت فدا و در
به التفات و توجهات او در صورت قوی و کثرت بریطانی عظمی نظر
و امید در راستم در خاتمه ادعیه فالصانه و اقرارات فائقه خود
را بجهت میدرد ایام عزت و اقبال سدام با کمال احترام



«خزعل خان، شیخ محمّره، کی. سی. آی. ئی و کی. جی. سی. آی. ئی. رئیس قبیله محیسن و حکمران قسمت جنوبی خوزستان مرتبه‌ای را که حائز است اسماً از شاه و فی الحقیقه موروثی می‌باشد.

مشارالیه جانشین برادر خود، مزعل که در سنه ۱۸۹۷ کشته شد، گردید. قبل از اشغال مسند ریاست، ما را سرّاً مطمئن ساخت از تصمیمات خودش در پیشرفت و ترویج مقاصد بریتانیا. وقتی که به ریاست نائل شد، به وعده‌های خود کاملاً وفا کرده، و از زمان درازدستی خود همیشه، نسبت به ما فرمانبرداری و به‌طور شایستگی خدمت کرده و هیچگاه جزئی اشکالی برای ما فراهم ننموده است. در سنه ۱۹۰۹ به لقب K. C. I. E مفتخر گشته، و در آن وقت به دولت ایران ابلاغ شد که ما مناسبات خصوصی با مشارالیه داریم، و در موقعی که نسبت به او دست‌درازی شود، اتکاء او بر ما خواهد بود، و او را حمایت خواهیم کرد.

در سنه ۱۹۱۵ به توسط حضرت اجل فرمانفرمای هندوستان در محمّره، به رتبه K. G. C. I. E سرفراز شد. شیخ خزعل بهترین شرایط دوستی و اتحاد را با شیخ مبارک کویت داشت و از قبل از ۱۸۹۰ شیخین، به سیدطالب نصر اوی مساعدت و کمک نقدی کردند. Q-7 مشایخ گردنکش که در طول دجله واقع اند که مشهور آنها غضبان ابنیه از بنی لام و فالح ابن یهود از آل بومحمد عادت کرده بودند به پناه بردن به‌طور موقت در خاک ایشان. شیخ خزعل نفوذ طایفگی زیادی در جایی که ملک ترک بود و فعلاً متصرفی بریتانیا می‌باشد، دارد. به واسطه کثرت طوایف که در طول شط العرب واقع اند و در همه مهمات به مشارالیه متوجه هستند و املاک وسیعی که در ولایت بصره داراست، از زمان بروز جنگ نسبت به حال خودش همه‌گونه مساعدت‌های ممکنه کرده، معزّی الیه عمارت عالی بر حسب دستور خودمان در نزدیکی بصره جهت مریضخانه بنا نموده است که به ما واگذار کرده.

در بهار ۱۹۱۵ طوایفی که در خاک او هستند به تحریک ترکها و

به ذریعه واعظین جهاد، فتنه و شورش برپا ساخته به ترکها حمایت می نمودند که به قشون ساخلوی اهواز ما حمله آورند و خط لوله های نفت را قطع کنند، ولی از ثبوت قدم و اعتقاد تغییر ناپذیر که به ما دارد، با کامیابی ما در شعبیه متفق گردیده از بسیاری انقلابات جلوگیری نمود و در تسریع اعاده انتظام و اعتبار نظارت ما در خوزستان کمک کرده، به طوری که به زودی ترکها به وسیله دیویزیون قسمت ۱۲ ما از رود کرخه رانده شدند.

تاکنون در حفظ انتظام، اتفاق ایشان با ما باقی است. اما بنی طرف گاهگاهی خود را جوابده و مطلق العنان نسبت به اقتدار او معرفی کرده و انتظام شمال خوزستان محتمل التهدید است. از آنجایی که شیخ رئیس بزرگی است، در نزد همه طوایف جنوب عراق محترم می باشد. او در سنه ۱۸۶۴ متولد گردیده، شخصی است طویل القامه، صاحب مرتبه، ولیکن احتمال دارد مزاج خوشی نداشته باشد. در تمام امورات مملکتی با وزیر مستقل خویش حاجی محمدعلی بهبهانی رئیس التجار مشورت می نماید. پسر بزرگش جاسب در سنه ۱۸۹۱ متولد شده، مشارالیه ناپسند است، و در نزد طوایف وجهه جانشینی او خوش نما به نظر نمی رسد. اولاد جوانترش در مدرسه امریکایی بصره تحصیل کرده است. بزرگتر آنها عبدالحمید در سنه ۱۹۰۱ متولد شده، پسری است باهوش و خوش مزاج. شیخ خزعل در فیلیه زندگانی می کند، و در محلی که در دومیلی محمّره است قصر ممتازی بنا نموده است.»

بعد از رفع خستگی، لازم دانستم هرچه زودتر ترتیبی در امور این صفحه داده، و مأمور جدی و عاقلی بگمارم که اهالی را بعد از آنهمه صدمات و اجحافات شیخ خزعل، چندی به نعمت آسایش متنعم دارد. پس سرتیپ فضل‌الله‌خان رئیس اولین اردوی اعزامی را که در شکست دادن هواداران خزعل و گرفتن مواقع مهمه آنان ابراز کمال رشادت و فداکاری کرده بود، خواستم و در تعقیب امری که قبل از رفتن به شوشتر داده بودم، حکومت نظامی خوزستان را به طور قطع به وی مفوض نمودم. این تیری بود به چشم خزعل. شنیدم پسر خزعل که نامزد حکمرانی اهواز بود از اصغای این خبر مریض شده بود. به فرماندهان قشونی نیز امر کردم که در مورد این ایالت دستور سرتیپ فضل‌الله‌خان را بپذیرند و اطاعت کنند. به حاکم نیز احکام لازمه دادم، که به چه نقاطی لازم است نماینده نظامی اعزام دارد، و در چه محلهایی ساخلو بگمارد، و چگونه رفتار و اطوار خود را کاملاً مطابق میل من قرار دهد، و این ایالت را بر وفق آرزوی من نیکبخت سازد، و قوایی که در تحت فرماندهی اوست تدریجاً در اهواز متمرکز کند، و حکام نظامی به بنادر و شهرهای خوزستان اعزام دارد.

به سرهنگ عبدالعلی‌خان نیز تلگراف کردم که با قوای ابوابجمعی خود در دزفول برای خلع سلاح عمومی آن حدود بماند.

به سرتیپ محمدحسین میرزا نیز امر دادم که قوای خود را حدود کهکیلویه و بختیاری نگاه دارد، تا دستور ثانوی برسد و در این ضمن امنیت و انتظام را کاملاً برقرار سازد.

به سرتیپ ابوالحسن‌خان نیز امر دادم که تا وصول من به خاک کرمانشاهان، قوای خود را در مقابل والی پشتکوه کماکان نگاه داشته و متوقف باشد. سپس قدغن کردم ابلاغیه ذیل را صادر و به تهران مخابره نمودند:

ابلاغیه

« ۱ - امروز که روز دوشنبه ۲۳ قوس است از بازدید قوای اعزامی عموماً، و معاینه شهرها و معادن نفت و دیدن طوایف و عشایر فراغت حاصل

کرده، مجدداً به اهواز مراجعت و بحمدالله تعالی کار خوزستان را خاتمه یافته می بینم.

۲- تحکیم انتظامات آتیه خوزستان را به طریق ذیل امر دادم: تا زمانی که انتظامات عمومی اساساً استوار گردد، قوای اعزامی مأموریت خود را در این صفحه ادامه دهد.

سرتیپ فضل الله خان به حکومت کل خوزستان منصوب و حکومتهای نظامی از طرف مشارالیه به شهرها تعیین و حکومت عشایری نیز از جانب او معین و منصوب خواهند شد.

۳- راه خرم آباد به خوزستان مطابق مشهوداتی که شخصاً به عمل آورده ام، افتتاح قطعی یافته و قوافل از طرفین شروع به عبور و مرور نموده اند.

۴- چون در این صفحه دیگرکاری ندارم و انتظامات کامله مقرر گشته به شکرانه آسایش و رفاهیت تامه که برای عموم اهالی تحصیل شده است، پس فردا روز چهارشنبه ۲۵ قوس، از طریق عتبات عالیات عرش درجات، عزیمت تهران خواهم نمود. فقط یک هفته در آنجا به زیارت مشاهد متبرکه و اقناع آمال دیرینه خود پرداخته و بعد عزیمت مرکز می نمایم.

بدیهی است مسافرت از راه بین النهرین به کلی غیررسمی خواهد بود.»

رئیس الوزرا و فرمانده کل قوا

تلگرافات تبریک

در مدت مسافرت به دزفول، و شب مراجعت به اهواز، تلگرافات بسیار از نقاط مختلفه ایران، خاصه نمایندگان مجلس رسید، که جواب دادن به آنها خود مدتی وقت مرا مشغول داشت. و کلاهی مذنب مجلس نیز تلگرافات بالا بلند و با حرارت کرده و بعد از آن که خزعل را بر زمین افتاده دیدند، از لگد کوفتن بر سر او هیچ مضایقه ننموده بودند. واقعاً این دورویی و خیانت که سیاسیون

خودروی تهران آنرا پلتیک می گویند، از جمله زشت‌ترین کارهای انسان است و بهیچوجه شایسته یک نفر ایرانی نیست. ایرانی، که در دنیا معروف است دروغگویی را معصیت کبیر و ذنب لایغفر می‌شمرده و حتی از خیال دروغ هم اجتناب می‌کرد، البته از این قسم اشخاصی که فکراً و قولاً و فعلاً دروغ می‌گویند و فریب می‌دهند بیزار و متنفر است.

در نظر من این مردمان پلتیکی یا سیاسیون دروغی پست‌ترین افراد انسانی‌اند، زیرا که به اسم سیاست و تعقیب نظریات عمیق پلتیکی مثل شریرترین و دزدترین مردم دروغ می‌گویند و دزدی می‌کنند. دزدی در اعتماد و حسن نظر مردم خیلی خطرناکتر از سرقت مال خلق است. کسی که دوست و رفیق خود را بدون هیچ‌گناهی به چاهسار بلافاکنده و خنده‌زنان پشت به او کرده و پیش می‌رود و چون از او بپرسند می‌گوید پلتیک پدر و مادر ندارد، یا سیاست برادری و رفاقت نمی‌فهمد، از حیوان هم پست‌تر است. این بدبختها حتی به خودشان هم بدی می‌کنند، زیرا که بعد از مدتی نه دوست و نه دشمن، به قول آنها اعتماد نمی‌کند و هیچ نقشه‌ای را تا آخر نمی‌توانند پیشرفت بدهند. این پناه‌بردن به پلتیک و دروغ و خیانت را سیاست نام‌گذاران از ضعف نفس است، کسی که جرئت ندارد در مقابل دشمن یا در برابر خطر بایستد، و بگوید این است عقیده من، این است تکلیف تو، همیشه به این قسم دورویی و خیانت مبادرت می‌ورزد و زود است که خداوند راستی و پروردگار درستی، او را به کیفر خیاناتش می‌رساند.

از جمله تلگرافات تهران خلاصه مذاکرات مجلس بود. در حالی که من با مشت پولادین خودگردن اشرار را نرم کرده و خوزستان را قرین امن و آسایش نموده‌ام، باز وکلای مجلس امید دارند که کار را به مجرای مجلس انداخته، و کمیونها بکنند و موضوع را مثل نفت شمال یک دوسالی به این طرف و آن طرف بکشند و طول بدهند و استفاده‌هایی بکنند، و عاقبت یک رأی سست و علیلی بدهند که نه تکلیف دولت معلوم باشد نه وظیفه اشرار. نمایندگان صالح ساکت نمانده، مدافعه کرده‌اند. مذاکرات آنها مختصراً از این تلگراف مفهوم می‌شود:

مقام منبع بندگان حضرت اشرف رئیس الوزرا و وزیر جنگ دامت عظمته

« محترماً معروض می دارد در تاریخ ۲۱ برج قوس جاری، مجلس دو ساعت به غروب مانده به طور سری تشکیل، از قرار اطلاع حاصله تلگرافی از خزعل رسیده مبنی بر اینکه مفسدین مرا محرک شده بودند که مبادرت به این اقدام خلاف کرده و حالیه که حضرت اشرف تشریف آوردند و مرا عفو فرمودند، من از گناهان گذشته خود معذرت می خواهم. پس از قرائت تلگراف مزبور مدتی و کلا سکوت نموده سپس شیخ محمد علی پشت تریبون رفته اظهار داشت:

از آنجایی که عادت مشرق زمین بر عفو و اغماض و جلوگیری از خونریزی است، ما هم این معذرت را می پذیریم. کازرونی در این موقع اظهار داشت که همچو اختیاری از طرف مجلس به رئیس دولت داده نشده بود. بعضی از وکلا، به خصوص اقلیت گفتند صحیح است.

طهرانی اظهار داشت روزی که تلگراف رئیس دولت در صورت تسلیم قطعی آمد و شما هم موافقت کردید، همان اختیار بوده است. جواب تلگراف را هم که آقای رئیس مجلس بنویسد و یا جلب نظر دولت در این باب بشود، مسکوت مانده است.»

حکومت نظامی تهران و توابع - سرتیپ مرتضی

مورخه ۲۲ برج ۱۳۰۳ - نمره ۴۴

در این چندروزه اوضاع اهواز تغییرات کلی یافته بود. رؤسای قبایل که به واسطه تسلط شیخ از این شهر جداً بیزارى داشتند، همگی جمع شده و نزد من آمده بودند. از آنها دلجویی نمودم و به سرپرستی خود امیدواری دادم. شکایات مختلف نیز از شیخ خزعل می رسید و اعمال گذشته او یاد آوری می شد لیکن نظر به قولی که داده بودم، سزاوار نمی دیدم فوراً این شخص را به محاکمه جلب کرده، پاداش کلیه خیانات و اجحافات او را به کنارش بگذارم. همه را به سرپرستی حاکم جدید مستظهر ساختم و دلداری دادم.

ناصرلشکر کازرونی را که با جمعیت خود همراه اردوی ما شده و همه جا ابراز خدمت و وطن پرستی کرده بود، تمجید و به توجه دولت امیدوار گردانیدم.

خیلی مسرور شدم که در مراجعت دزفول دیگر صدای نامطبوع موزیک خزل را نمی‌شنوم. در روزهای اول توقف در اهواز، هر صبح و عصر یک دسته موزیک با لباس مخصوص می‌دیدم که آمده در مقابل عمارت خزل مترنم می‌شدند. در موقع حرکت به شوشتر امر دادم این موزیک را پراکنده کنند، زیرا که برای من ناگوار بود یک نفر رعیت ایران دسته موزیک با لباس مخصوص داشته باشد. این جلال خاص دولت است و شیخ خزل در موقعی که سلطنت موهوم خوزستان را از آن خود می‌دانست به تهیه این دسته موزیک مبادرت کرده بود.

از اهواز به محمّره

سه‌شنبه ۲۴ قوس

صبح به کشتی سوار شدیم. این کشتی کوچک بخاری است دارای اطاقهای پاکیزه و اثاثیه نو، خزل و پسرانش نیز در کشتی دیگر همراه بودند.

چهارشنبه ۲۵ قوس

شب در کشتی توقف کردیم. فردا هنگام عصر به نواحی محمّره رسیدیم. کشتیها و قایقهای بسیار پر از جمعیت که اغلب بیرقهای الوان در دست داشتند به ما رسیدند صدای «هورا» هوارا به تموج انداخته بود. خزل و بستگانش هم برای آنکه از دیگران عقب نمانند تصنعاً ابراز مسرت کرده و با دیگران شرکت می‌جستند.

فیلیه

اهالی محمّره در ساحل رودخانه اجتماع کرده و از هر طرف بانگ شادی بلند بود. فیلیه قدری بالاتر از شهر واقع شده و از بناهای شیخ جابر و محل خوشگذرانی و جنایات خزل است، چندی قبل نظامیان و مأمورینی را که

از شوشتر و اهواز گرفته و تحت الحفظ به محمّره آورد، در این عمارت محبوس کرده بود.

در میان اظهار شادمانی و غوغای تبریک و تهنیت قدم به ساحل گذاردیم. جمعیت فراوان در سر راه ایستاده و ازدحام می کردند. بعدها معلوم شد که در تمام این خط چند نفر تروریست به ریاست جلیل‌الملک شیبانی برادر وحید‌الملک وزیر سابق معارف، با لباس مبدل از دنبال ما می آمده‌اند. این جانیان را اقلیت مجلس به پول دربار مجهز و عازم ساخته بود که در موقع فرصت، مقصود آنها را به عمل آورند.

این مردمان خائن که هیچ وقت نمی‌خواهند مملکت را امن و متمرکز ببینند و مرکز را قوی و آباد ببینند، دائماً به این فکر هستند که با هر قوه تازه که برای مملکت حیاتبخش باشد مقاومت و مخالفت نمایند. زیرا که می‌دانند رئیس‌الوزرای نیرومند و دولت بی‌احتیاج و بی‌تزلزل به حرف آنها گوش نداده و به توصیه و نقشه آنها رفتار نخواهد کرد، می‌خواهند دولت ضعیف و افتاده باشد، تا در هر موقع، معالجه مزاج خود را از این اطبای خبیث طلب کنند، و آنها هم فقط به سدّ رمق او مبادرت ورزند، و از تقویت کاملش مضایقه کنند، تا همیشه مریض در مطب آنها مقیم باشد، و از نسخه و تجویزشان سرپیچی نکند. البته نمی‌توانستند ببینند که من ریشه ملوک‌الطوایفی را که بازیچه یا معدن طلای آنهاست از میان برداشته، و هر قوه را در مقابل قوه مرکزی خاضع ساخته‌ام. چون مشاهده کردند که از تهدید اجانب، لشکر کشی خزل و بختیاری و انسداد راه لرستان در عزم من تزلزلی رخ نداد، این چند نفر بیمایه و جانی را فرستادند، تا مرا در خوزستان به قتل رسانند و نتیجه کار را معکوس سازند. دورویی و خیانتکاری این مردم را از این مثل می‌توان دریافت. هنگام قشون کشی به صولت‌الدوله تلگراف کردم، قوای خود را حاضر کرده به کمک اردوی بهبهان بفرستد. شنیدم فوراً اطاعت کرد و عده‌ای گرد آورد. اما در نقاط معینه و معابر صعب‌العبور گذاشت که پس از شکست خوردن اردو، سر راه بر آنها گرفته، بقیه‌السیف را معدوم سازند. این هم یک عشیره قدیم و نجیب که محبت من نسبت به رئیس آن معروف و اسباب رنجش رقبای او گردیده بود!

خلاصه هر وقت به صفای قلب و خلوص نیت خود می‌نگرم، که با چه روح مطمئن و عشق بی‌آلایشی به این صفحه آمده‌ام و دیگران تا چه پایه در صدد ایدای من و تخریب کارهای من هستند متأثر می‌شوم. در حالتی که من از احساسات مردم در بحبوحه شادمانی مسرور بودم و لذت می‌بردم، چند نفر هم در میان تماشاییان جای داشتند که برای انجام مأموریت خود انتظار فرصت می‌کشیدند، فی الحقیقه شخص چقدر غافل و دست ناپاکان تا کجا گسترده است؟

خزعل هر چه در قوه داشت پذیرایی نمود، و در آیین‌بندی شهر و منزل شخصی خود و آتشبازی کامل و تهیه اطاق و مستخدم جداگانه چیزی فروگذار نکرده بود.

عمارت او شکل عجیبی است. با اسلوب ابنیه تهران شباهتی ندارد هر چند در آئینه‌کاری و شیشه‌گذاری مصارف زیاد شده است، و با اینکه درهای اطاق به روی صفحه بی‌نظیر شطّ باز می‌شود، معهداً به واسطه قدمت بنا چندان جالب نظر نشد. دیوارهای بلند و فضای تنگ حیاطها و اطاق‌ها، این عمارت را به «لابی‌رینت» (سردابه و دهلیز)های قدیم بیشتر شبیه کرده است تا به قصر یک متمول درجه اولی که نسبت به ایران در دروازه اروپا جای دارد.

اطاقهای این عمارت به حیاطهای متعدد باز می‌شود. از قرار مسموع، در این عمارت خزعل شصت زن دارد، و برای هر یک از آنها دستگاهی فراهم کرده است، با وجود این همه عیال و جلال و عمارات مختلف، خزعل شبها را عموماً از ترس در کشتی و میان شطّ بسر می‌برد. می‌ترسد که بستگان یا اولاد خودش، در خشکی موفق شده صدمه به او برسانند و در سرنوشت برادر مقتول خود شریکش سازند. امشب نیز رویه معمولی را از دست نداد و هنگام خواب به کشتی رفت.

واقعاً اگر من می‌خواستم، به هجوم متظلمین اعتنایی کرده و یکی از هزاران جرائم و جنایات او را مورد توجه و محاکمه قرار دهم، از ساعت اول باید این مرد به کیفر می‌رسید. اما مصلحت نبود و من خیالات دیگر در سر داشتم و مسالمت و اغماض را بهتر می‌دانستم.

معلوم شد، کار این شخص روزها کشیدن تریاک، و شبها تعیش و معاشرت با مطربهایی است که از مصر و شامات و بین‌النهرین با مبالغ‌گراف می‌طلبند. به قسمی که این حالت، طبیعت ثانویه او شده و هیچ شبی را و روزی را بدون این مکفیّات آسوده نیست. چون مضار این نوع زندگانی برای من روشن است هر وقت فکر می‌کنم، خنده بر من مستولی می‌شود که دست تحریک خارجی چقدر نیرومند بوده، که چنین عنصر خموده عیاش را بلند کرده به میدان آورده است!

خنجر مرصع

امروز صبح چهار نفر از رؤسای طوایف ساوجبلاغ مگری آذربایجان، نزد من آمدند.

این خوانین راه دور آذربایجان تا بوشهر را طی کرده و از آنجا با کشتی خود را به محمّره رسانیده بودند. در موقعی که خزعل و پسرانش در مقابل من ایستاده بودند، این چهار نفر وارد شده و خنجر مرصعی را که به عنوان قدرشناسی از زحمات من در انتظام صفحه پر آشوب آذربایجان تهیه کرده بودند به من دادند. درجه مسرت من از این قدردانی، درست به اندازه تحیر و تلخکامی خزعل بود، که این قبیل احساسات را از عشایر ایران باور نداشت.

دخول این اشخاص با لباس مخصوص خود که تا حال اهالی محمّره نظیرش را ندیده بودند، و تقدیم خنجر جواهرنشانی که علامت کمال قدردانی این عشایر جنگجو و شجاع است، در دماغ خزعل اثر عمیقی کرد. تحیر و اضطراب او در چهره‌اش خوانده می‌شد. فهمید که کارهای من منحصر به خوزستان نیست. در آذربایجان و سایر ایالات نیز خزعلهایی بوده‌اند که مدتی با سازوسرنای اجانب رقصیده و امروز بر زمین سرد نشسته‌اند.

چون دید من به جانب او می‌نگرم، سر پیش انداخت و فوراً تجلّلی کرد و تبریک‌گویان جلو آمد، و به قدری اظهار مسرت و شادمانی نمود که مجلس به طور طبیعی خاتمه یافت.

من نیز از خوانین دلجویی و نوازش کردم. واقعاً این تحفه که برای من

آورده بودند، خیلی مناسب و مؤثر بود. عشایر آن صفحه خنجر را حربۀ عزیز و منتخب خود ساخته‌اند. در بکاربردن آن مهارت و در حمل و نگاهداری آن اصرار و احترام به خرج می‌دهند. غالب جنگهای سابق آنها با این حربۀ بوده است، و امروز هم که سلاح آتشین دارند از این حربۀ قدیم و عزیز صرف‌نظر نکرده‌اند. خنجر یعنی کلید عشایر کردستان و آذربایجان. من عملاً این کلید را سال گذشته به دست آورده بودم و امروز این خنجر را به علامت آن می‌پذیرم و به یادگار نگاه می‌دارم.

خزعل فوراً به پذیرایی واردین پرداخت و وسایل راحتی آنها را فراهم ساخت.

علما و کسبه و تجار و اصناف مختلفه بدیدن آمدند و پذیرایی شدند. شاگردان مدارس با خطب مبسوط در زیر بیرقهای ایران آمدند و گذشتند. سرودهایی که می‌خواندند، در بیان اوضاع گذشته ایران و فجایع قاجار و اعمال این چندساله من خاصه اوضاع این صفحه بود که در دهان این اطفال معصوم و نسل مظلوم آهنگ مؤثری به خود می‌گرفت.

برای استظهار و دلگرمی عموم اهالی ابلاغیه‌ای به مضمون لوائح منتشره در شوشتر و دزفول صادر و امر به الصاق به دیوار شهر نمودم.

قسمت سوم

پندرہ روزہ



پس از کشت

بصره

حکمران نظامی را خواستم، و آخرین دستور قطعی راجع به اوضاع این صفحه و حوادث آینده آن را داده و امر نمودم که تدارک حرکت به بصره را ببیند.

کشتی خزعل با زینت و آرایش کامل به حرکت آمد. شیخ نیز تا بصره مشایعت کرد، شط العرب تقریباً منظره روز پیش را تجدید نمود. جز اینکه این بار تیرباران باران، بر صفحه آب دیده نمی شد و شط با طمأنینه و وقاری که از توانگران و بازرگانان عراق قدیم معهود است، امواج بزرگ و سریع خود را به سوی خوابگاه ابدی پیش می راند. کشتیها و قایقهای فراوان به بدرقه و استقبال ما آمده، یا مسیر تجارتي خود را طی می کردند. هر چه به بصره نزدیک می شدیم در کنار شط جداول و نه‌های فرعی زیادتر دیده می شد. بلمها با سرعت و چابکی در روی آب پرواز می کردند.

منظره بصره با سفاین بی شماری که در میان شط لنگر انداخته و به بارگیری یا باراندازی اشتغال داشتند، بسیار باشکوه بود. جنگلی از دکل در کنار شط گسترده و گروهی عظیم از حمالان و دلالان و عمال و تجار در کنار ایستاده و با چشمی حریص یا چهره دژم به این ذخایر و نفایس که بر سینه شط قرار دارند نگریسته، و با اضطراب تمام انتظار داشتند که بالاخره طعمه خود را دریابند. کشتی تا نقطه مناسبی پیش رفت و لنگر انداخت. هر چند قونسولخانه از طرف تجار و اتباع ایران با تکلفی تمام تزیین شده و مهیای ورود ماگشته بود، ولی من عزم داشتم در این نقاط پیاده نشده و حتی المقدور

به خاک خارج قدم نگذارم به این لحاظ از رفتن به شهر خودداری نمودم
وزیر پست و تلگراف را با چند نفر از همراهان به شهر فرستادم که در قونسولخانه
از تجار و اتباع اظهار رضایت و قدردانی کنند.

میرزا حسین خان موقرالملک، که از اعیان محرمه است، یک
کشتی جنگی کوچکی به من تقدیم نمود. من نیز آن را به قشون جنوب سپردم
و از موقرالملک قدردانی کردم.

وزیر پست و تلگراف و اشخاص دیگر که به شهر رفته بودند مراجعت
نمودند، و از کوجهای شهر چندان تمجید نمی کردند.
در قونسولخانه ایران از آنها پذیرایی شایان به عمل آورده و لایحه‌ای
قرائت کرده بودند که عین آن درج می شود:

لایحه

آقای سردار سپه،

از تشریف فرمایی حضرت اشرف یک روح جدیدی در قالب افسرده
ایالت خوزستان دمیده شده، امروز روح کیخسرو و داریوش بزرگ از شما
شادمان است که بذل توجهی به پایتخت تاریخی آنها شوش فرموده‌اید.
همان پایتخت با افتخاری که آثار نفیسه آن، موزه‌خانه‌های پاریس را
زینت و آرایش داده و تمدن و عظمت این مملکت باستانی را به زبان
بی‌زبانی بیان می کند. ورود حضرت اشرف به این ایالت به منزله فرج
بعد از شدت بود.

ای قهرمان ایران

دوره زمامداری حضرت اشرف صفحات مشعشعی بر تاریخ نهضت
ایران افزوده و سفر مبارک حضرتت به خوزستان، مبداء تاریخ تجدّد و
ترقی این ایالت خواهد بود. هیچ وقت خاطره‌های فرحبخش آن از لوح
خاطرها سترده نخواهد شد. عموم اهالی خوزستان از تشریف فرمایی
حضرت اشرف امروز مفتخر و شاد کام هستند، و ما ایرانیان بصره با
مسرت و سعادت برادران خوزستانی خود شریک و با قلبی سرشار از

شعف و افتخار عرض تبریک و تهنیت و ابراز علاقه‌مندی به ترقی و تعالی ایران نموده و مزید موفقیت و نصرت حضرت اشرف را از صمیم قلب از خداوند خواهانیم.

فرزند رشید ایران،

همه ایرانیان عراق عرب، و علی‌الخصوص قسمتی که در بصره هستند، عملیات برجسته و خدمات نمایان حضرت اشرف را به نظام و قشون مظفر ایران که روح حیات و استقلال مملکت است تقدیر و تمجید می‌نماییم. چون به شهادت تاریخ، ایران همیشه یک دولت نظامی بوده و در سایه برق شمشیر فرزندان دلیر خود به اوج ترقی و سعادت رسیده، ما فدویان از برای اثبات حقشناسی و اظهار علاقه‌مندی، آرزو داشتیم مجسمه مبارکت را از طلا تهیه نموده که هنگام تشرّف به حضور مبارک، آن را به دست اخلاص و احترام تقدیم نماییم، ولی چون به واسطه ضیق وقت و فقدان وسایل، تهیه مجسمه ممکن نشد، نظر به مفاد «مالایدرک کله لایترک کله»، عکس مبارک را در قاب طلا گرفته آن را به عنوان یادگار سفر مبارک خوزستان با کمال فروتنی و تعظیم تقدیم می‌کنیم.

چون مراتب معارف‌پروری و دانش‌پژوهی حضرت اشرف مشهود و مبرهن و مساعدتهای مادی و معنوی که در ترقی و تربیت روحی نوباوگان وطن مبذول فرموده‌اند ملحوظ خاص و عام است، ما ایرانیان مقیمین بصره نیز به نوبت خود انتظار داریم مشمول عواطف عرفان‌خواهی آن ذات مقدس واقع و مکرمتی درباره معارف ما نیز مبذول، و مقرر فرمایند به کمک دولت یک‌باب مدرسه ایرانی در بصره مفتوح شود. متأسفانه به واسطه فقدان مدرسه ملی که بتواند زبان فارسی را ترویج و مفاخرات اسلاف را تذکار، و عرق ملیّت را تولید نماید گروه‌گروه از ما دارند در میان اعراب مستهلک می‌شوند.

به انتظار بذل توجه در این مسأله و به پاس احترام موفقیت‌های مشعشع آن زنده‌کننده ایران از صمیم قلب متفقاً می‌سراییم:

زنده باد سردار سپه.

پاینده باد ایران.
پاینده باد نظام ایران.

از طرف عموم ایرانیان مقیمین بصره
بصره - ۲۵ برج قوس سیحقان نیل سنه ۱۳۰۳

حرکت به کربلا

یکشنبه ۲۹ قوس

اول طلوع از کشتی پیاده و به قطار سوار شدیم. معمولاً قطار در سه فرسخی می ماند و به ساحل آب نمی رسد، ولی محض سهولت مسافرت ما استثنائاً قطار مخصوص را به کنار شط فرستاده بودند.

کربلا

دوشنبه ۳۰ قوس

ساعت هشت صبح قطار ما به ایستگاه کربلا رسید. جمعی کثیر از آقایان علما و تجار و اصناف ایرانی مقیم کربلا در نزدیک ایستگاه چادر زده بودند. حکمران و رؤسای دوایر محلی و اعیان و اشراف و شاگردان مدارس نیز انتظار ما را داشتند. شاگردان مدارس در جلو، صف کشیده بودند به محض پیاده شدن ما خطابه قرائت کردند.

قونسول کربلا مستقبلین را یککان یککان معرفی نمود. بدواً به چادر علما رفته و صرف چای شد سپس به چادر تجار و اصناف رفتیم، لایحه ذیل را خواندند:

پس از عرض مراتب احترام و تعظیم، با یک جهان شادمانی و سرور در پیشگاه حشمت و جلالت اکتناه بندگان عظیم الشان، حضرت اشرف آقای رئیس الوزرا دامت عظمته، برای تأدیه و تقدیم تشکرات نهایی و تبریکات صمیمانه حاضر، و مراسم خلوص و فدویت را معروض حضور مبارک می داریم. بزرگترین آرزو و آمال فدویان هیأت تجار و

کسبه و اصناف ایرانی که در این آستان قدس، مجاور و همواره به دعای ازدیاد شوکت و عظمت دولت علیّه متبوعه خود اشتغال دارند، همانا زیارت جمال محبوب و طلعت محمود آن یگانه نجات‌دهنده کعبه آمال ما ایران بود، که بحمدالله تعالی با نهایت ظفر و فیروزی موکب شرافت بخش، چون شمس تابناک از افق سعادت و اقبال طالع و این محیط را به فروغ میمنت و جلال، منور و درخشان فرمود. امروزه عموم ایرانیان سر افتخار بلند نموده به وجود مبارک مسعود یک رادمرد بزرگواری، چون ذات اشرف دامت عظمته که وجودش مایه نجات وطن و تحکیم استقلال و ترقیّات مملکت ما ایران گردیده فخر و مباهات بر عموم عالمیان می‌نمایند.

و اینک به مناسبت این فتح و فیروزی عظیم که قوای نیرومند نظامیان ایرانی در مقابل اشرار و متمردین احراز کرده‌اند، مراسم تبریک را عرضه داشته، و همچنین موکب سعادت نمود را به این دیار قدسیت آثار خیرمقدم گفته، و دوام تأییدات و توفیقات روزافزون را از حضرت یزدان مسألت و خواستاریم.

زنده‌باد یگانه نجات‌دهنده وطن و حیاتبخش ایران حضرت سردار سپه. پاینده باد حضرت اشرف رئیس‌الوزرا و وزیر جنگ و فرمانده کل قوای نظامی.

فدویان، هیأت تجار و کسبه و اصناف ایرانی کربلای معلی.

بعد از ادای این مراسم به اتومبیل نشسته، و وارد شهر شده، در مقابل در قبله پیاده گشتیم. دکانهای این قسمت را آذین بسته، و زمین را مفروش ساخته بودند. بعد از ورود به حرم درهای صحن را بستند و زوّار را به من و همراهان منحصر ساختند. این خلوت، هر چند محض احترام بود، اما برای من این فایده فوق‌العاده را داشت که با حضور قلب و فراغت بال زیارت کامل کردم و آرزوی دیرینه خود را در تقبیل ضریح مطهر بر آوردم.

در این وقت شخصی از جانب آقایان علما آمد و تقاضا کرد که قبل از خروج از صحن مطهره، به مقبره مرحوم میرزای شیرازی که در زاویه صحن واقع و علما در آنجا اجتماع دارند رفته، و فاتحه بخوانم. با کمال میل پذیرفتم. آقایان بیاناتی راجع به تشکر و قدردانی از اقدامات من عموماً، و ختم غائله خوزستان خصوصاً، نمودند. آقای سیدحسین مجتهد قزوینی از طرف سایرین به طریق ذیل پیشنهاد کردند:

در این فتح نمایان (خوزستان) خاطر عاطر عالی حضرت اشرف دامت شوکتہ را حسب التکلیفی که جماعتی از علمای اعلام این عتبه مقلسه به این ضعیف کرده اند، مسبوق می دارد. در این اوقات که اجانب از هر جهت مشغول کشمکشهای داخلی و خارجی هستند و تا اندازه ای دولت علیه صانها الله عن کلّ بلیّته به واسطه اقدامات جدیه اسلامیّه آن وجود مقدس، آب و خاک ایران مینونشان را تا این درجه و مرتبه رونق بخشوده چنین پیشنهاد می نمایند:

اولاً - بعد از تقرر و تمرکز قوای دولتی در صفحه خوزستان، مبادرت به بستن سدّ اهواز نمایند و قبل از هر اصلاحی از این منبع ثروت، دولت را استفاده بخشند.

ثانیاً - برای قوّت و سطوت دولت، تا آنکه بتواند حقوق داخله و خارجه خود را از تعرّضات بیگانگان محافظت نماید، مبادرت به خریدن دو دستگاه بزرگ از کشتیهای دریایی، در جنوب برای خلیج فارس، و در شمال برای بحر خزر کنند.

تهیه وجه ابتیاع، اگر چه با بودجه کنونی دولت علیه موافقت ندارد، ولی ممکن است که این وجه را به طریق اعانه از اهالی داخله به طور معقول و بدون تحمیل اجباری مهیا نمود. بدین طریق که هیأت دولت علیه با نمایندگان محترم، متفقاً هیأتی مرکب از علما و صاحبمنصبان نظامی و تجّار و جمعی از نمایندگان، به مصارف دولت از مرکز به ایالات ایران مسافرت نموده، از هر ایالتی از ایالات دوازده گانه، مبلغ یک میلیون لیره طلا اعانه بخواهند. اگر چه در مدت یک سال یا دو سال یا سه سال جمع آوری شود، و نوعی قرار دهند که در عرض آن مدت مزبوره که به نظر قراردهندگان است این مبلغ متدرّجاً دریافت شود و متدرّجاً به اقساط به خارجه برای خریدن دو دستگاه کشتی

دریابی پرداخته آید. آنچه به نظر این دعاگویان می‌رسد این است که برای این مهمه جلیله، حضرت آیه‌الله خالصی، که خدمات جلیله اش در محو انانیت، خود معروف عالمیان است، بهترین نمایندگان است. باقی منوط به رأی منیر حضرت اشرف است.

والتسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

در جواب اظهار داشتم:

نهایت تشکر را دارم از اینکه آقایان علمای محترم به این قبیل مسائل عطف توجهی فرموده، و از راههای جدید اقتصادی و تجاری و جنگی برای مساعدت به دولت حاضر گشته‌اند. البته تأثیر این توجه آقایان به حکم نفوذ و رسوخی که در قلوب ملت دارند، بسیار مهم و مفید است. اما راجع به عملی کردن آن، همیشه در نظر داشته و دارم و پس از فراهم آمدن مقدمات، وزارت جنگ و مالیه و فواید عامه البته به موقع اجرا خواهند گذارد.

بعد از چند دقیقه توقف به بازار بین‌الحرمین آمدم. این راسته بازاری طولانی است که حرم امام حسین «ع» را به حرم حضرت عباس «ع» متصل می‌کند. این مسافت دور را با قالی مفروش کرده و تمام دکانهای جنبین را آیین‌بندی و تزئین نموده بودند. در مدت عبور، غریو هلله و شادی و صدای کف‌زدن اهالی و باران دسته‌های گل قطع نمی‌شد. در پنجاه نقطه گوسفند قربانی کردند. در وسط بازار یک نفر عطار ایرانی پسر و دختر خود را خوابانده و فریاد می‌زد:

چون احیا کننده ملت ایران هستید هر کس باید از بذل موجود مضایقه نکند، چون من جز این دو فرزند، چیز قابلی ندارم، باید آنها را تصدق کنم. این شخص در جوش حرارتی که داشت، کاردی بر آورده و برگلوی یکی از اطفال نهاد و من عجله کردم و او را مانع شده، طفل را از جای بلند کردم و بوسیدم و نوازش نمودم و عطار مزبور را پریشی گرم کردم.

ضریح حضرت عباس را با خلوص و توجهی فوق‌العاده طواف کردم. فداکاری و شجاعت این بزرگوار، با وضوحی تمام در برابرم تجسم یافت و مرا زایدالوصف متأثر کرد.

بعد از ختم زیارت از در قبله خارج شدیم و در اتومبیلهایی که مهیا

کرده بودند سوارگشته به بلدیة رفتیم. حکمران و رؤسای دواير و اعیان و اشراف در آنجا وسایل پذیرایی فراهم کرده و برای اظهار تبریک اجتماع نموده بودند.

در ضمن صرف چای و شیرینی، از رئیس بلدیة تقاضا کردم متحدالمالی طبع نموده و از جانب من به اهالی کربلا از پذیرایی مفرط و شایانی که کرده‌اند اظهار امتنان نماید. این تقاضا را فوراً انجام دادند، ولی قدردانی که در قلب من ثبت است هزاربار مفصلتر و عمیقتر از عبارات آن اعلان است. زیرا که این قسم پذیرایی نسبت به هیچ ایرانی، حتی پادشاهان سلف، به عمل نیامده بود. بر من مسلم شد که ایرانیان مقیم بین‌النهرین، که بیشتر از اوضاع اخیر خوزستان و جریانهای سیاسی آنجا مستحضرند، بهتر از ساکنین خاک ایران قدر زحمات و قیمت این مسافرت مرادانسته‌اند.

از بلدیة، به قونسولخانه ایران رفتم. این محل را که خانه نسبتاً مجلی است، تزیین و آماده پذیرایی من و همراهان کرده بودند. عموم ملتزمین که عده‌شان به هشتاد نفر می‌رسید در همین عمارت منزل گرفتند، و در نهایت آسایش بودند. امیر اقتدار و امیر لشکر جنوب، در عمارت ملحق به قونسولخانه که متعلق به یکی از محترمین استرآبادی است، منزل گزیدند. ناهار را در اطاقی که مخصوص استراحت من ساخته بودند، صرف کردم. عصر به سالون بزرگ آمدم. شاگردان مدرسه حسینیة در خیابان جلو عمارت صف کشیده، سرود و خطابه ذیل را خواندند:

ای پدر عظمت مدارما،

امروز ذات شوکت و جلالت سمات حضرت اشرف که به منزله قبله آمال پانزده میلیون ایرانی است، نه تنها مایه فخر و مباهات ما، بلکه باید به مقام ولینعمت حقیقی کلیه طبقات جامعه ایرانی شناخته شود، زیرا وجود حضرت اشرف به مثابه آفتاب جهانتابی است که پس از یک قرن از افق سعادت، جلوه نورانی خود را به عالمیان ظاهر و موطن کیخسرو و اردشیر بابکان را شعشعه پاش گردانید.

ای پدر عظمت مدارما،

امروز جهانگیری دارا و عدل نوشیروان و کوکبه شاه عباس ماضی و

رشادت و جلادت شهریار افشار، که فقط در صحایف تاریخ عرض اندام می نمود، تجدید، و بر جهانیان مدلل شد که تربت پاک ایران که در آن واحد دارای این همه اولاد رشید است، علاوه بر آنان می تواند در این قرن بیستم برای تجدید نام شریف خود، وجود معظم حضرت اشرف سردار سپه رئیس الوزرا و وزیر جنگ و فرمانده کل قوای کشور هخامنشیان را به میدان شهود جلوه گر سازد.

عجالةً ما شاگردان مدرسه مبارکه حسینی ایرانیان که خود را از فدویان صمیمی حضرت اشرف می شماریم، در پیشگاه محضر باجلال سامی برای تبریک هموطنان خود به داشتن یک چنین سردار عظمت دثار حاضر شده ایم، و از صمیم قلب موفقیت های درخشان حضرت اشرف را تبریک گفته و در تحت قبه این بزرگوار ادعیه معصومان را نثار وجود فیاض الجود سامی می سازیم و توجهات عالییه را به این مناسبت درباره مدرسه حسینی جلب می نماییم.

پاینده باد کشور ایران.

زنده باد رئیس الوزرا و فرمانده کل قوای کشور ایران.

از آنها اظهار امتنان کردم.

جمعی از اعیان و اشراف و اتباع عراق آمدند. اول شب، با وجود باران شدیدی که می بارید پیاده به زیارت حرمین رفتیم. در تمام کوچه ها و بازار بین الحرمین، چراغان و تزیینات برجای بود. شام نیز در قونسولخانه صرف شد.

فردا صبح زود، چهارده اتومبیل کوچک و بزرگ تهیه شده بود. سوار شده به جانب نجف اشرف رهسپار گردیدیم.

در خارج شهر مستقبلین چادر زده بودند، و چون اهل نجف و شاگردان مدارس در آنجا انتظار داشتند، پیاده شده، به تبریک و سرود و خطابه آنها گوش دادم و اظهار امتنان نمودم.

بازار را آیین بسته، چندین گوسفند قربانی کرده بودند. مستقیماً به حرم مطهر رفتیم.

بعد از زیارت به منزلی که در خانه یکی از خدام ترتیب داده شده بود،

وارد شدم. ایرانیان مقیم نجف، نهایت شادمانی ابراز داشتند. بعد از صرف ناهار به زیارت مسجد کوفه رفتیم، این مسجد از آثار قدیم و مخصوص اسلام است. در همان نظر اول که شخص بر صحن پرریگ و دیوارهای کوتاه آن می‌افکند، به یاد سادگی بدوی اسلام می‌افتد، و مخصوصاً به خاطرش می‌آید که در این مقام مبارک، چه مرد بزرگواری به نماز می‌ایستاده، و در صفه‌های این مسجد چه وجود مقدسی به حل و عقد امور می‌پرداخته است، و در همین محراب ساده، چه دست جنایتکاری اسلام را از وجودی که عدیل کتاب و کُنده در خیبر بود، محروم گذارد.

در تمام مدت، حاکم کوفه همراه بود و پذیرایی و رهنمایی می‌کرد. سایر نقاط طوافگاه و مناظر دیدنی کوفه را، خاصه ساحل رودخانه و جسر و غیره را مختصر تماشایی نموده و به نجف مراجعت کردیم. مقارن غروب مجدداً به صحن مطهر رفتیم. آقایان علمای اعلام آقای سید ابوالحسن اصفهانی، آقای عراقی، آقای فیروز آبادی، آقای نائینی و سایر اجلّه مجتهدین و علما را در صحن ملاقات نمودم. بالاتفاق به حرم مطهر رفتیم. در آنجا مدتی راجع به مهمان مملکتی مذاکره به عمل آمد. بسیار مشغول شدم که عقاید علمای اعلام را با نظریات خود موافق و مطابق یافتم. سپس مشغول زیارت شدم. در موقعی که با حضور قلب کامل به خواندن زیارتنامه مشغول بودم، ناگاه احساس کردم شخصی در پای ضریح به پای من افتاد. متوجه شده، شناختم که سردار رشید کردستانی است. قرآنی در دست گرفته و استغاثه می‌نماید. این شخص بعد از آنهمه یغماگری و تاخت و تاز و طرفیت با قشون و منکوب شدن و فرار به بین‌النهرین، چون خزعل و والی پشتکوه را در این حالت دید، به نجف آمده و علمای اعلام را شفیع قرار داده، و در این مقام مقدس طلب عفو می‌نمود. هر چند قصه جنایات و غارتگریهای این شخص نیز داستانی مفصل دارد، و کمترین مجازات او اعدام است، البته درین مقام شریف بایستی بخشیده می‌شد. پس در حضور آقایان علما به او تذکر دادم که او را می‌بخشم و اگر من بعد مصدر شرارتی بشود، قطعاً خود را بردار خواهد دید. بعد به تماشای اثاثیه و جواهر و اشیای گرانبهایی که از ایران و هند به خزانه حضرت تقدیم شده، پرداختم. قالیه‌ها و شمیرها و قندیلهایی که

در این نقطه گرد آمده است، به قول قدما، هریک خراج مملکتی است. تا پاسی از شب گذشته صدای سازوسرنا در اغلب کوچه‌ها شنیده می‌شد. این پیشامد در نجف از وقایع برجسته و نادر به‌شمار می‌رفت. زیرا که وقار و ادب اهل شهر، فرسودگی مردم از گرما و بی‌آبی، مجاورت با قبرستانی که وسعتش از شهر هم بیشتر است و وجود علمای اعلام که کاملاً مراقب رفتار مردم هستند، و عده‌کثیر طلاب که جز به تحصیل، به فکر دیگر نمی‌افتند، نجف اشرف را متین‌ترین و بی‌صداترین شهرها ساخته است. غالباً ساعات روز در کوچه‌ها جز فریاد مردی که آب فرات می‌فروشد، و صدای خفیف پای مردمی که عبا بر سر کشیده در کمال آهستگی عبور می‌کنند، شنیده نمی‌شود. محض ابراز احساسات، خود شهر نجف از سکوت همیشگی بیرون آمده، و غوغایی در آن برپا شده بود. ایرانیان به انواع و طرق مختلفه اظهار شادمانی می‌کردند.

هر چند لوايح مفصل نیز در تبریک ورود به من رسید، ولی محض اختصار و برای نمودن نمونه، مختصرترین آنها را درج می‌کنم:

هلا شخص وطن خواه،

«در این موقع که مویکب یگانه محبوب ما ایرانیان، حضرت اشرف آقای سردار سپه که در حقیقت یک جهان جان است و از قهرمانیش بساط عدل در تمام کشور ایران گسترده شده است، قدم به این آستان ملک پاسبان علوی، که در معنی برتر است از عرش برین، گذارده‌اند، تمام ایرانیان این سامان از وضع و شریف، خاصه تجار محترم، مقدم حضرتت را محترم و مفتنم می‌شمارند و درختام به لسان حال و مقال فریاد می‌زنند:

زنده باد محیی مملکت ایران.

پاینده باد حضرت اشرف آقای سردار سپه.»

ایرانیان مقیم نجف

در مدرسه علوی جشن باشکوهی گرفته و مرا دعوت کردند. فرط خستگی مجال نداد. دبیراعظم را مأمور کردم که از طرف من به مدرسه رفته و اظهار

امتنان نماید. او نیز نطق مبسوطی کرد. موضوع کلامش تصویر من بود که اخیراً منتشر ساخته بودند.

در این صورت، به یاد خدماتی که من به مملکت کرده‌ام، مادر وطن را رسم نموده‌اند که بر من تکیه دارد و از شمشیر من استعانت می‌جوید. از قرار مسموع، حکومت بین‌النهرین امر داده بود، که این صورت را هر جا بیابند جمع‌آوری کنند و داشتن آنرا اکیداً منع نموده بود. اما ایرانیان نجف نسخه‌ای از آن را به دست آورده و در مدرسه آویخته و به این ترتیب ابراز وطن‌پرستی نموده بودند. دبیراعظم همین تصویر ممنوع و مفهوم آن را موضوع سخن قرار داده، و مدتی برای این جمعیت پنج‌هزار نفری نطق کرده بود. برای من نقل کردند که حضار از تذکر مفاخر وطن خود، و بیانات دبیراعظم چنان متأثر شدند که اغلب گریستن آغاز نهاده بودند. در ضمن نطق تکلیف هر ایرانی را خواه در داخل و خواه در خارج خاطر نشان کرده و ثابت کرده بود، که وطن، اولاد خود را هر جا باشند به یک نظر نگریسته و دوست دارد، و اولاد او هم هر جا هستند باید روز برای وطن کار بکنند و شب رو به سوی وطن بخوابند.

شب را به سر آوردیم. فردا صبح عازم کربلا شدیم.

مراجعت از نجف

سرمای راه به درجات شدیدتر از روز گذشته بود به حدی که تمام همراهان از حس و حرکت افتاده بودند. پسر خزعل که تمام عمر را در گرمای خوزستان گذرانیده و شاید تا این وقت سرمایی ندیده بود، یکمرتبه دچار سخت‌ترین سرماها شد. دیدم بالای لباسهای زیاد پشمین خود دو پوستین هم پیچیده بود. چهره‌اش سیاه شد و از شدت سرما نزدیک به زبان بستن بود.

در نزدیکی کربلا، تگرگ شدیدی بارید. پسر خزعل اولین باری بود که تگرگ می‌دید. شنیدم به آدم خود گفته بود مقداری جمع کند و از همراهان می‌پرسید آیا برفی که می‌گویند همین است.

اهالی کربلا مجدداً در ابراز شادمانی و مسرت بر یکدیگر سبقت می‌جستند. من خدا را شکر می‌کردم که به واسطه خدمات مخلصانه که به وطن

خود و این مردمان نموده‌ام، درخور این تهنیتها و مسرتها شده‌ام. خیلی میل داشتم باز هم در کربلا که به واسطه نهرها و جدولهای منشعبه از فرات که اعظم آنها نهر حسینیه است، و نخلستانهای بسیار که در عین غمناکی زیبا و قشنگ است توقف نمایم. اما از طرفی لازم می‌دانستم که زودتر به تهران مراجعت کنم، تا در جریان امور وقفه رخ ندهد. پس بار دیگر به زیارت رفتم و بعد از ناهار به طرف قطاری که مخصوص حرکت ما معین بود، حرکت نمودم.

پنجشنبه ۳ جدی

صبح حرکت کردیم. بعد از ظهر به ایستگاه بغداد وارد گشتیم. بغداد اینک پایتخت عراق است و در سنوات اخیر اهل عراق امیر فیصل را به سلطنت پذیرفتند. اکنون مشارالیه در موصل است. چون من کاملاً غیر رسمی حرکت می‌کنم مایلم زودتر عبور نمایم که برای ملاقات وزرا و اعیان بغداد تأخیری در مسافرت رخ ندهد.

شاگردان مدرسه ایرانیان و عده کثیری از کسبه و اصناف حاضر بودند. بعد از پیاده شدن، شاگردان خطبه ذیل را قرائت کردند:

حضرت اشرفا،

یگانه فرزند شرافتمند ایران،

ای خادم پاکدامن اسلام،

ای حافظ آب و خاک ساسان،

ای زنده کننده نام نیاکان،

ای مایه افتخار و امیدواری ایرانیان،

نوباوگان مدرسه شرافت ایرانیان، با عموم برادران ایرانی هم آواز، ورود مسعود و مقدم مبارکت را گرامی دانسته، از صمیم قلب تبریکات خالصانه خود را تقدیم و خداوند را شکر گزارند که به زیارت آن سردار نامی موفق شده‌اند. این روز فیروز برای ایرانیان بین‌النهرین بزرگترین عید مقدسی است که سالهای سال به یادگار چنین روزی مسرور خواهند بود.

حضرت اشرفا،

ما ایرانیان به مقتضای قومیت و دیانت، در جوار عرش آثار ائمه اطهار علیهم الصلوٰة والسلام، دعاگوی فتح و فیروزیت بوده و خواهیم بود. حضرت اشرفا، ای یگانه دلیر ایرانی پاک‌نژاد و ای فرزند رشید ایران! بشارتهای مظفریت و پیشرفت و نصرت همواره فرحبخش قلوب دعاگویان فدائیت بوده و موجب سربلندی و افتخار عموم هموطنان عزیز است و نه تنها ما، بل مسلمین دنیا را روسفید نموده است. از درگاه حضرت یزدان مسألت نموده، خواهانیم که روزبه‌روز بر طول عمر و دوام شوکت و اقبال افزوده، همیشه به تأیید و نصرتش مؤید و منصورت داشته اعدایت را پیوسته ذلیل و منکوب گرداند، و نیز امیدواریم، در این موقع که از پرتو مساعی عالیه در تحت حمایت شخص حضرت اشرف، سرتاسر ایران را عدل و نعمت امن فراگرفته فارغ‌البال به اصلاح معایب و نواقص مملکت و ترقی معارف کوشیده، بذل توجهی به این فداییان فرموده مخصوصاً نسبت به مدارس و مؤسسات ایرانی در خارجه، بالاخص در بین‌النهرین، توجهات کامله خود را معطوف فرمایند، که برخلاف سابق، با داشتن وسائل، کارکنان آن بتوانند تمام حواس خود را صرف ترقی مدارس نموده، نتایج مطلوبه در ترویج زبان فارسی به دست آید.

سامره

از ایستگاه خط کربلا مستقیماً به ابتدای راه آهن سامره رفتیم، که نزدیک شهر کاظمین است. از اینجا خط آهن آلمانها تا ولایت موصل امتداد دارد. خطی وسیع و محکم است. شب در ماشین ماندیم. صبح زود در ایستگاه سامره پیاده شدیم. این نقطه ایست که در یک فرسخی مغرب شهر بنا شده و قرارگاه متعدد برای فرود آمدن زوار دارد، و از اینجا تا کنار شطّ باید به وسایل مختلفه از قبیل اتومبیل و الاغ و ارابه و غیره حرکت کرد.

بعد از زیارت حرم مطهر عسگریین (ع) و سردابی که محل غیبت حضرت قائم است در سال ۲۶۴ هجری قمری، و تماشای اطراف شهر و کنار شطّ و

تزیینات و آیین‌بندی که کرده بودند، چای در منزل یکی از آقایان علما صرف شد، و قبل از ظهر مجدداً به راه آهن مراجعت نمودیم.

کاظمین

جمعه ۵ جدی

عصر وارد کاظمین شدیم. بعد از زیارت و یک‌ربع توقف در منزل یکی از ایرانیان مقیم کاظمین، که مصارفی کرده و تکلفی نموده بود، و ملاقات با محترمی که در آنجا جمع بودند، با اتومبیل به بغداد حرکت نمودم. اهالی کاظمین نیز در ابراز شادمانی و تزیینات خیلی اهتمام کرده بودند.

غروب، وارد ژنرال قونسولگری ایران در بغداد شدیم. چون مایل بودم هرچه زودتر به خاک ایران برسم، امر دادم قطاری را که مخصوص حرکت ماست حاضر کنند، که بعد از صرف شام بدون معطلی حرکت نمایم. از غروب تا سه از شب که غذایی صرف شد و حرکت کردیم، وقت به پذیرایی بعضی از محترمین و تماشای جسر و شط‌گذشت. بیشتر مذاکرات، تبریک ورود و تهنیت فتح بود. همه می‌گفتند ایرانیان بغداد در مدت قیام خزعل سرشکسته بودند، و به واسطه اقدامات سابقه دولت و سلطنت ایران روی تکذیب شایعات خزعل را در عراق نداشتند. حمد خدای را که بر عالمیان ثابت گشت که هیچ‌یک از رعایای ایران نمی‌تواند قسمتی از آن خاک مقدس را مال خود دانسته، و بر جان و مال مردم فرمانروایی کند، و با دول بیگانه مستقلاً عهد و پیمان ببندد.

سپس شرح مفصل از تبلیغات خزعل در عراق و نزد علمای اعلام و موفق‌نشدن او بیان می‌کردند.

اطراف ژنرال قونسولگری ایران را آیین بسته بودند. این خیابان که محل قونسولخانه است، ظاهراً بهترین معابر بغداد می‌باشد. همراهان از سپایر خیابانها شکایت و مذمت می‌کردند.

ایرانیان مقیم بغداد به دیدن آمدند، پذیرفتم. آقاسید عبدالحسین (حجت) با یکی از پسران والی پشتکوه در بغداد منتظر ما بود. در این شب

نزد من آمده و شفاعت کرده، تأمین برای والی خواست. توسط او مراسله‌ای به والی فرستادم و اطاعت او را پذیرفتم.

سردار رشید کردستانی که در نجف اشرف عفو شده بود، اجازه خواست که به ایران بازگردد. او را رخصت دادم، ولی به آن شرط که از غارتگری و شرارت دست برداشته مطیع و منقاد باشد، و مجدداً به او خاطر نشان کردم که اگر تجدید شرارت کند کمترین مجازاتش اعدام خواهد بود.

چون کاملاً غیررسمی حرکت می کردم، هیچ یک از سیاستمداران بین النهرین را ملاقات ننمودم. یکی از آقایان وزرای عراق را هم که تقاضا کرده بود از من دیدن کند، نپذیرفتم. خود امیر فیصل نیز در این موقع به موصل رفته بود که راجع به الحاق آن ولایت به بین النهرین تبلیغاتی نموده و اهالی را با خود همداستان نماید.

شب را تمام به حرکت گذرانیدیم. از مناظر میان بغداد و سرحد، جز شهرهای یعقوبه (یعقوبیه) و شهربان و قزل رباط و خانقین، که ترن در کنار آنها مختصر توقفی می کند، سایر نقاطش صحرائی است مسطح و بی تغییر، چیزی نوشته نمی شود.

شنبه ۶ جدی

صبح به خانقین رسیده بودیم. فوراً امر دادم اتومبیلها را از ترن باز کرده راه بیندازند، اما شدت سرما به حدی بود که اتومبیلها مشتعل نمی گشتند شوفرها مدتی مشغول این کار بی حاصل شدند. من چون عجله داشتم که زودتر قدم به خاک ایران گذارم، گفتم بروند اتومبیل کرایه‌ای تهیه کنند. اما هیچ ماشینی قادر به حرکت نبود. ناچار در شبکه کرایه‌ای یافته و با یک نفر پیشخدمت راه را پیش گرفته همراهان را به جای گذاردم.

در سرحد به قشله رسیدیم. این برجهایی است که عثمانیها در فاصله‌های مختلف به طول سرحد ساخته بودند. از حلود پشتکوه تا ثغور کردستان هشت برج برپای است. اهالی این نقاط آنها را قله رومی نیز می گویند.

در این وقت مأمورین گمرک عراق در قشله بودند. چون در شبکه ما نزدیک شد، پیش آمده و تذکره خواستند. اما تذکره همراه نداشتیم. آنها هم چون

نمی‌شناختند به سختی و ابرام افزوده ما را از رفتن مانع گشتند. من هم شناسایی ندادم و به موجب تقاضای آنها به گمرکخانه رفته، نشستم و پیشخدمت را با درشکه بازگردانیدم که به خانقین رفته تذکره را از رئیس کابینه گرفته بیاورد.

مدتی طول کشید تا درشکه بازگشت و تذکره به دست مأمورین رسید. بعد از خواندن، چون مرا شناختند، فوق‌العاده اظهار معذرت کردند و گفتند تکلیف و وظیفه ما این بود و گناهی نداریم. من هم ابراز رضایت کرده و تصدیق نمودم که مطابق وظیفه خودشان رفتار نموده‌اند و بر آنها بحثی نیست، بلکه مستوجب تحسین هستند.

همراهان در این وقت رسیدند و از قشله حرکت کردیم. بعد از یک‌ربع ساعت طی طریق، به مقدمه قشون سرحدی رسیدیم که برای استقبال به آخر خاک ایران آمده بودند، و از شنیدن خبر توقف من در گمرکخانه به هیجان آمده و در صدد تجاوز از سرحد افتاده بودند. خوشبختانه، زودتر مانع رفع گردید و الا از تجاوز آنها ممکن بود اسباب زحمت فراهم شود.

خاک ایران

جبال برف‌آلود ایران مدتی بود که نمایش داشت، وافق بی‌تغییر عراق را چون دیواری جلیل و مزین به آسمان مربوط می‌ساخت، اما درشکه در رسانیدن ما به خاک وطن، مثل این بود که تعللی دارد یا شدت شوق، حرکت او را در چشم من کند و تعلل آمیز جلوه‌گر می‌ساخت. مدتی هم که در گمرکخانه تلف شد بیشتر آتش اشتیاق مرا شعله‌ور گردانید. عاقبت به خاک ایران رسیدیم. چنان شور و سروری در من ایجاد گردید که بی‌اختیار از درشکه فرود آمده بر خاک افتادم و بر زمین بوسه دادم. در هیچ واقعه این قدر رقت نکرده بودم. خاک این سرزمین مقدس، گویی توتیایی بود که چشم انتظار کشیده ما را، روشنی بخشید. تمام همراهان در این اظهار شادمانی با من شریک بودند. به آنها گفتم که شخص هر قدر در خاک خارج می‌ماند وطنش را بیشتر دوست دارد، و پس از مدتی توقف در ملک بیگانه، چنان حالی در خود می‌بیند که ساعتی سکونت در زیر آسمان وطن خود را بر سلطنت دنیا ترجیح می‌دهد.

از حبّ وطن راسخ‌تر، هیچ ریشه‌ی محبتی در قلب انسان فرو نرفته است. فرزند و اقوام و تمام چیزهای عزیز را در راه وطن فدا کردن، از ساده‌ترین و طبیعی‌ترین کارهای بشری است. اشخاصی که اقامت در خارجه را بر وطن خود ترجیح می‌دهند، و به لطایف‌الحیل و وسایل مختلفه خود را به دامن اراضی بیگانه می‌اندازند، نمیدانم به چه وسیله ریشه‌ی این محبت را از دل خود می‌کنند؟ در نظر من ترجیح اقامت در خارجه بر سکونت در وطن، یک‌نوع خیانت و وطن‌فروشی است، که چون در عرف خلایق، سیاست و تنبیهی ندارد معاف مانده است، و الا درخور هر سیاست و ملامتی است. در شهرهای خارجه شاید نعمت و راحتی، بیش از ایران است، اما به مرد وطنخواه، اگر بهشت خارجی را وعده بدهند نباید دل از مهر خاک خود بردارد.

به‌به از این نسیم سرد و برنده که از کوهسار ایران به دشت عراق می‌گذرد! به‌به از این اتلال و تپه و ماهورهای پراکنده که مرتع عشایر ایران را در سینه و دامان خود نشوونما می‌دهند! به‌به از این رود حلوان «الوند»، که دره‌های «قصرشیرین» و «قلعه‌سبزی» را می‌بوسد! فی‌الحقیقه هرچیز کوچک و بی‌اهمیتی که در مواقع عادی ابداً نظر را جلب نمی‌کند، این هنگام چنان در برابرم چهره‌نمایی می‌نمود که مثل عزیزترین یادگارها همواره در نظرم مجسم خواهد ماند. در عراق نهایت پذیرایی از جانب ایرانیان و دولت بین‌النهرین به عمل آمد، و زیارت اماکن متبرکه مرا خورسند و کامیاب ساخت. اما در تمام مدت توقف، مثل این بود که در قفس محبوسم. گمرکخانه سرحد، درست نمونه‌ی محبس بزرگ صحرای بین‌النهرین بود. اکنون خاک فرجبخش پرافتخار ایران به روی من می‌خندد. خانه‌ی خودم و همراهانم بر رویم گشاده است. باخود گفتم:

خدا عمر بدهد که این وطن جذاب و عزیز را به قدری آباد کنم، که حتی خائنان راحت طلب سست عنصر عیاش هم آن را ترک‌نگویند و خارجه را بر آن ترجیح ندهند.

امیرلشکر غرب و حاکم کرمانشاهان به استقبال آمده بودند. احوالپرسی کردم و به طرف قصرشیرین راندم. راه در چین‌وشکنج دامنه‌ی کوه «آق‌داغ»، که تپه‌های بلندی است در میان ایران و بین‌النهرین، به «قصرشیرین»

می‌رود. از «قلعه سبزی» که ده کوچکی است، تا قصبه «قصرشیرین» دوفرسخ‌ونیم راه است. هوا به درجه‌ای سرد بود که مزیدی بر آن متصور نیست. برف در خیلی نقاط زمین دیده می‌شد و مجدداً شروع به باریدن کرد. در صورتیکه این نواحی گرمسیر است، چنین بروندی را از عجایب باید شمرد. سیاه‌چادرهای بسیار از ایل سنجایی که این نواحی جزء مراتع آنهاست، دیده شد. زندگانی ساده و اشتغالشان به تربیت گوسفند و سایر حیوانات، مدتی نظر ما را جلب کرد.

شب را در «قصرشیرین» بیتوته کردیم و صبح قبل از طلوع، امر دادم اتومبیلها را گرم کرده به راه بیندازند. از «سر پل زهاب» و «سرخه دژ» و «سه پل» گذشتیم و به «کرنند» رسیدیم. از صنایع مهمه «کرنند» آهنگری است، که به آن ظرافت و اتقان در سایر نقاط ایران کمتر یافت می‌شود. علاوه بر آلات و ادوات کوچک که مایحتاج منازل است، اسلحه نیز ساخته می‌شود. نمونه تفنگهای طرز قدیم و سیستم جدید را سابقاً دیده‌ام. به امیرلشکر امر دادم از استادان کرنندی تشویق نماید که در تکمیل کار خود بکوشند. شب را در کرنند ماندیم.

کرمانشاه

دوشنبه ۸ جنی

صبح قصبه قشنگ «کرنند» را ترک گفته، وارد جاده شدیم و به قصد کرمانشاه حرکت کردیم.

شهر کرمانشاه را آیین بسته بودند. اهالی، زایدالوصف ابراز شادمانی می‌کردند. چراغان بسیار مفصل در تمام شوارع و میدان توپخانه و ادارات دولتی شده بود.

در این شب، تلگرافات بسیار از بعضی اعیان و وکلای تهران رسید، که تقاضا داشتند تا کرمانشاه به استقبال بیایند. ولی نظر به اینکه من خیال توقف نداشتم و هوا نیز بسیار سرد بود اجازه ندادم.

نظر به اینکه کرمانشاه عشایر شجاع و گاهی سرکش دارد و به سرحد

خاک کردستان و کرمانشاه نزدیک است، در نظر دارم که مرکز قشون غرب را از همدان به این شهر انتقال دهم.

سه‌شنبه ۹ جلی

صبح کرمانشاه را به قصد همدان ترک گفتیم. سر راه از آثار تاریخی «بیستون» و «طاق‌بستان» دیدار کردیم و پس از عبور از «خمسه» و «کنگاور» و پشت سر گذاشتن گردنه سخت «اسدآباد» وارد شهر همدان شدیم.

در این شهر احساسات مردم به درجه‌ای رسیده بود که آن را وجد و جذبۀ عمومی باید نام نهاد. مسافتی بعید به شهر مانده، طاقت‌های نصرت زده بودند. در یکی از عمارات خارج شهر، وجوه مردم همدان از تجار و علما و اعیان اجتماع داشتند. برای دلجویی از مردم پیاده شدم. میرزا اسمعیل نوبری نطقی مبسوط ایراد نمود، که چون مربوط به خدمات خارق‌العاده من در ایران است، وارد جزییات آن نمی‌شوم. این نطق خیلی جالب توجه و پسندیده بود، زیرا که دیدم از تملق و گزافه‌گویی عاری و به ذکر حقایق مختص است.

انجمن خیریه همدان یک قطعه قالی که دختران یتیم بافته بودند، به عنوان تقدیمی فتح، آوردند. از آنجا به شهر آمدیم، کوچه‌ها را به قدری چراغ آویخته بودند که شب، روز می‌نمود.

در همدان تلگرافهایی از اغلب طبقات و حکمران نظامی مرکز رسید، که تقاضا نموده بودند ساعت ورود به تهران را در موقع روز قرار بدهم، زیرا که اهالی شهر را آیین بسته‌اند و تقاضا دارند که زحمتشان به هدر نرود. به واسطه تکدر مفرطی که از اخلاق بعضیها داشتم، می‌خواستم بیخبر و شبانه وارد شوم. زیرا که با وجود انجام کار مهم خوزستان، ابداً میل خودنمایی نداشتم و راضی نبودم که مردم متحمل ضرری بشوند.

پس به هیأت وزرا و حاکم نظامی جواب دادم که شب وارد خواهم شد. کسی حق آیین بستن و زحمت کشیدن ندارد. معلوم شد در عموم طبقات یأس تولیدگشته، و به تمام همراهان جداگانه تلگراف کرده و آنها را شفیع قرار داده بودند، که مرا از این تصمیم منصرف سازند، و تذکر داده بودند که اهالی زحمت و مخارج را تحمل نموده‌اند، و چنین جشن و آیین‌بندی در

تاریخ تهران بی سابقه است. مردم ناامید می شوند، هرطور است باید ورود در روز قرار داده شود. به واسطه ابرام همراهان و تلگرافهای پی در پی تهران، تقریباً مجبور شدم که درخواست آنها را بپذیرم. پس وقت را روز قرار داده، و به آنها جوابی بر طبق انتظار مخابره کردم.

قزوین

از همدان به قزوین راه دو مرحله دارد. یکی از همدان به گردنه «آوج»، دیگر از گردنه به قزوین.

در قریه «رزان» که واقع است در ابتدای گردنه، توقفی شد. سپس بالا رفتیم. در «سلطان بلاغ» که درست در مرتفع ترین نقاط راه است پیاده شدیم، و ناهار صرف کردیم. از آنجا سرازیر شده، پس از پیچ و خم بسیار وارد صحرای قزوین گردیدیم. حوالی غروب به این شهر رسیدیم. تزیینات و آیین بندی قزوین از شهرهای سابق کمتر نبود. شب برهان الدوله حاکم، از همراهان من پذیرایی خیلی گرمی نمود. اینجا را در حقیقت دروازه تهران پنداشتیم، زیرا که عده کثیری از همه طبقات به استقبال آمده بودند. دیدار اشخاصی که چند ماه آنها را ندیده بودم تأثیر خوشی کرد. نسبت به همه مهربانی نمودم.

حاج شیخ عبدالنبی که از مجتهدین فاضل تهران است، به خیال اینکه بعد از توطئه آخوندها برضد جمهوریت و برخلاف من، و پس از اقدامات شرم آوری که غالب آقایان از راه منفعت طلبی، یا از فرط بی فکری و بی مغزی مرتکب شده بودند، مبادا هنگام ورود به تهران، در صدد تدمیر و تنبیه آنها برآیم، تلگرافی به من نموده و خواهش کرده بود، که نسبت به علمای تهران طریق مرافقت پیموده، ملاطفت خود را دریغ ندارم، و در ورود به مرکز، که علما دیدن خواهند آمد، ایشان را بپذیرم. من که به سبکسری و نفع خواهی این طایفه از قدیم و جدید آشنایی کامل دارم، و همیشه نسبت به اقدامات آنها بی اعتنا بوده ام، این بار دعوت شیخ را که شخصی بیغرض بود و لیاقت داشت که لفظ روحانی در حقش اطلاق گردد پذیرفته، و تلگراف مساعد مخابره کردم. این جواب مکمل ایدآل آنها شد. تصور نمی کردند با وجود آن مشکلات که

تولید کرده بودند، باز من مدارا کنم.

در قزوین خوش گذشت. فی الواقع به منزل رسیده بودیم. فتح نمایان و خدمت کامل انجام گرفته و خستگی سفر برطرف می شد، و به تهران که تنها جای قابل توقف و سکونت ایران است نزدیک گردیده بودیم. امرای لشکر و صاحبمنصبان و مردمان با اهمیت تهران عموماً به قزوین آمده بودند. در سنوات اخیر، قزوین در معرض تجاوز و قشون کشی روسها واقع بود. تقریباً هر سال عده ای وارد و خارج می شدند.

در تابستان ۱۳۲۷ روسها عده ای قشون وارد قزوین کردند. در بهار ۱۳۲۹ هزار نفر از این عده را مراجعت دادند. اما در پاییز همان سال دوهزاروپانصد نفر به این شهر آوردند، که مجری التیماتوم باشند. نصف این عده در بهار ۱۳۳۰ مراجعت داده شد و سال بعد ۱۶۲۵ نفر دیگر به آن اضافه گردید. تا موقع انقلاب روسیه، قشون روس کمابیش در قزوین بودند و این شهر را مرکز اقدامات جنگی خود می ساختند. هنگام انقلاب، از ایران رفتند. مدتی هم قشون انگلیس در این شهر اقامت داشت. قزوین نقطه نظامی مهمی است، زیرا که بر خطوط تهران و همدان و رشت و زنجان و آذربایجان مسلط است و راه مهم منجیل را تهدید می کند.

عزیمت به تهران

پنجشنبه ۱۱ جلدی

صبح در میان صدها اتومبیل به جانب مرکز رهسپار گردیدم. هر قدر به تهران نزدیکتر می شدیم، بر عده اتومبیلها افزوده می گشت. در حوالی کرج به قدری اتومبیل زیاد شده بود که عبور و مرور اشکال داشت. هر طرف تا نظر کار می کرد از این مراکب بیجان پوشیده بود. واقعاً جای تعجب است که این اتومبیلها با وجود نداشتن شوفر ماهر، کمترین تصادمی نمی کردند، و حادثه ای رخ نداد.

در آسمان کرج ایروپلانهای نظامی نمایان شده، و تا ورود به تهران علی الاتصال دسته های گل و اوراق رنگین و یادداشتهای شوق بر سر مسافری

پراکنده می کردند. گاهی صفحه زمین از کثرت صفحات ملون به رنگهای مختلف جلوه می کرد. طیارات، نمایشهای غریب می دادند. در هوا، کبوتروار معلق می زدند و در سطح جاده به ارتفاع قلیلی پرواز می کردند. به این ترتیب از دروازه حضرت عبدالعظیم، بر حسب تقاضای اهالی، وارد تهران شدیم. باینکه خطسیر من بایستی از دروازه باغشاه باشد، دورترین مدخلهای شهر را اختیار کردیم، تا از زحمات مردم قلدردانی شده باشد. تهران به کلی منقلب بود. آیین بندی و تزیینات شهر نظیری نداشت. در هیچ جا و در هیچ وقت چنین جشن و پذیرایی ندیده و نشنیده بودم. اهالی به قدری ابراز شادمانی و شغف می کردند، که هر خادم مایوس را به خدمات خود امیدوار و در تعقیب اقدامات خویش تشویق می نمود. هیچ چیز به قدر قلدردانی و حقشناسی، مهیج و محرک نیست. انسان هر قدر قصدش خالص و نیتش لله یا للوطن باشد، باز منتظر است، بینندگان و شنوندگان قیمت زحماتش را بدانند. قدرشناسان نیز، هر قدر بیناتر و آگاهتر باشند، اظهاراتشان گرانباتر و مؤثرتر خواهد بود. از این روی، احساسات و نمایشهای اهالی تهران، بیش از هر چیز مرا مسرور ساخت و از خدمات و مشقات خود خشنود گردانید.

امر دادم، اتومبیل را در نهایت آهستگی حرکت بدهند، تا به دقت، نمایش احساسات مردم را مشاهده کرده و اظهار امتنان نمایم. از خیابان چراغ برق وارد میدان سپه گردیدم. گارد پهلوی و سایر قسمتهای مرکز که در طول خیابانها و ساحت میدان صف بسته بودند، منظره جالب توجهی داشت.

در میدان سپه از دحام فوق العاده بود. حرکت ابدأ مقدور و میسر نمی شد، از اتومبیل پیاده و بر اسب سوار گردیدم. این هنگام، مهمه مبهمی در میان مردم پیدا شد. هر چند درست مفهوم نمی گشت ولی بعد از پرسش معلوم گردید، که طبقات منورالفکر تهران به پاداش فتح خوزستان و سایر خدمات من، و برای جبران مذلت صدوپنجاه سال سلطه قاجاریه، عهد کرده اند که چون من به میدان سپه رسیدم اتومبیل را به دوش کشیده، یکسر به عمارات سلطنتی ببرند، و همان روز تاج و تخت را به من تفویض کنند. این اقدام را که ناشی از احساسات طوفانی ملت بود غیر معقول دیده، امر قطعی دادم که

هر کس به چنین کاری مبادرت کند، به تنبیه و سیاست سخت دچار خواهد شد. بعد از این فرمان، همهٔ مردم به تدریج خاموش گردید و کم کم آهنگ ناامیدی و حرمان به خود گرفت.

مجدداً متوجه آیین‌بندی میدان سپه شدم که نسبت به باقی قسمتهای شهر امتیاز داشت. در اینجا مقتضی است از سرتیپ مرتضی خان حاکم شهر تهران و فرمانده لشکر مرکز اظهار قدرشناسی کنم. این جوان از بدو ورود به خدمت نظام، مستقیماً زیر دست من کار کرده و در هر مورد ابراز لیاقت و اهلیت نموده، خدمات مرجوعه را با کمال سرعت انجام داده است. در ایام غیبت من، هم انتظامات قشونی را بروفق انتظار ایفا کرده، و هم امور سیاسی و مدنی شهر را مراقبت و اداره نموده و کاملاً رضایت خاطر مرا جلب کرده است. سرهنگ محمدخان رئیس نظمیه نیز، که از صاحبمنصبان صمیمی است، علاوه بر خدمات سابقه خود، در مدت غیبت من اوضاع را کاملاً تحت نظر گرفته و هیچ قسم مراقبت و مواظبتی را فروگذار ننموده است.

سرهنگ کریم آقا بوذرجمهر، کفیل بلدی، نیز در مدت کفالت خود ابراز کمال لیاقت کرده و در ترفیه حال مردم و تسطیح و تعمیر خیابانها و حفظ میزان ارزاق و سایر امور مهمه بلدی سعی بلیغ نموده است. از خدمات او جزئاً و کلاً رضایت دارم. بعد از ورود به منزل حکم ذیل را به عموم صاحبمنصبان ابلاغ کردم:

«به یمن تأییدات حضرت باری تعالی، با ارادهٔ تزلزل‌ناپذیری که برای عظمت مملکت و مرکزیت دولت، از اولین روز، مرکوز ذهن من است، در این موقع که قدرت و سلطهٔ دولت را در صفحات جنوب مستقر و به مرکز مراجعت نمودم، لازم می‌دانم مراتب رضایت تام و خورسندی خاطر خود را، از فداکاری و صمیمیت مافوق انتظاری که از طرف صاحبمنصبان و افراد قشون ابراز گردیده اظهار، و پایداری و استقامت آنان را در انجام خدمات مهم دیگری که در راه ابهت و استقلال وطن مقدس به عهده گرفته‌اند خواستار شوم.»

وزیر جنگ و فرمانده کل قوا، سردار سپه - رضا

تهران مورخه ۱۱ جدی ۱۳۰۳

خ



پس از ورود به تهران و فراغت از کار خوزستان، نغمه دیگری آغاز شد. فراکسیون اقلیت بدون هیچ شرم و خجالتی بنا بر دستور محرمانه شاه، تبلیغات شدیدی در میان تراکمه کرده و آنها را بر علیه دولت برانگیختند. ناگاه راه خراسان مغشوش شد، و عده کثیری زوار گرفتار اشرار ترکمن گردیدند، که دارایی آنها را به غارت برده و سپس به دهات و قصبات اطراف راه، دست درازی کردند. راه مشهد مسدود شد و پستهای نظامی مورد هجوم و حمله قرار گرفتند. از استماع این اخبار واقعاً متأثر گردیدم، زیرا معلوم شد سیاست خارجی و داخلی در مقابل کارهایی که از من دیده می شود تا هیچ حدی متوقف نبوده، به هر شکلی و هر وسیله هست در اختلال اوضاع می کوشند. در این وقت بعضی از تلگرافهای رمزی که قبل از سفر خوزستان، از طرف ولیعهد به شاه مخابره می شد، و جوابهایی که می رسید به دست من افتاد. این اسناد که دلالت بر پستی طبع و خفت عقل و اراده این بازماندگان دودمان قاجار دارد، عیناً در این یادداشت ثبت می شود، تا تاریخ تاریک نماند.

تلگراف ولیعهد به شاه

به تاریخ ۱۶ اسد (۱۷ اوت)

از تهران به اوین هتل رویال

به شاه ایران

«حتماً به دولت فرانسه بگویید و همچنین در لندن، که قونسول امریکا را سربازها به دستور صاحب منصب‌ها کشتند، و نه توده ملت تهران، شما خودتان می‌دانید که محرک واقعه کیست. (آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است.) اوضاع روز به روز سخت‌تر می‌شود. از یک طرف ترس حکومت نظامی، تبعید و توقیف، و از طرف دیگر، دادن پول و اقداماتی که در بازار و بین علما به عمل می‌آید، زمینه را برای دشمن خیلی مساعد می‌کند. او هم به مجلس فشار سختی می‌آورد، و از این فقره، باید شما دول اروپا را مستحضر بدارید که عدم اعتبار قوانین و اقداماتی را که او به عمل می‌آورد به خوبی بدانند. این اقدام، مخصوصاً لازم است، برای اینکه اقدامات راجع به چهار ایالت و استقرار، عقیم بماند. اگر اقدامات فوری به عمل نیاید و شدیدترین مراقبت منظور نشود و اگر از لندن فشار وارد نیاید، اوضاع به کلی خراب خواهد شد. عقیده نصرت الدوله و مستوفی الممالک و آن وزیر سابق که شما بدان اشاره کردید، که تمام آنها برای من مجدّانه کار می‌کنند، این است. به طوری که عرض شده بود، شما فوراً توسط تلگراف، اولاً سی هزار تومان و بعد بیست هزار تومان دیگر، برات نمایید. بی پول، اقداماتمان در مقابل وسائلی که در دست دشمن است، هیچ فایده ندارد. نصرت الدوله، عجله به دوستانمان یک مبلغ مختصری داده است. اما شما می‌دانید که در چنین کارها، منت کشیدن خوب نیست. به علاوه تحکیم روابط با آن وزیر سابق همچنین، پول لازم دارد. عجله ما پافشاری می‌کنیم و اقدامات لازمه به عمل می‌آوریم، اما لازم است که شما آنجا خارجیها را، و مخصوصاً امریکاییها و انگلیسیها را، متقاعد بکنید که تمام این قضیه، نتیجه تحریک است از طرف همین شخص، برای به دست آوردن بهانه، و برای ظلم نمودن به اشخاص صالح و صادق و اشخاصی که نسبت به اعلیحضرت صمیمی هستند. شما باید بگویید به خارجیها، تا وقتی حکومت که مورد تنفر عامه گردیده است، ساقط نشود، برای سیاست امریکاییها و انگلیسیها هیچ ضمانتی در میان نخواهد بود. نتیجه مذاکرات مفصل اخیر با نصرت الدوله و آدم آن وزیر سابق این است که اگر من و مدرس پولی

دریافت نکنیم، زمینه برای ماها بدتر خواهد بود، از آنچه در ماه حمل بوده. به طوریکه عرض شد مبلغ مختصر فایده ندارد، مبلغ کثیر بفرستید. به عقیده مدرس، آخرین وسیله برای ماها تحصن در شاهزاده عبدالعظیم است. پول خیلی لازم است. روابط جنوبی با این شخص غیر روشن شده است. ما اینجا مشغول عملیاتی هستیم که آنها خیلی خطرناک هستند. در صورت پیشرفت، ماها را و مملکت را، به کلی از دست این شخص مهیب خلاص خواهد کرد. شما را به خدا به پاریس مراجعت کنید و با جناب آقا مذاکره نمایید. من و نصرت الدوله، ادامه مذاکرات پارساله اعزاز السلطنه با لرن را، خیلی لازم می دانیم. مطابق نصایح تمام دوستان اینجایی ما، باید زودتر صالح را به انگلستان بفرستید، که آنجا لرن را به طرف خود جلب بکند، بر طبق قراری که مابین ما، سابق گذاشته شد، هر چه بخواهند وعده بدهید. بعد تمام آن را به موقع اجرا می گذاریم. در هر صورت روابط با او را محکم بکنید، برای اینکه از لندن به اینجا اشاره ای داده شود، و آن اشاره متضمن آن خواهد بود که بتوانیم به کلی، کار آن شخص را تمام بکنیم.

من موافقم که در چنین کارها نباید پابند قانون بشویم. والله اگر شما عمل نکنید، ماها به کلی از این سیاست تلف می شویم. ماها را غارت می کنند و می کشند، جان من به لب آمده است. مزاج و روح خسته، و من معالجه می کنم. خواهش می کنم ماشین برای نوشتن بخرید، زیرا متنهای تلگراف همیشه با اغلاط می رسد. مستوفی الممالک خواهش می کند که توسط من اتومبیل فیات برای او فرستاده شود. فوراً اجازه بدهید به من، این اتومبیل را از طرف اعلیحضرت، ولی به عنوان اینکه از طرف اعزاز السلطنه است، به او بدهم. منتظر اجازه هستم. اگر خدا بخواهد، من هم بعد از ترتیب دادن به کارها و برداشتن این شخص ملعون، خواهش خواهم کرد که برای من هم، با خود یک اتومبیل بیاورید.

محمدحسن ولیعهد

تلگراف به شاه

از تهران به پاریس

به شاه ایران

۷ اوت ۱۶ اسد

هتل ماژستیک

«توسط صاحب اختیار جواب تلگراف طبقات را بفرمایید، با وعده‌ای که بعد از رفع کسالت، مراجعت می‌کنید، و همچنین اظهار مهربانی بفرمایید. راجع به سالارالدوله من با خود رضاخان مذاکره کردم و او را متقاعد ساختم، که خودش به سالارالدوله تلگراف کند، که او با همراهی اعلیحضرت برگردد. تمام دوستانمان مفید می‌دانند که سالارالدوله و ناصرالملک و وثوق‌الدوله و قوام السلطنه و سید ضیاءالدین، قبل از اعلیحضرت مراجعت کنند، و بیایند به جای نزدیک، برای اینکه در موقع لازمی بتوانند بیایند و وظیفه خود را در پیشگاه اعلیحضرت و تمام خانواده ما اجرا بکنند.»

محمد حسن ولیعهد

جواب

از اویان به تهران

به تاریخ ۴ سنبله ۲۷ اوت

«عملیات شما را می‌پسندم. در روزنامه‌ها خواندم، امریکا در نظر دارد که روابط با دولت ایران را قطع نماید. از این فقره استفاده بکنید و یک نفر را پیش سفیر آمریکا بفرستید و باو بگویید، که اگر در دولت و در قشون ترتیب دیگری بود، چنین قضیه‌ای هیچ رخ نمی‌داد. خودشان می‌دانند چه باید کرد. اخیراً مستقیماً با انگلیسیها مذاکره کردم. تصور نمی‌کنم که الان از طرف آنها کمک زیادی نسبت به ما بر ضد آن طرف داده شود. با این همه باز به مذاکرات ادامه خواهم داد. مذاکرات مستقیم با امریکاییها را در اینجا، اگر چه خیلی مهم می‌دانم، باز مشکل است، حکماً راجع به این مسأله با سفارت در تهران مذاکره بکنید.»

در هر صورت اگر باز لازم باشد شاید من هم بتوانم به این کار ترتیبی بدهم.
اتومبیل را بدهید (اینجا چهار کلمه است که در تلگراف کشف نشده) نه از
طرف (اینجا هم شش کلمه کشف نشده) حرکت می کنم به پاریس.
یک مبلغ اعانه می فرستم کار بکنید.»

امضاء: غلام

از تهران به اویان

به شاه ایران

۲۸ اوت ۶ سنبله

نمره ۹۲۴

« الحمد لله کسالت من رفع شده است. مطابق خط مشی که در زدو خورد با
رضاخان اتخاذ شده است، یک نفر را پیش سفیر امریکا فرستادم، و نظر به
منافع عمومی و صلاح عمومی خواهش کردم که پافشاری بکند و به محرک
تمکین نکند. امر کردم که به همراهی شارژدافر انگلیس در تقاضاهای تحمل
ناپذیر اصراری بشود، و مخصوصاً قشون را که برای همه کس تهدید است،
متهم بکنند. سفیر آمریکا جواب را به تأخیر می اندازد ولی شارژدافر
اطلاع می دهد که جواب دولت آمریکا همیشه ملین است، و صحبت قطع
روابط هیچ در میان نیست و بر ضد اینکه قطع روابط بشود، مخصوصاً این
سفیر ملعون کار می کند.

مدرس وعده های خود را اجرا می کند، و بر ضد حکومت نظامی شروع کرد کار
بکند، و از دولت راجع به حکومت نظامی و مطالب دیگر استیضاحی کرد.
مدیران روزنامه های اقلیت پرتست خود را شروع کردند، و در مجلس
متحصن شدند. دوستانمان نصیحت می کنند که اقلیت در صورت عدم
پیشرفت کار استیضاح، از آنها پیروی بکنند و در یکی از سفارتخانه ها
متحصن بشوند.

اعلیحضرت مخفیانه و فوراً باید اقداماتی به عمل بیاورید که سفارت
فرانسه، در صورت لزوم، آنها را قبول نماید و بدون این اقدام، سفیر فرانسه
مثل این است که پیروی نماید از روس ها.

سعی بکنید به سفارت دستورات لازمه داده شود. برای مخارج اینجا پولی
به دست می آوریم برای اینکه بتوانیم در سفارت سفره سبز را بگستریم.
این کار باید به کلی مخفی باشد.»

محمد حسن

از تهران به پاریس
تاریخ ۸ سپتامبر ۱۶ سنبله
ماژستیک به شاه ایران

« علت عدم فعالیت نه این است که من و دوستانمان هیچ کار نمی‌کنیم. برعکس قبل از رفتن او به (بم) اطلاعی داده شد، که مقصود او انجام نگیرد. ولی اگر کارها طوری است که من عرض کردم، ما تقصیر نداریم، زیرا که وسایل برای جلب مردم نداریم. در صورتی که دشمن پولهای هنگفتی خرج می‌کند، به این جهت نصایح ما نتیجه نمی‌دهد، و کار بجایی رسیده است که حتی طرفداران سابق مدرّس، که دشمن، آنها را در نتیجه نرسیدن پول به مدرّس به طرف خود جلب کرده است، در موقع حرکت دشمن از مجلس، زنده‌باد می‌گفتند و نمایش محبت آمیزی نسبت به او دادند، و مدرّس و حایری‌زاده و کازرونی را در خیابان کتک زدند.

(بیچاره مدرّس از ترس اینکه مبادا باز او را کتک بزنند با درشکه حرکت می‌کند. همچنین مراجعت شما حالا خوب نیست. اگر چه این شخص ریاکار بعضی وعده‌ها می‌دهد اما به حرف او نمی‌توان اعتماد نمود.)

حالیه رضاخان برای سان دیدن راهزنان خود به (بم) حرکت کرده و دوستان می‌گویند که اگر وسایلی در دست بود، حالا بهترین موقعی بود برای تمام کردن آن شخص.

(در اینجا ولیعهد شکایت از خستگی می‌کند. اولاً راجع به بدی حاصل املاک اعلیحضرت، و ثانیاً از نداشتن پول.) حتی مبلغ پنج هزار تومان که اعلیحضرت حواله فرمودید، و مطابق قراری که ما بین ما بود به توسط مدرّس به اشخاص توقیف شده (از بابت قتل قونسول) پرداخته شد، که آن مبلغ باید به مدرّس مسترد شود، اما تا حالا به او استرداد نشده و فقط به این جهت من نمی‌توانم حکم اعلیحضرت را در مساعدت به همه، مخصوصاً به خانواده آن اشخاص که علناً بر ضد دشمن ماکار می‌کنند، اجرا نمایم. عقیده من همین است که باید به خانواده اشخاص توقیف شده و تبعید شده مساعدت‌های زیادی بشود. برای اینکه در زدو خورد خستگی ناپذیر با دشمن تقویت شده باشند. شمالیها گویا از تغییرات در هیأت دولت ناراضی هستند. مطابق دستورات اعلیحضرت، سعی خواهم کرد که از این فقره استفاده بنمایم (یک کلمه کشف نشده) اظهار داشت که بصیرالدوله با سردار سپه نهایت نزدیکی را دارد و الله اعلم بالصواب.»

از تهران به پاریس

به شاه ایران

به تاریخ ۲۰ اکتبر ۲۸ میزان

نمره ۶

« دستخط مقدس دریافت شد. دستورات اعلیحضرت مجراگردید. دادن جواب به شیخ خیلی مشکل است. بهتر است قدری خاموش باشیم. اما برای اینکه او مأیوس نشود لازم است فوراً به وسیله حاجی مشیر یا شخص دیگر من غیر مستقیم او را امیدوار ساخت، و او را با اظهار مهربانی اعلیحضرت قوی ساخت. راجع به سالارالدوله، شما چیزی نفرمودید، اما آنچه راجع است به ظهیرالاسلام باید به او چیزی از آن عشری که امیر (یک کلمه کشف نشده) جمع کرده داده شود، و الا اشکالاتی متصور خواهد بود. (گربه موشها را برای عبادت نمی گیرد بلکه برای شکم خودش است.)

آنچه راجع است به مرتضی قلی خان خیلی لازم است. دوستان خیلی اصرار می کنند عباس میرزای مدیر روزنامه سیاست (یک کلمه کشف نشده) و قانون، که خیلی خوب کار می کرد و زودزود، نه بدون گرفتن نتیجه، پیش آن شخص، که شما بدان اشاره نمودید، می آمد و از او اطلاعات خوب و کاملی راجع به رفتار دشمن می گرفت، به اروپا حرکت کرده است. در موقع پذیرایی از او نهایت مهربانی را نسبت به او مبذول فرمایید. از مبلغ هزار تومان، بابت پنج هزار تومان که بصیرالدوله داده است، پانصد تومان به او داده شده است. مبالغ فرستاده شده خیلی کم است. انجام مقاصد، مبالغ زیادتری لازم دارد، و اگر چشمه خشک شد، آنوقت از پیشرفتی که تأمین شده است باید صرف نظر کرد. برای اینگونه اشخاص پول همه چیز است، و من نمی توانم آنها را وادار کنم به فداکاری بدون اینکه به آنها هزار تومانی ندهم.»

محمد حسن

چون دیدم که رویه مسالمت در هر حال اسباب تشجیع مخالفین مملکت است، و هر روز با اسلوب و طریقه‌ای میل دارند اسباب اختلال کار را فراهم بکنند، چاره منحصر خود را در این دیدم که به مجلس شورای ملی مراجعه نموده، شمه‌ای از حقایق را با اطلاع نمایندگان برسانم. پس به همین طور اقدام کرده و به تمام و کلا خاطر نشان نمودم که با رویه حاضر شاه، در اختلاف ایران و برهم زدن آسایش ملت، ادامه خدمات ملی دیگر از من بر نمی آید. هنوز از کار خوزستان فراغت نیافته مرا به تراکمه مشغول می کنند. با وجود این اوضاع و رویه‌ای که شاه و ولیعهد پیش گرفته اند، طریق دیگر باید پیمود و چاره دیگر باید کرد. مجلس هم که به کنه حقایق پی برده بود، مرا تصدیق کرد، و فرماندهی کل قوا با اختیارات تامه را، که از خصایص شاه بود، از او سلب کرده به نام انتظامات مملکت، به من وا گذاشت.

فتنه ترکمنها شدت گرفت. سردار معزز بجنوردی که چندی در تهران به واسطه دسایس احضار و متوقف شده بود، وسایل و وسایطی برانگیخت تا او را خلعت داده، و به بجنورد باز گردانیدم. علی الظاهر احتمال می رفت که در مقابل این عفو و اغماض و دادن یک قبضه شمشیر، از کرده خود پشیمان و مصدر خدمات نمایان شود.

اما پس از مدتی معلوم گشت که باطناً با شاه راز و نیازی داشته، و علت العلل تحریکات تراکمه خود او بوده است، و نقشه خائنین مملکت به دست او اجرا می شده است.

فتنه ترکمنها بالا گرفت، و این قضیه داستان جداگانه دارد که درخور ثبت در یک جلد کتاب جداگانه خواهد بود. در نظر من بدیهی بود که با وجود پیش آمدن ترکمانان و توجه قوای دولت به آن سمت، ممکن است در سایر نقاط هم اغتشاشاتی رخ بدهد.

می دانستم که خزعزل نیز تا وقتی که در خوزستان است، آرامش قطعی در آنجا برقرار نخواهد گشت، و نمی خواستم مقدار مهمی از قوای دولت را در خوزستان متمرکز و معطل نگاهداشته باشم. چاره جز این ندیدم که وسایل حرکت او را به تهران فراهم آورم. اما بهیچوجه حاضر نبود که به طیب خاطر بیاید. ناچار محض اینکه از پیشرفت تراکمه، موقع استفاده به دست

شیخ نیفتند و زحمات گذشته به هدر نرود، حاکم نظامی خوزستان را مأمور دستگیری او کردم. سرتیپ فضل‌الله‌خان حاکم خوزستان ماهرانه این مأموریت را انجام داد.

چنانکه معمول شیخ بود و ذکر آن گذشت، شبها را در کشتی به عیش و طرب می‌گذرانید، و تا صبح به ساحل نزدیک نمی‌شد. سرتیپ فضل‌الله‌خان هم محض تسریع در انجام مأموریت و هم استفاده از دسترسی نداشتن شیخ به ساحل، او را اغفال کرده و در کشتی او سوار می‌شود. چند ساعت از شب گذشته، هنگامی که حضار از شرب مسکر و نغمه مطرب سرمست می‌شوند، کشتی نظامیان به سفینه شیخ نزدیک آمده و بدون اینکه کسی ملتفت شود، چند نفر مسلح ورود می‌نمایند. یکی از صاحب‌منصبان با هفت تیر داخل مجلس بزم شده، و به شیخ خطاب می‌کند که به امر دولت توقیف هستید. حضار از این جسارت و ظهور ناگهانی مبهوت مانده و هریک از مطربان و نوازندگان به طرفی فرار می‌کنند. نظامیان تمام منافذ کشتی و نردبانها را محفوظ می‌دارند. خلاصه شیخ را همان وقت حرکت داده، از محمّره به دزفول بردند، و بدون معطلی از راه لرستان به مرکز اعزام داشتند.

بعد از ورود او خاطر م از جانب خوزستان به کلی آسوده شد، که نه سیاست خارجی و نه دسایس داخلی به برهم‌زدن امنیت آنجا موفق نخواهد شد.

خزعل هم فعلاً در شمیران در هوای لطیف و آب‌گوارای دامنه البرز، به یاد ایام حکمرانی خود در خوزستان، روزگار می‌گذراند و در تحت نظر است. اگر عقل داشته باشد، در تهران بودن و از هوای خوش و مناظر پسندیده استفاده کردن، و ممنوع بودن از اقداماتی که بر ضرر ایران تمام شده، و نفعش عاید دیگران می‌گردد، برای او مغتنم‌تر است، زیرا که استراحت وجدانی و ممنوع بودن از ارتکاب جنایات، خود نعمتی بزرگ و توفیقی اجباری است.

انتهی

در باره تصی و

۱. سیمای سردار کبیر

«... در این موقع که لطف خداوند، و توجهات ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین زمام مقدرات این کشور را بدست من سپرده است، ناچارم که به نام مسوولیت مملکتی و مسوولیت وجدانی، هرگونه زحمت و مشقت را بر خود هموار کرده و شخصاً به اطراف و اکناف مملکت توجه نموده، مظلومین را نوازش کرده و داد قلوب آنها را از دست ستمکاران بستانم. همین اراده و همین عقیده است که اکنون مرا به جانب خوزستان رهبری کرده، و در تحت همین منظور و مطلوب است که به کلیه اهالی اجازه میدهم هرگونه مطلب و شکایتی دارند، به من مراجعه کرده و ایفای حقوق از دست رفته خود را مطالبه نمایند...» (صفحات ۱۶۸، ۱۶۹)

و مردم خوزستان بهاس خدمات اعلیحضرت رضا شاه کبیر، در رهانیدن این سرزمین از دست ستمکاران، این پیکره را در اهواز نصب کردند. این پیکره اکنون در محوطه پایگاه نیروی دریائی خرمشهر برپاست.

۲. فداکاری صاحبمنصبان و افراد قشون

«... به یمن تأییدات حضرت باری تعالی، با اراده تزلزل ناپذیری که برای عظمت مملکت و مرکزیت دولت، از اولین روز، مرکوز ذهن من است، در این موقع که قدرت و سلطه دولت را در صفحات جنوب مستقر کرده‌ام، لازم می‌دانم مراتب رضایت تام و خورسندی خاطر خود را، از فداکاری و صمیمیت مافوق انتظاری که از طرف صاحبمنصبان و افراد قشون ابراز گردیده اظهار، و پایداری و استقامت آنان را در انجام خدمات مهم دیگری که در راه ابهت و استقلال وطن مقدس به عهده گرفته‌اند خواستار شوم...» (صفحه ۲۳۸)

در تصویر، ملتزمین رکاب از راست به چپ عبارتند از:

امیر لشکر محمود انصاری (امیر افتداری)، امیر لشکر علی نقدی (سردار رفت)، قائم مقام الملک رفیع، امیر لشکر خدایار خدایاری.

۳. اصفهان، میدان شاه

«... از شنبه ۱۶ تا چهارشنبه ۲۵ عقرب در اصفهان ماندم تا کاملاً سوق قشون بطرف خوزستان را از اینجا، که مرکز لشکر جنوب است، ترتیب دهم...» (صفحه ۳۳)

۴. شامگاه در اردو

«... بعد از قدری صحبت با اطرافیان و مشغول داشتن آنها به مذاکرات متفرقه و افزودن قوت قلب و صبر و طاقت آنها، اجازه دادم به چادرهای خود بروند. تنها ماندم که بیشتر از سکوت لذت ببرم، زیرا که مدتهاست شب را در اردوگاه نخفته‌ام. این خاموشی را فقط گاه‌گاه شبهه اسبان و بانگ قراولان برهم می‌زند. اقرار می‌کنم که این دو صدا از هر آواز لطیفی در گوش من مطبوع‌تر می‌افتد، و در قلبم خاطره‌هایی را بیدار می‌کند که هیچ زمزمه طرب انگیزی قادر به ایجاد آن نیست و نخواهد بود...» (صفحه ۸۹)

۵. خیر مسرت بخش

«... پریشپ قشون وارد دزفول شد. من از کشف این حقیقت، و اصفای مزده سلامت این لشکر، بحدی مشغوف شدم که کمتر وقتی آن حالت را در خود دیدم، زیرا که چند شبانه روز حواسم را مشغول داشته بود...» (صفحات ۱۰۴، ۱۰۵)

۶. مرکز اردو

«... بعد از دوشب توقف در اردوگاه اولیه زیدون، صبح امروز مطابق امری که داده بودم، به طرف مرکز اردو، که در «لشکر» است، حرکت کردیم...» (صفحه ۹۳)

۷. پشته‌بانی توپخانه

توپخانه کوهستانی لشکر جنوب، هنگام پشته‌بانی از نفرات پیاده.

۸. نقلیه قشون

کامیونهای حمل و نقل لشکر جنوب، در میدان شاه اصفهان.

۹. پوشهر، کشتی مظفری

«... دولت ایران در خلیج فارس دارای کشتی قابلی که لایق دریانوردی باشد، نیست. من هم عزم کرده بودم که اگر قایق کوچکی هم از مال دولت ایران بدست بیاید، آنرا برهر کشتی دیگر ترجیح داده، و در آن مسافرت کنم. این کشتی، که من و اتباع مرا می‌برد و گرفتار امواج ساخته، موسوم است بکشتی مظفری، و تقریباً زورقی است که اساساً برای سیر در دریا ساخته نشده و مخصوص عبور از کانالها و رودخانه‌ها و تفرج در سواحل است...» (صفحه ۶۶)

۹۰. کشتی جنگی پهلوی

«... اخیراً یک فروند کشتی جنگی از آلمان خریدیم که آن را به «پهلوی» موسوم کرده‌اند. خیلی میل داشتم با آن کشتی حرکت نمایم، زیرا که هم از کشتی‌های قدیمی مظفری و پرسپولیس بزرگتر بود، و هم از آنها از همه جهت مطمئن‌تر. تحقیق کردم، معلوم شد کشتی مزبور حالیه در عدن متوقف است، و چهارده روز طول دارد تا به بوشهر برسد. چون عجله داشتم، و تأخیر و توقف را صلاح نمی‌دیدم، گفتم همان کشتی مظفری را، با وجود کهنگی و پوسیدگی و کوچکی، حاضر کنند تا فردا بطرف خوزستان حرکت نمایم...» (صفحه ۶۳)

۹۱. در راه زیدون

ورود پیشقراولان سوار، به یکی از مواضع متمردين.

۹۲. پاسگاهی در میان راه

در سفر خوزستان، علاوه بر قلع و قمع متجاسرين، به امر اعلیحضرت رضا شاه کبير پاسگاههای امنیه میان راهها تميمير شد و نفرات مستقر در آن نیز افزایش یافت.

۹۳. حومه زیدون، برج کعباس

«... تنها برای تصرف قصبه زیدون، دوازده ساعت جنگ مستمر لازم بود. این نقطه در دهم عقرب به تصرف قشون درآمده و متمردين بجانب «ده ملا» و «هندیجان» گریختند...» (صفحه ۸۸)

در تصویر، علائم توپ بر دیوار خانه‌ها دیده می‌شود.

۹۴. قلعه زیدون

گلوله توپ، یکی از دیوارهای قلعه زیدون را فرو ریخته است.

۹۵. قلعه زیدون در تصرف قشون

قلعه زیدون به تصرف قشون درآمده، نگهبانی بر بالای برج پاس میدهد.

۹۶، ۹۷. ورود به لنگیر

«... عصر وارد لنگیر شدیم. این نقطه هم جزء ناحیه زیدون است، و با منزل شب گذشته شش فرسخ فاصله دارد. نظامیها طاق نصرتی بسته بودند، بمحض ورود از عده متمرکز در لنگیر سان دیدم...»

«... بعد از سان، در چادرهایی که زیر درختان سدر برپا کرده بودند، استراحتی شد. آفتاب در میان گرد و غبار اردو و بخار افق غایب یا مفقود شد...»

(صفحات ۹۴، ۹۵)

در تصویر ۱۷ ملتزمین رکاب از راست به چپ عبارتند از:

سرتیپ عبدالرضا افخمی، سلطان اسماعیل میرزا مسعود (معمداالدوله)، سرهنگ علی اصغر خلعتبری (ساعداالدوله)، قائم مقام الملك رفیع، امیر لشکر علی نقدی (سردار رفعت)، سرهنگ محمد شیخ لینسکی، امیر لشکر خدایار خدایاری، امیر لشکر محمود آیرم و فرج‌اله بهرامی (دبیر اعظم).

۹۸. زیدون

اشغال مواضع متمردين.

۹۹. قلعه زیدون

قلعه و بلندیه‌های زیدون پس از یک نبرد سخت بدست قوای لشکر جنوب افتاد. لاشه دواب در میدان جنگ دیده می‌شود.

۱۰۰. تل چگا، حومه زیدون

در سمت چپ عکس محل اصابت گلوله توپ بر دیوار یکی از قلاع یاغیان دیده می‌شود.

۱۰۱. پرواز اکتشافی

«... امروز، که غره جمادی‌الاولی است، وارد فرونت شدم. طیارات ما، که صبح برای اکتشافات پرواز کرده بودند، عملیات خود را انجام دادند...» (صفحه ۸۹)

۱۰۲. طیاره بمب‌انداز

«... قبل از حرکت از شهر از، خبر ورود يك دستگاه طیاره بمب‌انداز، که به میدان جنگ زیدون اعزام شده بود، رسید و موجب مسرت شد...» (صفحه ۴۶)

طیاره (Potez) دوفره که همراه با اولین سفارشات قشون از فرانسه خریداری شد، بصورت قطعات منفصل به بوشهر وارد گردید. قطعات این طیاره در بوشهر بهم متصل گردید و در عملیات لشکرکشی به خوزستان، چه از نظر اکتشاف مواضع متمردين و چه از نظر پخش اعلامیه‌های قشون، بطور مؤثری شرکت کرد.

۱۰۳. از سویره به ده ملا

«... از سویره تا ده ملا، دوفسخ یا قدری بیشتر است. همه جا، جاده بطرف جنوب سیر میکنند...» (صفحه ۱۰۲)

در فاصله میان لنگیر و ده ملا، اعلیحضرت رضا شاه کبير و ملتزمین رکاب از دهکده کوچک سویره میگذرند.

۲۴، ۲۵. بسوی ده ملا

اعلیحضرت رضا شاه کبیر هنگام عزیمت از مرکز اردو.

ملتزمین رکاب در تصویر ۲۵ از راست به چپ عبارتند از:

قائم مقام الملک رفیع، امیر لشکر علی نقدی (سردار رفت)، امیر لشکر محمود انصاری (امیر اقتدار)، امیر لشکر محمود آیرم.

۲۶، ۲۷. حرکت به ده ملا

اعلیحضرت رضا شاه کبیر و همراهان از لنگیر به ده ملا حرکت فرمودند.

۲۸. عزیمت به دورترین ایالات مملکت

«... مقصود من از عزیمت از تهران به دورترین ایالت این مملکت، برای تصفیه امور جاریه و رفع قضایای وارده نبود. این موضوع، اهمیت آن را نداشت که من شخصاً عزیمت در این صحنه نمایم. کافی بود که یکی از صاحبمنصبان را مأمور تصفیه قضایای این خطه نموده و حل معضلات را به سر نیزه نظامیان فداکار حواله نمایم. بلکه یگانه منظور من از تحمل زحمات و متاعب، فقط برای آن بود که شخصاً به دادخواهی هموطنان خود، و آن رعایای بیچاره‌ای که هر روز در معرض تجاوزات واقع می‌گردند، قیام نموده باشم...» (صفحه ۱۶۸)

در تصویر، ملتزمین رکاب، از راست به چپ عبارتند از:

سه نفر از افراد اسکورت، یدالله‌خان اسلحه‌دار باشی پیشخدمت مخصوص، امیر لشکر خدایار خدایاری، جعفر قلی‌خان بختیاری (سردار اسعد)، سرهنگ علی‌اصغر خلعتبری (ساعداالدوله) آجودان مخصوص، سر تپ عبدالرضا افخمی، امیر لشکر محمود انصاری (امیر اقتدار)، امیر لشکر محمود آیرم، سلطان اسماعیل میرزا مسعود (معمداالدوله)، قائم مقام الملک رفیع، امیر لشکر علی نقدی (سردار رفت).

۲۹. اردوگاه قشون

«... قسمت بندی اردوی زیدون، تمام رضایت بخش می‌باشد...» (صفحه ۹۰)

۳۰، ۳۱، ۳۲. قسمت مخابرات

قشون اعزامی به خوزستان، برای مخابرات از رسد کبوتران نامه‌بر، دستگاه هلیوگراف و واحد علامتچی با بیرق استفاده میکرد.

۲۵۵. سفرنامه خوزستان

۳۳. قصر شیخ

«... عمارت خزعل، که بهترین ساختمان این شهر است، برای ما مهیا شده بود...» (صفحات ۱۱۹ و ۱۲۰)

۳۴. ورود به اهواز

«... ساعت پنج بعد از ظهر به اهواز رسیدم. کوجهای شهر را آیین بسته و بیرقهای بسیار نصب کرده بودند. عده زیادی زیرسلاح بودند و در معابر و روی بامها جای داشتند. قصد خودنمایی ندارم، ولی هرکس دیگری بود، شاید خود را می‌باخت و تحمل این موقعیت را نمی‌کرد...» (صفحات ۱۱۹، ۱۲۰) در تصویر، ملتزمین از راست به چپ عبارتند از: سردار ظفر بختیاری، قائم مقام الملک رفیع، سرهنگ علی اصغر خلعتبری (ساعداالدوله)، امیر لشکر محمود آیرم، سلطان اسماعیل میرزا مسعود (معمداالدوله)، امیر لشکر محمود انصاری (امیر اقتدار)، امیر لشکر علی نقدی (سردار رفت).

۳۵. جهاز خزعلی

«... خزعل از بس تعدی کرده است، حتی از اقوام و اطرافیان خود هم ایمن نیست. چه در ایام جنگ، و چه در زمان امن و آسایش، اغلب در میان کشتی مانده، هیچوقت بدون چند نفر مسلح حرکت نمی‌کند...» (صفحه ۱۴۰) این کشتی، در زمان جنگ بین الملل اول، بیمارستان نظامی ارتش انگلیس بود. پس از پایان جنگ، دولت انگلیس آن را به شیخ خزعل واگذار کرد.

۳۶. بند قیر، پل متحرک

در هفت فرسنگی جنوب شوشتر، ده «بند قیر» قرار دارد، که جسر آن از دیدنیهای این منطقه است. پل مزبور را، بکمک قطعات قایقی شکل، چنان ساخته‌اند که در حال عادی مردم از روی آن می‌گذرند، و هنگام عبور قایقهای دکل بلند، پل را می‌توان بطور معلق نگهداشت، تا قایق عبور کند.

۳۷. شوشتر، بند میزان

لحظه‌ای استراحت و تفکر.

۳۸. شوشتر، بند میزان

«بند میزان» را سابقاً از ابنیه قیصر میخواندند. این بند که شصت ذرع طول و هفت ذرع ارتفاع دارد، برای زراعت تهیه نشده و مقصود، گویا عبور دادن

آب از میان سوراخهای تنگی بوده که امروز آسیا های پر قدرت را میگردانند. در اینجا صدای فوق العاده آب که پفشاری تمام از میان سنگها میگریزد، و فریاد آسیاها و منظره شهر و بند، بسیار تماشائی است.

در تصویر اعلیحضرت رضا شاه کبیر و ملتزمین هنگام بازدید از «بندمیزان» دیده می شوند.

۳۹. در کنار بندمیزان

اعلیحضرت رضاشاه کبیر در کنار بند میزان، بعد از بازدید از این سد و بناهای تاریخی اطراف آن.

۴۰. دزفول، منظره هوایی

این عکس در یکی از پروازهای اکتشافی طیاره قشون گرفته شده است.

۴۱. قلعه شوش

«... در محاذات آثار قدیمی شوش، بارانی که پیش-بینی کرده بودم شروع به باریدن کرد، و با کمال اشتیاقی که بار دیگر به دیدن آثار شوش داشتم، مرا از پیاده شدن در آن مکان تاریخی مانع آمد...» (صفحه ۱۷۱)

قلعه منبع شوش، بر روی یکی از ارتفاعات ساخته شده است.

۴۲. شوشتر، قلعه سلاسل

«... بدو مایل شدم که به شوشتر بروم. نه از این حیث که فقط مهمترین شهرهای خوزستان شمالی است و آثار قدیمه حیرت افزا و لذت بخش دارد، بلکه از آن روی که عده‌ای از نظامیان رشید و وفادار در این شهر مدتی محصور بوده، و با سختیهای محاصره مقاومت نموده، و شرافت قشون ایران را حفظ کرده‌اند.

می‌خواستم به این عده قلیل، که از ساخلوی سابق خوزستان باقی مانده، و از وعد و وعید خزعل فریب نخورده و در قلعه «سلاسل» خود را محفوظ داشته و با تمام قوای خزعل ایستادگی کرده بودند، سرکشی نموده، آنها را تبریک بگویم...» (صفحات ۱۵۶، ۱۵۷)

۴۳. دزفول، پل شاپور

این پل بر روی آب دز بسته شده است، که دو شعبه مهم دارد. یکی از شمال بر وجود جاری است، و شعبه دیگر از خاک بختیاری سرچشمه می‌گیرد. این بنا، از سنگهای درشت، که پهنای رودخانه را گرفته و بر پشت خود چهل و یک چشمه کوچک و بزرگ پل

عظیمی را تحمل می‌نماید ساخته شده است.

۴۴. بازدید از تأسیسات نفتی

«... رئیس کمپانی نفت دعوت کرده بود که از معدن بازدید کنم...» (صفحه ۱۶۵)

در تصویر، ملتزمین از راست به چپ عبارتند از: گرینهوس (Greenhouse)، امیر لشکر محمود آیرم، امیر لشکر خدایار خدایاری، امیر لشکر علی تقدی (سردار رفعت)، شیخ عبدالله (پسر شیخ خزعل)، امیر لشکر محمود انصاری (امیر اقتدار)، کلک (Clegg)، فرج‌الله بهرامی (دبیر اعظم)، سر تیب محمد حسین میرزا فیروز، قائم‌مقام‌الملک رفیع، سر تیب عبدالرضا افخمی، جیمسن (Jameson)، الکینگتن (Elkington)، (دو نفر خارجی شناخته نشدند)، دکتر احیاءالملک شیخ.

۴۵. بازدید از منطقه عملیات

«... نفت این سرزمین به قدری زیاد و خوب است، که نظیری برایش معلوم نیست. بعد از تماشای معدن، کثرت نفت ثابت میگردد...» (صفحه ۱۶۶)

۴۶. مسجد سلیمان، محوطه عملیات

«... این لوله‌های قطور را که از کوهستان مسجد سلیمان تا آبادان در کنار خلیج فارس، کشیده شده است، یکی از شاهکارهای صنعت باید محسوب داشت...» (صفحه ۱۵۷)

۴۷. مسجد سلیمان

گاز قابل اشتعال چاههای نفت، بدلیل نبودن امکانات فنی، در بیابانها سوزانده می‌شد.

۴۸. میدان نفتون

کار طاقت فرسای حفاری، و بیرون کشیدن نفت از دل زمین، بهمت کارگران ایرانی انجام می‌شود.

۴۹. مسجد سلیمان، دکل حفاری

چاه به نفت رسیده و حفاری عملاً خاتمه یافته است.

۵۰. مسجد سلیمان

منظره تأسیسات شرکت نفت.

۵۱، ۵۲. از اهواز به محمره

«... سشنبه ۲۴ قوس، صبح به کشتی سوار شدیم. این کشتی کوچک بخاری است، دارای اطاقهای پاکیزه و اثاثیه نو...» (صفحه ۲۰۸)

کشتی دهلوران هنگام ترک اهواز.

۵۳. بر عرشه دهلوران

اعلیحضرت رضا شاه کبیر (نفس سوم از سمت راست با شغل) در عرشه فوقانی دهلوران.

۵۴. از اهواز به محمره

اعلیحضرت رضا شاه کبیر در کشتی دهلوران هنگام عزیمت از اهواز به محمره.

همراهان از راست به چپ عبارتند از:

سرهنگ علی اصغر خلعتبری (ساعداالدوله)، امیر لشکر محمود آیرم، امیر لشکر خدایار خدایاری، امیر لشکر محمود انصاری (امیر اقتدار)، قائم مقام الملک رفیع.

۵۵. ورود به محمره

کشتی «دهلوران»، که پرچم ایران بر دماغه آن در اهتزاز است، به ساحل نزدیک می‌شود.

۵۶. نزدیک اسکله

«دهلوران» در میان انبوه مستقبلین، به محمره وارد می‌شود.

۵۷. ورود به محمره

«... هنگام عصر به نواحی محمره رسیدیم. کشتیها و قایقهای بسیار و پر از جمعیت، که اغلب بیرقهای الوان در دست داشتند، به ما رسیدند.

اهالی محمره، در ساحل رودخانه اجتماع کرده و از هر طرف بانگ شادی بلند بود.

در میان اظهار شادمانی و غوغای تبریک و تهنیت قدم به ساحل گذاردیم...» (صفحات ۲۵۸، ۲۵۹)

۵۸. ورود به فیلیه

«... این عمارت بشکل عجیبی است. با اسلوب ابنیه تهران شباهتی ندارد. هر چند در آئینه‌کاری و شیشه‌گذاری مصارف زیاد شده است، و با اینکه درهای اطاق به روی صفحه بی نظیر شط بساز می‌شود، معهذاً به واسطه قدمت بنا چندان جالب نظر نشد. دیوارهای بلند و فضای تنگ حیاطها و اطاقها، این عمارت را به سردابه و دهلیزهای قدیم بیشتر شبیه کرده است...» (صفحه ۲۱۰)

۵۹. آبادان

خانه‌های کارگران ایرانی شرکت نفت.

۶۰. آبادان، منظره شهر

این آغاز حیات آبادان، بعنوان یک شهر صنعتی

۲۵۷. سفرنامه خوزستان

است. در کنار دودکش‌های بلند کارخانه‌ها، بناهای ابتدایی مسکونی کارگران ایرانی دیده می‌شود.

۶۱. آبادان، محله اروپائی نشین

خانه‌های راحت شهر جدید آبادان، متعلق به متخصصین و کارمندان اروپایی شرکت نفت بود.

۶۲. کارگاه آهنگری

از تأسیسات صنعت نفت.

۶۳. تأسیسات نفت جنوب

دستگاههای مولد برق.

۶۴. آبادان، ساحل شط

کارگران ایرانی شرکت نفت سرگرم ساختن اسکله میباشند تا کشتی‌های مخصوص حمل نفت به آسانی پهلو بگیرند.

۶۵. ورود به بصره

«... کشتیها و قایقهای فراوان به بدرقه و استقبال ما آمده، یا مسیر تجارتی خود را طی می‌کردند. هر چه به بصره نزدیک می‌شدیم، در کنار شط، جداول و نهرهای فرعی زیادتیر دیده می‌شد. بلم‌ها با سرعت و چابکی در روی آب پرواز می‌کردند...» (صفحه ۲۱۵)

۶۶. کشتی خوزستان

«... میرزا حسین خان موقرالملک، که از اعیان محمره است، کشتی جنگی کوچکی به من تقدیم نمود. من نیز آن را به قشون جنوب سپردم...» (صفحه ۲۱۶)

۶۷. زیارت بارگاه مطهر

«... با حضور قلب و فراغت بال زیارت کامل کردم و آرزوی دیرینه خود را در تقبیل ضریح مطهر برآوردم...» (صفحه ۲۱۹)

ملتزمین از راست به چپ عبارتند از:

سرهنگ علی اصغر خلعتبری (ساعداالدوله)، سر تیب عبدالرضا افخمی، سرهنگ محمد شیخ لیسکی، امیر لشکر خدایار خدایاری، ابراهیم قوام (قوام‌الملک)، امیر لشکر علی نقدی (سردار رفعت)، امیر لشکر محمود انصاری (امیر اقتدار)، قائم مقام الملک رفیع.

۶۸. کربلا، رواق حضرت عباس (ع)

«... ضریح حضرت عباس را با خلوص و توجهی فوق‌العاده طواف کردم. فداکاری و شجاعت این بزرگوار، با وضوحی تمام، در برابرم تجسم یافت، و مرا زایدالوصف متأثر کرد...» (صفحه ۲۲۱)

در تصویر، ملتزمین از راست به چپ عبارتند از: جعفر قلینخان بختیاری (سردار اسعد)، سرهنگ محمد شیخ لیسکی، قائم مقام‌الملک رفیع، فرج‌الله بهرامی (دبیر اعظم)، امیر لشکر محمود انصاری (امیر اقتدار)، شیخ عبدالله (پسر شیخ خزعل)، امیر لشکر محمود آیرم، سرتیپ عبدالرضا افخمی، ابراهیم قوام (قوام‌الملک).

۶۹، ۷۰. در تهران

«... خدای را شکر که من موفق شدم قشون بیگانگان را از بنادر خارج کنم و بپسرد شیر و خورشید را بر سواحل جنوب ایران نصب نمایم...» (صفحه ۷۳)

۷۱. تهران، میدان مشق

دقیله توپخانه از برابر اعلیحضرت رضا شاه کبیر و امرای قشون.

۷۲. تهران، میدان مشق

«... سربازان فداکار، من و ایرانیان از شما خشنود هستیم. شما مقدمه الجیش قوای ایران بودید در مرکز اشار. شما نمونه قدرت ایران بودید در میان دسائس و تجهیزات دشمن...»

«... همه باید بدانند قشون بهر طرفی اعزام می‌شود، برای آسایش اهالی است. مردم باید بوجود قشون دلگرم باشند و با کمال اطمینان در اماکن خویش بیارامند...»

دقیله قشون در میدان مشق.

اسامی فرماندهان و رؤسای قشونی حاضر در مراسم دقیله از چپ به راست:

- ۱- امیر لشکر عباسقلی جلایر (سردار مدحت)، رئیس تفتیش مالی
- ۲- امیر لشکر حسین خزائی، فرمانده لشکر شرق

۳- سرتیپ محمد نخبوان (امیر موقوف)، فرمانده مدرسه نظام

۴- امیر لشکر احمد امیراحمدی، فرمانده لشکر غرب

۵- سرتیپ عبدالرضا افخمی، رئیس مرموزات ارکان حرب

۶- امیر لشکر محمود آیرم، فرمانده لشکر جنوب

۷- امیر لشکر محمود انصاری (امیر اقتدار)، وزیر پست و تلگراف

۸- سرهنگ علی اصغر خلعتبری (ساعداالدوله)، آچودان مخصوص

۹- امیر لشکر عبدالله امیر طهماسبی، فرمانده لشکر آذربایجان

۱۰- سرهنگ رضاقلی امیر خسروی، خزانه‌دار قشون

۱۱- امیر لشکر اسماعیل امیر فضلی، والی آذربایجان

۱۲- سرتیپ امان‌الله میرزا جهانبانی، رئیس ارکان حرب

۱۳- سرتیپ محمد درگاهی، رئیس نظمیّه

۱۴- سرتیپ محمد حسین آیرم، فرمانده تیپ رشت

۱۵- سرهنگ علی ریاضی، رئیس رکن ۳ (تعلیمات) ارکان حرب

۱۶- سرتیپ فضل‌الله زاهدی (بصیر دیوان)، فرمانده تیپ فارس

۱۷- سرهنگ محمد حسن میرزا جهانبانی، فرمانده تیپ سوار مرکز

۱۸- سرهنگ رضاقلی کریم قوانلو، رئیس رکن ۱ (سجلات) ارکان حرب

۱۹- معین نایب یدالله اسلحه‌دار باشی، پیشخدمت مخصوص

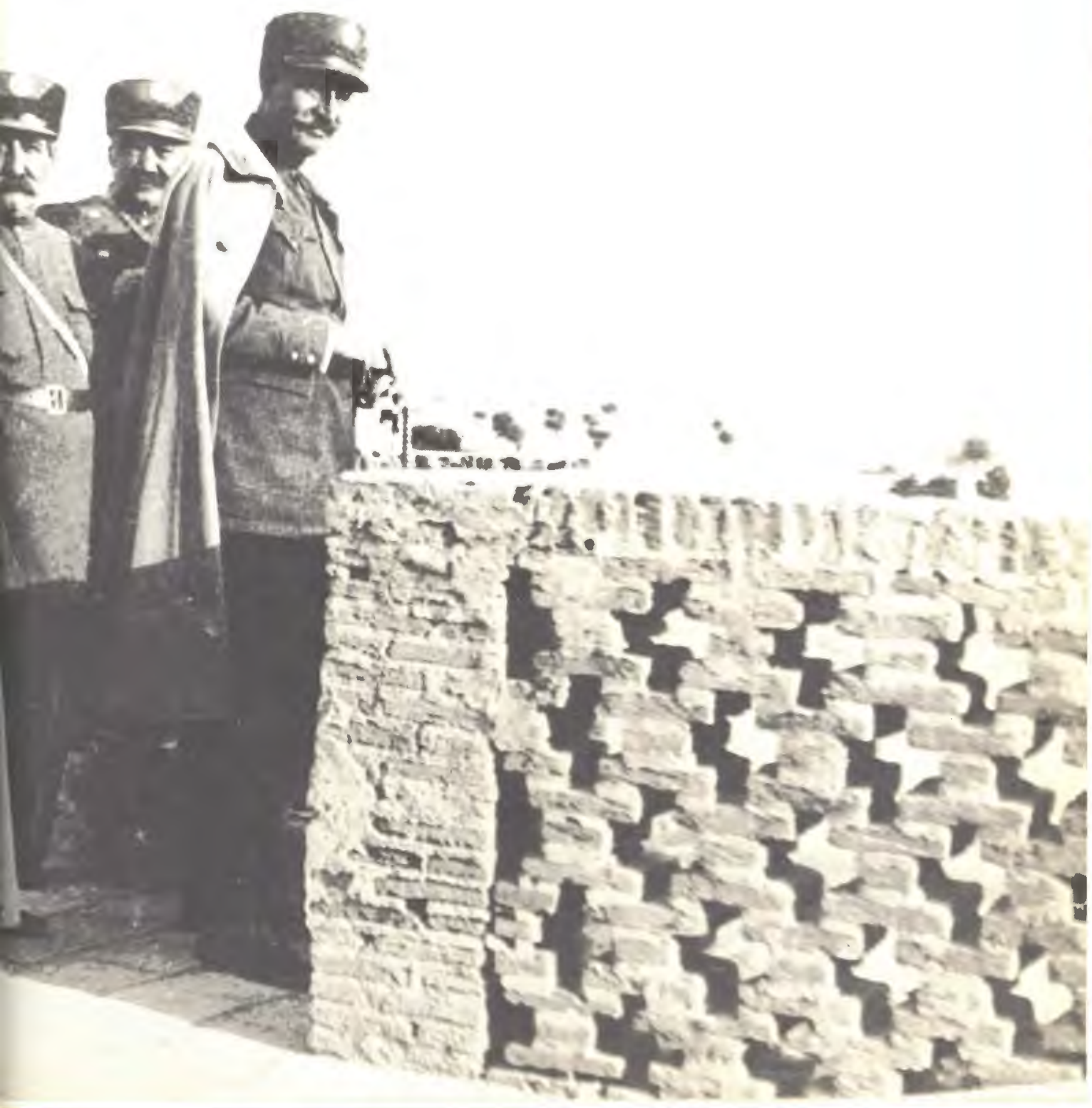
۷۳. سپاس و حق شناسی

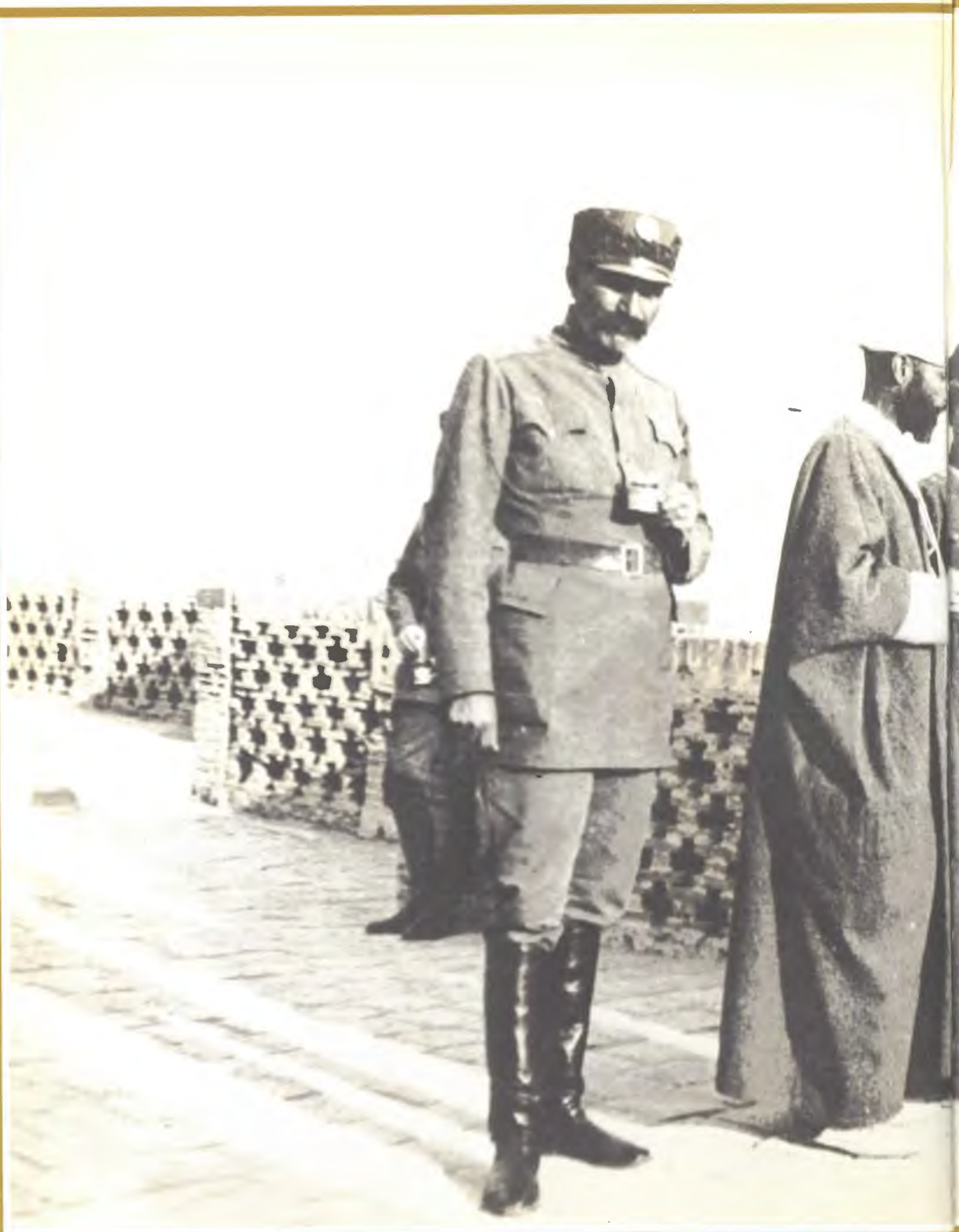
مردم خوزستان، به پاس خدمات اعلیحضرت رضا شاه کبیر در واقعه لشکر کشی به جنوب، پیکره سردار بزرگ ایران را بنسج خود در اهواز برپا ساختند.

این پیکره کار یک مجسمه ساز ایتالیائی است. تصویر مربوط به زمانی است که مجسمه را نصب میکنند.

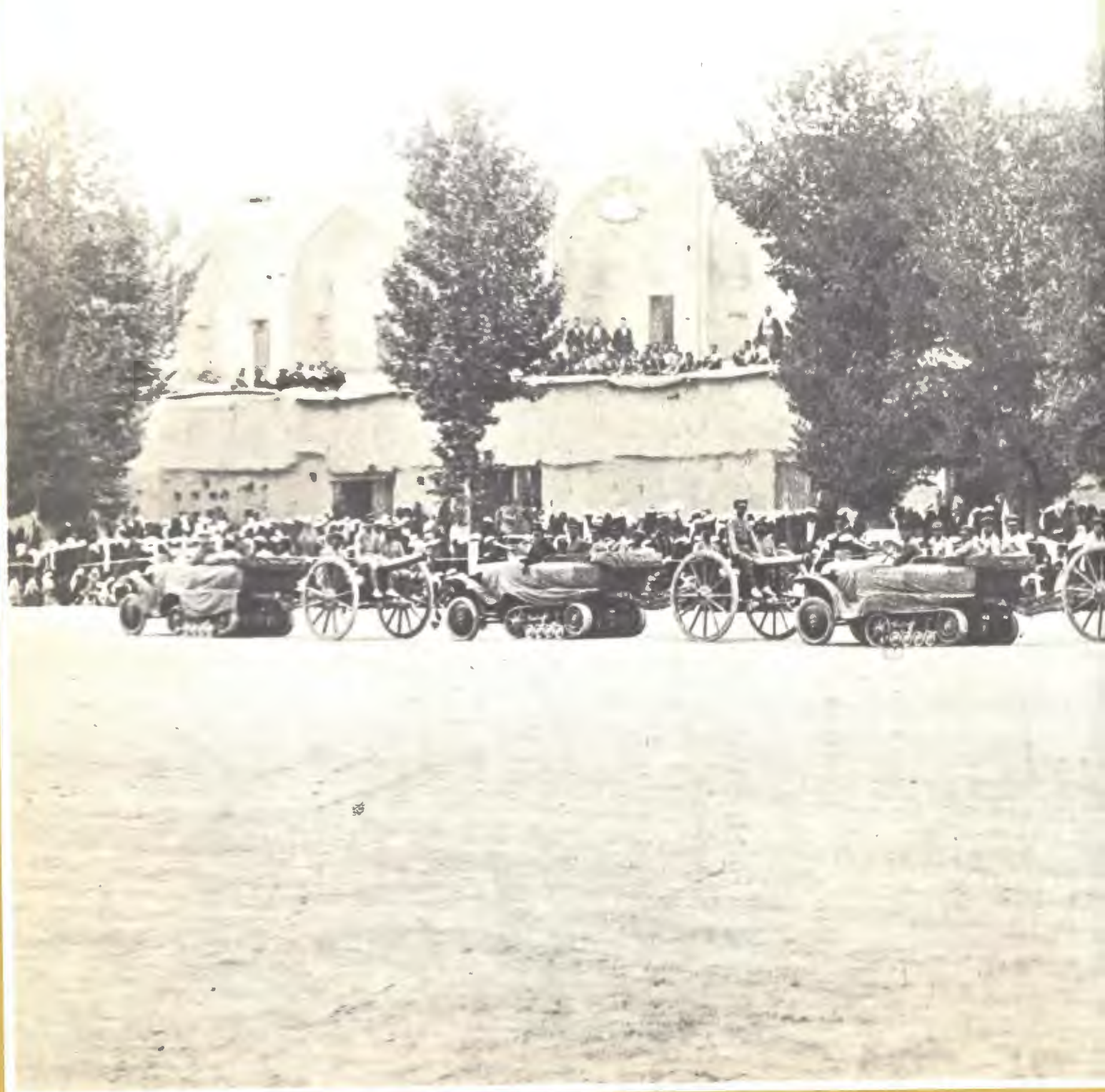
تصویر رنگی پیکره، در نخستین صفحه بخش تصاویر، چاپ شده است.















کنایہ

Y



A







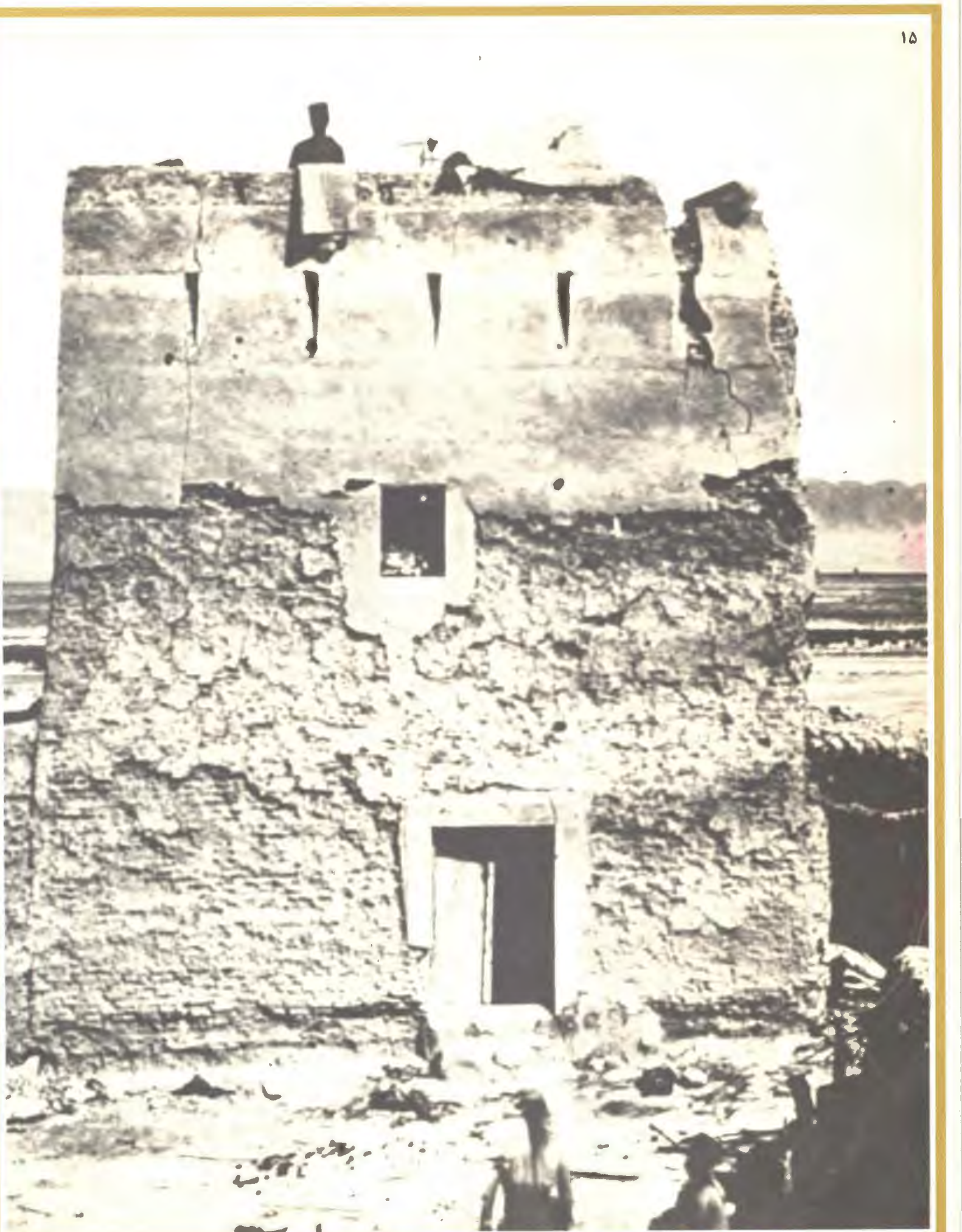
دارالمر



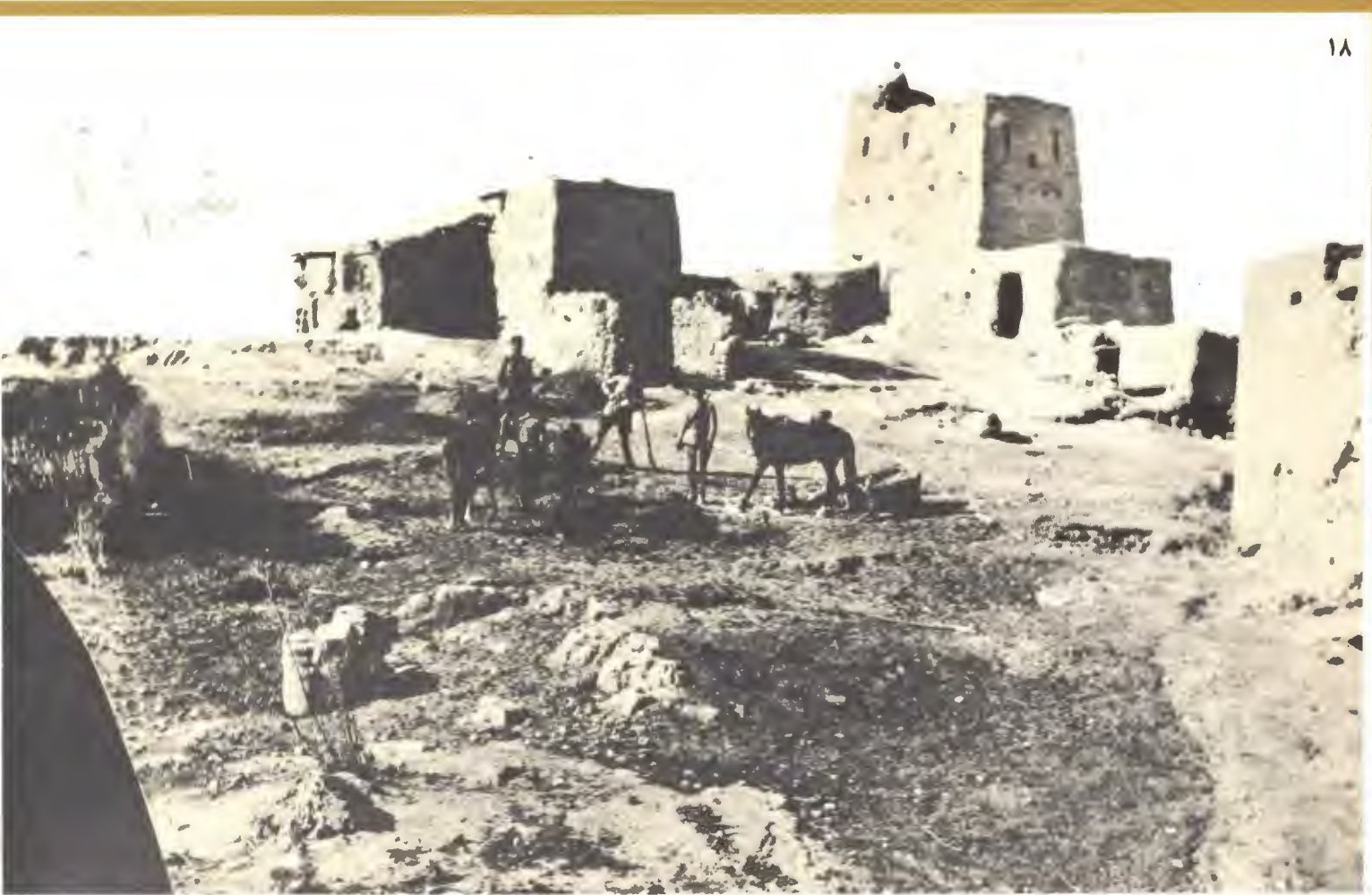


شهر زیلان

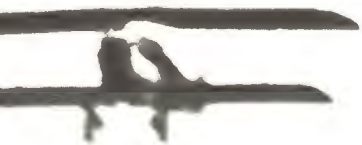












دره های زیند و ک







سوی





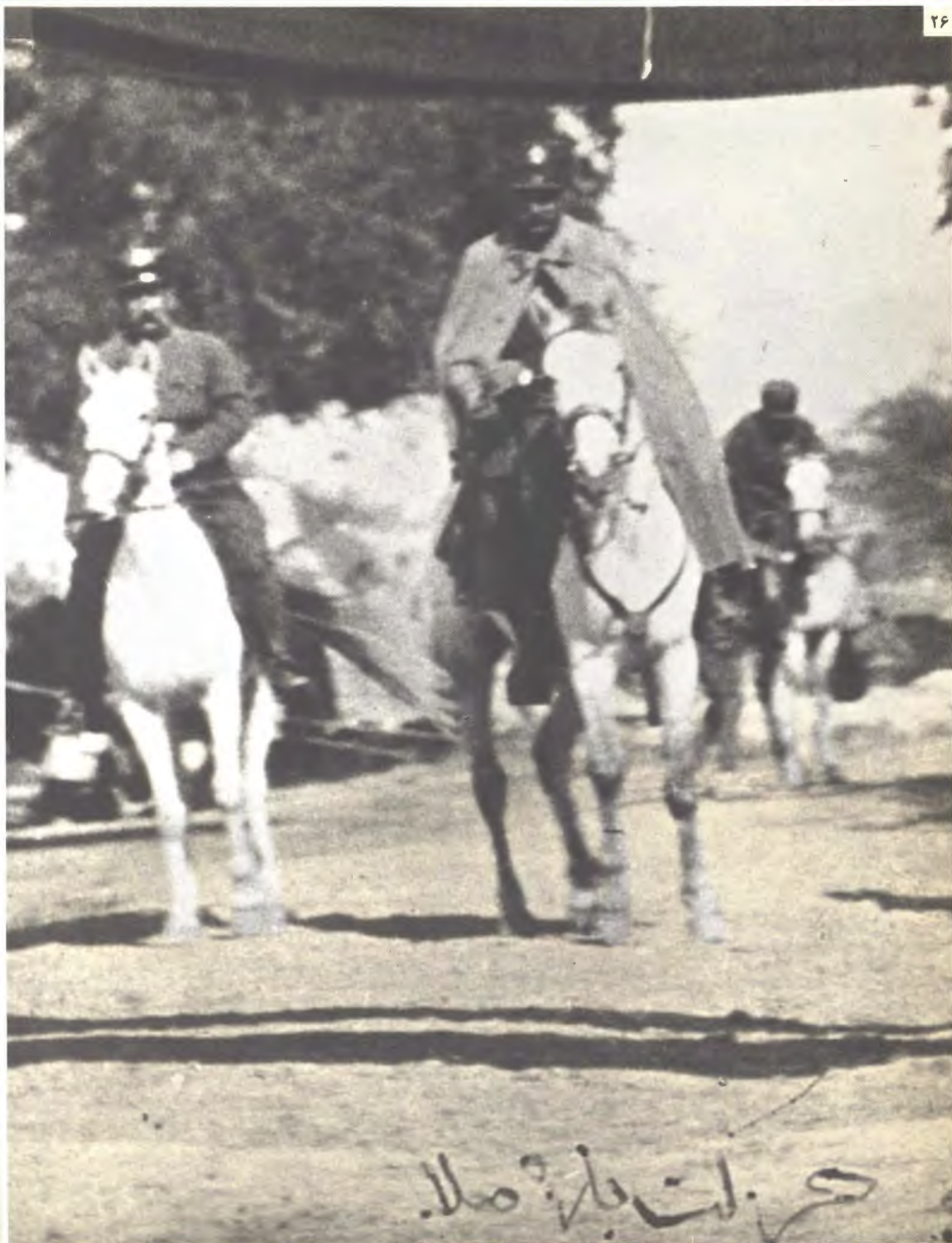


بنت بله مولانا



جس لکڑ پکارہ صلا





هرت باه؟ ملا





نزدیک، سلا



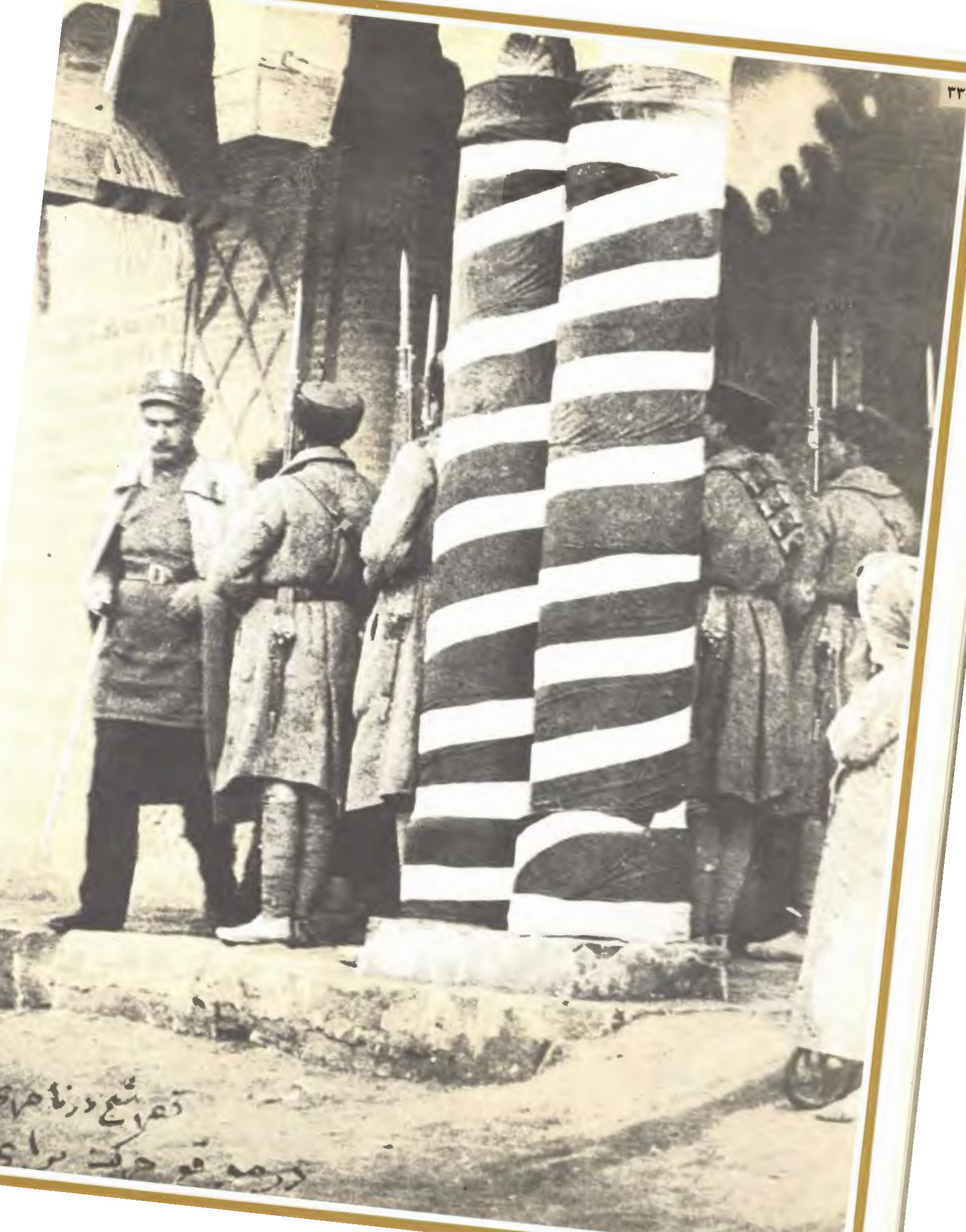


Handwritten text in the foreground, possibly a signature or a date, appearing to read "۸۰۵" or similar characters.







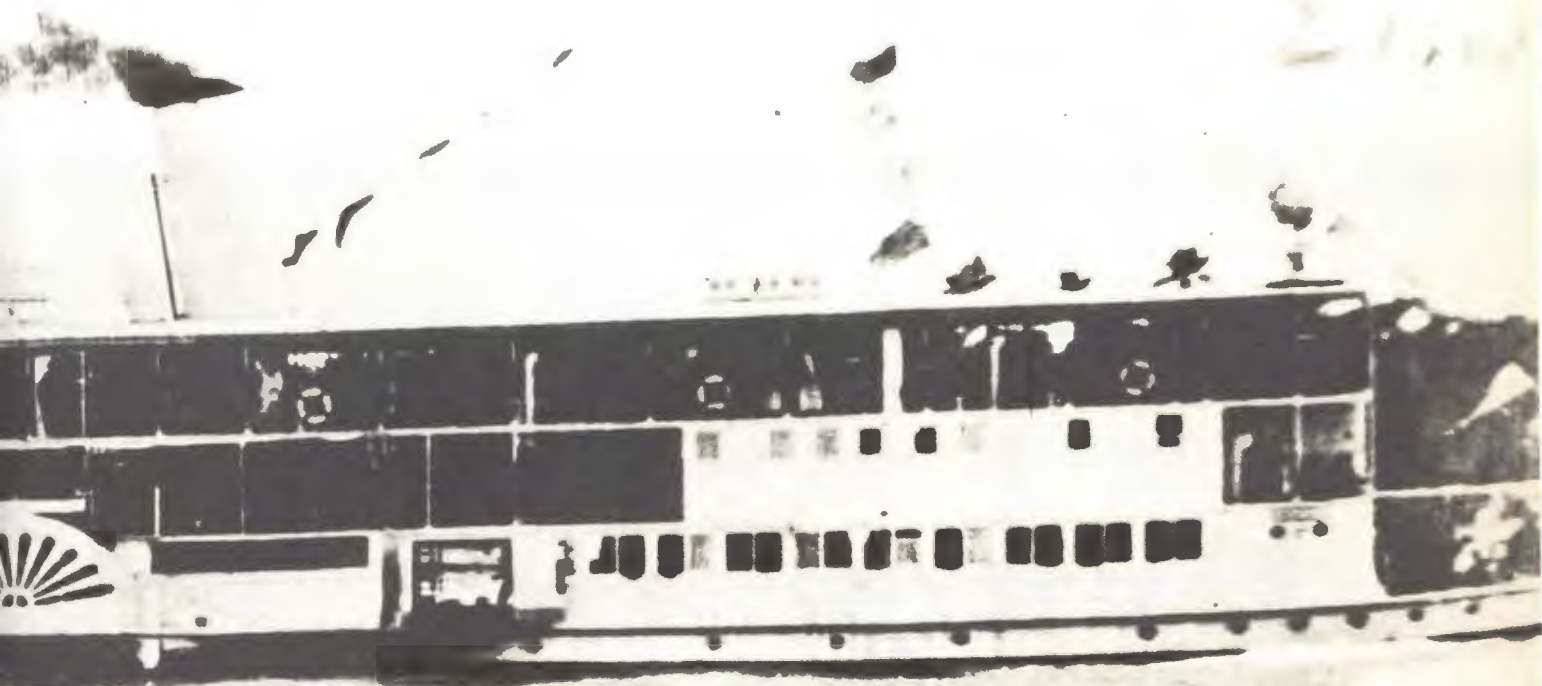


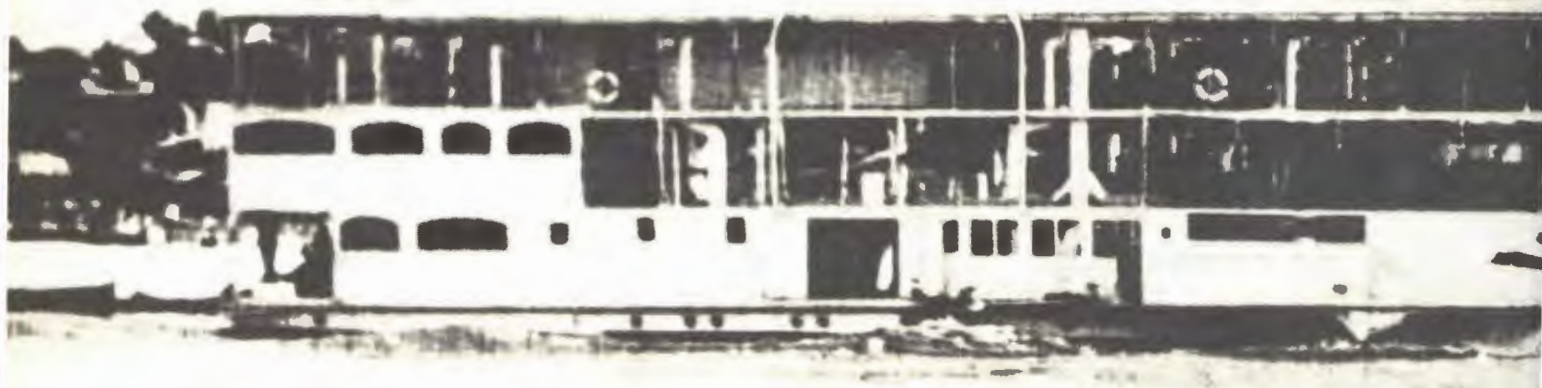
تعمیر در زمانه
 در موقع حرکت برای



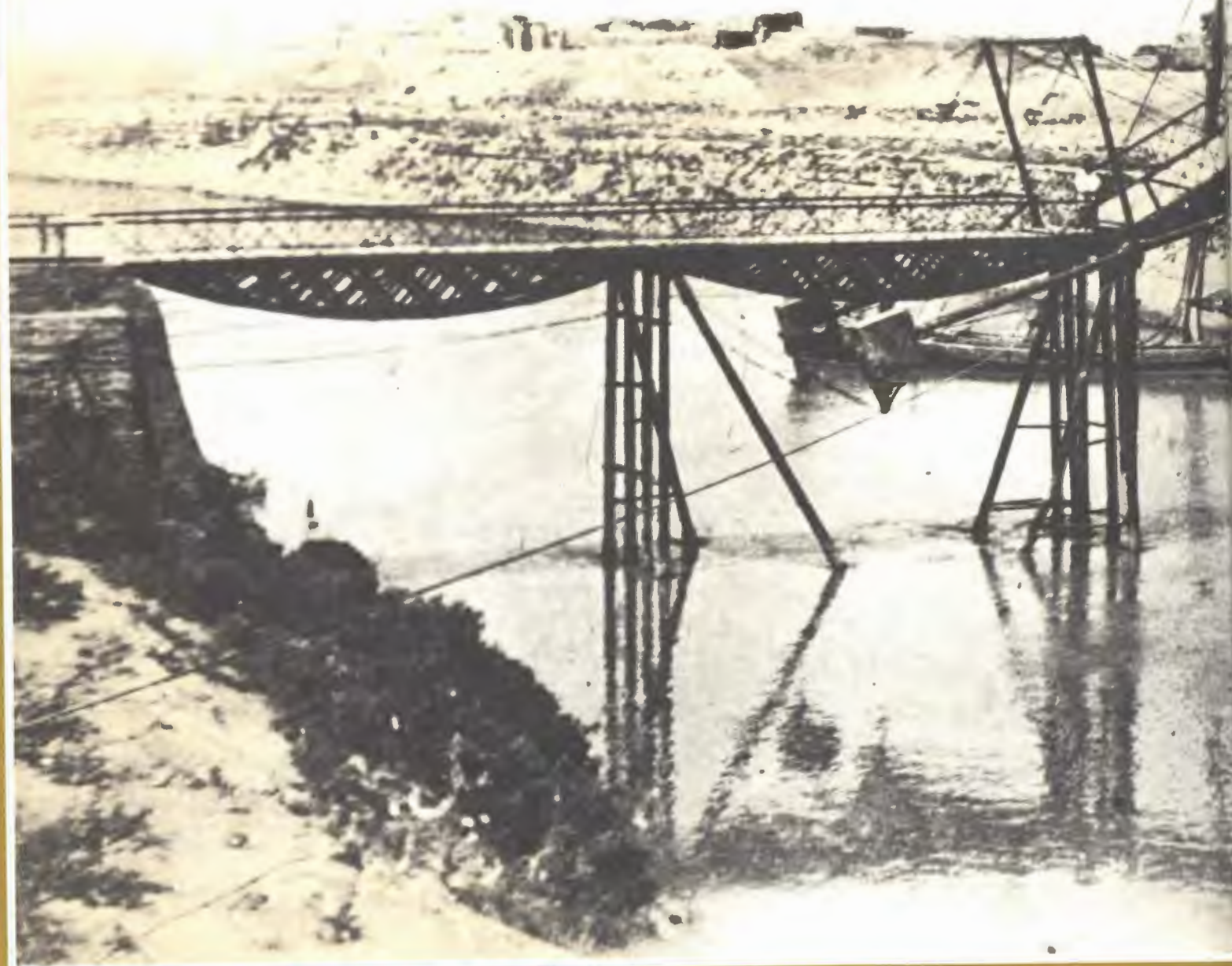
























قلعه شوش











دروازه های کربلا



وکیل شایان (جامعه قهرمانی) ۱۳۰۲







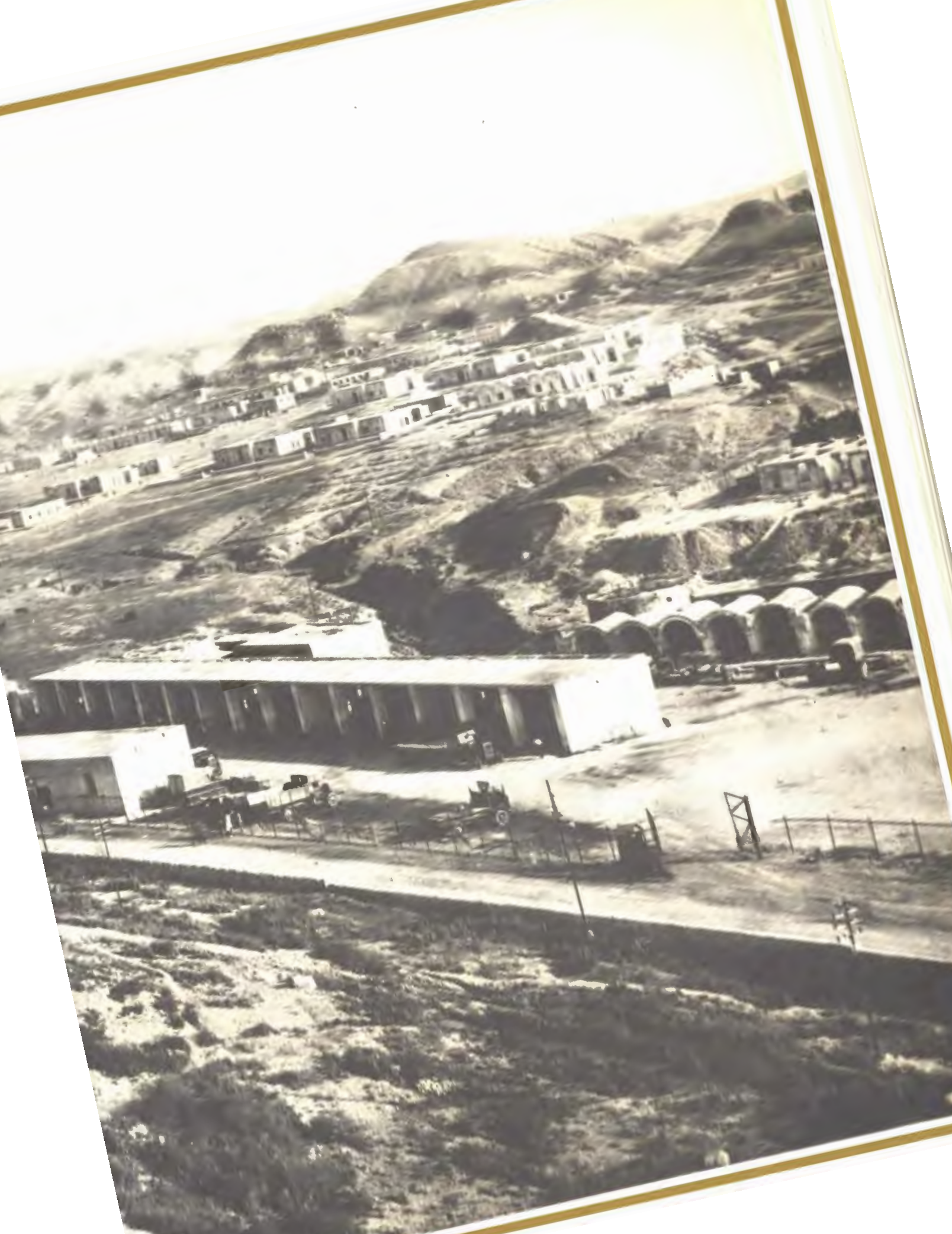










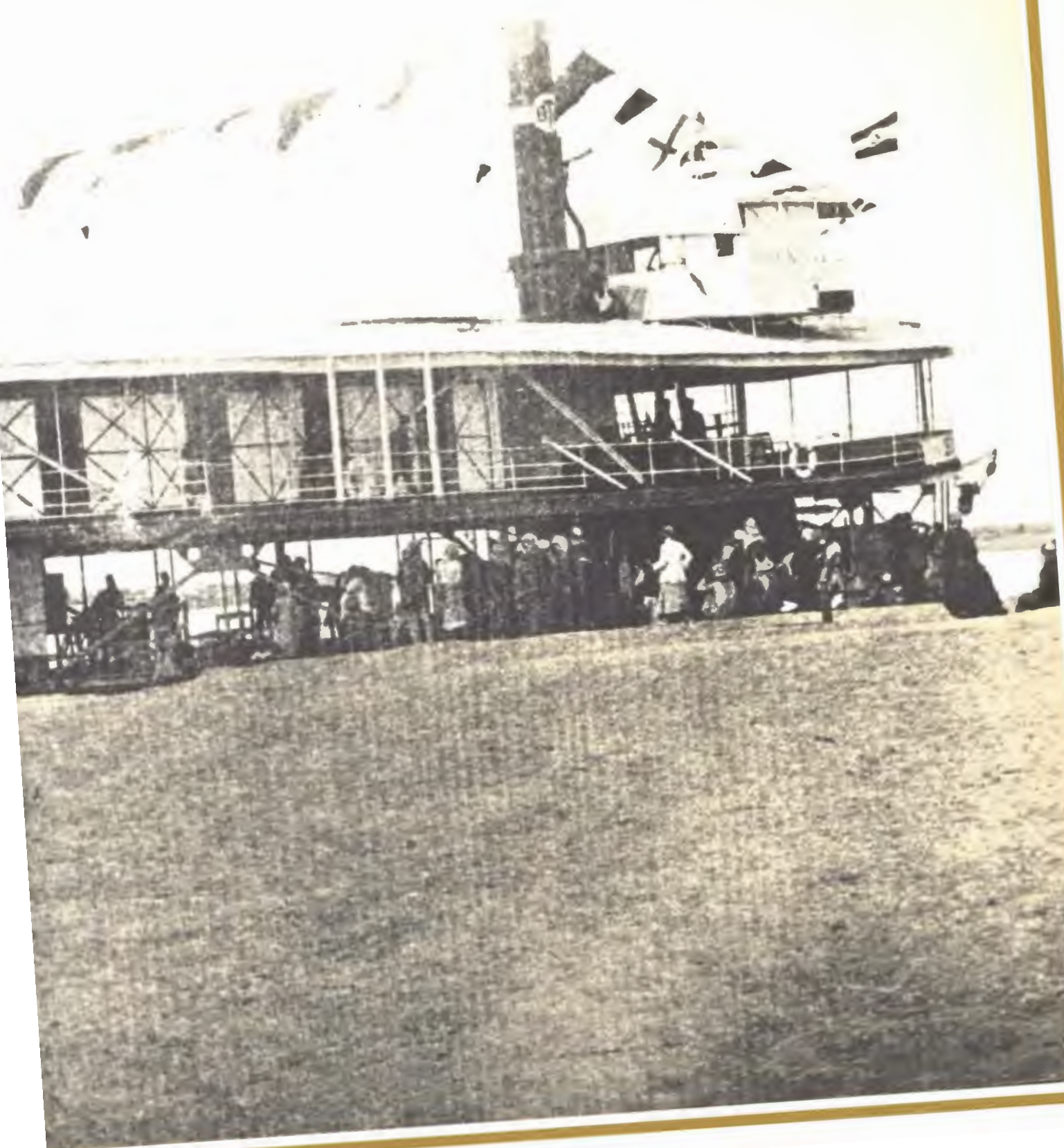






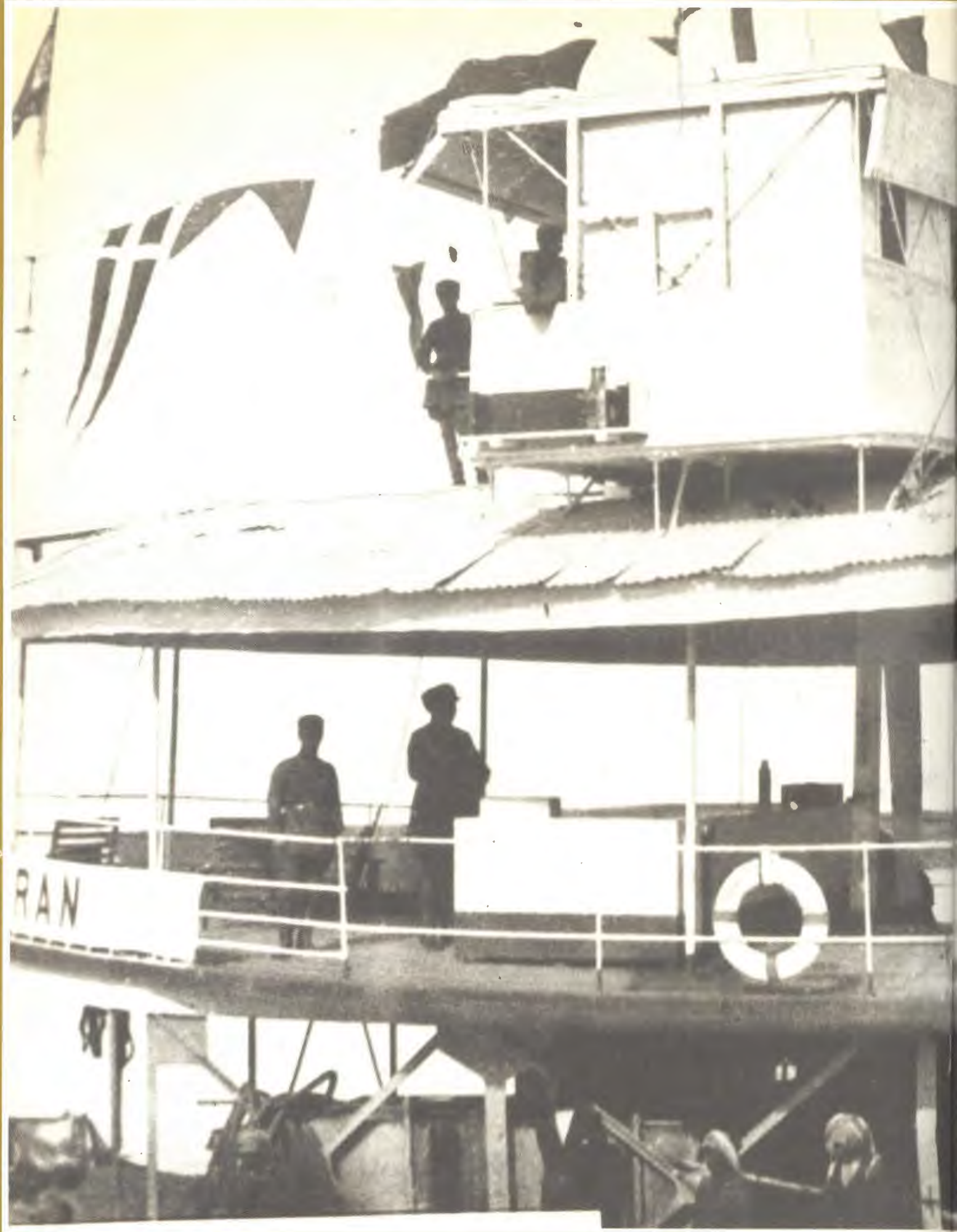


1942





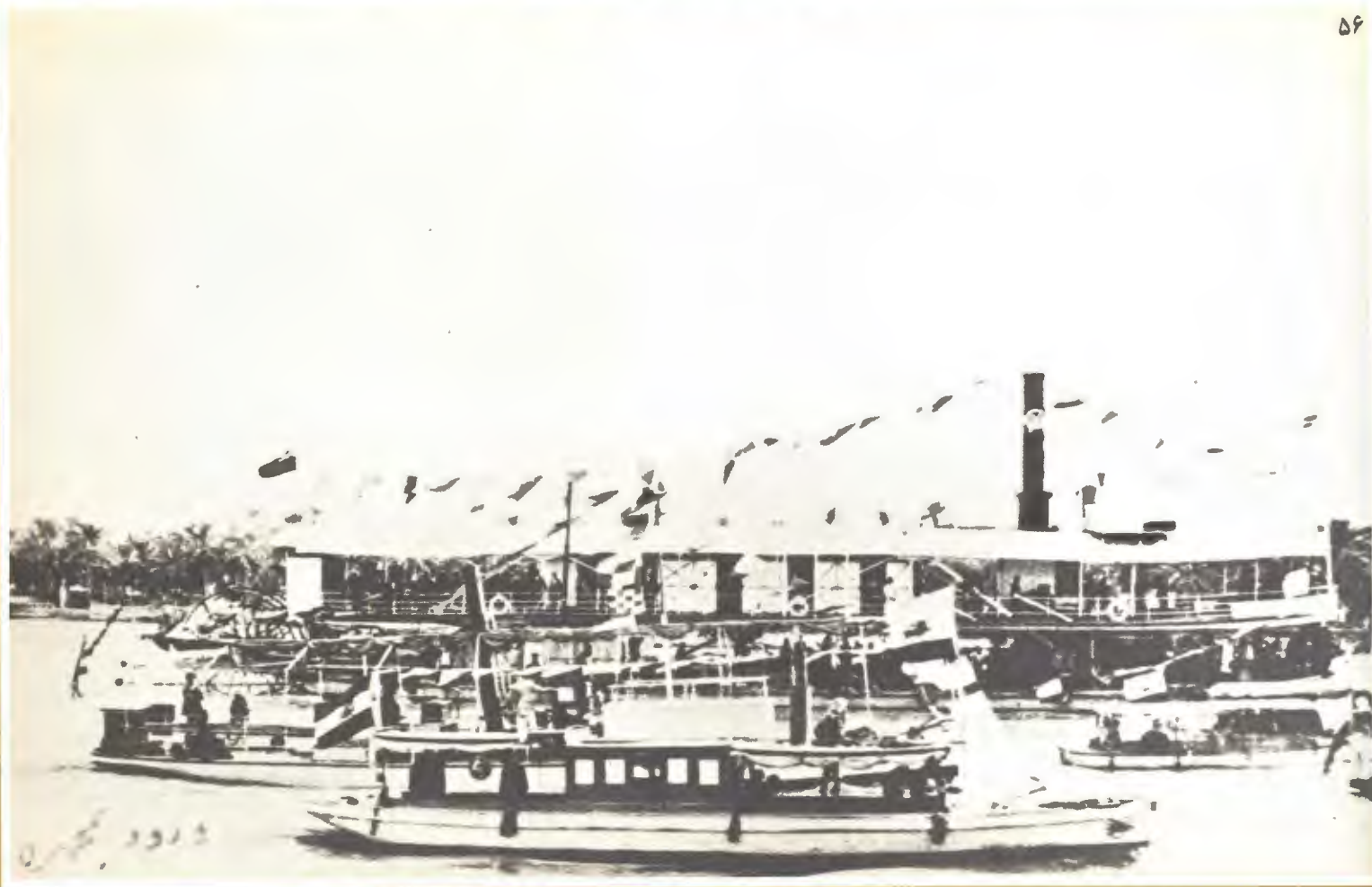




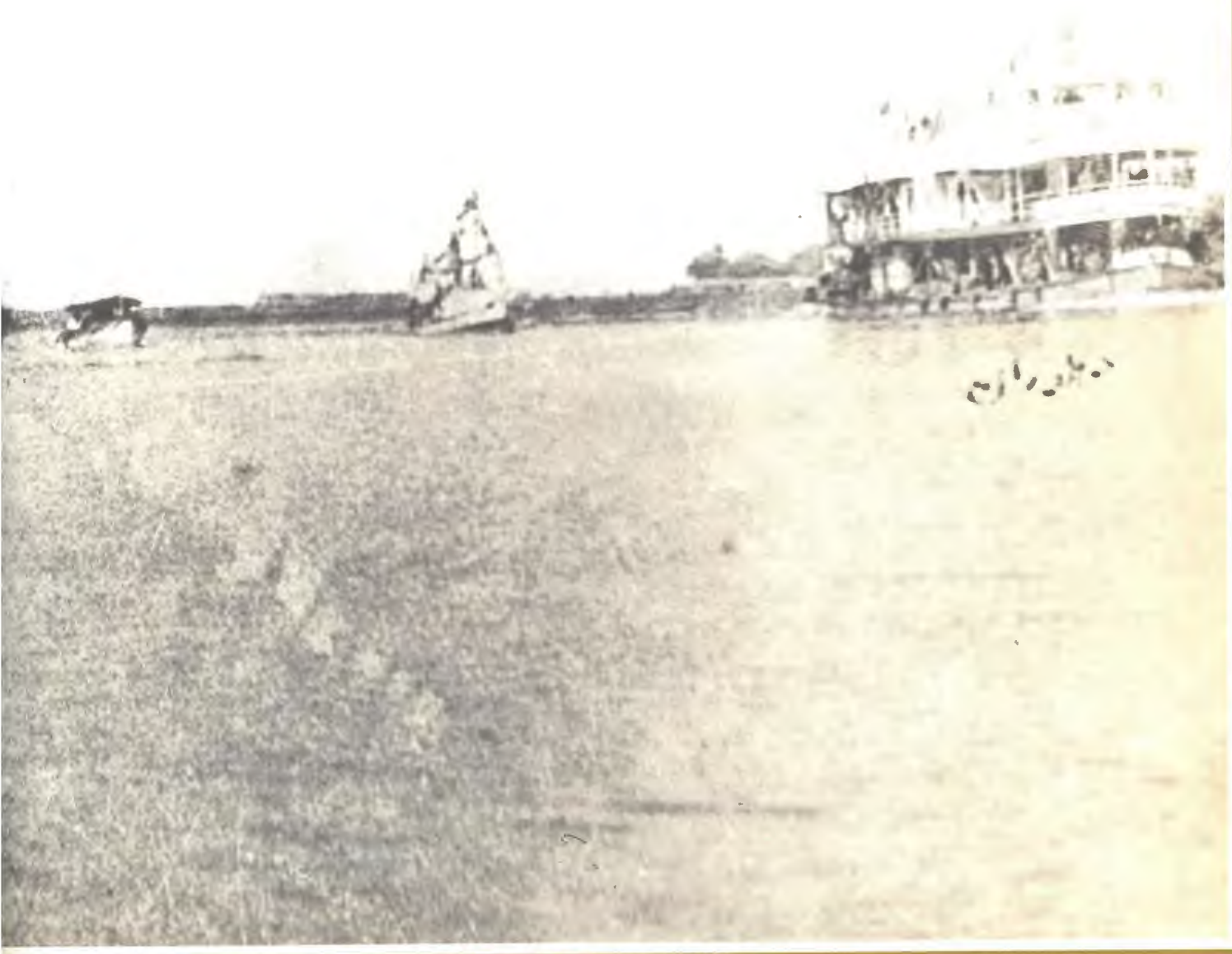




ده لوران
موتور در در کجی

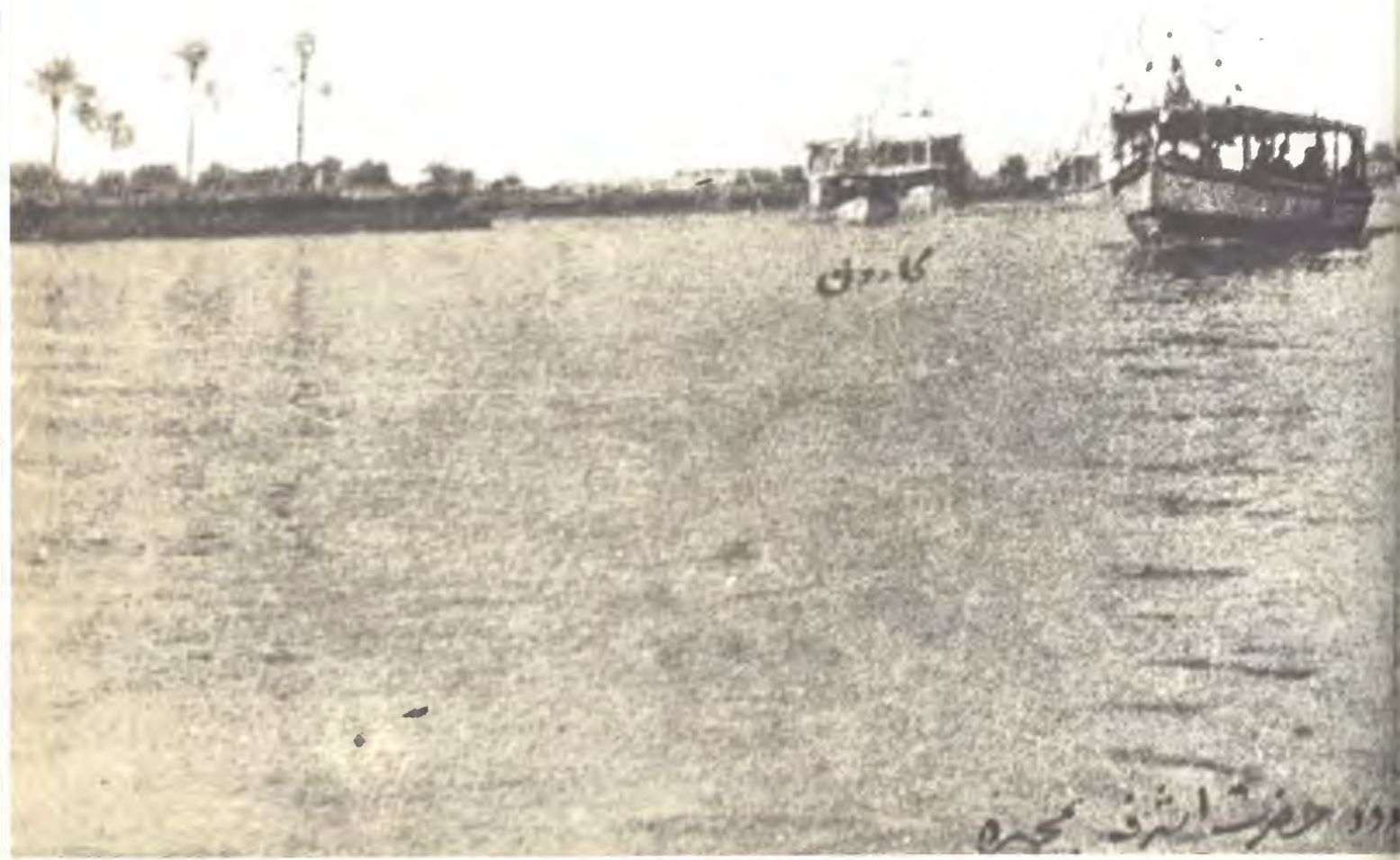


۱۳۰۳



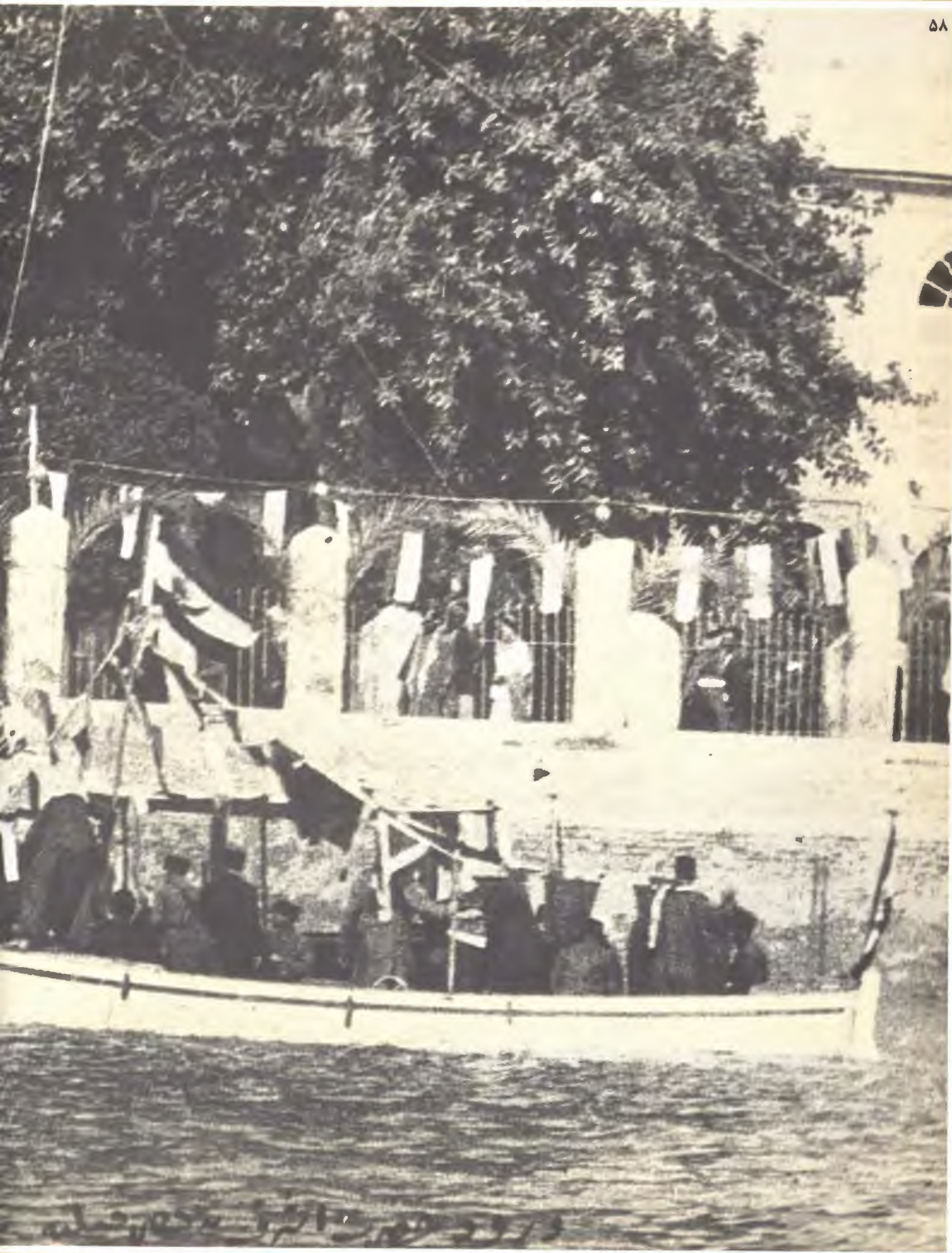
دکتر راج

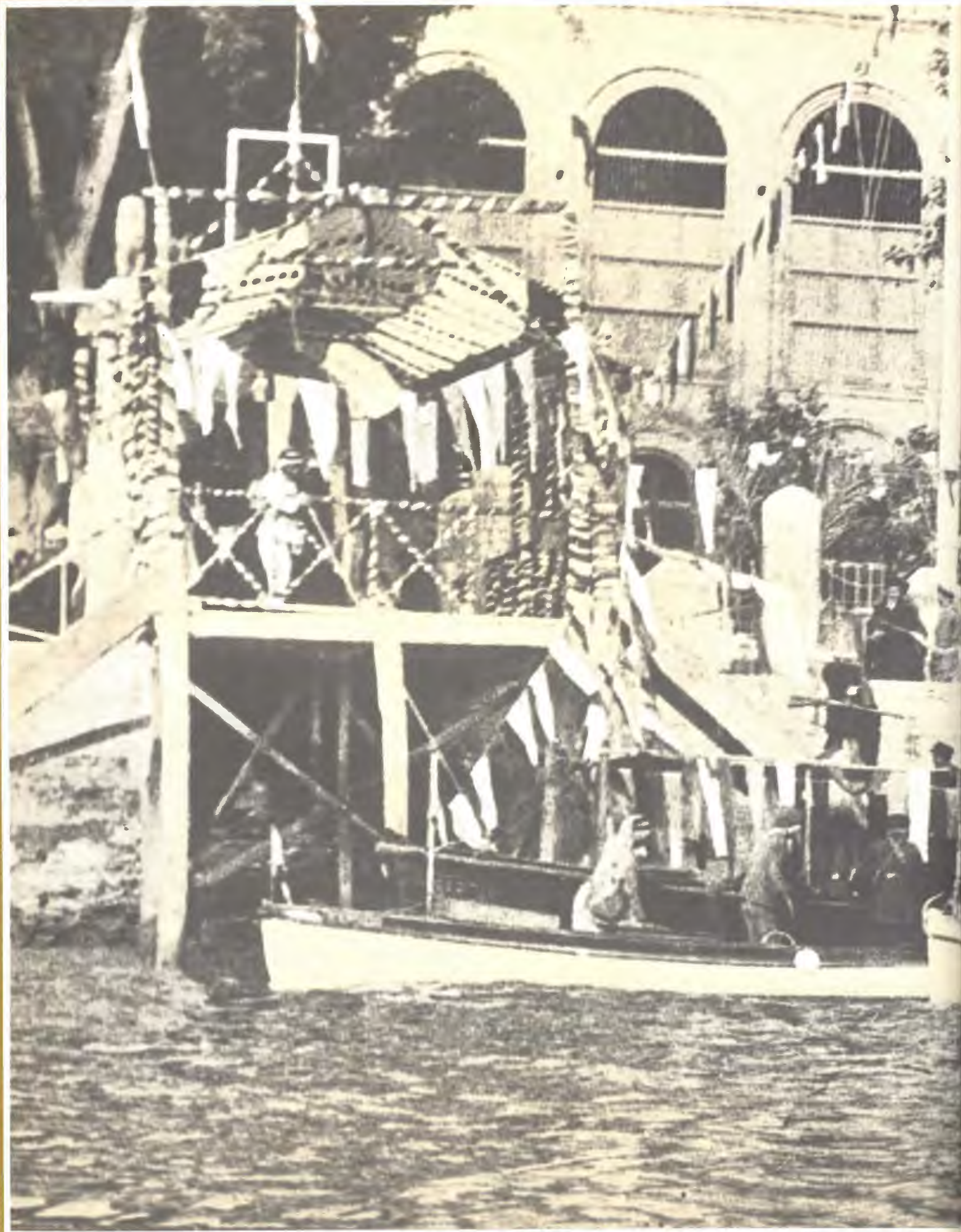
۲



کادون

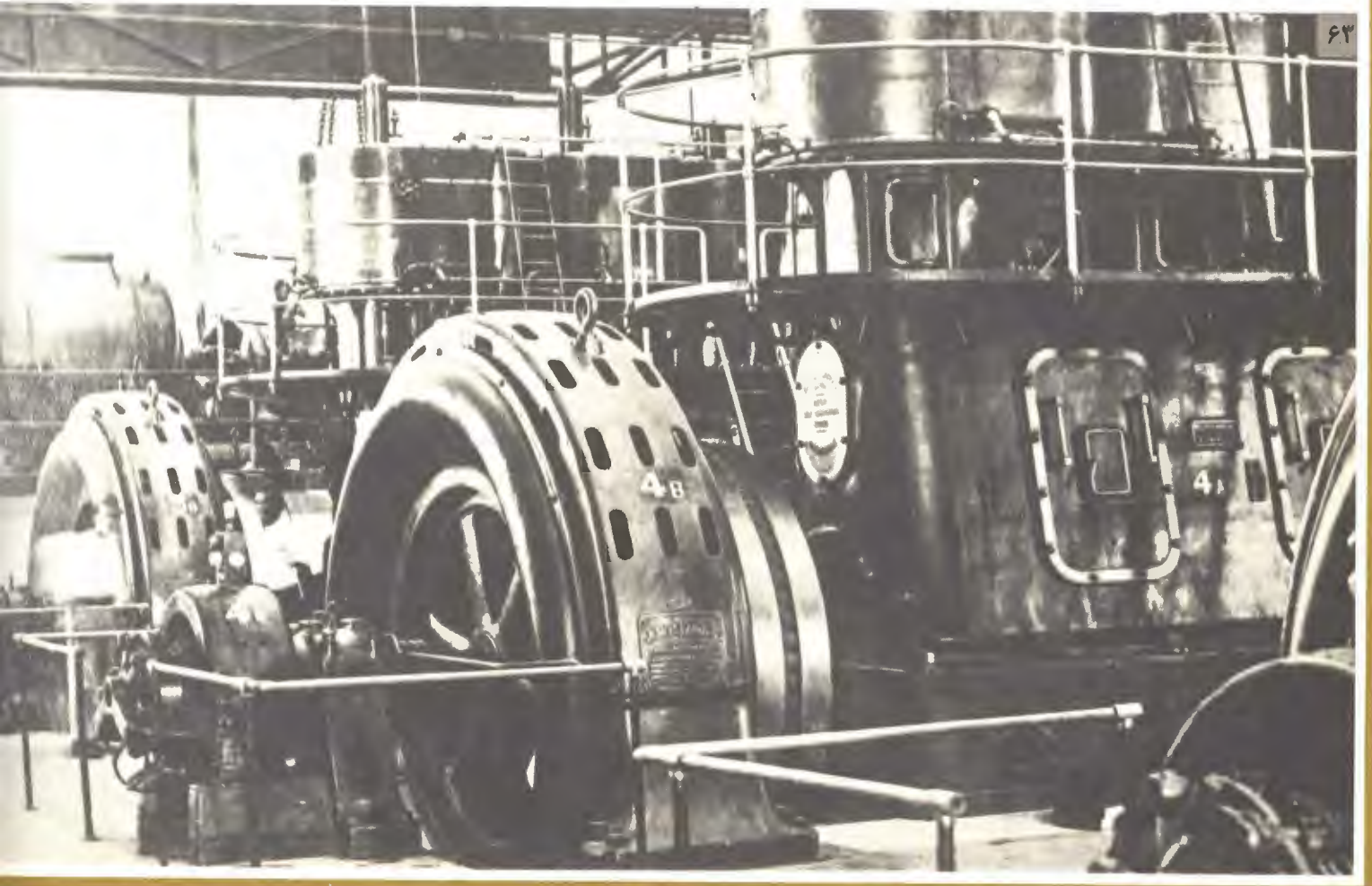
دو حضرت اشرف محمد









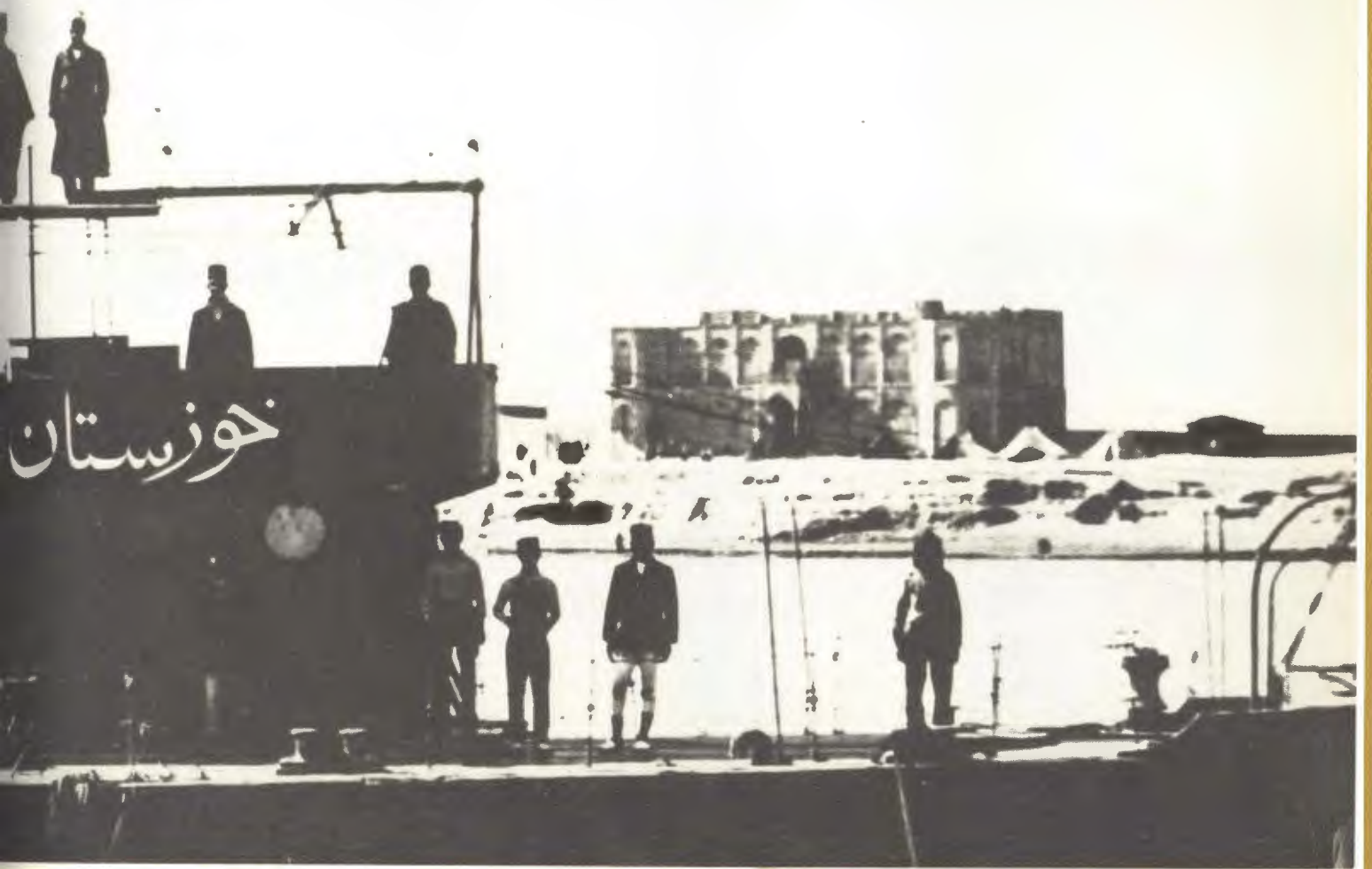








yes



























فہرست
کتاب، جہاں

کتاب

الف

امیر جنگ: ۱۷۷
 امیر فیصل: ۲۲۷، ۲۳۰
 امیر لشکر جنوب ← آبرم: ۵۵، ۱۱۸، ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۲۲
 امیر لشکر غرب ← احمد: ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۵۸، ۲۳۲، ۲۳۳
 امیر مجاهد ← بختیاری، یوسف خان: ۵، ۹۵، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۷۷
 امیر مستقل، امیر بالاستقلال، امیر مستقل خوزستان، امیر خوزستان ← خزعل: ۴، ۹، ۱۷، ۹۷، ۱۳۲
 امیر مفتح: ۳۳
 انقلاب ایران: ۷۸
 ایران، روزنامه: ۱۳۳
 ایرانی، قوم ایرانی، نژاد ایرانی: ۱۰، ۱۵، ۲۲، ۲۳، ۴۶، ۶۸، ۷۲، ۷۹، ۱۱۶، ۱۴۸، ۱۶۴، ۱۷۲، ۲۰۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸
 ایرانیان، ایرانیها: ۷، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۹۸، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۴۶، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹
 ایل بیگی: ۳۳، ۱۷۶
 ایلخانی: ۳۳، ۱۷۶
 ایلجاری، قشون: ۵۸
 ایمان خان: ۱۰۶

ب

بابلیسا: ۶۷
 باقرخان، سرهنگ ← مویان: ۱۱۲
 بختیاری، بختیاریها: ۶، ۸، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۶، ۳۱، ۳۳، ۴۱، ۵۸، ۸۸، ۸۹، ۹۴، ۹۶، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۴، ۲۰۹
 بختیاری، مرتضی قلیخان: ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۴۷
 بختیاری، یوسف خان امیر مجاهد: ۵، ۱۴۹
 بوذرجمهر، سرهنگ کریم آقاخان: ۲۳۸
 برار - ویکتور: ۲۴۶، ۲۴۷
 برهان الدوله: ۲۳۵
 بصیر الدوله: ۲۳۵
 بلدیه: ۱۱۶، ۲۳۸
 بلشویکی: ۱۱۴
 بنی طرف، طایفه: ۳۹، ۴۷، ۱۰۴، ۱۹۸، ۲۰۳
 بنی لام، طایفه: ۲۰۲
 بهبهانی: ۱۲۸
 بهبهانی، حاجی محمدعلی، رئیس التجار: ۲۰۳
 بهرام: ۱۶۲
 بهرامی، فرج الله خان؛ دبیر اعظم: ۴۲، ۴۸، ۶۶، ۷۳، ۷۹، ۹۷، ۱۴۰

آشتیانی: ۱۲۸
 آغامحمدخان: ۲۸
 آقا جعفر: ۳۹
 آل بومحمد: ۲۰۲
 آل قاجار ← قاجار: ۳، ۱۴۳
 آل مشعشع: ۱۰۸
 آبرم محمودخان ← امیر لشکر جنوب: ۲۶
 ابراهیم: ۳۶
 ابوالحسن خان، سرتیپ: ۲۰۴
 احمد، امیر لشکر غرب: ۱۰۶
 احمدخان، دکتر سلطان سید: ۱۵۷، ۱۶۰
 احمدشاه: ۱۱۱
 اخگر: ۱۲۸، ۱۲۹
 ادریس، طایفه: ۱۱۲
 ادیب السلطنه: ۵۰
 ارباب کیخسرو: ۳۷
 اردشیر بابکان: ۲۲۲
 ارفع الدوله، نماینده ایران در مجمع اتفاق ملل: ۳۷
 ارفع الملک، نایب: ۸۷، ۱۰۶
 ارفع الممالک، نایب الحکومه خوزستان: ۱۵۹
 ارکان حرب، ارکان حرب کل قشون: ۱۶، ۱۸، ۲۱، ۳۱، ۳۳، ۴۶، ۴۷، ۵۶، ۵۸، ۸۲، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۹۹، ۱۰۱، ۱۳۸
 ارکان حرب عراق: ۱۹۲، ۱۹۴
 ارکان حرب لشکر اصفهان: ۳۳
 اسپانیائی: ۱۲۱
 اسدآبادی، سیدجمال الدین: ۲۸
 اسکندر: ۳، ۶۷، ۱۳۵
 اسلام، اسلامیت: ۱۱۵، ۲۲۴، ۲۲۷
 اشرف افغان: ۲۶
 اصفهانی، سید ابوالحسن خان: ۲۲۴
 اعتمادمقدم، سرهنگ عبدالعلی خان: ۱۶۸، ۲۰۴
 اعراب، عربها: ۱۰۸، ۲۱۷
 اعزاز السلطنه: ۲۴۳
 اعلیحضرت ← احمدشاه: ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷
 اعلیحضرت پادشاه انگلستان: ۸۰، ۸۱، ۹۲
 افشار: ۶۸، ۲۲۳
 العراق، روزنامه: ۱۳
 امان الله خان، سرتیپ؛ رئیس ارکان حرب کل قشون: ۴۷، ۵۸، ۸۲، ۹۲
 امنیه، اداره: ۲۱
 امیر اقتدار ← وزیر داخله: ۲۶، ۱۱۸، ۲۲۲

بهمه‌ای، حسین خان: ۹۵

پ

پراودا، روزنامه: ۱۲۵

پرتقالیها: ۶۸، ۶۹

پرسپولیس، کشتی: ۶۳

پریدکس: ۱۴

پشتکوهی، غلامرضاخان ← والی پشتکوه: ۵

پلیس جنوب: ۳۸

پهلوی، کشتی: ۳۶، ۱۲۸

پیل، کابینان ئی جی. پی، پیل: ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۳

۱۹۸، ۱۹۴، ۱۹۰، ۱۸۵

حسینیه، مدرسه: ۲۲۲

حسینی ایرانیان، مدرسه ← حسینیه: ۲۲۳

حضرت امام حسین (ع): ۲۲۱، ۲۲۴

حضرت عباس (ع): ۲۲۱

حضرت عبدالعظیم (ع): ۲۱، ۲۳۷، ۲۴۳

حضرت قائم (ع): ۲۲۸

حضرت معصومه (ع): ۲۵

حکومت نظامی تهران و توابع ← مرتضی، سرتیپ: ۲۱،

۸۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰،

۱۳۱، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۶۵، ۲۰۷، ۲۳۴، ۲۴۲، ۲۴۵

حکومت نظامی خوزستان: ۱۴۹، ۲۰۴، ۲۴۹

حفظل: ۱۰۹

خ

خالصی، آیت‌الله: ۲۲۱

خان بهادر: ۱۴

خدا یارخان، امیر لشکر: ۲۱

خراسانی، آیت‌الله: ۱۱۲، ۱۱۴

خرزل: ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵،

۱۶، ۱۷، ۳۳، ۳۵، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۷،

۴۹، ۵۳، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۷۳، ۷۴، ۸۰، ۸۱،

۸۵، ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸،

۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷،

۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹،

۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۰،

۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۴،

۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۵،

۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۸۵، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵،

۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۲۴،

۲۲۶، ۲۲۹، ۲۴۸، ۲۴۹

خرزعلیان، خرزعلیها: ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۳۱، ۳۶، ۶۰، ۸۸،

۹۶، ۹۷، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۶۰، ۱۶۲

خوزستانیان، خوزستانی: ۶۰، ۹۶، ۲۱۶

خوزی: ۱۰۸

خوزیان: ۱۰۸

د

دارا: ۲۲۲

دارالشوراء ← مجلس شورای ملی: ۴۰

دارسی، ویلیام ناکس: ۱۶۶، ۱۸۳

داریوش، داریوش کبیر، داریوش بزرگ: ۶۷، ۱۵۰،

۲۱۶

دالوگرك، آلفونس: ۶۸

داودخان: ۶۸

داور: ۱۲۹، ۱۶۵

ت

تایمس روزنامه: ۱۶

تدین: ۱۳۴

تراژان: ۶۷

ترك، تركها: ۱۱۱، ۱۷۵، ۲۰۲، ۲۰۳

ترکمانچای: ۱۴۴، ۱۳۲

ترکمن، تراکمه، ترکمانها: ۲۴۱، ۲۴۸

ترور: ۱۹۶

تقی‌زاده: ۱۲۶

تیپ عراق: ۲۱، ۳۱، ۳۳

ث

ثقة‌الملك، حاکم خوزستان: ۱۱۲، ۱۵۹

ج

جاسب: ۲۰۳

جانکی، طایفه، ناحیه: ۱۶، ۱۸۰

جان محمدخان: ۲۱

جلیل‌الملك شیبانی: ۲۰۹

جودگی، طایفه: ۱۰۶

جبری: ۵۸

چ

چمبرلن: ۸۰، ۸۱

چهارلنگک: ۱۶۱، ۱۸۳، ۱۸۸

ح

حائری‌زاده: ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۹، ۲۴۶

حاج آقا نورالله: ۳۲

حاجی‌مشیر: ۱۷۹، ۲۴۷

حاکم فارس ← داودخان: ۶۸

ز

زعیم، میرزا حسن خان: ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۴۵
زندیه: ۲۱، ۷۰

س

ساسانیان، ساسان: ۶۷، ۱۶۲، ۲۲۷
ساعداالدوله، سرهنگ: ۲۴
سالار ارفع بختیاری: ۹۵
سالار اشرف: ۱۷۷
سالارالدوله: ۱۶، ۲۴۴، ۲۴۷
سردار اجل: ۱۱۹، ۱۴۳، ۱۹۸
سردار ارفع ← خزعل: ۱۱۰، ۱۷۵
سردار اسعد ← وزیر پست و تلگراف: ۲۶
سردار اشجع: ۱۷۷
سردار اقدس ← خزعل: ۴۲، ۸۶، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۲۵، ۱۹۸، ۱۹۷
سردار جنگ: ۳۳، ۱۹۷
سردار رفعت ← تقدی: ۲۵
سردار رشید کردستانی: ۲۲۴، ۲۳۰
سردار سپه: ۷، ۱۴، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۵۹، ۱۹۶، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۴۴
سردار ظفر: ۱۱۷
سردار فاتح: ۱۷۷
سردار محتشم: ۱۷۷
سردار معزز بجنوردی: ۲۴۸
سردار معظم خراسانی: وزیر فواید عامه: ۳۵، ۵۰، ۱۳۶، ۱۳۹
سرکشیک زاده: ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۶۵
سعدی: ۵۲
سفارت آمریکا: ۲۴۴
سفارت انگلیس، سفارت: ۸، ۵۱، ۸۰، ۹۰، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۷۷
سفارت ترکیه: ۶
سفارت روس: ۱۲۳
سفارت فرانسه: ۲۴۵
سلطان حسین آقا ← عظیمی، سلطان حسین آقا، سلطان حسین خان: ۱۰۴
سلیمان: ۱۲۱
سلیمان میرزا، شاهزاده: ۱۳۴
سنجایی، ایل: ۲۳۳
سپه‌المسلطان: ۱۳۹
سیاست، روزنامه: ۲۴۷
سیدالعراقین: ۳۲
سیدحسن خان، میرزا: ۱۹۸
سید یعقوب: ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۰

دیراعظم ← بهرامی: ۴۲، ۴۸، ۶۶، ۷۳، ۷۹، ۹۷، ۱۲۰، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۸، ۲۲۵، ۲۲۶

ذقولی، قطب السادات: ۱۵۸
دولت آمریکا: ۲۴۵

دولت انگلیس: ۳۱، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۸۰، ۸۱، ۹۱، ۹۲، ۹۹، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۰۱

دولت ایران، دولت: ۹، ۱۴، ۳۰، ۳۳، ۴۴، ۴۹، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۹، ۸۱، ۸۳، ۸۶، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۲۹، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۴۹

دولت بریتانیا ← دولت انگلیس: ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۰۱

دولت شوروی: ۴۷

دهدشتی، عبدالحسین: ۱۵

ذ

ذکاء الملك: ۴۰، ۴۳، ۵۰، ۵۵، ۸۲، ۹۰، ۹۲، ۹۹، ۱۰۱، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۳۹

ر

رئیس الوزراء: ۳۴، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۹، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۳، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۵، ۸۶، ۹۰، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۸، ۱۹۶، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۱۹

رئیس دایره تحریرات ← بهرامی: ۷۴، ۹۷

رئیس کابینه ← بهرامی: ۴، ۵، ۲۱، ۴۶، ۸۵، ۱۳۱، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۲۳۱

رستا، روزنامه: ۱۴

رضاخان، رضا ← سردار سپه: ۷، ۶۱، ۶۳، ۹۰، ۹۵، ۱۳۳، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶

رضاقلی خان، سرهنگ: ۱۱۲، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، روسیه، انقلاب: ۲۳۶

روبال، هتل: ۲۴۲

رویترو، آژانس: ۴۲، ۴۹، ۵۰، ۱۰۱، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۴

ش

شاپور: ۱۶۲

شاه اسماعیل اول: ۶۸، ۱۰۸، ۱۳۳

شاه سلطان حسین: ۲۴، ۲۷، ۶۸، ۶۹

شاه عباس کبیر: ۲۹، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۲۲۲

شرافت ایرانیان، مدرسه: ۲۲۷

شوالیه امپراطوری هند، نشان: ۱۷۵

شوشتری، حاج محمدحسین: ۱۰۴

شهاب السلطنه: ۱۷۷

شیخ ← خزعل: ۱۳، ۱۶، ۳۱، ۳۳، ۴۱، ۴۲، ۴۶، ۴۸، ۴۹

۴۹، ۷۳، ۸۱، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۸

۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۴

۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۷۵

۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۳

۲۴۹، ۲۴۵، ۲۰۷، ۲۰۳

شیخ جابر: ۲۰۸

شیخ جلال: ۱۳۳، ۱۳۶

شیخ خزعل ← خزعل: ۴، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۳۳، ۳۹، ۴۰، ۴۹

۴۹، ۷۳، ۷۴، ۸۰، ۹۱، ۹۲، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۱

۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۳۵، ۱۵۸، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۹۶، ۲۰۲

۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۸

شیخ عاصی: ۱۰۴

شیخ عبدالنبی، حاج: ۲۳۵

شیخ عوفی: ۱۰۴

شیخ مبارک: ۲۰۲

شیخ محمدعلی ← طهرانی: ۲۰۷

شیخ محمره ← خزعل: ۱۶، ۳۰، ۸۰، ۸۱، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۷۵

۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۲

شیخ مرتضی، مجتهد: ۳۹

شیرازی، آیت الله آقا میرزا عبدالعزیز: ۱۱۴

شیرازی، میرزا عبدالعزیز: ۱۱۲

ص

صاحب اختیار: ۲۴۴

صارم الدوله: ۲۶

صالح: ۲۴۳

صدری، شکر الله خان قوام الدوله: ۱۴۴، ۱۴۵

صفویه: ۲۱، ۲۳، ۲۹، ۶۸، ۱۰۸، ۱۰۹

صمصام السلطنه: ۳۳، ۱۹۷

صولت الدوله: ۲۰۹

صولت السلطنه: ۱۳۴

ض

ضیاء الدین، سید: ۲۴۴

ضیاء الملک: ۱۳۴

ط

طهرانی، شیخ محمدعلی: ۱۳۳

ظ

ظہیر الاسلام: ۲۴۷

ع

عباس میرزا: ۱۳۲

عباس میرزا: ۲۴۷

عبدالحسین، آقا سید، حجت: ۲۲۹

عبدالحمید: ۲۰۳

عبدالعلی خان، سرہنگ ← اعتمادمقدم: ۱۶۸، ۲۰۴

عبدالکریم، شیخ؛ سردار لشکر: ۱۰۳

عبداللطیف، ملا: ۱۴

عتبات، عتبہ: ۱۱۲، ۲۰۵، ۲۲۰

عثمانیہا: ۲۳۰

عدلیہ: ۱۲۱، ۱۸۰

عراقی، حاج آقا اسمعیل: ۱۲۸، ۲۲۴

عز الممالک، حاج: ۱۳۶، ۱۹۸

عظیمی، سلطان حسین آقا: ۱۵۹، ۱۶۱

علائی: ۱۲۶

غ

غضبان ابنیہ: ۲۰۲

غلام: ۲۴۵

غلام رضا خان: ۲۶

ف

فالح ابن یہود: ۲۰۲

فتحعلی شاہ: ۲۳، ۷۱، ۱۳۷

فراکسیون قیام: ۱۳۶

فردوسی: ۱۱۹

فرماندہ قوای بہیمان ← فضل اللہ، سر تیب: ۱۶

فرماندہ قوای خوزستان ← فضل اللہ، سر تیب: ۳۹

فرماندہ کل قوا ← سردار سپہ: ۳۱، ۳۹، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۸

۴۸، ۵۰، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۳، ۷۳، ۸۲، ۸۶، ۹۰، ۹۳

۹۵، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۱

۱۳۱، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۱، ۲۰۵، ۲۱۹، ۲۲۳

۲۴۸، ۲۳۸، ۲۲۳

فرماندہ امپراطوری ہند، نشان: ۱۷۵

فتسار کی: ۳۲

فضل اللہ خان، سر تیب: ۱۶، ۳۹، ۸۷، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۴۹

فلاح، سید: ۱۰۸

فتیقی (ہا): ۶۷

کمپانی نفت جنوب ← کمپانی نفت ایران وانگلیس: ۹،
۴۴، ۱۶
کمیته قیام سعادت: ۴، ۵، ۷، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۱۲، ۱۴۸،
۱۵۶، ۱۵۵
کیخسرو: ۲۱۶، ۲۲۲

فوج پهلوی: ۱۳۵
فوج نادری: ۳۳
فیتز پاتریک: ۲۰۱
فیروزآبادی: ۲۲۴

ق

قاجار، قاجاریه: ۳، ۴، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۸، ۴۶، ۶۷، ۶۵،
۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۸، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۹۶، ۱۰۸،
۱۴۳، ۱۶۶، ۲۱۲، ۲۳۷

قانون اساسی: ۷، ۸، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۸

قانون، روزنامه: ۲۴۷

قجر: ۷۸، ۱۳۲، ۱۴۳، ۱۷۴

قران: ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶

قزاقخانه: ۱۵۳

قزلباش: ۲۶

قشون، قشون ایران، قشون دولت: ۱۱، ۱۵، ۳۰، ۳۱،
۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۶، ۵۸،
۶۰، ۶۱، ۷۳، ۸۳، ۸۷، ۸۸، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۱۰۱،
۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۱،
۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸،
۱۴۹، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۱،
۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸،
۱۹۶، ۱۹۷، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۴۵

قشون بیهیمان: ۱۷

قشون جنوب: ۲۱۶

قشون غرب: ۲۳۴

قشون فارس، قوای فارس و بنادر: ۱۱، ۳۶

قلاوند، ایل: ۳۹

قلی: ۱۰۴

قوام السلطنه: ۲۴۴

قوام الدوله ← صدری، شکرالله خان: ۱۲۸

قوام الملك، میرزا ابراهیم خان: ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۴۸، ۶۶

ک

کازرونی: ۱۲۸، ۱۲۹، ۲۰۷، ۲۴۶

کازرونی، ناصر لشکر: ۲۰۸

کاظم داود: ۱۶۱

کتاب آدمیت: ۲۰۲

کتاب سری: ۱۷۵

کرد: ۱۱۱

کریمخان زند: ۲۸، ۷۰

کفیل ریاست وزراء ← ذکاء الملك: ۴۳، ۹۰، ۹۹، ۱۰۱،
۱۲۵

کمپانی نفت ایران وانگلیس: ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۳،
۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۰

۲۶۵. سفرنامه خوزستان

گ

گارد پهلوی: ۲۳۷

گروپ کابیتان بریکس: ۱۹۲

ل

لر، طوایف عشایر: ۴، ۵، ۶، ۹۳، ۹۴، ۱۰۴، ۱۱۱،
۱۷۵، ۱۷۰

لرن، سربرسی: ۳۰، ۳۱، ۴۲، ۵۳، ۷۹، ۸۱، ۹۱، ۹۲،
۹۹، ۱۰۰، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۳، ۲۰۱،
۲۴۳

لشکر جنوب: ۱۱، ۳۳، ۸۸، ۹۵، ۱۱۸، ۱۵۳

لشکر غرب: ۱۱، ۹۳، ۹۴، ۱۰۵، ۱۰۶

لشکر مرکز: ۲۳۷

لینچ، کمپانی: ۷۱، ۸۳

م

ماژستیک، هتل: ۲۴۴، ۲۴۶

مجاهدین: ۲۴

مجتهد قزوینی، سیدحسین: ۲۲۰

مجلس ← مجلس شورای ملی: ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۲۷، ۳۵، ۳۷،
۴۲، ۴۹، ۵۰، ۵۵، ۵۶، ۹۱، ۹۹، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۶،
۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷،
۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۶۵، ۱۹۶، ۲۰۵،
۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸

مجلس شورای ملی، مجلس شورایی: ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۲،
۱۷، ۲۵، ۵۰، ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵،
۱۳۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۲۴۶

مجمع اتفاق ملل: ۳۷، ۱۱۲

محمدحسن ← ولیعهد: ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷،
۲۴۸

محمدحسین میرزا، سرتیپ: ۸۸، ۱۵۳، ۱۵۴، ۲۰۴

محمدخان، سرهنگ: ۲۳۸

محمدشاه هندی: ۱۴۸

محمدعلی میرزا: ۲۴، ۱۳۴

محسن، قبیله: ۲۰۲

مخبر شما: ۱۴

مدرس، سیدحسین: ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۴،
۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۵، ۲۴۲، ۲۴۳،
۲۴۴، ۲۴۵

مرتضی، سرتیب ← حکومت نظامی تهران: ۱۰۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۴۰، ۲۰۷، ۲۳۸
 مزعل: ۱۰۹، ۲۰۲
 مستوفی الممالک: ۲۴۲، ۲۴۳
 مشارالدوله: ۵۰، ۱۹۸
 مشارالملک: ۳۱، ۳۴، ۵۰، ۸۲، ۱۰۰، ۱۲۲، ۱۲۳
 مشروطیت: ۷، ۷۸، ۱۱۳، ۱۱۴
 مشعشع، سید ← فلاح: ۱۰۸
 مشیرالدوله: ۱۲۶
 مصالحه پاریس (کنفرانس صلح پاریس): ۷۱
 مظفرالدین شاه: ۲۳
 مظفری، کشتی: ۶۳، ۶۶، ۷۳
 معارف: ۲۰۹
 مغول: ۳
 مقدم، طایفه: ۱۰۹
 مکرمیک: ۱۱۶
 ملت ایران: ۷، ۶۹، ۸۳، ۸۴، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۲، ۲۲۱
 ملک الشعرا: ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۹
 مؤتمن الملک؛ میرزا حسین خان پیرنیا: ۱۲، ۱۳، ۱۲۶
 موقرالملک، میرزا حسین خان: ۲۱۶
 مویان، سرهنگ باقرخان: ۱۱۲، ۱۵۸، ۱۵۹
 میر، طایفه: ۱۰۶
 میرزای شیرازی: ۲۲۰
 میرعبدالله: ۳۶، ۹۵
 میهن: ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۶۵

و

واسکو دوگاما: ۶۸
 والی پشتکوه ← پشتکوهی، غلامرضاخان: ۱۱، ۹۴، ۹۶، ۲۰۴، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۰
 والی، والی فارس ← وثوق السلطنه: ۳۸، ۳۹، ۴۶
 والیس، کاپیتان: ۲۰۱
 وثوق الدوله: ۲۴۴
 وثوق السلطنه: ۳۸
 وحیدالملک: ۲۰۹
 وزارت جنگ: ۹، ۱۰، ۱۸، ۲۱، ۸۹، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۴۹، ۲۲۱
 وزارت خارجه: ۳۰، ۵۰، ۷۹، ۹۹، ۱۰۰، ۱۳۶
 وزارت داخله: ۲۶
 وزیر پست و تلگراف ← سردار اسعد: ۶، ۲۶، ۳۳، ۶۶، ۷۹، ۱۰۵، ۲۱۶
 وزیر جنگ ← سردار سپه: ۳۱، ۴۸، ۵۰، ۵۸، ۹۳، ۱۰۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۳۸
 وزیر خارجه ← مشارالملک: ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۵۸، ۹۰، ۹۲، ۹۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۷
 وزیر داخله ← امیراقتدار: ۳۳، ۶۶
 وزیر فواید عامه ← سردار معظم خراسانی: ۳۵
 وزیر مالیه ← ذکاءالملک: ۴۳، ۴۹، ۵۵، ۸۲، ۱۰۱، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۳۹
 ویلسن، سرآرتولد: ۱۶، ۱۹۲

ه

هاشم، میرزا: ۱۴۰
 هاوارد: ۵۱، ۵۳
 هایم: ۱۲۹، ۱۳۱
 هخامنشیان: ۲۲۳
 هدایت، دکتر کریم: ۴۸
 هرمز: ۶۸، ۶۹
 هژبر السلطان: ۱۷۷
 هفت لنگ، طایفه: ۱۸۶
 هیات دولت، هیات وزراء: ۴۲، ۴۹، ۵۰، ۵۷، ۸۲، ۹۰، ۱۰۰، ۱۲۷، ۲۲۰، ۲۳۴

ی

یزدی، سید کاظم: ۱۱۳، ۱۱۵
 یزدی، شیخ عبدالکریم: ۲۵

ن

نأینی: ۲۲۴
 نثار کوسی: ۶۷
 ناپلئون: ۷۱، ۱۳۳، ۱۷۴
 نادرشاه افشار: ۲۶، ۲۷، ۶۹، ۷۰، ۱۳۳، ۱۴۸، ۱۶۲، ۲۲۳
 ناصرالدین شاه: ۲۳، ۲۸، ۳۵، ۷۲، ۱۰۷
 ناصرالملک: ۲۴۴
 نصار: ۱۰۹
 نصراوی، سیدطالب: ۲۰۲
 نصرت الدوله: ۲۴۲، ۲۴۳
 نصرت الملک ← خزعل: ۱۱۰
 نظام ایران: ۲۱۸
 نظمی: ۱۵، ۲۳۸
 نقدی، علی آقاخان ← سردار رفعت: ۲۱
 نوبری، میرزا اسماعیل: ۲۳۴
 نوشیروان: ۲۲۲

جای

الف

۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۰،
 ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۹۱، ۹۶، ۹۸، ۹۹،
 ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲،
 ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷،
 ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰،
 ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱،
 ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶،
 ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۲،
 ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۷،
 ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۶،
 ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵،
 ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴،
 ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹
 ایزدخواست: ۳۷

ب

بازار: ۲۴۲
 باغ تخت: ۴۰
 بجنورد: ۲۴۸
 بحر خزر ← دریای مازندران: ۱۴۱، ۲۲۰
 بحر عمان: ۶۷
 بحرین، جزائر بحرین: ۶۹، ۷۰، ۷۲
 برازجان: ۵۱، ۶۵
 بروخوار: ۲۹
 بروجرد: ۹۴، ۱۳۵
 بریتانیای کبیر، بریتانیا: ۸۳، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۵،
 ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۰۱، ۲۰۲
 بصره: ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۷۰، ۱۲۳، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۹۴،
 ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸
 بغداد: ۱۳، ۱۴، ۳۰، ۴۴، ۵۳، ۱۷۴، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۹۲،
 ۱۹۴، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰
 بم: ۲۴۶
 بنادر جنوبی ایران، بنادر جنوب: ۶۵، ۱۲۲، ۱۲۵
 بندر عباس: ۶۸، ۷۲
 بندر معشور: ۴۷، ۱۰۶
 بند قیر: ۱۵۷
 بوشهر: ۱۱، ۱۴، ۴۱، ۴۲، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲،
 ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۷۰، ۷۱،
 ۷۲، ۷۳، ۸۱، ۸۵، ۸۷، ۹۷، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۸۲،
 ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۱۱
 بیسپان: ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۳۳، ۴۰، ۵۸، ۸۸، ۸۹، ۹۰،
 ۹۵، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۸۰، ۱۸۸، ۲۰۹
 بمبمشیر: ۱۲۳
 بیستون: ۲۳۴
 بین الحرمین، بازار: ۲۲۱، ۲۲۳
 بین النهرین: ۹، ۱۳، ۱۵، ۹۷، ۱۵۶، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۲۲

آبادان: ۳۶، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۵۷، ۱۹۰
 آباده: ۳۷، ۳۸
 آبزالو: ۱۰۵
 آذربایجان: ۱۱، ۲۳، ۹۰، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۶۶، ۱۹۶،
 ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۳۶
 آسیا: ۶۷، ۱۵۰- آسیای جنوبی: ۶۷- آسیای غربی: ۶۸
 آق داغ: ۲۳۲
 آلمان: ۶۳، ۱۶۶، ۲۲۸
 آوج: ۲۳۵
 ایوان: ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۵
 ایلش: ۵۸
 اتحاد جماهیر شوروی: ۱۲۵
 ارتکه: ۲۳
 اروپا، اروپائی: ۲۸، ۶۵، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۱۵۰، ۲۱۰،
 ۲۴۲، ۲۴۷
 اروپا، اروپای جنوبی: ۶۷
 استرآباد، استرآبادی: ۱۶۶، ۲۲۲
 اسدآباد: ۲۳۴
 اصفهان: ۱۱، ۱۷، ۱۸، ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲،
 ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۹، ۵۳، ۸۸، ۸۹،
 ۹۰، ۱۲۱، ۱۳۴، ۱۵۳، ۱۷۶، ۱۸۶، ۱۹۶
 الام: ۷۷
 البرز: ۲۴۹
 الوند، رود ← حلوان: ۲۳۲
 اللهورد یخان، پل: ۳۶
 انگلیس، انگلستان، انگلیسی، انگلیسیا: ۸، ۱۲، ۱۴،
 ۱۶، ۱۷، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۵۱،
 ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۴،
 ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵،
 ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶،
 ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۵۰،
 ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷،
 ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۶،
 ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۴۵
 اهواز: ۶، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۵۳، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵،
 ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱،
 ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۷،
 ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱،
 ۱۶۳، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۲،
 ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۳،
 ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۰
 ایران: ۳، ۴، ۵، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶،
 ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۷، ۴۳، ۴۵، ۴۹، ۵۳، ۵۵،
 ۲۶۷. سفرنامه خوزستان

شوشتر: ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۵۶،
۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۹۷،
۱۹۸، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۲
شهربان: ۲۳۰
شهرستانک: ۲۳
شیراز: ۳۸، ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۳، ۸۱،
۹۱

ط

طاقبستان: ۲۳۴

ع

عدن: ۶۳
عراق، عراقعرب: ۴، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۲، ۱۹۴،
۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰،
۲۳۱
عربستان: ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۴
عشرتآباد: ۶۷
عمارہ: ۱۰۴

ف

فارس، فارس و بندر: ۱۱، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۶، ۴۸،
۱۲۱، ۱۹۸
فرات: ۲۲۵، ۲۲۷
فرانسه، فرانسویها، فرانسویان: ۷۰، ۷۱، ۷۸، ۲۴۲
فلاحیه: ۱۱۰
فیلیه: ۱۵، ۱۰۹، ۱۶۱، ۲۰۳، ۲۰۹

ق

قزل رباط: ۲۳۰
قزوين: ۴، ۵، ۲۳۵، ۲۳۶
قتله: ۲۳۰، ۲۳۱
قسم: ۶۹
قصر شیرین: ۱۱، ۱۶۶، ۲۳۲، ۲۳۳
قققازیه: ۲۳
قلعه اعلی: ۹۵
قلعه چهریق: ۱۴۱
قلعه خاکستری: ۳۶
قلعه زره (قلعه زراس): ۱۰۵
قلعه سبزی: ۲۳۲، ۲۳۳
قلعه سلاسل: ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲
قلعه شیخ: ۱۵۳
قله رومی: ۲۳۰
قم: ۲۵، ۲۶
قمشه: ۳۳، ۳۶، ۳۷

۱۸۰

رزان: ۲۳۵

رشت: ۲۳۶

روس، روسیه: ۲۳، ۴۷، ۷۱، ۸۴، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۴،
۱۳۷، ۱۴۴، ۱۴۹، ۲۳۶، ۲۴۵

ز

زرقان: ۳۸

زنجان: ۲۳۶

زهرة، رودخانه: ۹۳، ۱۰۲، ۱۰۳

زهرة، خلیج: ۱۰۲

زیبون: ۱۶، ۳۰، ۳۶، ۴۶، ۵۳، ۵۸، ۸۵، ۸۷، ۸۸،
۹۰، ۹۴، ۹۵، ۱۰۷، ۱۶۱

س

سامره: ۲۲۸

ساوجبلاغ مکری: ۱۱، ۲۱۱

ساوه: ۱۱۱

سد اهواز: ۲۲۰

سرپل زهاب: ۲۳۳

سرخه نژ: ۲۳۳

سرمل: ۲۳۳

سرنديب: ۷۰

سلطان آباد: ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۲

سلطان بلاغ: ۲۳۵

سلطانيه: ۲۳، ۶۷

سميرم: ۳۳

سند، رودخانه: ۶۷

سورمق: ۳۸

سوريه: ۱۳

سوريه: ۳۹، ۵۸، ۱۰۲

سیاه دهن: ۴، ۵

سیوند: ۳۸

ش

شامات: ۹، ۲۱۱

شاه بهرام: ۳۶

شاه چراغ: ۳۹

شاه عباس، کاروانسرا: ۳۷

شط العرب، شط: ۳۶، ۶۷، ۱۱۰، ۲۰۲، ۲۱۵، ۲۱۸،

۲۲۸، ۲۲۹

شعیبه: ۲۰۲

شلیل، گردنه: ۱۵۵، ۱۷۸

شمیران: ۲۴۸

شوروی: ۴۷

شوش: ۱۷۱، ۲۱۶

ک

کازرون: ۴۴، ۷۲، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۷
 کازرون: ۴۸، ۵۱
 کاشان: ۲۶
 کاظمین: ۲۲۸، ۲۲۹
 کامبرون ← بندرعباس: ۶۸
 کربلا: ۱۴، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸
 کرج: ۲۳۶
 کرخه: ۴۷، ۲۰۳
 کردستان: ۲۱۲، ۲۳۰، ۲۳۴
 کردستان رود ← جراحی رود: ۱۱۷
 کرد، کردی: ۲۳۳
 کلده: ۶۷
 کلکته: ۱۷۴

کرمانشاه، کرمانشاهان: ۴، ۱۱، ۹۰، ۹۵، ۲۰۴، ۲۳۲، ۲۳۳
 کنار رودخانه: ۲۶
 کنگاور: ۲۳۴
 کوشک نصرت: ۲۵
 کوفه: ۲۲۴
 کولی کش: ۳۸
 کوهرنگک: ۱۲۱
 کویت: ۷۲، ۲۰۲
 کهکیلویه: ۱۸۳، ۲۰۴
 کیلان: ۱۰۶۰

ک

گیلان: ۱۶۶، ۱۹۶

ل

لرستان: ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۲، ۳۴، ۵۵، ۹۳، ۹۴، ۱۰۴، ۱۴۱، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۹۶، ۲۰۹، ۲۴۹
 لندن: ۱۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۷۴، ۲۴۲، ۲۴۳
 لنگیر: ۳۹، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۸، ۱۰۱، ۱۴۷

م

مادرشاه، کاروانسرا: ۲۹
 مازندران: ۶۹، ۱۶۶
 محمدیه، باغ: ۴۲
 محمره: ۱۵، ۱۷، ۳۰، ۴۶، ۵۳، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۶۱، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۴۹
 مسجد سلیمان: ۱۵۷، ۱۷۳
 مسجد کوفه: ۲۲۴
 مسجدشاه: ۲۹

۲۷۰

مسقط: ۶۸، ۷۲

مسکو: ۱۴، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۷

مشهد: ۲۴۱

مصر: ۱۳، ۱۱۰، ۱۲۵، ۲۱۱

معادن نفت جنوب، معدن، معادن: ۶، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۲، ۲۰۵

مغان: ۱۴۱

منظریه: ۲۵

مورچه خوار: ۲۶، ۲۹

موصل: ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹

مپیار: ۳۷

میدان سپه: ۲۳۷، ۲۳۸

میشون: ۱۰۶

میمه: ۲۶

ن

نجف اشرف: ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۰

نفتون، میدان: ۱۵۷، ۱۹۴

نگارستان، عمارت: ۲۳

نیزار: ۲۵، ۲۶

نیس: ۴

و

ونداده: ۶

ویس: ۱۵۷

ه

هرات: ۷۱

هلاند، هلاندیها: ۷۰

همدان: ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶

هند، هندوستان، هندی: ۲۸، ۳۱، ۶۹، ۷۱، ۸۳، ۸۴

۱۲۱، ۱۴۸، ۱۷۵، ۲۰۲، ۲۲۵

هندیجان: ۳۵، ۳۹، ۸۶، ۸۸، ۹۷، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۶

ی

یعقوبه (یعقوبیه): ۲۳۰

یونان، یونانیها: ۱۳۵

رسمالوست
پی

مؤرخه ۱۵ برج هر لیل ۱۳۰۴

ضمیمه

خلاصه

اداره مقصد
قسمت



وزارت جنگ
لشکر جنوب

اداره ساخط

قسمت سه و پنجم

نمره ۱۹۷۲

مقا، قهر حرات، است لکذوب

قر، بدین مینه چون در وقت اخیر مسترد چهره بر عت رقی کمتر لذت من فامیر و غیره به محرمه ناگنیز لای بود که کلمه نظامی را با آن مین اغواء نماید با توجه جهت بیگنا، از مین که به در دست نه در وقت غلبت رس فرود کرد این از میناس فرود با توجه نیز به بیای من هر روز در وقت در مین قوا، میزد جمله لذت من فرود مع خود در وقت مهم همه وقت جوایت تمام که بوسه من وقت همه را غوام قوا به بیای مقروض گردید نظر به اینکه در این وقت قرض فرود رفت تا فرموده مع موجود است و با این لذت است احد که به تکرین متوال برده شده بود با توجه این است عایدت ذیل را در نظر گرفته که در صورت اجازت و تقریب کت فلکمیون با یکدیگر خاتمه داده شود

- ۱- مبلغ کت و من، بره طه استحق به تیغ بیای که در صورت اجازت موضوع را به عرض خواهم رسانید
- ۲- سید عبدالکریم قتمه فشنهار سر بر را به مبلغ بالذکر و فریدار اینها به شرط بر یک کت فلکمیون در وقت تا را فریب نموده کت آزاد بود بر تیغ آنرا خور زه که در وقت خور برت و کلمه با کت را هم کت فلکمیون بر هر
- ۳- با در عایدت نخیدت و محرمه کت چهار تری متقدر در فاک عاق بیایست کرد

این سرتی است بی لذت همه عبادت گانه فوق و کت در عت فی بند که رخ کت اینها طلبکار شود

مخند س فلکمیون کت

«... خزانه دولت تهی است و توانائی آن را ندارد که از عهده مخارج اردوی کاملی که من مجبور به تجهیز آن هستم بر آید، و چون در بودجه وزارت جنگ هم این وجوه پیش بینی نشده، تدارک آن مورث اشکال عمده خواهد بود... (صفحه ۱۰ کتاب «سفرنامه خوزستان»)

اسناد هزینه

صورت ریز خرج ساخطوی خوزستان، مربوط به مخارج لشکر کشی از دزفول و اهواز به محرمه و همچنین شرح منابع تأمین مخارج، که اخیراً بلمت آمده است.

سند تقاضای تأمین اعتبار، به امضای فرمانده وقت ساخطوی خوزستان، یاور سیدمصطفی خان (سرتیپ باز نشسته سیدمصطفی شوکت) تنظیم شده است.

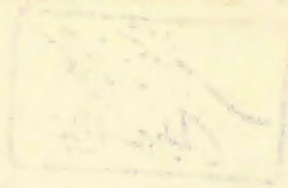


وزارت جنگ

ارکان حرب لشکر جنوب - شعبه مر موزات

مورخه ماه ۱۳۰ نمره

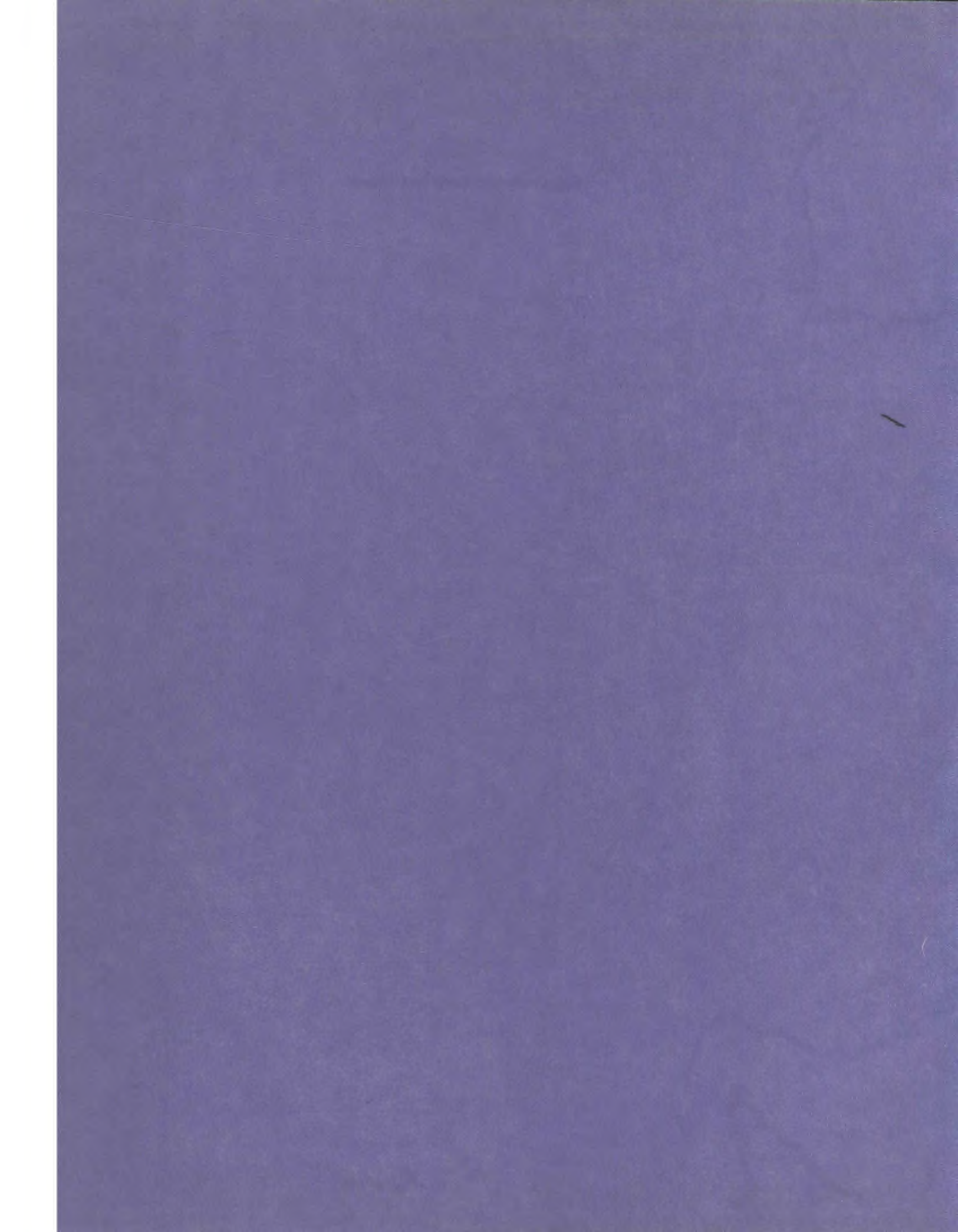
مورخه	مبلغ	توضیح
۱۳۵۱,۷	۱۰۰۰,۰	۱ بابت فواید و مزایای در محله دیوانه
۹۲۵,۰	۱۹۲,۴	۲ در ایام رزق اشیا و غیره
۱۰۰۰,۰	۵۷,۳	۳ فواید و مزایای در محله
۷۲۷۹,۷	۱۰۰,۰	جمع حیدرآباد
۳۰۰,۰	۳۰۰,۰	۱ بابت فواید و مزایای در محله
۱۰۰,۰	۱۰۰,۰	۲ در ایام رزق اشیا و غیره
۵۲۵,۰	۵۲۵,۰	۳ فواید و مزایای در محله
۸۰۰,۰	۸۰۰,۰	۴ در ایام رزق اشیا و غیره
۱۵۱۷,۰	۱۵۱۷,۰	۵ فواید و مزایای در محله
۷۱۰,۹	۷۱۰,۹	۶ در ایام رزق اشیا و غیره
۷۲۲,۰	۷۲۲,۰	۷ فواید و مزایای در محله
۱۰۰۰,۰	۱۰۰۰,۰	۸ در ایام رزق اشیا و غیره
۷۲۷۹,۷	۷۲۷۹,۷	جمع حیدرآباد
۷۲۰۴,۳	۷۲۰۴,۳	جمع کل
۷۲,۴	۷۲,۴	جمع کل

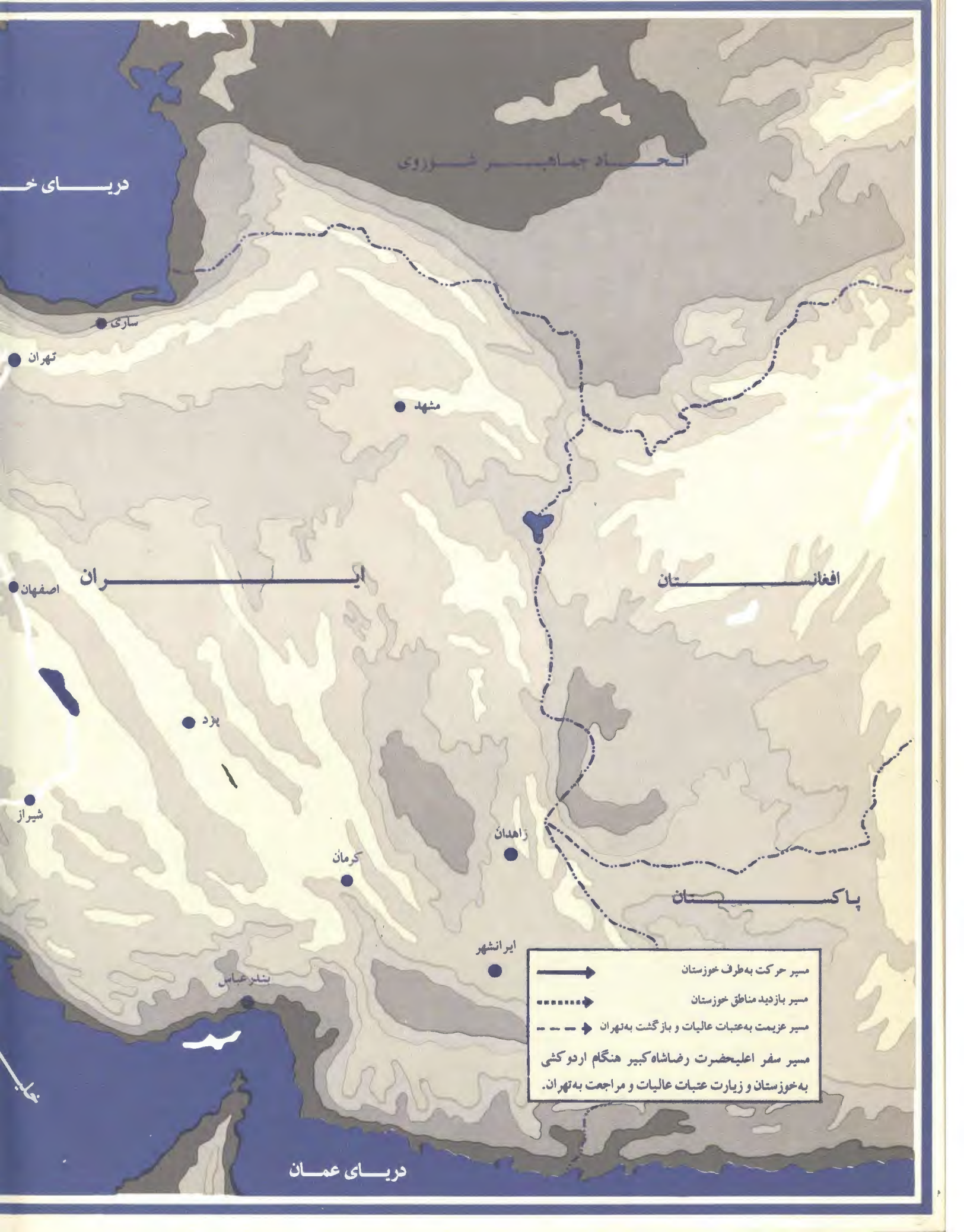


اعلیحضرت و سانشاه کبیر

(لوحة آغاز)

«نقاشی رنگ و روغن» کار عبدالکریم روحانی، (اندازه ۷۰ × ۵۰)
تصاویر این کتاب از مجموعه‌های اختصاصی خانواده‌های امیر لشکر محمود آیرم،
فرج‌الله بهرامی (دبیر اعظم) و حاجی‌خان اصغرزاده گرفته شده است.
تصویر «مادر وطن» (صفحه ۲۲۶) از خانواده چهارنگار.
چاپ شرکت افست سهامی خاص، چاپخانه بیستونجم شهریور





اتحاد جماهیر شوروی

دریای خزر

ساری

تهران

مشهد

اصفهان

ایران

افغانستان

یزد

شیراز

کرمان

زاهدان

پاکستان

ایرانشهر

بندرعباس

- مسیر حرکت به طرف خوزستان
- ⋯→ مسیر بازدید مناطق خوزستان
- - - → مسیر عزیمت به عتبات عالیات و بازگشت به تهران
- — — — — مسیر سفر اعلی حضرت رضاشاه کبیر هنگام اردو کشی به خوزستان و زیارت عتبات عالیات و مراجعت به تهران.

دریای عمان



ترکیه

سوریه

اردن

عربستان سعودی

عراق

عراق

تبریز

همدان

کرمانشاه

حرم آباد

دزفول

شوش

مسجد سلیمان

هندیجان

چاب ارس

